



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تاریخ ترقی یافتہ ممالک اور پاکستان

آیضاً ترقی کر رہی ہیں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان

نویسنده:

حیدر تربتی کربلایی

ناشر چاپی:

عطر عترة

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	پرتو
۱۵	پیشگفتار
۱۵	اشاره
۱۹	۱- چیستی شبهه
۱۹	۲- سابقه شبهه
۲۰	۳- شبهه افکن کیست و چرا؟
۲۰	۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت(ع)
۲۳	۵- شبهه در عصر ما
۲۴	۶- وظیفه چیست؟
۲۵	۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟
۲۶	پرسش ها
۲۶	۱- درباره ی پیامبر و منافقان
۳۳	۲- درباره ی منافقان و فتوحات
۳۶	۳- درباره ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر
۳۶	اشاره
۳۹	روایات نماز ابوبکر
۵۰	۴- چرا حضرت علی قیام نکرد؟
۵۰	اشاره
۵۲	شب های کوچه های مدینه...

- ۵۷ علی جان! صبر کن، صبر...
- ۶۰ پرده را بالا بردم...
- ۶۴ روزگرم چنین بود...
- ۸۲ ۵- پس چرا حضرت علی بیعت نکرد؟
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟
- ۸۷ تلاش حضرت برای بیعت نکردن:
- ۹۱ ۶- درباره افشاگری یا بیعت حضرت علی؟
- ۹۱ اشاره
- ۹۳ سوگند در روز بیداد
- ۹۴ سوگند در روز شوری
- ۱۲۳ سوگند در زمان عثمان
- ۱۴۵ ۷- درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطا
- ۱۴۷ ۸- اگر علی منصوب خداست چراگفن مرا واگذارید؟
- ۱۵۱ ۹- درباره ی قرآن حضرت علی
- ۱۵۳ ۱۰- درباره ی حضرت عل و بدعت های خلفا
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۶ مشتکی از خروار
- ۱۶۴ ۱۱- درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۸ صحابه و آیه انقلاب (پس گرایبی)
- ۱۹۶ ۱۲- آیا خدا خلفا را یاری کرد؟
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۷ خداوند یاور کیست؟

- ۱۹۸ (۱) جایگاه آنان؟
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۹ شهادت علیه زهرا؟! ...
- ۲۰۱ کدام یک برترند زهرای مطهره یا...؟
- ۲۰۱ حق با کیست؟
- ۲۰۵ قرآن به چه حکم می‌کند؟
- ۲۰۸ (۲) آزار فرستاده ی الهی
- ۲۱۰ (۳) چرا چنین رفت؟
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۲ این داستان ادامه دارد...
- ۲۱۳ ۱۳-درباره ی ولایت علی کمال دین و تمام نعمت
- ۲۱۵ ۱۴-درباره ی ولایت رکن ایمان
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۲۱ بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟! ...
- ۲۲۸ حال چرا ابوبکر...؟
- ۲۳۵ استدلال امام رضا(ع)
- ۲۳۹ ۱۵-امامت یا حکومت
- ۲۴۱ ۱۶-دباره ی عصمت اهل بیت
- ۲۴۷ ۱۷-تقیه و عصمت. تضاد یا ...؟
- ۲۴۸ ۱۸-درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت
- ۲۵۴ ۱۹-تسلیم یا مغلوب؟ توسل و...؟
- ۲۵۷ ۲۰-درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر
- ۲۵۸ ۲۱-چرا عزاداری؟
- ۲۵۸ اشاره

- ۲۶۲ یکم: چستی عزاداری.
- ۲۶۳ دوم: چربی عزاداری.
- ۲۷۶ سوم: تاریخچه عزاداری
- ۲۷۸ ۲۲- درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهدا
- ۲۸۳ ۲۳- از اختصاصات امام حسین
- ۲۸۴ ۲۴- درباره ی بهره از امام نهان
- ۲۹۰ ۲۵- درباره ی حکم آل داوود
- ۲۹۲ ۲۶- درباره ی نسبت ابوبکر با امام صادق
- ۲۹۵ ۲۷- درباره ی صدیق...؟
- ۲۹۹ ۲۸- درباره ی بیعت راضون
- ۳۰۲ ۲۹- جنگ با خلفا با کفار و علی با مسلمانان ستمگر کیست؟
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۴ جنگ با خدا!!!
- ۳۰۷ جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟
- ۳۰۸ ۳۰- درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی به نام خلفا
- ۳۱۰ ۳۱- درباره ی مالک بارگاه پیامبر
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۱ از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟
- ۳۱۲ چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟
- ۳۱۲ مسجد التبی و اتاق های آن:
- ۳۱۳ اما فدک...
- ۳۱۹ اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر(ص) کجا بودند؟
- ۳۲۵ اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر(ص)
- ۳۳۴ پیامبر کجا دفن شدند؟

- ۳۴۵ ۳۲-...کف امواج(عمر فاتح.شیعه؟)
- ۳۵۲ ۳۳-...علی و جانشین جز رسول؟
- ۳۵۴ ۳۴-...علی فرمان بر ابوبکر؟
- ۳۵۵ خاتمه
- ۳۵۸ کتاب نامه
- ۳۷۹ راهنمای کتاب
- ۳۸۸ درباره مرکز

پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه: تربتی کربلایی، حیدر، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور: پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان/ حیدر تربتی کربلایی؛ تحقیق محدثه تربتی.

مشخصات نشر: قم: عطر عترت، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص.

شابک: ۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۸۸-۷۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: تربتی، محدثه، ۱۳۶۸ -

رده بندی کنگره: BP۲۱۲/۵/ت۴پ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۹۱۴۹۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۳

پرتو

ص: ۴

تقدیم به پیشگاه گرامی

نخست مظلوم عالم

مولی الموحّدين ، يعسوب الدّين، اميرالمؤمنين، قائد الغرّ المحجلين...

التّباّ العظيم... اسدالله الغالب، علیّ بن أبی طالب صلوات الله و سلامه عليه

ونخست مظلومه ی عالم

روح أشرف الأنبياء و المرسلين، أسوه خاتم الوصيّين ، الحجّه علی حجج الله أجمعين،

سَيِّده نساء العالمين، حضرت صدّيقه طاهره فاطمه الزّهراء صلوات الله و سلامه عليها

ونخست شهيد مظلوم ولايت

غنچه ی نشكفته پرپر شده ی آل محمّد

حضرت محسن بن علیّ و فاطمه صلوات الله و سلامه عليهم

اميد است مورد پذيرش ایشان واقع شود.

ص: ۵

...عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ. طَارَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ، فَقَدِمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ النَّعْمَانُ بْنُ الْحَرْثِ الْفِهْرِيُّ فَقَالَ: أَمَرْتَنَا عَنِ اللَّهِ أَنْ نَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنَا بِالْجِهَادِ وَالْحِجِّ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ فَقَبِلْنَا مِنْكَ، ثُمَّ لَمْ تَوْضَحْ حَتَّى نَصَبْتَ هَذَا الْغُلَامَ - فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قَالَ: اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ؟! قَالَ: فَوَلِيَّ النَّعْمَانُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمِّطْ عَلَيْنَا حِجَارَةَ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ. (۱) فَرَمَاهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: سَأَلَ سَائِلٌ بِأَمْرٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي رُوزِ غَدِيرِ حُمٍّ عَلِيٍّ رَأْسَهُ فَجَاءَهُ مِنَ السَّمَاءِ حِجَارَةٌ مِنْ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ. (به عنوان خلیفه) منصوب کرد، فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. حضرت علی (ع) فرمودند: این جریان در شهرها شایع شد، نعمان بن حرث فهری نزد پیامبر آمد و گفت: به ما دستور دادی گواهی دهیم که معبودی جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما آنها را از تو پذیرفتیم، آنگاه راضی نشدی تا اینکه این جوان را نصب کردی و گفتی: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. آیا این کار از جانب خودت بود یا با امری از جانب خدا بود؟ پیامبر فرمود: امری از جانب خدا بود. گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، آیا این کار از سوی خدا بود؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا بود، نعمان باز گشت و می گفت: خدایا! اگر این همان حق از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما بیاران یا عذابی دردناک بر ما بیاور. از این رو خدا سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت و خدا این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ». (۲)

۱- (۸) سوره الأنفال: آیه ۳۳

۲- از کتاب های مخالفین: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ۲/ ۳۸۱ ح ۱۰۳۰.

ص: ۶

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ هَمَانَا از جانب پروردگارتان آمد شما را آنچه مایه ی بینش است. هر که بینش ورزد، به نفع خود اوست و هر که خود را از پذیرفتن آن کوردل کند، به ضرر خود عمل کرده است و من هرگز برای شما یک نگهبان (از غضب و عذاب خدا) نیستم.» (۱)

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (ای پیامبر!) اگر با تو به مخاصمه و ستیز برخاستند بگو: من و پیروانم روی خود را تسلیم خدا کرده ایم و به اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و افراد امی (اهل مکه) بگو: آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آوردند هر آینه هدایت شده اند و اگر روی گرداندند پس به راستی که تکلیف تو رساندن پیام خداست و خداوند به بندگان بیناست.» (۲)

پیشگفتار

اشاره

۱- (۶) سوره الأنعام: آیه ۱۰۵.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۱.

ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على أعدائهم و ظالميهم و غاصبي حقوقهم و مخالفهم و منكري فضائلهم و مناقبهم و مدعى شئونهم و مراتبهم و الراضين بذلك من الأولين و الآخرين إلى أبد الأبدین آمین.

و خدا آفرید، ما سواه را. و هدف از آفرینش، عبادت او و عبادت بدون معرفت گمراهی بود که امام باقر(ع) فرمودند: **إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَمًا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَضَدِّيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَضَدِّيقُ رَسُولِهِ (ص) وَ مُؤَالَاهُ عَلَيَّ (ع) وَ الْإِئْتِمَامُ بِهِ وَ بَأْتَمَهُ الْهُدَى (ع) وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَيْدُوهُمْ. هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَمَانَا** خدا را کسی پرستد که او را بشناسد اما کسی که خدا را نشناسد او را این گونه (مانند عامه از مردم)، گمراهانه می پرستد. عرض کردم: قربانت کردم! معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش(ص) و دوست داشتن حضرت علی(ع) و پیروی از ایشان و ائمه هدی(ع) و بیزاری جستن به درگاه خدای عزوجل از دشمن ایشان. خدای

ص: ۸

عزوجل این چنین شناخته می شود. (۱)

پس معرفت مُقدم آمد و بایسته است که راه و راهنما را بشناسیم تا به معرفت خدا نایل آییم و این قرآن و احادیث و حقیقت های تاریخ است که ما را به سوی رهبر معصوم و عادل فرا می خواند. قرآن که کلام پروردگار است و به یقین نیاز به بیانگر دارد و او همانی است که پروردگار مهربان، به لطف خود برگزیده است.

اما برای رهپویی راه هدایت، به گواهی قرآن و عترت و تاریخ، همواره رهنمائی بوده و هستند. در زمان حال، این خبیثان و ناپاکان که دست پروردگان دشمنان قسم خورده قرآن و عترت هستند با نام های گوناگون، از جمله بهائی و وهابی وارد عرصه شده اند و برای گمراه کردن افراد، از ابزارهای پلیدی همچون ایجاد و ترویج شبهه استفاده می کنند و این کار را از راه های گوناگون انجام می دهند.

و در این میان کسانی مورد هجمه ی آنان قرار می گیرند که ناآگاه هستند و یا حتی بدتر که در جهل مرکب به سر می برند.

از جمله این شبهه ها، مواردی هستند که چندی پیش از جانب برخی دوستان ولائی و برادران ایمانی، به دست ما رسید که در واقع شماری از شبهه هایی است که وهابیان مزدور اجانب، در کتابی به چاپ رسانده و در میان حاجیان توزیع کرده اند. هرچند در نوشتارهایی به این شبهه ها پاسخ داده شده، اما چنان که شایسته و بایسته بود، نیستند. به همین جهت این برادر ما، مهم ترین این موارد

ص: ۹

را گزینش کرده و ما با استمداد از پروردگار تبارک و تعالی، با توجه و استناد به کتاب های معتبر نزد شیعیان اهل بیت (ع) و کتاب هایی که نزد مخالفین معتبر هستند و تنها برای اتمام حجت بر آنان، اقدام به پاسخ گویی و روشن گری می کنیم باشد تا آن که لیاقت دارد، به راه حق در آید و سبیل هدایت را ره پوید، آنکه فریب خورده و به جرم نادانی، دچار تردید شده، نه آنکه با دیده ی تعصب به شیعه و باورهای او می نگرد.

لازم به یادآوری است که بدانیم آنان تظاهر به دوست داشتن اهل بیت می کنند و ندای حق با علی و علی با حق را سر می دهند اما در عمل آن را نادیده انگاشته و حتی زیر پا می نهند. این اعتراف تنها دستاویزی برای فریب پیروان اهل بیت (ع) است زیرا آنان در سینه، جز آن را می پروراندند.

اعتراف به برتری و بخشش خورشید، فضیلت نیست زیرا همه از آن آگاهی دارند. فضیلت، باور داشتن این حقیقت است. کیست که نداند حق با علی است و علی با حق؟ کیست که جرأت کند جز این معتقد باشد؟ آنکه نابیناست، آیا نمی تواند گرمای خورشید را حس کند و اگر بخواهد آن را انکار نکند و از آن برای دیگران بگوید؟

آیا اگر ابوبکر به فضیلت های امیرالمؤمنین اعتراف کند، یا عمر در بیش از شست مورد بگوید: «لولا علی لهلك عمر»، این برای آنان فضیلت است؟ آیا آنکه به حق و حرمت «ذوی القربی» اعتراف دارد اما در عمل آن را زیر پا می نهد و هتک می کند، دیگر آیا برای این اقرار، پاداشی رواست؟

کسانی که در ظاهر، برای فریب اندیشه های پاک و بی آلایش، چیزی و در

ص: ۱۰

درون و عمل چیز دیگری را می پذیرند، جز خود را نمی فریبند که: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ خدا و مؤمنان را مورد نیرنگ قرار می دهند اما آنان جز خود را نمی فریبند در حالی که نمی فهمند» (۱). بنابراین باید آگاه باشیم که این اعتراف هرگز بنیانی استوار و باوری در درون نیست. آگاه باشیم تا فریب نخوریم و بدانیم که اگر کسی اهل بیت را ستایش کند اما در عمل با آنان به مخالفت برخیزد، در واقع این اقرار را سرپوشی برای فریب «خودش» قرار داده است.

همچنین لازم است پیش از آنکه به بیان پرسش ها و پرداخت پاسخ ها بپردازیم، نکاتی را درباره ی شبهه، یادآور شویم:

۱- چیستی شبهه

شبهه کلمه ای عربی از ریشه ی «شَبَّهَ» به معنای مثل و نظیر است و شبهه آن است که دو چیز به دلیل شبیه شدن یکی به دیگری، به راحتی از هم تشخیص داده نشوند و موجب به اشتباه افتادن بشوند.

۲- سابقه شبهه

از زمان اعلام اراده ی الهی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین، خدای شبهه افکنان، شیطان رجیم لعنه الله، نخستین شبهه را بنا نهاد: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفت: من از او نیکوترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل» (۲). و تا قیام حضرت صاحب الامر^ع، تا زمانی که ستیز حق و باطل

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۱۰.

۲- (۳۸) سوره ص: آیه ۷۷.

در جریان است، شبهه و تدلیس از پست ترین ابزارهای هجمه‌ی فرهنگی دشمنان حق خواهد بود. از طرفی، شبهه افکنی در تمام ادیان وجود داشته و دارد.

۳- شبهه افکن کیست و چرا ؟

ممکن است رخ دهد که گاهی، کسی به خوبی متوجه چون و چراى مسأله‌ی نشود و آنچه را خودش فهمیده، حق جلوه دهد و برای آن دلیل بیاورد. در این باره، ندانستن موجب ایجاد شبهه می شود حال آنکه گوینده، خود نمی داند چه کرده است. همچنین ممکن است کسی درباره‌ی موضوعی آگاهی کامل نداشته باشد و با همان علم ناکامل، سخن بگوید و قضاوت کند که در این صورت نیز ممکن است به اشتباه بیافتد و دیگران را دچار سازد، حال آنکه نمی داند. اما در صورتی دیگر نیز ممکن است شبهه ایجاد شود: اگر کسی حق را بداند و آن را به خوبی بشناسد و باطل را هم بداند و بشناسد اما در نظر وی، باطل دلپذیر آید، آن را لباس حق می پوشاند و عرضه می کند و اینجاست که افراد ناآگاه، به جرم ندانستن و مورد فریب قرار گرفتن، به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار می شوند. بنابراین علت به وجود آمدن شبهه، دو چیز است: جهل و جحود، ندانستن و ستیز با حق.

۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت (ع)

آیات متشابه در قرآن، مواردی هستند که از ظاهر آن ها معانی متعددی برداشت می شود و باید دانست که راه رسیدن به مقصود خداوند، تنها بیان اهل بیت (ع) است زیرا تنها آنان نسبت به اسرار و ظاهر و باطن قرآن آگاه هستند. و این کتاب آسمانی ماست که درباره متشابهات چنین بیان می کند:

ص: ۱۲

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل فرمود. قسمتی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب هستند و بقیه متشابهات هستند. امّا آنان که دل‌هایشان میل به باطل دارد، به قصد فتنه انگیزی و پی بردن به باطن معنای آن‌ها (با تکیه بر هوای نفس و تفسیر به رأی) متشابهات را پیروی می‌کنند حال آن‌که جز خدا و ریشه داران در دانش، از معنای باطن آن آگاه نیستند. آنان (ریشه داران در دانش) می‌گویند: ما به متشابهات ایمان داریم تمامی آنها از جانب پروردگار ماست. و جز صاحبان اندیشه پند نگیرند» (۱).

با توجه به این آیه می‌بینیم که افرادی به دنبال متشابهات هستند که در دل‌هایشان به باطل مایل اند و می‌خواهند فتنه انگیزی کنند و به دنبال پی بردن به معنای باطنی این آیات هستند.

در احادیث بسیاری نیز بر لزوم پیروی از حق و اجتناب از شبهه‌ها، تأکید شده است که چند مورد را برای نمونه می‌آوریم:

مولانا امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: **فِيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ (يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ) (۲)**

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۸.

۲- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا (مَفْرَعُهُمْ فِي الْمَعْضَمَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى آرَائِهِمْ) (۱) كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعَرَى تَقَاتٍ وَأَشْيَابٍ مُحْكَمَاتٍ أَمَا بَعْد... شگفتا و چگونه تعجب نکنم از خطای این فرقه‌ها که از روی اختلاف در دلایلشان درباره‌ی دینشان مرتکب شده‌اند. نه به دنبال آنچه به سوی پیامبر هدایت می‌کند، می‌روند و نه به کردار جانشین پیامبر اقتدا می‌کنند. و نه به غیب ایمان می‌آورند و نه از انجام هیچ عیبی (افراط و تفریط) دست می‌کشند. به شبهه‌ها عمل می‌کنند و در شهوت‌ها روان می‌شوند. «معروف» در میان آنان چیزی است که آن را بشناسند (بپسندند) و «منکر» نزد آنان چیزی است که خود آن را انکار کنند (خوش نداشته باشند). پناهگاه آنان در کارهایی که انجام آنها بسیار دشوار است، خودشان هستند (خود محور هستند) گویا که هر کدام از آنان امام خویش است که چنین باور دارد که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم‌ترین وسیله‌ها را به کار برده است. (۲)

همچنین درباره‌ی ارزش آگاهی داشتن در رویارویی با شبهه‌ها فرموده‌اند: الْمُتَعَبُّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونِ يَدُورُ وَلَا يَبْرُحُ وَ رَكْعَتَانِ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ وَ تَأْتِي الْجَاهِلَ فَتَنَسِمُهُ نَسْفًا وَ قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَ الشُّكُّ وَ الشُّبُهَةُ عِبَادَتُ كُنَّسَةٍ أَيْ كَيْفَ (عبادتش) از روی فهم و دانایی نیست مانند الاغ آسیا است که می‌گردد و (از جای خود) دور نمی‌شود (تلاش می‌کند اما این

۱- این عبارت در نهج البلاغه آمده است.

۲- الکافی: ۸/۶۳ ح ۲۲، نهج البلاغه: ۱۲۱ خطبه ۸۸.

ص: ۱۴

تلاش او، ثمری ندارد). و دو رکعت نماز فرد عالم بهتر است از هفتاد رکعت که فرد نادان به جا آورد؛ زیرا هنگامی که فتنه به دانا روی می آورد، او به وسیله ی دانش خود، (به آن گرفتار نمی شود و) از آن بیرون می رود حال آنکه چون فتنه به فرد نادان رسد، او را (به سبب نادانی اش) از جا بر کند و پراکنده سازد (به فتنه گرفتار شود و چون ناآگاهانه خدا را می پرستیده، اعتقاد او، ویران می شود زیرا بنیان محکمی نداشته است). اندک عملی که با فهم و آگاهی بسیار همراه باشد از عمل بسیاری که با دانش کم و تردید و شبهه همراه باشد، نیکوتر است. (۱)

پس می بینیم که نزد خداوند، تنها اعتقادی ارزشمند است که با بینش به آن پای بند باشیم و براساس آن اعتقاد، خدا را بپرستیم و این همان پرستشی است که خدا را راضی می سازد و خدا بدان پاداش می دهد.

۵- شبهه در عصر ما

در این زمان هرکس قصد گمراه کردن دیگران را داشته باشد، از رو شمشیر نمی بندد که اگر چنین کند، کسی فریب او را نمی خورد. بنابراین باید روش دیگری به کار گرفته شود و این همان پوشاندن لباس حق بر پیکر باطل است که در فرهنگ دین، به آن شبهه می گویند. و این همان است که امام صادق(ع) فرمودند: «وَالْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ كَسَىٰ كَسَىٰ» که نسبت به عصر خود آگاه باشد، شبهه ها بر او هجوم نیاورند. (۲) اینکه بدانیم در کدامین دوره به سر

۱- الإختصاص: ۲۴۵، بحار الأنوار: ۱/۲۰۸ ب ۵ ح ۱۰

۲- الکافی: ۱/۲۶: کتاب العقل و الجهل... ح ۲۹، تحف العقول: ۳۵۶، بحار الأنوار: ۷۵/۲۶۹ ح ۱۰۹

ص: ۱۵

می بریم و گمراه کنندگان، از چه روش هایی برای فریب افراد استفاده می کنند. اینکه پاسخ به این باطل پوشیده در لباس حق را بدانیم و یا حداقل در راست بودن مسیری که ره پوی آن هستیم، اندکی تردید نداشته باشیم که اگر چنین نباشد، در واقع باور ما، چون بنای بی بنیه ای است که در انتظار نمی باران یا تکانی اندک است تا فرو بریزد. شایسته است که بدانیم آنچه درباره ی دین خود می دانیم، بسیار بااهمیت است که اگر بنیان آن محکم نباشد یا براساس گمان و یا نادرست باشد، دیگر کدامین مانع از قلبمان به باورمان نزدیک تر که اگر لرزید، دیگر باوری را باور نخواهیم داشت.

۶- وظیفه چیست؟

تفاوتی ندارد که کسی از روی درست متوجه نشدن کم و کیف یک موضوع شبهه کند یا به دلیل دسترسی پیدا نکردن به تمام جنبه های علمی آن گرفتار شبهه شود یا حق را بداند و بدان مایل نباشد و برای میل خود، باطل را شبیه به حق کند و شبهه افکند و بفریبد. در هر سه مورد، ریسمان این دام، جهل و جحود است و چون چنین شد، نیازی به درازا نیست. بنابراین کسانی که نمی دانند، باید آگاهی یابند و در میان راه، رهروی را رها نکنند تا اطلاعات کاملی به دست آورند و تمام تلاش خود را به کار بندند تا به درستی از واقعیت مطلب آگاهی یابند که در این صورت بدیهی است که دیگر به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار نمی آیند.

و آشکار است که افراد آگاه به حقیقت ها، باید آنچه را که می دانند، به دیگران عرضه کنند. این حکم خداست: بر آنان که می دانند، واجب است افراد ناآگاه را آگاهی بخشند و آنان که نمی دانند، باید در پی دست یابی به حقیقت ها باشند.

ص: ۱۶

امّا آنان که در دل فتنه انگیزی را آرزومند هستند و با حق در ستیزند، در حقیقت آنان تنها دام می نهند و گرفتار شدن طعمه، به خود او بستگی دارد که اگر طعمه ای به دام آنان گرفتار نیاید، به یقین دام خود را بر می چینند. پس بر ماست که وظیفه ی خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟

از سیاق کلام و سبک طرح شبهه ها آشکار است که این کار با تعصّب جاهلی و از روی دشمنی و عناد انجام شده است. دشمنان اهل بیت، کسانی که قلب هایی پر از کینه ی آل الله دارند، آنان ایجاد کنندگان شبهه ها هستند و چون نتوانند دل های جوانان را به طور کامل در اختیار خود گیرند، آنها را با تردید و دودلی به بیراهه می کشانند تا باور خود را فراموش کنند و به دنبال باطل در لباس حق در آیند. روی سخن هم با آنان نیست. روی سخن با ناآگاهان است. حال این ناآگاه از میان کسانی باشد که شیعه بودن را از پدر و مادر خود به ارث برده اند یا از آنانی باشد که مخالف بودن (یا به تعبیر غلط، سنی بودن) به ارث به او رسیده است.

شایان ذکر است که مخالفین، در کتاب هایشان هر کجا نام پیامبر(ص) را می برند، تنها بر خود ایشان درود می فرستند. این کار، با دستور صریح پیامبر مخالفت دارد و آنان در کتاب های خودشان این مطلب را نقل کرده اند که: پیامبر خدا(ص) فرمودند: لَا تُصَلُّوا عَلَی الصَّلَاةِ الْبُرَاءِ. فقالوا: ما الصلاة البتراء؟ قال: تقولون: اللهم صلّ علی محمد، و تمسکون، بل قولوا: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد بر من درود و صلوات ناقص نفرستید. پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه می گوید: «اللهم صلّ علی محمد» و ساکت می شوید، بلکه بگویید:

ص: ۱۷

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (۱)

بدین جهت ما مطابق با فرمایش پیامبر اکرم (ص) هرکجا از کتاب‌های خودمان یا مخالفین مطلبی نقل کرده ایم که در آن ذکری از پیامبر به میان آمده، صلوات کامل را می‌آوریم و تصرّف دیگری در مطالب نقل شده از کتاب‌های آنان نکرده ایم.

سیزدهم رجب المرجب ۱۴۳۱ ه.ق

سالروز میلاد امام امیرالمؤمنین علی (ع)

خاک پای فاطمه (س)

حیدر حسین تربتی کربلائی

پرسش‌ها

۱- درباره‌ی پیامبر و منافقان

۱- شرح إحقاق الحق: ۳/۲۷۳-۲۷۴ و ج ۹/۶۳۶-۶۳۸ ح ۱۷ و ج ۲۴/۱۳۴ و ج ۱۸/۳۰۷ به نقل از مرآه المؤمنین: ۱۵ و الدرر المکنونه: ۷ طبع دار الطباعة فی الغرب و القول البدیع: ۳۵ نسخه مدرسه الأحمدیه فی حلب و ینابیع الموده: ۲۹۵ طبع اسلامبول و رشفه الصادق: ۲۹ طبع القاهرة و أرجح المطالب: ۳۱۸ طبع لاهور و کشف الغمه، عبدالوهاب شعرانی: ۱/۱۱۰ طبع مصر و وسیله المآل، باکثیر حضر می: ۷۰ نسخه مکتبه الظاهریه فی دمشق و تاریخ الجرجان: ۱۴۸ طبع حیدرآباد.

ص: ۱۹

پرسش اول: اگر پیامبر منافقان را خوب می شناخت و می دانست برخی از اصحابش مخالفند چرا آنها را معرفی نکرد و در کارها از آنان کمک می گرفت؟

پاسخ: در این که رسول الله (ص) نسبت به حضور منافقان در میان اصحاب خود، آگاه بودند، حرفی نیست و در آیاتی از قرآن کریم این مهم به صراحت بیان شده است. همچنین پیامبر (ص) در موارد بسیاری از جمله خطابه ی غدیر به این آگاهی تصریح کرده اند که برخی از مخالفین همچون زید بن ارقم نیز آن را روایت کرده اند که پیامبر (ص) در خطبه ای که در غدیر خم ایراد نمود، فرمود: فَسَأَلْتُ جِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي السَّلَامَ مِنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - لِعِلْمِي بِقَلْبِهِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ لِأَعْدَالِ الْأَيْمِينَ وَ إِذْغَالِ الْأَثِيمِينَ، وَ حِيلَةِ الْمُسْتَسْرِئِينَ الَّذِينَ وَصَّيْتَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْتِثْمَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (۱) وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۲)، وَ كَثْرَةَ أَذَاهُمْ لِي مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ حَتَّى سَمَّوْنِي أَذْنًا وَ زَعَمُوا أَنِّي هُوَ لِكثْرَةِ مُلَازِمَتِهِ إِيَّايَ وَ إِجْبَالِي عَلَيْهِ وَ قَبُولِهِ مِنِّي، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَأ إِلَهَ إِلَّا هُوَ: الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۲.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۱۶.

ص: ۲۰

أَدُنْ خَيْرٌ لَّكُمْ... (۱). ﴿۱﴾

وَلَوْ شِئْتُمْ أَنْ أُسَمِّيَ الْقَائِلِينَ بِأَسْمَائِهِمْ لَأَسَمَيْتُهُمْ، وَأَنْ أُومِيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأُومِيتُهُمْ وَأَنْ أُدَلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ بَسِيرُهُمْ قَدْ تَكْرَمْتُ وَ كُفَّلَ ذَلِكُمْ لَأَيُّضَی اللّٰهُ إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيَّ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... ﴿۲﴾. فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ ذَلِكُمْ وَ أَفْهَمُوهُ أَزْ جَبْرئیل (ع) خواستم که خداوند مرا از رساندن این پیام به شما معاف دارد. ای مردم! این به دلیل دانشی بود که نسبت به کم بودن پرهیزکاران و زیاد بودن منافقان داشتم و به خاطر دغل بازی جنایت کاران و حيله ی پنهان کارانی بود که خدای تعالی آنان را در کتاب خود توصیف نموده که: «به زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست» و آن را کوچک و ساده می شمارید در حالی که نزد خداوند بسیار بزرگ است». و به دلیل آزار بسیار پی در پی آنان نسبت به من بود تا آنجا که مرا دهان بین و سخن شنو نامیدند و گمان بردند که من آن گونه هستم که (این ها همه) به دلیل همراهی بسیار او (امیرالمؤمنین) با من و پذیرش من نسبت به او و قبول او از جانب من بود تا آنجا که خداوندی که خدایی جز او نیست در آن مورد این آیه را نازل فرمود: «کسانی که پیامبر را می آزارند و می گویند او دهان بین و سخن شنو است، بگو برای شما شنونده سخنان نیکوست الی آخر آیه». ﴿۳﴾

۱- (۹) سوره التوبه: آیه ۶۱.

۲- (۵) سوره المائده: آیه ۶۸.

۳- ادامه ی آیه چنین است: يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ که به خدا ایمان و مؤمنان را باور دارد و رحمتی است برای کسانی که ایمان آوردند. و کسانی که رسول الله را می آزارند همانا برای آنهاست عذابی دردناک.

ص: ۲۱

و اگر می‌خواستیم آن افراد را به نام هایشان نام ببریم؛ هر آینه آنان را نام می‌بردم و اگر می‌خواستیم به آنان اشاره کنم؛ به یقین چنین می‌کردم و اگر می‌خواستیم آن منافقان را معرفی و به سوی آنها راهنمایی کنم، به یقین چنین می‌کردم اما به خدا سوگند! نسبت به راز آنان کرامت ورزیدم و با تمام این‌ها خدا خشنود نمی‌شود جز اینکه آنچه را بر من نازل فرموده است، ابلاغ کنم: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، برسان...». پس ای مردم آن را بدانید و بفهمید. (۱)

بنابراین معرفی نکردن آنان دلیل ویژه‌ای داشته است. البته پیامبر در مواردی که چاره‌ای جز معرفی منافقان نداشته‌اند، به این کار مبادرت می‌ورزیدند اما غالباً برای اینکه فرصت بازگشت از نفاق به ایمان را در اختیار آنان گذاشته باشند و در واقع به امید هدایت آنان، کریمانه از رسوا کردنشان سرباز می‌زدند و بدین وسیله و با این مهر، اگر آنان به راه راست بازمی‌گشتند، در میان مسلمانان مورد پذیرش قرار می‌گرفتند و کسی آنان را به خاطر کارهای گذشته سرزنش نمی‌کرد.

اما در متن سؤال، نکاتی جالب توجه است: بالاخره مشخص نشد که نویسنده می‌خواهد بگوید در میان اصحاب منافق وجود داشته یا نه؟ و پیامبر آنان را

۱- خطبه‌ی غدیر به روایت زید بن ارقم به اسناد متصل در چهار کتاب: العدد القویة، العلامه الحلی: ۱۶۹، التحصین، سید بن طاووس: ۵۷۸ ب ۲۹ من القسم الثانی، همچنین الصراط المستقیم، الشیخ علی بن یونس البیاضی: ۱/۳۰۱ و نهج‌الایمان، الشیخ علی بن حسین بن جبر: ۹۲، هر دو به نقل از کتاب «الولایه» مؤرخ طبری از مخالفین روایت کرده‌اند. و ما از نهج‌الحق آورده‌ایم.

ص: ۲۲

می شناخته یا نه؟ از طرفی اگر بگویند منافقی نبوده یا پیامبر او را نمی شناخته، چگونه می تواند ادعا کند که پیامبر در انجام کارها از آنان کمک می گرفته اند؟ این ها نکاتی هستند که با اندکی تأمل، آشکار می شوند.

پس مسلماً کسی که این شبهه را مطرح کرده است، می داند که در میان اصحاب رسول الله (ص)، منافقانی هم بوده اند و در حقیقت آنچه مایه ی تأثر است، چون و چرا کردن به امر و عمل پیامبر (ص) است. و هرگز از اینان بعید نیست چنین کنند و تحیر ندارد که نمونه ی این رفتار در زمان پیامبر اکرم (ص) و رویاروی حضرت، بسیار رخ داد و جالب است بدانیم یکی از افرادی که بسیار بر کارهای پیامبر (ص) چون و چرا می کرد، عمر بود. در کتاب های مخالفین، شاهد بر این واقعیت بسیار است و ما تنها به یکی از این موارد اشاره می کنیم:

عبدالله بن ابی سر دسته منافقان بود و دست او برای مسلمانان رو شده بود. چون از دنیا رفت، پیامبر پیراهن خود را به او پوشاندند، بر او نماز خوانده و او را دفن کردند. در این میان، عمر جلو آمده و پیراهن رسول الله (ص) را کشید و به آن حضرت بی احترامی و به کار ایشان اعتراض کرد. این در حالی است که پیامبر با انجام این کار قصد داشتند نشان دهند که اگر عبدالله بن ابی در پیراهن من کفن و به دست من دفن شود، هرگز او را سودی نمی بخشد. همچنین بدین وسیله، بسیاری از پیروان عبدالله بن ابی را هدایت کنند که چنین شد. ما این مطلب را از شمار معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان می آوریم که البته در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین نیز این ماجرا به صراحت بیان شده است. حال از زبان امام صادق (ع) بشنویم:

امام صادق(ع) فرمودند: لَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَيْلُولٍ، حَضَرَ النَّبِيُّ (ص) جَنَازَتَهُ. فَقَالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص): يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَسَيِّكَتَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْلَكَ! وَمَا يُدْرِيكَ مَا قُلْتُ؟ إِنِّي قُلْتُ: «اللَّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ نَارًا وَ أَمْلَأْ قَبْرَهُ نَارًا وَ أَصِيلِهِ نَارًا». قال أبو عبدالله(ع): فَأَبْدَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَانَ يَكْرَهُ چون عبدالله بن ابی بن سلول از دنیا رفت، پیامبر(ص) بر سر جنازه ی او حاضر شدند. به همین جهت عمر به پیامبر خدا(ص) گفت: یا رسول الله! آیا خداوند تو را از این که بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر پاسخ او را ندادند و سکوت کردند. دو مرتبه گفت: یا رسول الله! آیا خداوند تو را از اینکه بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر به او فرمودند: وای بر تو! از کجا می دانی که من چه گفتم. من گفتم: خدایا! شکم او را از آتش پر کن و قبرش را سراسر آتش قرار بده و آتش را به او برسان. امام صادق(ع) فرمودند: رسول الله چیزی را آشکار نمود که آشکار شدن آن را دوست نداشت». (۱)

لازم به ذکر است که متن ترجمه شده از کتاب شریف الکافی که از معتبرترین کتاب ها نزد شیعیان است، آورده شده اما این جریان در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین چنین آمده: چون پیامبر خواستند بر عبدالله ابی نماز بخوانند، عمر پیامبر

۱- الکافی: ۳/۱۸۸ باب الصَّيْلَاءِ عَلَى النَّيَاصِبِ ح ۱. و از کتب مخالفین: صحیح البخاری: ۲/۷۶ از ابن عمر و ج ۲/۱۰۰ از عمر بن الخطاب و ج ۵/۲۰۶ دو روایت از ابن عمر و عمر بن الخطاب و ج ۲/۲۰۷ و ج ۷/۳۶ از ابن عمر، مسند احمد: ۱/۱۶ از عمر.

ص: ۲۴

را به سوی خود کشید و به کار ایشان اعتراض کرد. حضرت به او فرمودند: ای عمر از من دور شو. الی آخره. و در پایان همان احادیث که برخی از عمر نقل شده است، او می گوید: من از جرأتی که آن روز بر رسول خدا داشتم، تعجب کردم در حالی که خدا و پیامبرش آگاه تر هستند.

۲- درباره‌ی منافقان و فتوحات

ص: ۲۵

پرسش دوم: اگر منافقان و مرتدان در میان اصحاب زیاد بودند پس چگونه اسلام گسترش یافت و فتوحات پیش آمد؟

پاسخ: عوامل گسترش اسلام در درجه‌ی اول منطق وحی و اراده خداوند، سپس خلق عظیم رسول الله (ص) بود که مردم را گرداگرد وجود گرامی ایشان، جمع کرد. سپس شمشیر مولانا امیرالمؤمنین (ع) و تلاش‌های بی‌شمار و بی‌دریغ آن جناب برای بالا بردن پرچم اسلام بود که پیامبر اکرم (ص) در این رابطه در جنگ خندق فرمود: **بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلَّهُ** تمام ایمان به جنگ تمامی شرک رفته است. و نیز فرمود: **ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ** ضربه‌ی علی در روز جنگ خندق، از عبادت تمام انسان و جن بافضیلت‌تر است.

از طرفی علمی که خداوند به امیرالمؤمنین (ع) بخشیده بود که حتی دشمنان حضرت و پیروان عمر نیز اقرار کرده‌اند عمر بیش از شصت مرتبه گفت: لولا- علی لهلك عمر موجب می‌شد در بسیاری موارد که مولای متقیان با چند جمله کوتاه، فردی را از حکم باطلی نجات بخشند یا به اسلام مشرف گردانند که این نیز از جمله آن دلایل است. پس از آن دارایی حضرت خدیجه (س) بود که تمام آن را در اختیار پیامبر (ص) قرار دادند تا برای گسترش اسلام از آن بهره‌برداری

شود. و در آخر مجاهدات عده ای مؤمن مخلص بود که آنان در درجه اول اهل بیت (ع)، صدیقه کبری، امام مجتبی و سیدالشهداء و سپس حضرت ابوطالب، جعفر طیار، سلمان، ابوذر و سایر مؤمنین مخلص و مجاهد بودند.

اما درباره ی منافقان: در میان اصحاب رسول الله (ص)، اشخاصی بودند که تظاهر به ایمان می کردند اما به دل ایمان نداشتند. گواه بر این واقعیت، آیات بسیاری است که در قرآن وجود دارد. خداوند می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و از میان مردم کسانی هستند که می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم حال آن که ایمان نیاورده اند» (۱). و می فرماید: «يَخِذِرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَخْتَرُونَ * وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ منافقان از اینکه علیه آنان سوره ای نازل شود که آنان را از آنچه در دلهاشان است، آگاه سازد، هراس ناک هستند. بگو: به سخره گیرید، همانا خداوند آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می کند * و اگر از آنان پرسشی خواهند گفت: همانا ما سخن می گفتیم و شوخی می کردیم. بگو: آیا نسبت به خدا و نشانه های او پیامبرش استهزاء می کردید؟» (۲). در این زمینه آیات بسیار دیگری وجود دارد که به همین بسنده می کنیم.

پس حضور منافقان در میان اصحاب پیامبر خدا (ص) احتمال نیست، بلکه

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۸.

۲- (۹) سوره التوبه: آیات ۶۴-۶۴.

ص: ۲۷

حقیقت داشته است.

اما از جانبی منافق بودن موجب می شود فرد گاهی برای فریب دیگران کارهایی انجام دهد و چه بسا خواسته‌ی خداوند به دست او محقق شود حال آنکه خود او، هرگز از کاری که انجام داده، سودی نمی برد زیرا این کار را برای رضای خدا انجام نداده است.

در پایان لازم است نکته‌ی ای را یادآور شوم: هم چنان که خواندیم قرآن کریم، کلام خداوند تبارک و تعالی به صراحت اعلام می دارد که زمان پیامبر اکرم و گرداگرد حضرت، منافقان بسیاری حضور داشتند. مخالفین نیز این را پذیرفته اند با این تفاوت که آنان معتقد هستند اصحاب پیامبر، پس از ایشان، همگی عادل هستند. آنان حتی این سخن را به گونه‌ی ای بیان می کنند و آن قدر بر آن اصرار می ورزند که گویا حضور رسول گرامی اسلام(ص) دلیل نفاق منافقان بوده است و چون پیامبر به جایگاه خویش در جنت عدن شتافتند، منافقان ایمان آورده و همگی مسلمان، مورد اطمینان، عادل و مجتهد شدند و در مورد آنچه انجام داده اند نباید بازخواست شوند هرچند که خلاف قرآن و سنت پیامبر خدا(ص) عمل کرده باشند و محکومات قرآن را زیر پا گذاشته باشند(۱). حقیقت باورهای آنان، همین است.

در مورد حالت ارتداد نیز به طور مفصل ذیل عنوان صحابه و آیه انقلاب سخن رفته است.

۳-درباره‌ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر

اشاره

۱- محکومات احکامی هستند که در قرآن به وضوح درباره‌ی آن ها سخن رفته است مانند قوانین ارث.

ص: ۲۹

پرسش سوّم: اگر حضرت علی علیه السّلام بعد از پیامبر بر حق بود پس چرا در مدّتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بیمار بود، حتّی در یک نماز پیش نماز مردم نشد؟

پاسخ: مقایسه کردن موضوع امامت و خلافت با مسأله ی امامت جماعت، از اصل کار نادرستی است زیرا هر یک شرایط خود را دارند. برای امامت جماعت، اسلام و ایمان، عقل و بلوغ، اجتناب از انجام گناهان کبیره و اجتناب از اصرار بر گناهان صغیره شرط است. (۱) اما شرایط رهبری مسلمانان، بسیار عظیم تر، گسترده تر و مهم تر از آن است. امامت جماعت کجا و امامت و زعامت امر دین و دنیا و آخرت مردم کجا؟

از سوی دیگر عمر و ابوبکر نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری را جایز می دانند. با این حال آیا باز هم به نظر آنان امامت جماعت کردن دلالت بر جانشینی پیامبر اکرم (ص) می کند؟ ضمن اینکه امیرالمؤمنین در این مدّت به امر والاتری که همان پرستاری از پیامبر خدا (ص) بود مشغول بودند و پیامبر، خودشان امامت جماعت می فرمودند و حتّی با توجّه به نقل خودشان، امیرالمؤمنین

۱- این ها شرط های لازم در امام جماعت نزد شیعه است.

ص: ۳۰

را برای پیش نماز شدن می فرستادند.

ولی نبایست با چنین سؤالی برخورد سطحی داشت. آنکه این شبهه را مطرح کرده، غرض دیگری دارد. آنان با اینکه دروغ بودن این را می دانند اما می گویند پیامبر در مدّتی که در بستر بیماری بودند، یک بار ابوبکر را به جای خود فرستادند تا برای مردم نماز بخواند. ببینیم حقیقت چیست؟

روایات نماز ابوبکر

مسلم در صحیح خود از عایشه این گونه روایت می کند: هنگامی که رسول خدا(ص) وارد خانه من شد، فرمود: «بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. گفتم: یا رسول الله! ابوبکر مردی رقیق القلب و دل نازک است و هرگاه قرآن بخواند نمی تواند از گریه خودداری نماید، ای کاش غیر ابوبکر را فرمان می دادی... دو یا سه بار این سخن را تکرار کردم و او فرمود: باید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید که به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند».(۱)

و در حدیث دیگری می گوید: رسول خدا(ص) هنگامی که سنگین شد، فرمود: «آیا مردم نماز گزارده اند؟ ما گفتیم: نه، آنان منتظر شما هستند... پس خود را شستشو داد و خواست برخیزد که از هوش رفت و سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز گزارده اند؟ نه یا رسول الله! آنان منتظر شما هستند. گوید: مردم در مسجد نشسته و منتظر رسول خدا(ص) بودند تا نماز عشا بگزارند که رسول خدا(ص)

۱- صحیح مسلم، کتاب الصّلاه: ۱/۳۱۳، صحیح البخاری، کتاب الأذان: ۱/۸۷، مسند احمد: ۶/۲۲۹، مسند ابی عوانه: ۲/۱۱۴، و... .

ص: ۳۱

ابوبکر را فرستاد تا با مردم نماز بگزارد. و ابوبکر که مردی رقیق القلب و دل نازک بود، گفت: عمر! تو با مردم نماز بگزار. عمر گفت: تو به این کار سزاوارتر هستی.

پس ابوبکر در آن ایام با آنان نماز گزارد. سپس رسول خدا(ص) احساس سبکی کرد و با تکیه به دو مرد که یکی از آنان عباس بود برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر او را دید خواست پس رود که رسول خدا(ص) به او اشاره کرد و پس مرو و به آن دو مرد دستور داد او را کنار وی بنشانند»^(۱).

در مورد دیگری چنین می گوید: «پیامبر(ص) در بیماری که منجر به فوتش شد، فرمود: «بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، گفتم: ابوبکر اگر در جای شما بایستد از شدت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. فرمود: بگوئید: ابوبکر با مردم نماز بگزارد. پس به حفصه گفتم: تو بگو ابوبکر از شدت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. ای کاش عمر را فرمان می دادی. فرمود: زنان فتنه گر پیرامون یوسف! بگوئید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. حفصه رو به من کرد و گفت: من هیچ گاه از تو خیری ندیدم»^(۲).

احمد بن حنبل در مسند می گوید: «پیامبر(ص) در خانه میمونه بود که به عبدالله بن زمعه فرمود: به مردم بگو نماز بگزارند. او عمر بن خطاب را دید و گفت: ای عمر! با مردم نماز بگزار. او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر(ص)

۱- صحیح مسلم: ۲/۲۰، صحیح البخاری: ۱/۸۸، سنن نسائی: ۱/۱۳۴، مسند احمد: ۶/۲۵۱، کنز العمال: ۴/۵۹، الطّبقات، ابن سعد: ۲/۲۱۸، و....

۲- صحیح البخاری: ۱/۸۷ و ج ۴/۱۷۳، صحیح الترمذی: ۲/۴۵۵، مسند احمد: ۶/۲۰۲، مسند ابی عوانه: ۲/۱۱۷، الطّبقات، ابن سعد: ۲/۱۲۷ قسمت اول چاپ اروپا، و....

ص: ۳۲

صدایش را که بسیار بلند بود شنید و فرمود: آیا این صدای عمر نیست؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوند جلیل و عزیز و همه مؤمنان این را نمی پذیرند، بگویید ابوبکر باید نماز بگزارد. تا آن جا که گوید: او مردی رقیق القلب و دل نازک است. و سخن رسول خدا که فرمود: شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید». (۱)

در حدیث دیگری عایشه می گوید: «هنگامی که رسول خدا(ص) بیمار شد، (همان بیماری که به فوت او انجامید). بلال آمد تا از وقت نماز آگاهش نماید، فرمود: بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. تا آن جا که فرمود: شما همراهان یوسفید. پس نزد ابوبکر فرستادیم و او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر(ص) احساس سبکی کرد و با تکیه بر دو مرد بیرون آمد... و ابوبکر که وجودش را احساس نمود، خواست تا عقب برود که پیامبر(ص) به او اشاره فرمود به جای خود بمان. سپس آمد تا در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا نمود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند». (۲)

طبری گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «آیا هنگام نماز فرا رسیده؟ شخصی گفت: آری. فرمود: به ابوبکر دستور دهید با مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ابوبکر مردی رقیق القلب است، به عمر دستور دهید. پیامبر(ص) فرمود: به عمر بگویید. و عمر گفت: من بر ابوبکر پیشی نخواهم گرفت، مادامی که او حضور دارد. پس ابوبکر جلو افتاد. و پیامبر(ص) احساس نمود از شدت تب او کاسته

۱- مسند احمد: ۶/۳۴.

۲- صحیح البخاری، کتاب الصّلاه: ۱/۵۸ و ۹۲، صحیح مسلم: ۱/۸۵ و ۹۲، مسند احمد: ۶/۲۱۰، سنن نسائی: ۳/۹۹ و ۱۰۰، و... .

ص: ۳۳۰

شده است. پس از منزل بیرون آمد و چون حرکت پیامبر(ص) به گوش ابوبکر رسید، خود را عقب کشاند و پیامبر(ص) پیراهن او را کشید و خود در جای او قرار گرفت و رسول خدا(ص) نشست (نماز را نشسته خواند) و از همان جایی که ابوبکر انجام داده بود، پیامبر(ص) نماز را ادامه داد. (۱)

ابن اسحاق و زهری گویند: «چون روز دوشنبه شد (روزی که پیامبر(ص)، بدرود زندگی گفت) به سوی مردم رفت، در حالی که آنان نماز صبح می خواندند، پرده را کنار زد و در را گشود و رسول خدا(ص) از خانه خارج گردید و دم در خانه عایشه ایستاد، نزدیک بود مردم از نماز خواندن دست بردارند، به سبب شادمانی دیدار رسول اکرم(ص) و لبخندی بر چهره رسول خدا(ص) نشسته بود و پیامبر(ص) به آنان اشاره نمود که در نماز خود پایدار بمانند». (۲)

طبری نیز با اشاره به اینکه نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده، نماز صبح بوده است، می گوید: «پیامبر(ص) پرده را بالا زد و مردم پیامبر(ص) را دیدند که بر درگاه ایستاده و لبخندی بر لب دارد، همه ای بین مردم افتاد و ابوبکر از همه مردم فهمید که پیامبر(ص) وارد مسجد شده است و خواست که کنار برود و امامت را به پیامبر(ص) واگذار کند، اما حضرت به او اشاره کرد و پس مرو و آمد ایستاد و به ابوبکر اقتدا کرد». (۳)

اینجا چندین پرسش مطرح می شود که مخالفین هیچ پاسخی برای آن ها ندارند:

۱- تاریخ الطبری: ۲/۲۳۰ چاپ بیروت.

۲- السیره النبویه، ابن هشام: ۴/۶۵۳ و ۶۵۴، الطبقات ابن سعد: ۲/۲۱۵، و ...

۳- تاریخ الطبری: ۳/۱۹۸ چاپ قاهره.

ص: ۳۴

اگر پیامبر(ص) دستور داده بودند که ابوبکر با مردم نماز بخواند، پس چرا با زحمتی که حتی قادر به راه رفتن نبودند، به مسجد می‌روند و به نماز مشغول می‌شوند؟

آیا حضور پیامبر(ص) در مسجد برای تأیید ابوبکر بوده است؟ اگر چنین است، پس چرا او را کنار می‌زنند و پیراهن او را می‌کشند و خود امامت را بد عهده می‌گیرند و نماز می‌خوانند؟

ممکن نیست شخصی در یک زمان و در یک نماز، هم امام باشد هم مأموم، بنابراین اگر ابوبکر به پیامبر(ص) اقتدا نموده است، چنانچه روایت می‌گوید، آیا دیگر امامت او معنایی دارد؟

این نمازی که ابوبکر به جای پیامبر(ص) خوانده کدام نماز بوده است؟ صبح، ظهر، عشا؟ و در کجا دستور این امامت داده شده است؟ و چرا محدثان از مخالفین این قضیه را متضاد با یکدیگر نقل کرده‌اند؟

اگر این نماز دلیل بر اولویت ابوبکر در خلافت است، پس چرا انصار و حتی خود ابوبکر در سقیفه به آن استناد نکردند؟

مگر عایشه و حفصه چه کردند که پیامبر آنان را چون زنان فتنه‌گر زمان حضرت یوسف می‌نامد که او را به زحمت انداختند و به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند؟

این نماز بر فرض آنکه تحقق یافته باشد که در این صورت هم نمی‌تواند دلیل برتری باشد آیا می‌تواند جای آن همه نصوص جلیه را که از طرف پیامبر(ص) در حق امیر مؤمنان(ع) بیان شد، بگیرد؟

ص: ۳۵

امیرالمؤمنینی که خداوند او را برای پیامبر به منزله ی هارون قرار داد برای موسی که به وسیله او، پشت پیامبر را قوت بخشید و او را در امر پیامبر شریک گرداند و پیامبر در حق او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و در روز مباحله خداوند او را نفس پیامبر(ص) معرفی می کند و تنها کسی است که پیامبر درباره ی او فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ» و از خداوند خواست یاری کند آنکه او را یاری کرد و خوار سازد آنکه او را رها کند. امیرالمؤمنینی که پیامبر تنها درباره ی او فرمود: علی با حق است و حق با علی، همراه او می گردد هر کجا که بگردد. و پرچم را به دست او سپرد، به دست کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد. (۱) و تنها او را به برادری خویش اختصاص بخشید و در بستر خود خوابانید و چشم انتظار به راهش دوخت و مشتاق دیدارش بود و از دوری او رنگ از رخ حضرتش پرید. حتی اگر چنین امامت جماعتی براساس فرمان رسول خدا(ص) صورت گرفته باشد، آیا جای این همه آیات قرآن و احادیث رسول خدا(ص) را می تواند بگیرد؟

از طرفی حتی اگر پیامبر ابوبکر را به اقامه ی نماز جماعت همراه با مردم امر کرده باشند، آیا جز این است که منصوب نمودن امیرالمؤمنین در روز غدیر،

۱- این جریان به تواتر در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد بسنده می کنیم: صحیح البخاری: ۵/۷۶، صحیح مسلم در سه مورد: ۵/۱۹۵ و ج ۷/۱۲۰ و ۱۲۲، السنن الکبری، نسائی در شش مورد: ۵/۴۶ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۲ به دو سند و ۱۴۵، خصائص امیرالمؤمنین، نسائی در نه مورد: ۴۹ و ۵۰ و ۵۳ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۰ و ۶۱ و ۸۲ و ۱۱۶، سنن الترمذی: ۵/۳۰۲، سنن ابن ماجه: ۱/۴۵ و

ص: ۳۶

واقعه ای پیش از آن بوده و ابوبکر نیز از جمله کسانی بوده که با ایشان بیعت کرده است؟ آیا این امامت جماعت بر فرض اثبات، می تواند آن بیعت را نقض کند، یا اگر بیعتی براساس این امامت جماعت افسانه ای صورت گرفته باشد، آیا دلیل برتری ابوبکر است و موجب می شود او جانشین پیامبر باشد؟

بر فرض اثبات این افسانه، چطور است و چگونه قضاوت می کنند هنگامی که پیامبر(ص) در بستر بیماری امر می کند ابوبکر به جای ایشان در مسجد امامت جماعت کند، هذیان نمی گوید با اینکه این را برای روز شهادت پیامبر(ص) نقل می کنند!! اما چون می خواهد وصیت نماید و امت را برای همیشه از گمراهی دور سازد که این در روز پنجشنبه و چهار روز پیش از شهادت حضرت بوده است، عمر، به آن جناب والا مقام که اشرف آفریدگان است، نستجیر بالله نسبت هذیان می دهد و نمی گذارد پیامبر آنچه را اراده دارد، به انجام برساند و مخالفین نیز این سخن او را می پذیرند و بر او اعتراض نمی کنند!!

اگر پیامبر اکرم(ص) نعوذ بالله مطابق با اعتقاد و عمل عمر، هذیان می گوید، چرا قول پیامبر را در نماز گزاردن ابوبکر می پذیرید؟ و اگر هذیان نمی گوید، پس رفتار عمر چه می شود؟ آیا حرفی برای توجیه این رفتار او دارید؟(۱)

هنگامی که پیامبر(ص) در بستر شهادت بودند، دستور دادند که اصحاب در لشکر اسامه شرکت کنند و در این باره فرمود: «جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ (۲) ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ

۱- درباره این مورد، ذیل عنوان «آزار فرستاده ی الهی» به تفصیل سخن رفته است.

۲- المسترشد: ۱۱۳ و ۱۱۶. و از کتاب های مخالفین: تاریخ مدینه دمشق: ۲/۵۷ و ج ۸/۶۰ المعجم الکبیر، طبرانی: ۳/۱۳۰، کنز العمال: ۱۰/۵۷۶، الطبقات، ابن سعد: ۲/۲۴۹ و ج ۴/۶۷، تاریخ الطبری: ۳/۱۸۶، الکامل، ابن اثیر: ۲/۳۳۴-۳۳۶، الملل و النحل: ۱/۲۳، تاریخ خلیفه بن خنیط: ۶۳-۶۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۶/۵۲، فتح الباری: ۷/۸۷ و ج ۸/۱۵۲ اصول الأخیار: ۶، و... .

ص: ۳۷

تَخَلَّفَ عَنْهُ» (۱) حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید: «لزوم بودن ابوبکر در لشکر اسامه و تأکیدات رسول خدا(ص) بر خصوص بودن ابوبکر در آن لشکر توسط بزرگانی مانند: واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن جوزی، ابن عساکر و غیر اینها روایت شده است.» (۲)

از سوی دیگر، به نظر تمامی مورخان تا زمان شهادت پیامبر اکرم(ص) اسامه از جنگ بازنگشته بود. با توجه به این حقیقت، آیا ابوبکر در لشکر اسامه شرکت کرد یا نه؟ اگر شرکت نکرده که از فرمان رسول الله(ص) تخلف کرد (۳) و اگر در لشکر اسامه شرکت کرده است، در مدینه نبوده تا بتواند به جای پیامبر به امامت پردازد. (۴) با این تناقض چه می کنید؟

- ۱- برخی از مصادری که در بالا ذکر شد، فقره دوم را نیز آورده اند مانند: الملل و النحل و
- ۲- از کتاب های مخالفین: فتح الباری: ۸/۱۲۴، الطبقات، ابن سعد: ۲/۴۰-۴۲، المغازی: ۲/۱۱۱۷.
- ۳- اضافه بر اینکه در این صورت مورد لعنت پیامبر نیز واقع می شود زیرا طبق نقل برخی از مصادری که این حدیث را ذکر کرده اند، پیامبر متخلفین از لشکر اسامه را مورد لعنت قرار داده اند.
- ۴- بیشتر مورخان از مخالفین تصریح کرده اند که ابوبکر در میان لشکریان اسامه بوده است. از جمله: الطبقات، ابن سعد: ۴/۴۶ و ۱۳۶، التهذیب، ابن عساکر: ۲/۳۹۱ و ۳/۲۱۵، کنز العمال: ۵/۳۱۲، تاریخ الخمیس: ۲/۱۷۲، تاریخ یعقوبی: ۲/۹۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۵۳ و ج ۲/۲۱، الکامل، ابن الاثیر: ۲/۳۱۷، و

ص: ۳۸

علاوه بر اینکه هریک از روایاتی که بر نماز خواندن ابوبکر به جای رسول الله (ص) دلالت دارد، روایات دیگر را تکذیب می کند، زیرا استدلال احادیث یاد شده چنین است:

۱. پیامبر (ص) به ابوبکر دستور اقامه نماز را نداده است.
۲. پیامبر (ص) به ابوبکر دستور می دهد نماز را برگزار نماید.
۳. پیامبر (ص) به ابوبکر اقتدا کرده اند.
۴. مردم به پیامبر (ص) و ابوبکر هر دو اقتدا کرده اند.
۵. ابوبکر به پیامبر (ص) اقتدا کرده است.
۶. پیامبر (ص) به مسجد نیامده است.
۷. پیامبر (ص) ابوبکر را کنار زده و خود به جای او ایستاده و نماز را با هم خوانده اند.
۸. پیامبر (ص) صدای نماز خواندن عمر را می شنوند و آن را مورد قبول خداوند و مؤمنان نمی دانند.
۹. واسطه در این نماز، جایی عایشه، جای دیگر حفصه، عبدالله بن زمه و نیز بلال ذکر شده است.
۱۰. چه کسی از رسول خدا (ص) خواست که ابوبکر را تعیین نکند؟ عایشه یا حفصه؟
۱۱. نماز مذکور چه نمازی بوده است؟؟؟

ص: ۳۹

۱۲. با توجه به اینکه حجره عایشه مانند حجره های سایر همسران پیامبر، سمت جنوب مسجد بوده، روی نمازگزاران به در حجره ی او بوده است و اگر پیامبر در هنگام بیماری در حجره ی عایشه بستری شده باشند و از حجره ی او وارد مسجد می شدند، نخستین کسی که متوجه ورود پیامبر می شد، ابوبکر بود و نه مردم.

و اگر پیروان خلفا، منزل حضرت زهرا(س) را، حجره ی عایشه بنامند، در این صورت این اتاق در سمت شرق مسجد قرار دارد و نمازگزاران روی به جنوب اقامه نماز می کنند. با این وصف اگر پیامبر از آنجا وارد مسجد شوند یا بنا به نقل خودشان پرده را بالا بزنند و مردم ایشان را ببینند، با این همه انحراف از قبله، دیگر نمازی باقی نمی ماند تا پیامبر با اشاره بفرمایند که نمازگزاران بر نماز خود ثابت بمانند. همچنین در آن زمان وسیله ی روشنایی چندانی نبوده تا نمازگزاران در هنگام اقامه نماز صبح بتوانند به وضوح لبخند رضایت پیامبر را دیده باشند و بدین وسیله تأیید پیامبر را شاهد باشند.

۱۳. مسلم است که پیامبر(ص) اسامه را امیر بر ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان قرار دادند و در صحت این واقعیت حرفی نیست. هنگام شهادت جان گداز رسول خدا(ص) لشکر اسامه در خارج از مدینه متوقف بود و چون برای ابوبکر بیعت گرفتند، اسامه با او بیعت نکرد و به او اعتراض کرد و گفت: من بر ابوبکر امیرم و امیر را بیعت با مأمور نشاید. و چون ابوبکر، اسامه را در پی مأموریتی که از رسول خدا(ص) داشت فرستاد، برای ماندن عمر در مدینه از اسامه اجازه گرفت. قرینه ی دیگر بر این حقیقت مطلبی است که در

ص: ۴۰

کتاب های خودشان نقل کرده اند:

عمر بن الخطاب حَتَّى پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زد، چون اسامه را می دید می گفت: السلام علیک ایها الأمير. اسامه می گفت: خدا تو را پیامرزد ای امیرالمؤمنین آیا این را به من می گویی؟ عمر می گفت: پیوسته تا وقتی زنده هستم تو را امیر می خوانم، پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو بر من امیر بودی. (۱)

با توجه به این حقیقت، آیا آنکه به فرمان رسول الله (ص) بر عمر و ابوبکر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان امیر بود، از کسی که بر فرض به دستور پیامبر امامت جماعت کرده است، نسبت به حکومت و خلافت سزاوارتر نیست؟

۱۴. ثابت است که عبدالله بن امّ مکتوم از جانب رسول الله (ص) به امامت جماعت منصوب شد. همچنین پیامبر در شهرهای دیگر کسانی را به امامت جمعه منصوب فرمودند. با اینکه صادر شدن فرمان توسط پیامبر (ص) برای امامت کردن ابوبکر، هرگز ثابت نشده ولی بر فرض تحقق چنین امری، آیا باز هم می تواند بر برتری و شایستگی ابوبکر برای خلافت دلالت داشته باشد؟

با توجه به واقعیت های تاریخ، دروغ بودن این مطلب آشکار است اما آنچه واقعاً رخ داد، چه بود؟ از زبان جانشینان رسول الله (ص) بشنویم:

چون شهادت پیامبر نزدیک شد، عایشه برای پدرش ابوبکر که در میان سپاه اسامه بود، نامه نوشت تا بیاید. عمر به همراه ابوبکر، از لشکر اسامه خارج شده

۱- کنز العمال: ۱۳/۲۷۰-۲۷۱ ح ۳۶۷۹۴ و ۳۶۷۹۵، تاریخ مدینه دمشق: ۸/۶۹-۷۰ ح [۲۱۱۱]، سیر أعلام النبلاء: ۲/۵۰۱، تاریخ الإسلام، الذّهبی: ۴/۱۷۷، البدایه والنهایه: ۵/۳۳۳ ح ۳۳۶ و ۸/۷۳، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۶۱۷، السیره الحلبیه: ۳/۲۳۰ و ۲۳۱.

ص: ۴۱

شبانۀ به صورت پنهانی به مدینه آمدند. در روز دوشنبه که همان روز شهادت پیامبر اکرم (ص) بود، عایشه به پدرش، ابوبکر، گفت که به مسجد رفته و به جای پیامبر، برای مردم نماز بخواند.

چون خبر این واقعه به پیامبر رسید، دستور دادند امیرالمؤمنین و عباس عموی ایشان زیر بغل های حضرت را بگیرند و به هر زحمتی بود خود را به مسجد رسانند، ابوبکر را از محراب پس کشیده و نماز را از ابتدا با حالت نشسته اقامه فرمودند. به همین جهت است که تنها امامی که می تواند نشسته بر افراد ایستاده امامت جماعت کند، رسول خداست. و حتی رسول اکرم (ص) به حضور در مسجد و کنار زدن ابوبکر و از سر گرفتن نماز اکتفا نکردند و پس از اقامه ی نماز در حالی که ابوبکر و همراهان او، از مسجد گریختند، بر منبر رفته و خطبه خواندند و بار دیگر مردم را به پیروی از قرآن و اهل بیت دستور فرمودند و بر پیروی از لشکر اسامه و پرهیز از فتنه اصرار ورزیدند. (۱)

۴- چرا حضرت علی قیام نکرد؟

اشاره

۱- المسترشد: ۱۲۴ و ۱۳۲، إرشاد القلوب: ۳۳۷، الإرشاد: ۹۶، إعلام الوری: ۸۲، الصراط المستقیم: ۹۲، الطرائف: ۴۰۳ الطرفه العشرون، خصائص الأئمه (ع): ۷۳-۷۵، الشافی فی الإمامه: ۲/۱۵۸، بحار الأنوار: ۲۲/۴۶۵ ح ۱۹ و ص ۴۸۵ و ج ۲۸/۱۰۷.

ص: ۴۲

پرسش چهارم: اگر حضرت علی علیه السلام خلافت خلیفه ی اول و دوم را نمی پسندید و آنها را غاصب می دانست پس چگونه علیه آنها قیام نکرد؟

پاسخ: می توانم با یک پرسش کوتاه این جسارت را پاسخ دهم اما اینجا نه موضعی است که چنین برخوردی را سزاوار باشد. باید آنان را گونه ای پاسخ داد که دیگر جرأت این تعدی را نداشته باشند. «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ پس هر کس بر شما تجاوز کرد، بر او تجاوز کنید همان گونه که بدان شما را مورد تجاوز قرار داده است».^(۱)

مولایم سیدالوصیاء است و خوب می داند که خداوند در آن شرایط سخت از او چه می خواهد. به خدا امامم، جز آنچه از جانب خدا مأمور بود، نکرد و از تمام آنچه در اختیار داشت از جان و مال و آبرو، در راه خدا گذشت اما...، خدا خوار کند آنان که او را رها کردند و به سراغ دیگری رفتند. به خدا اگر در میان آن نامردمان، تنها چهل مرد یا سی مرد بودند که برای خدا شمشیر در دست می گرفتند، هرآینه مولایم درو می کرد آنان که خانه اش را ویران کردند. او هرگز در مقابل ظلمی که به او شد، سکوت نفرمود و معنای قیام نکردن حضرت،

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۱۹۵.

سکوت و دست بر دست نهادن یا تأیید غاصبان نبود بلکه یاور در کار نبود... .

شهادت رسول الله (ص) روز دوشنبه بود. امیرالمؤمنین سه شنبه پیامبر را دفن کردند. سه روز قرآن را جمع آوری فرمودند و روز سوّم آن را به مسجد آوردند. در طول سه روز بعد به درب خانه های مهاجرین و انصار می رفتند و فردای روز سوّم بود که خبر یاری طلبی حضرت به گوش اصحاب سقیفه رسید و آنان مصیبتی را که بستر تمام مصیبت هاست، آفریدند و حضرت محسن (ع) به شهادت رسیدند و شد آنچه شد. و این، نه روز پس از شهادت رسول الله (ص) و در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داد. البته با توجه به اخبار و احادیثی که در زمینه هجوم به بیت وحی، وارد شده است، حمله مکرر صورت گرفته و شهادت حضرت محسن و مجروح و مضروب شدن سیده النساء و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد، در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داده است. اما آنجا که جان رسول الله و روح میان دو پهلوی ایشان، امیرالمؤمنین و زهرای اطهر صلوات الله علیهم در کوجه ها بی یاورند:

شب های کوجه های مدینه...

امام باقر (ع) فرمودند: أَنْ عَلِيًّا حَمَلَ فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَسَارَ بِهَا لَيْلًا إِلَى بَيْتِ الْأَنْصَارِ يَسْأَلُهُمُ النَّصِيرَةَ وَتَسْأَلُهُمْ فَاطِمَةُ (س) الْإِنْتِصَارَ لَهُ وَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بَيْنَنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، لَوْ كَانَ ابْنُ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا أَبَا بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَقَالَ عَلِيٌّ (ع): أَمْ كُنْتُ أَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَيْتًا فِي بَيْتِهِ، لَا أُجْهِّزُهُ وَأَخْرُجُ إِلَى النَّاسِ أَنْزَعُهُمْ فِي سُلْطَانِهِ؟ وَقَالَتْ فَاطِمَةُ (س): مَا صَيَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ وَصَنَعُوا هُمْ مَا كَانَ اللَّهُ حَسِيْبُهُمْ عَلَيْهِ اميرالمؤمنین (ع) حضرت فاطمه را سوار بر چهارپا می فرمودند و همراه با ایشان به خانه های انصار می رفتند و از آنان

یاری می طلبیدند و حضرت فاطمه برای امیرالمؤمنین از آنان کمک می خواستند و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کرده ایم، اگر پسر عمویت پیش از ابوبکر به سوی ما می آمد، ما از او به سوی شخص دیگری روی نمی گردانیم (با کسی جز او بیعت نمی کردیم). امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: آیا پیکر پیامبر (ص) را در خانه اش رها می کردم و او را تجهیز نمی کردم و برای منازعه بر سر سلطنت، به سوی مردم می آمدم؟ حضرت فاطمه (س) می فرمود: ابوالحسن (امیرالمؤمنین) جز آنچه او را سزاوار بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان باز خواست خواهد کرد. (۱)

چگونه چنین رفت حال آنکه در روز غدیر، بیعت امیر بر گردن آنان قرار گرفت؟ آیا بیعت آنان با ابوبکر، مشروعیت داشت تا الزام آور وفا باشد؟ مگر

۱- غایه المرام: ۶/۱۸، بحار الأنوار: ۳۵۵ و ۲۸/۳۵۲، بیت الأحرار: ۸۲ و ۱۰۰. ر.ک: کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۱۴۶ و ۱۴۷، الإحتجاج: ۱/۱۰۷ و ص ۱۰۸، الهدایه الکبری: ۴۰۸ و ۴۱۲، غایه المرام: ۵/۳۱۵ و ۳۱۶ و ج ۶/۲۶، بحار الأنوار: ۲۲/۳۲۸ ح ۳۶ و ۲۶۳ و ۲۶۷ و ج ۵۳/۱۹، نفس الزحمان: ۴۸۰ و ۴۸۲ و ۵۶۲، کتاب الأربعین، ماحوزی: ۳۴۱، بیت الأحرار: ۱۰۸، الأنوار العلویة: ۲۸۵، منار الهدی: ۱۳۶، إلزام التناصب: ۲/۲۳۳. و از کتاب های مخالفین: السیقیفه وفدک، جوهری: ۶۳-۶۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۶/۱۳، الامامه والسیاسه: ۱/۲۹-۳۰ مانند آن با کمی اختلاف. ر.ک: أعلام النساء: ۴/۱۱۴، الفتوح: ۱/۱۳. لازم به ذکر است که برخی از این مصادر نقل کرده اند که این کار سه شب تکرار شد و هر سه مرتبه، جز چهار نفر، از بین کسانی که با حضرت بیعت کردند، کس دیگری به عهد وفا نکرد. البته این ماجرا را تا چهل روز نیز نقل کرده اند.

آنچه در روز غدیر رخ داد، بیعت نبود تا آنان را ملزم به وفا کند؟ این چه پای بندی است که به حق وفادار و باطل را ره می سپارد؟ چگونه چنین چیزی ممکن بود؟ چگونه بیعت بر بیعت منعقد می شود؟ آیا ممکن است؟!

و چون سرور اوصیاء چنین دید که برادر پیامبر را کشان کشان به سوی مسجد می برند، مسجدی که در آن آیات بسیاری در فضیلت و برتری او نازل شد، آیا دیگر راهی جز مظلومیت برای او باقی بود؟ آیا نمی بینند که در میان انبیای الهی نیز کسانی بوده اند که بدون پذیرفتن جو حاکم، ناگزیر از مظلومیت شدند. اما نه آن مصیبت ها این مصیبت و نه آن پیامبران به ارزش امیرم. او، نه چون هارون، نه چون ایوب، نه چون یونس و نه چون تمام پیامبرانی که در رویارویی با مردمان دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند؛ به خدا سرورم در منزلت نزد خدا و اطاعت از امر خدا، بر آنان برتری داشت و از آنان سزاوارتر بود.

جای بحثی نمانده است، شکوه او در میدان احزاب، رتبه اش در ابلاغ آیات برائت، پیدایی اش در برگزاری حج بی آرایش، جلالش از بت شکنی بر دوش نبی، علمش از نجوا با صاحب رسالت، صبرش از در نیم سوخته، اندوهش از غصه ی کوثر، خشیتش از شب های نخلستان، مناجاتش از سینه چاه، دوستی اش از نان خشک جوین سخت، زهدش از نعلین پر وصله...

تقوایش از چرخاندن آسیای دستی پیرزنان، عبادتش از محراب خونین، شرافتش از تقدیم کاسه ی شیر که تنها خوراک مناسب برای حال بی قرارش بود به شقی در بند و خلشش از اشک ویرانه نشینان نابینای کم جان، دیدنی بود.

او هرگز حتی به اندازه ی چشم بر هم زدنی، در آنچه از جانب خدا بدان مأمور

ص: ۴۶

بود، تأمل نکرد تا چه رسد به تعلل یا کوتاهی یا بی تفاوتی یا سرپیچی که پناه می برم به خدا از شر این قوم که چنین ناشایسته هایی را بر برادر رسول خدا(ص) بار می کنند.

قرآن را بنگر که در بیان شرح حال نوح می فرماید: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ» پروردگار خویش را خواند که (خدایا) من مغلوب هستم، تو مرا یاری کن». و از زبان ابراهیم می فرماید که چون از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمِمَّا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّيَ مِنْ شِمَائِلِ الْأَعْيُنِ وَأَنْتُمْ كَالْعِجْلِ الْكَلْبِ» و کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم».

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال پیرامون آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل بازگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود.

قرآن همچنین از فرار موسی چنین یاد می فرماید: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» از شهر و دیار خود ترسان بیرون رفت و گفت: پروردگارم! مرا از گروه ستمکار رهایی بخش». همچنین انحراف قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی گوساله پرست شدند و سکوت هارون را بیان می کند و درباره پاسخ حضرت هارون در مورد صبرش چنین می فرماید: «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا هَفْوَنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (موسی) سر برادرش را گرفته به سوی خود می کشید، (هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون کردند و نزدیک بود

ص: ۴۷

مرا بکشند (تصمیم گرفتند مرا بکشند اما موفق به انجام این کار نشدند)، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با قوم ستمگر یکسان مگیر».

هارون که خلیفه موسی بود، در مقابل فریب کاری سامری که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. و امیرالمؤمنین علی(ع) که برای رسول الله(ص) به منزله ی هارون است برای موسی، چون دید آنان که با او عهد یاری می بستند، به وعده گاه نمی آمدند، همانند هارون و برابر با وصیت رسول الله(ص) صبر پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت بگیرند، با نوای بلند، همان کلمات هارون را به پیامبر عرضه داشت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي این قوم مرا تنها گذاشتند و ضعیف نمودند و نزدیک بود مرا بکشند (تصمیم به کشتن من گرفتند اما نتوانستند این تصمیم را عملی سازند)».

امیر من، معصوم است نه یک قدم فروتر و نه گامی فراتر. او نه اجتهاد شخصی دارد و نه اندیشه ی سیاست مداری و مصلحت طلبی که طبق دستورات الهی که در ضمن نامه هایی به نام وصیت مهر و موم شده در زمان پیامبر(ص) توسط جبرئیل(ع) از آسمان برای ایشان و یازده تن از فرزندان ایشان آمد رفتار می فرمود. (۱)

گواه این بیان در معتبرترین کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است. احادیث بسیاری مبنی بر این است که امیرالمؤمنین(ع) مطابق با وظیفه ی خویش

۱- الطرف: ۳۳۷ الطرفه الزابعة عشر همچنین رجوع کنید به طرفه ۲۶.

ص: ۴۸

و وصیت رسول الله (ص): زمان تجهیز رسول الله (ص)، زمان اجبار به بیعت، زمان دفاع از حضرت زهرا (س) و حق فدک، زمان اقدام غاصبان برای بیعت گرفتن از مردم، هنگام رویارویی با ابوبکر در راه و بردن او به مسجد قبا و نشان دادن پیامبر (ص) به او و ملاقات او با پیامبر (۱) و... برخوردهای افشاگرانه و تندی با غاصبان داشتند و در دوران حکومت غاصبانه آنان اقدامات لازم را برای هدایت مردم و نجات گرفتاران از اجرای حکم‌های ناروا بر آنان، جلوگیری از ایجاد و ترویج بدعت‌ها و... و در درجه اول حفظ اسلام انجام دادند.

دومین علت بردباری سرور یگانه ام، وصیت رسول الله (ص) بود:

علی جان! صبر کن، صبر...

علی جان! صبر کن، صبر... (۲)

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «وَأَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ وَجِدْتَ فِيهِ تَقَاتِلْ بِهِمْ فَاطْلُبْ حَقَّكَ وَإِلَّا فَالْزِمْ بَيْتَكَ، فَإِنِّي قَدْ أَخَذْتُ لَكَ الْعَهْدَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَنَّكَ خَلِيفَتِي وَوَصِيِّي وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِي فَمَثَلُكَ كَمَثَلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَا تُونَكَ النَّاسُ وَلَا تَأْتِيهِمْ وَبِإِمْبَارِ خُدَا (ص) مَرَا وَصِيَّتِ نَمُودَه، فَرَمُود: اَي عَلِي! اِكْرُ كُرُوهِي رَا پيدا كُردِي كِه بَا هَمْرَاهِي اَنهَا بَجَنِكِي، حَقَّ خُود رَا طَلَب كُن وَ كُرْنَه دَر خَانَه اَت بَنَشِين؛ زِيْرَا مَن بَرَاي تُو دَر رُوز غَدِير خُم اَز مَرْدَم پِيْمَان كُرْفْتَه اَم بَر اَيْنَكِه تُو جَانَشِين مَن وَ وَصِي مَن وَ سَزَاوَار تَرِين مَرْدَم پَس اَز مَن

۱- در ذیل عنوان احادیث مناشده، این مورد نیز آورده شده است.

۲- أمر النَّبِيِّ (ص) الْوَصِيِّ بِالصَّبْرِ مَا لَمْ يَجِدْ عَوْنًا بِإِمْبَارِ (ص) بِه وَصِي خُود (اميرالمؤمنين (ع)) وَصِيَّتِ بَه صَبْر نَمُود تَا زَمَانِي كِه يَاوَرِي نَدَارَد: الطَّرْف: ۵۰۳ الطَّرْفَه ۲۴.

هستی. مثل تو مثل خانه خداست که مردم باید به سوی تو آیند نه اینکه تو به سوی آنان روی». (۱)

عبدالله بن عباس در حدیثی طولانی گوید: خدمت امیرالمؤمنین مشرف شدیم و عرض کردیم: ای ابالحسن! ما را از آنچه رسول الله نزد تو وصیت فرمود، آگاه نما. حضرت فرمودند: به زودی به شما خبر خواهم داد. (پیامبر) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ وَ ارْتَضَاهُ لَكُمْ وَ تَمَّمَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ وَ كُنْتُمْ أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا، اللَّهُ يَا عَلِيُّ احْفَظْ وَصِيَّتِي وَ ارْزَعْ ذِمَامِي وَ أَوْفِ بِعَهْدِي وَ أَنْجِزْ مَوْعِدِي، وَ أَقْضِ دَيْنِي، وَ كُنْ مَكَانِي، وَ قُمْ مَقَامِي، وَ أَحْيِ سِيَّتِي وَ ادْعُ مَنْ يَجِيءُ إِلَى مِلَّتِي هَمَانَا خِدَاوَنَدَ بَرَايَ شَمَا دِين رَا بَرِگَزِيدَه وَ بَرَايَ شَمَا بَدَانِ خَشَنُودِ گَشْتَه وَ نَعْمَتِ هَايش رَا بَرِ شَمَا تَمَامِ فَرْمُودَه اسْت وَ شَمَا بَدَانِ سَزَاوَرْتَرِينِ هَسْتِيدِ وَ اَهْلِ آنِ هَسْتِيدِ.

خدا را خدا را! ای علی وصیتم را حفظ کن، تعهدات مرا پرداز و به پیمانم وفا کن و وعده ام را عملی نما، دین مرا پرداز و در جایگاه من باش، در محل قیامم، قیام کن و سنت مرا زنده کن و آن کس را که می آید، به سوی ملت من دعوت کن.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا اصْطَفَانِي وَ اخْتَارَنِي، ذَكَرْتُ دَعْوَةَ مُوسَى، فَقُلْتُ: إِلَهِي اجْعَلْ لِي وَزِيرًا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: إِنَّ عَلِيًّا وَزِيرُكَ وَ نَاصِرُكَ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ، فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ وُلْدُكَ أَئِمَّةُ الْهُدَى، وَ أَنْتُمْ قَادَةُ التَّقَى، وَ بَقِيَّةُ عِتْرَةِ الْمُصْطَفَى، أَنْتُمْ الَّذِينَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مَوَدَّتَكُمْ وَ وِلَايَتَكُمْ، وَ أَنْتُمْ الشَّجَرَةُ الَّتِي أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتُمْ فَرْعُهَا فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا فَقَدْ نَجَّى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَقَدْ هَوَى، أَنْتُمْ الَّذِينَ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ وَصَّفَكُمْ لِعِبَادِهِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

۱- بحارالانوار: ۹۳/۱۵ به نقل از تفسیر النعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین (ع).

ص: ۵۰

ذُرِّيَّهٖ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ (۱) فَأَنْتُمْ صِفْوَةُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَ سُلَيْمَاتُهُ مِنْ نُوحٍ، وَ الْأَلُّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْأُسْرَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْعِثْرَةُ الْهَادِيَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم) همانا خدای تعالی چون مرا برگزید و اختیار فرمود، دعا و درخواست موسی را یاد کردم و عرضه داشتیم: خدای من! برای من وزیری قرار بده. از این رو خداوند بر من چنین وحی فرمود: «همانا علی وزیر و یاور تو و خلیفه پس از توست». پس تو ای علی و فرزندان، امامان هدایت هستید و همانا شما پیشوایان پرهیزگاری و باقیمانده عترت مصطفی هستید. شما هستید آن کسانی که خداوند دوستی و ولایت شما را بر مردم واجب فرموده است و شما هستید درختی که من اصل آن هستم و شما شاخه های آن. آن کس که بدان چنگ زند، هر آینه رهایی یافته و آنکه از آن سرپیچی کند، به تحقیق نابود شده است. شما کسانی هستید که خدا شما را در کتابش یاد فرموده و برای بندگان خود توصیف کرده و فرموده است: «همانا خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید. ذریه ای که برخی از برخی دیگرند». شما هستید برگزیدگان خدا از آدم و خانواده ای از نوح و آل از ابراهیم و خانواده اسماعیل و عترت هدایت گر از محمد(ص).

فَاصْبِرْ يَا عَلِيُّ عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ حُلُوهُ وَ مَرَّةً، أَمَا إِنَّهُمْ سَيَظْهَرُونَ لَكَ مِنْ بَعْدِي مَا كَتَمُوا وَ يُعْلِنُونَ لَكَ مَا أَسْرَوْا، فَإِنْ أَتَوَكَ فَتَابِعُوكَ طَائِعِينَ غَيْرِ مُكْرَهِينَ فَاقْبَلْهُمْ فَحَظَّهُمُ الْاَوْفَى اَصْدَابُوا، وَ رَبَّهُمْ اَطَاعُوا، وَ نَبِيَّهُمْ اَرْضَوْا وَ اِنْ اَزَالُوا الْحَقَّ عَنْكَ عِدَاوَةٌ وَ ضَعْنَا فَحَظَّهُمْ نَقَصُوا، وَ رَبَّهُمْ عَصَوْا، وَ نَبِيَّهُمْ اَسْخَطُوا وَ الَّذِي سَيَصِيرُ الْاَمْرُ اِلَيْهِ يَا عَلِيُّ سَيَمُوتُ وَ يَدْعُهَا لَيْسَ بِمُخَلَّدٍ فِيهَا فَلَا تُرَاحِمُهُمْ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَ لَا تَبِعْ بَاقِيًا بَغَانٍ، وَ اِثْنِي مَظْلُومًا، وَ لَا تَأْتِنِي ظَالِمًا، وَ اعْلَمْ اَنَّكَ مَا تَصِيرُ اِلَيْهِ خَيْرٌ مِمَّا اَنْتَ فِيهِ

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۳۴.

ص: ۵۱

پس ای علی! بر قضای خداوند، شیرین و تلخ آن صبر پیشه ساز. اما آنان پس از من برای تو چیزی را آشکار می سازند که پنهان کرده اند و چیزی را که پوشیده می داشتند، آشکار می کنند. اگر فرمانبردار و خشنود نزد تو آمدند، به آنان روی آور که به برترین بهره ی خود رسیده اند و پروردگارشان را پیروی نموده اند و پیامبرشان را خشنود ساخته اند. و اگر حق را از روی دشمنی و کینه از تو بردند، به راستی که بهره ی خود را ناقص و پروردگارشان را سرپیچی و پیامبرشان را خشمناک کرده اند. و آن کسی که امر (خلافت) به او رسد، به زودی خواهد مُرد و آن (امر خلافت) را رها خواهد کرد و در آن (تکیه بر جایگاه خلافت) جاودان نخواهد بود؛ بنابراین به خاطر دنیای آنان با ایشان تنگ مگیر و آخرت را که جاوید است به دنیای نابود شدنی، مفروش و مظلوم نزدم بیا و ظالم میا و بدان که آنچه به سوی آن روانه هستی، نیکوتر است از آنچه در آن به سر میبری» (۱).

پرده را بالا بردم...

از جمله احادیثی که از آشکارترین مصادیق ایستادگی های حضرت در برابر غاصبان بوده و برخورد حضرت را با ائمت فریب خورده فریب کار و غاصبان خلافت بیان می کند، این حدیث شریف است که در یکی از معتبرترین کتاب های حدیثی شیعه یعنی جلد هشتم کتاب شریف الکافی: «الروضه» آمده است. شیخ کلینی رحمه الله به سند خود از ابی هیثم بن تیّهان نقل می کند که امیرالمؤمنین (ع) در مدینه برای مردم چنین خطبه فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... أَيُّهَا الْأُمَّةُ الَّتِي خُدِعَتْ فَأَخْدَعَتْ وَ عَرَفَتْ خُدَيْعَةَ مَنْ خَدَعَهَا فَأَصْرَتْ عَلَيَّ مَا عَرَفْتُ وَ اتَّبَعْتُ

ص: ۵۲

أَهْوَاءَهَا وَصَرَبَتْ فِي عَشْوَاءِ عَوَائِيهَا وَقَدِ اسْتَبَانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَّتْ عَنْهُ وَالطَّرِيقُ الْوَاضِحُ فَتَنَكَّبَتْهُ أَمَا وَالَّذِي فَلقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْ
 اقْتَبَسْتُمْ الْعِلْمَ مِنْ مَعِيدِنِهِ وَشَرِئْتُمْ الْمَاءَ بِعِيدُونِيهِ وَأَدَخَرْتُمْ الْخَيْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ وَأَخَذْتُمْ الطَّرِيقَ مِنْ وَاضِعِهِ وَسَيَلَكْتُمْ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَهُ
 لَنَهَجَتْ بِكُمْ السُّبُلُ وَبَيَدَتْ لَكُمْ الْأَعْلَامُ وَأَضَاءَ لَكُمْ الْأَسْلَامَ فَأَكَلْتُمْ رَعْدًا وَمَا عَالَ فِيكُمْ عَائِلٌ وَلَا ظَلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَلَا مُعَاهَدٌ وَلَكِنْ
 سَلَكْتُمْ سَبِيلَ الظُّلَامِ فَأَظْلَمْتُمْ عَلَيْكُمْ ذُلِّيَاكُمْ بِرُحْمِهَا وَسَيَدَّتْ عَلَيْكُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ بِأَهْوَائِكُمْ وَأَخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ فَأَفْتَيْتُمْ فِي دِينِ
 اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَأَتَّبَعْتُمُ الْعَوَاةَ فَأَعْوَتْكُمْ وَتَرَكْتُمُ الْمَائِمَةَ فَتَرَكُوهُمْ فَأَصْرَبْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَائِكُمْ إِذَا ذُكِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذَا
 أَفْتَوْكُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ فَكَيْفَ وَقَدْ تَرَكْتُمُوهُ وَنَيْدْتُمُوهُ وَخَالَفْتُمُوهُ رُوَيْدًا عَمَّا قَلِيلٍ تَخْضُدُونَ جَمِيعَ مَا زَرَعْتُمْ وَتَجِدُونَ وَخِيمَ مَا
 اجْتَرَمْتُمْ وَمَا اجْتَلَبْتُمْ وَالَّذِي فَلقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَأَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي يَعْلَمُهُ نَجَاتُكُمْ وَ
 وَصِيَّ نَبِيِّكُمْ وَخَيْرُهُ رَبُّكُمْ وَلِسَانُ نُورِكُمْ وَالْعَالِمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رُوَيْدًا يَنْزِلُ بِكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَمَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ وَسَيَسْأَلُكُمْ
 اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَيْمَتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَإِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَدَا تَصِيرُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةٌ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ
 وَهُمْ أَغْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَتُنَبِّئُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَأَخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ
 أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصَةِ بَصَةٍ فِيهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاهًا فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصِيحُونَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ
 الشَّيْبَةِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آكَلِهِ الذُّبَابَ عَنْ مَلِكِهِ. قَالَ: فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اغْدُوا بِنَا
 إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ مُحَلِّقِينَ وَحَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع). فَلَمَّا وَافَى مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَحُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ
 وَجَاءَ سِلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ. فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّعَفُونِي كَمَا اسْتَضُّعَفَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ، اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ
 تَعْلَمُ مَا نُحْفِي وَمَا نُغْلِي وَمَا يُحْفِي

ص: ۵۳

عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ تَوْفَى مُسْلِمًا وَالْحَقَنِي بِالصَّالِحِينَ أَمَا وَالْبَيْتِ وَالْمُقْضَى إِلَى الْبَيْتِ [وَفِي نُسَخِهِ وَالْمُزْدَلِفَةِ وَالْخِطَابِ إِلَى التَّجْمِيرِ لَوْلَا عَهْدُ عَهْدَهُ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (ص) لَاوَرَدْتُ الْمُخَالِفِينَ خَلِيجَ الْمَيْتَةِ وَلَاوَسَيْتُ عَلَيْهِمْ شَائِبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ. (۱)]

سپاس برای خداوندی است که جز او خدایی نیست... (تا اینکه فرمودند): ای امتی که فریض دادند و فریب خورد و فریب فریبکار خود را فهمید و دانسته بر پذیرش این فریب پافشاری کرد و از هوی و هوس خویش پیروی نمود و خود را به تاریکی گمراهی افکند و با اینکه حق و راستی برایش آشکار بود، از آن روی برتافت، به راه روشن پشت کرد و بیراهه رفت!

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندار را آفرید! اگر شما دانش را از معدنش کسب می کردید و آب را گوارا و شیرین نوش کرده و خوبی را از جایگاه آن ذخیره می گرفتید و راه را از آنجا که روشن است می پیمودید و به روش درست می رفتید، راه ها در برابر شما هموار بود و نشانه ها در برابر شما پدیدار و اسلام برای شما می درخشید و خوش و فراوان می خوردید و دیگر در میان شما کسی یافت نمی شد که گرسنه باشد و دیگر بر مسلمان یا هم کیش شما ستم روا نمی شد. ولی شما راه تاریکی پیمودید و دنیا با تمام گستردگی بر شما تیره و تار شد و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد.

شما با هوای نفس سخن گفتید و در دین اختلاف کردید و ندانسته به احکام دین فتوا داده و در پی گمراهان به راه افتادید، تا شما را گمراه کردند. و امامان بر

ص: ۵۴

حق را رها کردید و آنها نیز شما را وانهادند و به وضعی افتادید که به دل خواه خود داوری کنید، نه به حق.

هرگاه مسأله ایی پیش می آمد، از اهل ذکر (اهل بیت پیامبر(ص)) می پرسیدید و چون نظری برای شما می دادند، سخن ایشان را همان دانش تلقی می کردید. پس چه شد که آنها را رها کرده و پشت سر نهادید و با ایشان به مخالفت برخاستید؟!

آرام باشید که به زودی آنچه را کشتید، خواهید دروید و سرانجام جرم های خود را و هر آنچه را به سوی خود جلب کردید، خواهید دید.

سوگند به آنکه دانه را شکافت و سبز کرد و جاندار را آفرید و بدان روح بخشید! هر آینه می دانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و کسی که باید از او فرمان برید و پیروی اش کنید و منم دانشمند و عالم شما در آنچه شما را اصلاح کند، و آنکه به وسیله دانشش شما را نجات تواند بخشید. من هستم وصی پیامبر شما و برگزیده ی پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا به مصلحت شما.

و پس از اندک مدتی، آرام آرام بر شما فرود خواهد آمد آنچه بدان وعده داده شده اید و آنچه به امت های پیش از شما نازل شده است. و همانا خداوند شما را درباره امامانتان بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و فردا به درگاه خداوند عزوجل خواهید رفت.

به خدا سوگند! اگر به شماره یاران طالوت، یا شماره یاران بدر، یاور داشتم، هر آینه با تیغ شما را می زدم تا به حق بازگردید و به راستی گرایید. و این کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود. خدایا میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

ص: ۵۵

راوی گوید: امام(ع) سپس از مسجد بیرون رفت و به آغلی رسید که در آن حدود سی گوسفند بود. امام(ع) فرمود: به خدا قسم! اگر به تعداد این گوسفندان برای من مردانی بود که برای خداوند عزوجل و رسولش خیرخواه بودند، پسر زن مگس خوار معاویه پسر هند جگرخوار را از سلطنتش برمی داشتم.

راوی می گوید: چون شب شد، سیصد و شصت نفر با او تا دم مرگ بیعت کردند. امیرالمؤمنین فرمود: به هنگام بامداد در محل احجار الزیت گرد آید و برای نشانی، همگی سرها را بتراشید و خود امیرالمؤمنین هم سرش را تراشید و از آن جمع سر تراشیده در وعده گاه حاضر نشدند مگر ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید. حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چنان که بنی اسرائیل هارون را. خدایا! تو می دانی آنچه را آشکار و پنهان می داریم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست. مرا مسلمان از دنیا ببر و به نیکان برسان.

قسم به خدای کعبه و آنکه دست به کعبه سایید و سوگند به مزدلفه و گام هایی که برای رمی جمره بردارند! اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امی به من کرده است، من همه مخالفان را به درّه مرگ می باراندم و به همین زودی خواهید دانست. (۱) بگذریم که قلب تنهائش را، جز سینه چاه، محرم اسرار نبود....

روزگارم چنین بود...

۱- نهج السعادة: ۱/۶۰-۶۵ چاپ ارشاد. مرآه العقول: ۲۵/۷۰، بیت الأحرار: ۹۷-۹۹. و از کتاب های مخالفین: این خطبه و ماجرا را سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی که از محدثین زیدی مذهب (ت ۴۲۴ه.ق) است در تیسیر المطالب: ۲۰۶ اواخر باب ۱۴ چاپ اول، به صورت مسند از ابی هیثم بن تیهان از حضرت(ع) نقل کرده است.

ص: ۵۶

از حنظل تلخ تر و از استخوان در گلو ناگوارتر بود. از میان سینه ی تفتیده ی مولای یگانه ام، بشنویم: پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند، حضرت نامه ای برای موالیان و شیعیان خود نوشتند تا روزهای جمعه در مسجدها خوانده شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) بَشِيرًا وَنَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ مَهَيَّمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ شَهِيدًا عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ. فَيَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ مَا أَعْظَمَهَا إِنْ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا. وَيَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا، إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِهَا، وَ تَزَعَّبُوا عَنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از جانب بنده ی خدا علی امیرالمؤمنین به سوی شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد! به راستی که خداوند سبحانه محمد(ص) را بشارت دهنده و بیم دهنده برای عالمیان و شاهد بر فرستادگان و امین بر تنزیل و گواه بر این امت برانگیخت. پس شگفتا از نعمتی که چه با عظمت است اگر از آن خارج نشوید و به سوی دیگری روید. و شگفتا از مصیبتی که چه با عظمت است اگر بدان ایمان نیاورید و بدان رغبت نورزید.

فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ نَبِيُّ اللَّهِ (ص) مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيَا، تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ سَعِيدًا حَمِيدًا، مَشْكُورًا سَعِيَّهُ، مَرْضِيًّا عَمَلَهُ، مَغْفُورًا ذَنْبَهُ، شَرِيفًا عِنْدَ اللَّهِ نُزُلُهُ. فَيَا لَمَوْتُهُ مُصِيبَةٌ خَصَّتِ الْأَقْرَبِينَ، وَ عَمَّتْ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ، مَا أُصِيبُوا قَبْلَهَا بِمِثْلِهَا، وَ لَنْ يُعَايِنُوا بَعْدَهَا أُخْتَهَا چُونِ عَمْرِ پيامبر خدا(ص) در دنیا سپری شد، خداوند او را سعادتمند و ستوده از دنیا برد، در حالی که تلاش او مورد سپاس و عملش مورد رضایت و گنااهش

ص: ۵۷

مورد بخشش قرار گرفته بود(۱) و شرافتمندانه نزد خدا وارد شد. پس مصیبت رحلتش بر خصوص نزدیکانش سخت بود و بر عموم مسلمانان ناگوار. پیش از این به چنین مصیبتی مبتلا نشده بودند و هرگز مانند آن را نخواهند دید.

فَلَمَّا مَضَى (ص) لِسَبِيلِهِ، وَقَدْ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَتَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَاهْلَ بَيْتِهِ إِمَامِينَ لَا يَخْتَلِفَانِ، وَأَخْوَيْنِ لَا يَتَّخِذَانِ، وَمُجْتَمِعِينَ لَا يَتَفَرَّقَانِ، تَنَازَعَ الْمُشْرِكُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. وَلَقَدْ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا (ص) وَلَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ مِنْ بَقِيصِي هَذَا چون پیامبر(ص) در راه خدا از دنیا رفت در حالی که آنچه را بدان فرستاده شده بود، ابلاغ فرمود و کتاب خدا و اهل بیتش را دو پیشوایی که با یکدیگر اختلاف نکنند و دو برادر که خوار نشوند و به هم پیوندخوردگانی که از یکدیگر جدا نشوند، قرار داد؛ مسلمانان درباره ی امر خلافت پس از پیامبر، به نزاع برخاستند در حالی که خداوند جان پیامبرش محمد(ص) را گرفته بود. و هر آینه من از مردم سزاوارترین نسبت به پیامبر بودم از این پیراهنم نسبت به تنم.

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رَوْعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِي بَالِي، وَلَا عَرَضَ فِي رَأْيِي، أَنَّ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيَّ غَيْرِي، وَأَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ (ص) عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ. فَلَمَّا أَبْطَأُوا عَنِّي بِالْوَلَايَةِ لَهُمْ مِمَّ، وَتَبَطَّ الْأَنْصَارُ، وَهُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَكُتَيْبَةُ الْإِسْلَامِ بِخُطْرِهِمْ! فِي خَاطِرِي أَفْكَدُهُ نَمِي شَدَّ وَبِهِ فِكْرِي خَطُورِي نَمِي كَرْدُ وَبِهِ نَظْرِي نَمِي رَسِيدُ كِه مَرْدَمِ رَوِي بِه سَوِي كَسِي جَزِ مِنْ دَاشْتِه

۱- مقصود از بخشش گناهان پیامبر این نیست که نعوذ بالله پیامبر مرتکب نافرمانی خدا شده باشند بلکه خداوند، گناهان شیعیان را به پیامبر نسبت داده، سپس برای گرامی داشت پیامبر، آن ها را مورد عفو قرار داده است.

ص: ۵۸

باشند. (۱) و مردم عرب، امر خلافت را پس از پیامبر (ص) از اهل بیت ایشان بگردانند و خلافت رسول الله را پس از ایشان از من دور گردانند. چون در واگذاری ولایت به من درنگ کردند، کوشیدند تا ولایت را از من برابند و انصار را که یاری دهندگان خدا و سند اسلام بودند، واپس رانند.

هُم، وَ اللّٰهِ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يَرْبَى الْفُلُوعَ مَعَ عَنَانِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السُّبَابِ، وَ أَلْسِنَتِهِمُ السُّلْطَانِ. وَقَالُوا: أَمَا إِذَا لَمْ تُسَلِّمُوا لِعَلِيِّ فَصَاحِبِنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ بِخَدَا سَوِغْنَا! أَنَا اسْلَامَ رَا پُروراندند چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروراندند، با توانگری و دست های پرسخاوت و زبان هایشان که تیز و بزّان بود. (۲) و گفتند: اگر خلافت را تسلیم علی نمی کنید، بزرگ ما از دیگران به خلافت سزاوارتر است.

فَوَاللّٰهِ مَا أُدْرِي إِلَىٰ مَنْ أَشْكُو. فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ الْأَنْصَارُ ظَلَمَتْ حَقَّهَا، وَ إِمَّا أَنْ يَكُونُوا

-
- ۱- این جمله به عنوان پرخاش، اعتراض و شکایت از کار ناهنجار و ستم آشکارای ستمکاران به اهل بیت (ع) برای اهل مصر نگاشته شده است. نه اینکه حضرت از توطئه های پشت پرده، ناآگاه بودند بلکه این کلام برای نمایاندن فرط قباحت و زشتی مطلب و وقاحت این اعمال بیان شده است که آنان چنین امر پابرجایی را که از خورشید روشن تر بود، انکار نمودند و به غضب آن راضی شدند. نظیر این بیان در قرآن کریم نیز وجود دارد. به عنوان مثال در قرآن آمده است: «وَ إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَي عِيسَى! آيا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به جای خدا، به خدایی برگزینید؟». این در حالی است که خداوند به یقین می دانست که چنین نبوده اما برای نشان دادن بزرگی این گناه، چنین فرموده است.
- ۲- این جمله به عنوان مذمت به کار رفته است بدین مقصود که زبان های آنان برای غضب خلافت بسیار گویا بود و این صفت بسیار زشتی است.

ص: ۵۹

ظَلَمُونِي حَقِّي. بَلْ حَقِّي الْمَأْخُودُ، وَأَنَا الْمَظْلُومُ بِهِ خُذَا سَوْگَند! نَمِي دَانِم نَزْد چِه كَسِي شَكُوِه بَرَم. اَز سَوِيِي بِه اَنصَار دَر بَارِه ي حَقِّ اَنان ظَلَم شد و اَز سَوِي دِيگَر اَنان (انصار) بِه مَن دَر بَارِه ي حَقِّم ظَلَم كَرْدَنَد. بَلَكِه حَقِّم گَرَفْتِه شَدِه بُوْد و مَن مَظْلُوم بُوْدَم.

فَقَالَ قَائِلُ قُرَيْشٍ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَفَعُوا الْأَنْصَارَ عَنْ دَعْوَتِهَا، وَمَنْعُونِي حَقِّي مِنْهَا. وَ عَجِبًا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ، وَ لَا تَكُونُ بِالْقُرَابَةِ وَ الصَّحَابَةِ كَسِي اَز قَرِيشِ گَفْت: هَمَانَا پِيَاْمِبَر خُذَا فَرْمُوْدِه اَسْت: ائِمَّه اَز قَرِيشِ هَسْتَنَد. بَدِيْن وَسِيْلَه اَنصَار رَا اَز اَدْعَايِ خِلَافَت، دُور كَرْدَنَد دَر حَالِي كِه مَرَا اَز دَسْت يَابِي بِه حَقِّم دَر خِلَافَت، بَا ز دَاشْتَنَد. شَكَفْتَا! آيَا خِلَافَت بِه هَمْرَاهِي ثَابِت مِي شَد و لِي بِه خُوِيشَاوَنَدِي و هَمْرَاهِي ثَابِت نَمِي شَد؟

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيْبُ

وَ إِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ حَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ

اگر چنین بود که با مشورت، امور آنان را مالک شدی، چگونه این رفت حال آنکه مشورت شوندگان حضور نداشتند؟ و اگر به خویشاوندی با پیامبر، کسی را که از میان آنان بسیار مخاصمه می کرد، حجت آوردی، چگونه چنین شد در حالی که جز تو، نسبت به پیامبر سزاوارتر و نزدیک تر بود؟

وَ لَقَدْ أَتَانِي رَهْطٌ يَعْرِضُونَ النَّصِيرَ عَلَيَّ، مِنْهُمْ أَبْنَاءُ سَعِيدٍ، وَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَ أَبُو ذَرَّ الْعِفَارِي، وَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ، وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَ الرَّبِيعُ بْنُ الْعَوَامِ، وَ الْبَرَاءُ بْنُ عَمْرٍو. فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ عِنْدِي مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ (ص) عَهْدًا، وَ لَهُ إِلَيَّ وَصِيَّةٌ، وَ لَسْتُ أُخَالِفُ مَا أَمَرَنِي بِهِ وَ بِه رَاسْتِي كِه گَرُوْهي نَزْد مَن اَمَدَنَد دَر حَالِي كِه دَسْتِ يَارِي بِه مَن مِي دَادَنَد. اَز جَمْلَه اَنان بُوْدَنَد فَرزَنَدان سَعِيدِ وَ مَقْدَادِ بِنِ اَسْوَدِ وَ اَبُو ذَرَّ عِفَارِي وَ

ص: ۶۰

عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر بن عوام و براء بن عازب. من به آنان گفتم: از جانب پیامبر خدا نزد من عهد و پیمانی و به من وصیتی است و من چنین نیستم که درباره ی آنچه مرا بدان امر فرموده است، مخالفت کنم.

فَوَاللَّهِ لَوْ خَزَمُونِي بِأَنْفِي لَأَفْرَزْتُ لِلَّهِ تَعَالَى سَيِّمَعًا وَطَاعَةً. فَمَا رَاعَنِي إِلَّا أَنْبِيَاءُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ وَإِجْفَالُهُمْ إِلَيْهِ يَبَايَعُونَهُ. فَأَمْسَكْتُ يَدِي، وَرَأَيْتُ أَنِّي أَوْلَى وَأَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعِيدِهِ پس به خدا سوگند! اگر ریسمان در بینی ام نهاده و مرا بکشند، به یقین در مقابل فرمان خدای تعالی شنونده و اطاعت کننده هستم. مرا به شگفتی نینداخت مگر اجتماع مردم بر فلانی (ابوبکر) و گرد آمدن آنان به سوی او که با او بیعت می کردند. پس دست خود نگاه داشتم و دیدم من در میان مردم نسبت به جایگاه محمد رسول خدا(ص)، نزدیک تر و سزاوارترم از کسی که پس از حضرت، امر خلافت را به دست گرفت.

وَقَدْ كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ أَمْرَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَلَى جَيْشٍ وَجَعَلَهُمَا فِي جَيْشِهِ، وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَن جَيْشِ أُسَامَةَ، إِذْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) قَدْ أَمَرَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى صَاحِبِهِ. وَمَا زَالَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى أَنْ فَاضَتْ نَفْسُهُ يَقُولُ: أَنْفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ. أَنْفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ أَيْنَ فِي حَالِي بود که پیامبر خدا، اسامه بن زید را بر لشکر امیر قرار داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در میان لشکر او قرار داد. و گمان نداشتم که او از سپاه اسامه سرپیچی کند در حالی که پیامبر(ص)، اسامه را بر او (ابوبکر) و همراهش (عمر) امیر قرار داده بود. و پیامبر(ص) تا آن هنگام که از دنیا رفت، پیوسته می فرمود: به سپاه اسامه پیوندید. به سپاه اسامه پیوندید.

فَلَبِثْتُ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَخْرِقِ دِينِ اللَّهِ، وَمَخْرِقِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَابْرَاهِيمَ (ع). فَخَشِيتُ، إِنَّ أَنَا قَعَدْتُ وَلَمْ

ص: ۶۱

أَنْصُرَ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَغْظَمَ مِنْ قُوَّتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٌ، ثُمَّ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ يَنْقَشِعُ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ پس آنچه خدا خواست، در همان حال بودم تا آنکه دیدم گروهی از بازگشت کنندگان مردم، از اسلام بازگشته اند و به نابودی دین خدا و از میان بردن ملت حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع) دعوت می کنند. ترسیدم اگر بنشینم و اسلام و اهل آن را یاری ندهم، در اسلام شکاف یا ویرانی مشاهده کنم، که مصیبت آن بر من نسبت به از دست رفتن ولایت بر شما عظیم تر باشد که بهره ی روزهای چندی است و پس از آن هر چه از آن (امر حکومت) بوده نابود می شود همچنان که سراب از میان می رود یا پراکنده می شود همان گونه که ابرها پراکنده شوند.

... وَقَامَ فَرْوَةُ بْنُ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيُّ، وَكَانَ يَقُودُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَرَسَيْنِ، وَ يَضِيرُ أَلْفَ وَسَقٍ مِنْ تَمْرٍ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ عَلَى الْمَسَاكِينِ، فَتَادَى: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، أَخْبِرُونِي هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ تَجَلُّ لَهُ الْخِلَافَةُ وَ فِيهِ مَا فِي عَلِيٍّ. فَقَالَ قَيْسُ بْنُ مَحْزَمَةَ الزُّهْرِيُّ: لَيْسَ فِيْنَا مَنْ فِيهِ مَا فِي عَلِيٍّ. فَقَالَ: صِدَقْتَ. فَهَلْ فِي عَلِيٍّ مَا لَيْسَ فِي أَحَدٍ مِنْكُمْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ فَمَا صَدَّقْتُمْ عَنْهُ. قَالَ: اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَرَوَهُ بَنُ عَمْرٍو انصاری که رسول خدا(ص) را با دو اسب یاری می کرد و درآمد املاک خود را که هزار وَسَقٍ خرما بود، همه را به فقرا و مساکین صدقه می داد از جا برخاست و ندا برداشت: ای گروه قریش! مرا خبر دهید آیا در میان شما مردی هست که خلافت او را روا باشد و آنچه در علی است، در او باشد؟ قیس بن محزمه زهری گفت: آنچه در علیست در ما نیست. گفت: راست گفتی؛ پس در علی است آنچه در هیچ یک از شما نیست؟ گفت: بله. گفت: پس چه چیز شما را

ص: ۶۲

از او مانع شد؟ گفت: گرد آمدن مردم بر ابوبکر.

□ قال: أما، والله، لئن أصبتم سببتكم فقد أخطأتم سنه نبيكم، ولو جعلتموها في أهل بيت نبيكم لأكلتم من فوقكم ومن تحت أرجلكم □ او گفت: امّا به خدا سوگند! اگر سنت خود را پیروی کردید (به دنبال میل خود روان شدید) همانا از سنت پیامبران سرپیچی نمودید و اگر خلافت و ولایت را در میان اهل بیت پیامبران قرار می دادید، از بالای سر و زیر پای خود روزی می خوردید (برکت شما را فرامی گرفت).

... □ و ما طمعت، أن لو خدث به حدیث و أنا حی أن یرد إلى الأمر الذي نازعته فيه طمع مستيقين، □ و لا یئس منه یأس من لا یرجوهُ. □ و لو لا خاصه بینة و بین عمر، □ و امر کانا رضیاه بینهما، □ لظننت أنه لا یعدله عنی و طمع نداشتم طمع آنکه پایدار است که اگر برای او (ابوبکر) اتفافی رخ داد و من زنده بودم، خلافتی که بر سر آن نزاع کردم، به من باز گردد و نه از آن ناامید شدم ناامید شدن کسی که امیدی به آن نداشته باشد. و اگر نبود امر ویژه ای که میان او و عمر بود و آن امری که در میان خودشان بدان راضی شده بودند، به یقین گمان داشتم که او (ابوبکر) از من روی بر نمی تابد.

□ و قد سجع قول النبی (ص) لیریده الأسلمی، حین بعثنی و خالد بن الولید إلى الیمین: □ إذ افترقتما فکل واحد منكما علی حiale، و إذ اجتمعتما فعلی علیکم جمیعاً. □ فغزونا، □ و أصبنا سبیا فیهم بنت جعفر جار الصفا. □ و إنما سمیت جار الصفا لحسنها □ در حالی که سخن پیامبر (ص) به بریده اسلمی را شنیده بود هنگامی که پیامبر، من و خالد بن ولید را به یمن فرستاد که «چون از یکدیگر جدا شدید، هر یک از شما بر لشکر خود مستقلاً امارت دارد و چون گرد هم آمدید، پس علی بر

ص: ۶۳

شما (امیر) است». ما جنگیدیم و اسیرانی به دست آوردیم که در میان آنان دختر جعفر جارالصفا بود. و به دلیل زیبایی اش، جارالصفا نامیده شده بود.

فَأَخَذْتُ الْحَنْفِيَّةَ خَوْلَةَ وَاعْتَنَمَهَا خَالِدٌ مِنِّي، وَبَعَثَ بُرَيْدَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَرِّشًا عَلَيَّ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَخْذِي خَوْلَةَ. فَقَالَ [رَسُولُ اللَّهِ (ص)]: يَا بُرَيْدَةُ، حُظُّهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرُ مِمَّا أَخَذَ، إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي. سَمِعَهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَهَذَا بُرَيْدَةُ حَتَّى لَمْ يَمُتْ. فَهَلْ بَعْدَ هَذَا مَقَالٌ لِقَائِلِ خَوْلَةَ حَنْفِيَّةَ رَا كَرْتَمَ وَخَالِدٍ أَوْ رَا بَهْ غَنِيمَتٍ أَوْ مِنْ كَرْتَمَ وَبُرَيْدَةَ رَا بَهْ سَوَى رَسُولِ اللَّهِ فَرَسْتَادَ تَا إِيشَانِ رَا عَلَيْهِ مِنْ تَحْرِيكَ كَنْدٍ وَ بَهْ إِيشَانِ خَبْرِ دَادِ كَهْ مِنْ خَوْلَةَ رَا كَرْتَمَةَ أَم. بِبَا مَبْر (ص) فَرَمُود: «أَيُّ بُرَيْدَةَ! بَهْرَةَ يَ أَوْ (أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) دَرِ خُمْسٍ، بِيَشِ أَوْ أَنْ أَسْتُ كَهْ سَتَانَدَهْ أَسْت. هَمَانَا أَوْ پَسِ أَوْ مِنْ، سِرْ پَرَسْتِ شَمَاسْت». أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ أَيْنِ كَلَامِ رَا شَنِيدَنْدَ وَ أَيْنِ بُرَيْدَةَ أَسْتُ كَهْ نَمْرَدَهْ أَسْت. آيَا پَسِ أَوْ مِنْ سَخْنِي بَرَايِ كَوِينَدَهْ أَيِ بَاقِيَسْتِ؟

فَلَمَّا اخْتَضِرَ رَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ فَوْلَاهُ دُونَ الْمَشُورَةِ. وَتَوَلَّى عُمَرَ الْأَمْرَ پَسِ چُونِ أَبُو بَكْرٍ بَهْ حَالِ اِحْتِضَارِ رَسِيدِ، فَرَسْتَادَهْ أَيِ بَهْ سَوَى عُمَرَ فَرَسْتَادَ وَ أَوْ رَا بَدُونَ مَشُورَتِ، وَالِي كَرْدَ. وَ عُمَرَ أَمْرَ رَا دَرِ دَسْتِ كَرْتَمَ.

... حَتَّى إِذَا اخْتَضِرَ رَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْسَ يَغْدُلُ بِهَذَا الْأَمْرِ عَنِّي لِذَلِكَ قَدْ رَأَى مِنِّي فِي الْمَوَاطِنِ، وَبَعْدَ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا سَمِعَ. فَجَعَلَهَا عُمَرُ سُورِي، وَجَعَلَنِي سَادِسَ سِتَّةِ، وَ أَمَرَ صِهْبِيًّا أَنْ يُصَيِّمَنِي بِالنَّاسِ، وَ دَعَا أَبَا طَلْحَةَ زَيْدَ بْنَ سَعْدِ الْأَنْصَارِيَّ فَقَالَ لَهُ: كُنْ فِي خُمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِكَ، فَأَقْتُلْ مَنْ أَبِي أَنْ يَرْضَى مِنْ هَؤُلَاءِ السِّتَّةِ چُونِ (عُمَرَ) بَهْ حَالِ اِحْتِضَارِ رَسِيدِ، بَا خُودِ كَرْتَمَ: چَنِينَ نَيْسْتُ كَهْ أَيْنِ أَمْرِ رَا مِنْ بَكْرَدَانَدِ بَهْ خَاطِرِ چِيْزَهَائِي كَهْ دَرِ مَوْقِعِيَّتِ هَائِي مَخْتَلَفِ أَوْ مِنْ دِيدَهْ بُوْدَ وَ پَسِ أَوْ أَنْكَهْ أَوْ رَسُولِ خُودِ (ص) شَنِيدَهْ بُوْدَ أَنْچَهْ شَنِيدَهْ بُوْدَ. عُمَرَ أَمْرَ رَا بَهْ شُورَا نَهَادِ وَ

ص: ۶۴

مرا ششمین از شش نفر قرار داد و به صُهبیب دستور داد تا امامت جماعت کند و اباطلحه زید بن سعد انصاری را فراخواند. به او گفت: با پنجاه تن از مردان قوم خود باش. سپس هریک از این شش نفر که راضی نشدند، بکش.

ثُمَّ اخْتَلَفُوا عُمَانَ ثَلَاثًا [وَهُوَ] لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ مِنْ أَمْرِ نَفْسِهِ شَيْئًا، غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ، فَقَادُوهُ إِلَى أَهْوَائِهِمْ كَمَا تَقُودُ الْوَلِيدَةَ الْبَعِيرَ الْمَخْطُومَ. فَلَمْ يَزَلِ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى، حَتَّى نَزَوْا عَلَيْهِ فَفَتَلُوهُ سِيسَ بِرَأْيِ سَوِّمِينَ بَارَ بَرِ عَثْمَانَ اخْتِلَافٍ بَيَدَا كَرَدْنَا فِي حَالِي كَمَا فِي جَانِبِ خُودِش، فِي هِيچِ كَارِي اخْتِيَارِ نَدَاشْت. خَانُوَادَه اش بِرِ اَوْ غَالِبِ بُوْدَنَد. اَوْ رَا طَبِقِ مِيَلِ خُودِ رَاهِ بَرَدَنَد اَن چِنَانِ كَمَا بِبَجَه شَتْرِ اَفْسَارِ زَدَه رَا رَاهِ بَرَنَد. پِيُوسْتَه اَمْرِ مِيَانِ اَوْ وَ مَرْدَمِ، بَارِي دُورِ وَ بَارِي نَزْدِيكَ مِي شَد تَا اَيْنَكِه بِرِ اَوْ شَتَاْفَتَنَد وَ اَوْ رَا كَشْتَنَد.

فَالْعَجَبُ مِنْ اخْتِلَاقِ الْقَوْمِ، إِذْ زَعَمُوا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ اسْتَخْلَفَهُ النَّبِيُّ (ص). فَلَوْ كَانَ هَذَا حَقًّا لَمْ يَخْفَ عَلَى الْأَنْصَارِ فَبَايَعَهُ النَّاسُ عَلَى سُورَى. ثُمَّ جَعَلَهَا أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ بِرَأْيِهِ خَاصَّةً. ثُمَّ جَعَلَهَا عُمَرُ بِرَأْيِهِ سُورَى بَيْنَ سِتَّةٍ. فَهَذَا الْعَجَبُ مِنْ اخْتِلَاقِهِمْ شَكْفَتَا زِ افْتِرَايِ اَيْنِ قَوْمِ: اَن گَاهِ كَمَا پَنَدَاشْتَنَد اَبُو بَكْرٍ رَا، پِيَامْبِرِ (ص)، جَانَشِينِ سَاخْتِ كَمَا اِگَرِ اَيْنِ رَا سْتِ بُوْد، بِرِ اَنْصَارِ پُوشِيْدَه نَبُوْد. پَسِ مَرْدَمِ بَا اَوْ بَرِاسَاسِ سُورَى بِيْعَتِ كَرَدَنَد. سِيسِ اَبُو بَكْرٍ، اَمْرِ خِلَافَتِ رَا بَا نَظَرِ وِيْژَه يِ خُودِ، بَرِ اَيْنِ عَمْرِ كَزَاشْتِ وَ عَمْرِ بَا نَظَرِ خُودِ اَن رَا بَه سُورَى مِيَانِ شَشِ نَفَرِ نَهَاد. شَكْفَتِي زِ افْتِرَايِ اَنَانِ اَيْنِجَا سْت.

وَ الدَّلِيلُ عَلَى مَا لَا أُحِبُّ أَنْ أَذْكَرَ قَوْلَهُ: هُوَ لِأَنَّ الرُّهْطَ الَّذِينَ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَكَيْفَ يَأْمُرُ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَسُولُهُ. إِنَّ هَذَا لِأَمْرٍ عَجِيبٍ وَ دَلِيلٌ بِرِ اَنْچَه يَادِ كَرْدَنِ اَن رَا خُوشِ نَدَا رَمِ، سَخْنِ اَوْ سْتِ: «اَيْنَانِ گَرْوَهِي هَسْتَنَد

که پیامبر خدا(ص) در حالی از دنیا رفت که از آنان راضی بود». (۱) پس چگونه دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟ (۲) همانا این به راستی امری شگفت آور است.

وَلَمْ يَكُونُوا لَوْلِيَّهِ أَحَدٌ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً مِنْهُمْ لَوْلِيَّتِي عَلَيْهِمْ، لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَنِي عِنْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَنَا أَحْجَابُ أَبِي بَكْرٍ وَأَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا كَانَ مِنْكُمْ مَنْ يَفْرَأُ الْقُرْآنَ، وَيَعْرِفُ السُّنَّةَ، وَيَدِينُ بِدِينِ اللَّهِ الْحَقِّ وَهِيَ كَسْرٌ رَا بِه اندازه ی من که بر آنان والی شوم، ناخوش نداشتند. این بدان جهت بود که هنگام وفات رسول الله(ص)، در حالی که بر ابوبکر احتجاج می کردم، از من شنیده بودند که می گفتم: ای گروه قریش! همانا ما اهل بیت، از شما بر امر خلافت سزاوارتریم. کسی در شما نیست که قرآن قرائت کند در حالی که سنت را بشناسد و به دین حقیقی الهی، متدین باشد.

أَنَا، وَاللَّهِ، أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِالْبَيْعَةِ لِي. وَإِنَّمَا حُجَّتِي أَنِّي وَلِيُّ هَذَا الْأَمْرِ دُونَ قُرَيْشٍ أَنْ نَبِيَ اللَّهِ (ص) قَالَ: الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِعَتَقِ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ، وَبِعْتَقِهَا مِنَ السَّيْفِ، وَهَذَا لَمَّا اجْتَمَعَا كَانَا أَفْضَلَ مِنْ عَتَقِ الرَّقَابِ مِنَ الرَّقِّ. فَكَانَ لِلنَّبِيِّ (ص) وَلَاءٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ. وَكَانَ لِي بَعْدَهُ مَا كَانَ لَهُ مِنْ بِيَعَةِ

۱- این جمله، سخن عمر است که درباره شورای شش نفری گفت.

۲- اشاره به این سخن عمر که گفت: هر کدام از این شش نفر که انتخاب شدند اگر کسی از میان آنان، او را نپذیرفت، گردنش را بزنید و اگر دو نفر راضی نشدند آن دو نفر را بکشید و اگر سه نفر در یک سو و سه نفر در سویی دیگر بودند، آن گروه که عبدالرحمان در آنان است بپذیرید و گروه دیگر را بکشید. و اگر هیچ یک انتخاب نشدند همه را بکشید و مسلمانان، خود یک نفر را برگزینند.

ص: ۶۶

خدا سوگند از شما بر این امر سزاوارترم و شما سزاوارتر هستید که با من بیعت کنید. و همانا دلیل من بر این که من ولی این امر هستم نه قریش این است که پیامبر خدا(ص) فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد می‌کند. پیامبر خدا(ص) رهایی گردن‌ها از آتش و شمشیر را آورد و این دو، چون با یکدیگر جمع شدند، از آزاد نمودن گردن از بندگی، بافضیلت تر است. بنابراین ولایت این امت بر پیامبر(ص) بود و پس از او، آنچه برای او بود، برای من است.

أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ اِخْتَجَجْتُمْ عَلَي الْعَرَبِ بِالْقُرْآنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ تَأْخُذُونَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ غَضِبًا وَ ظُلْمًا. أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلْأَنْصَارِ أَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُمْ لِمَكَانِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمَّا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنْكُمْ. فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقَادَةَ، وَ سَلَّمُوا إِلَيْكُمْ الْإِمَارَةَ. وَ أَنَا أَخْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ مَا اِخْتَجَجْتُمْ بِهِ عَلَي الْأَنْصَارِ وَ الْعَرَبِ. أَنَا أَوْلَىٰ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْكُمْ حَيًّا وَ مَيِّتًا شَمَا امر خلافت را از انصار ستانديد و بر عرب، به وسيله نزديكي با رسول الله(ص) احتجاج كرديد در حالي كه آن را از ما اهل بيت به غضب و ظلم مي گيريد؟ آيا چنين نيست كه براي انصار دروغ گفتيد كه شما بر اين امر از آنان سزاوارتريد به خاطر جاياگاهي كه نسبت به رسول الله(ص) داريد كه محمّد(ص) از شماست. آنان نيز رهبري را به شما بخشيدند و امارت را به شما تسليم كردند. من نيز بر شما حجت اقامه مي كنم همان گونه كه شما بر انصار و عرب احتجاج كرديد. من از شما بر زنده و مرده رسول الله(ص) سزاوارترم.

وَ أَنَا وَصِيُّهُ وَ وَزِيرُهُ، وَ مُسَيِّدُ دَعْوَةِ عِلْمِهِ وَ سِرِّهِ. وَ أَنَا الصُّدِيقُ الْأَكْبَرُ، أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَقَهُ. وَ أَحْسَنُكُمْ بِلَاءٍ فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَنِ، وَ أَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ، وَ أَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، وَ أَذْرُبُكُمْ لِسَانًا، وَ أَتُبُّكُمْ جَنَانًا وَ مِنْ وَصِيٍّ وَ

ص: ۶۷

وزیر پیامبر. و منم سپرده ی دانش و راز او. و منم صدیق اکبر. منم نخستین کسی که به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد و در بلاجویی در جهاد با مشرکان، نیکوترین شما هستم. و آگاه ترین شما هستم نسبت به کتاب و سنت. و فقیه ترین شما در دین و آگاه ترین شما به انجام کارها. از میان شما زبان من گویاترین و قلب من (در ایمان به خدا) پایدارترین است.

فَمَا جَازَ لِقُرَيْشٍ مِنْ فَضْلِهَا عَلَى الْعَرَبِ بِالنَّبِيِّ (ص) [جَازَ] لِبْنِي هَاشِمٍ عَلَى قُرَيْشٍ، وَمَا [جَازَ] لِبْنِي هَاشِمٍ عَلَى قُرَيْشٍ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) جَازَ لِي عَلَى بَنِي هَاشِمٍ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. إِلَّا أَنْ تَدْعِيَ قُرَيْشٌ فَضْلَهَا عَلَى الْعَرَبِ بِغَيْرِ النَّبِيِّ (ص)، فَإِنْ شَاؤُوا فَلْيَقُولُوا ذَلِكَ. فَعَلَامَ تَنَازَعُونَا هَذَا الْأَمْرَ هَمَانِ فَضِيلَتِ هَآئِي كِهْ بِهْ دَلِيلِ حُضُورِ پِيَامْبَرِ (ص) بَرَأِي قُرَيْشٍ بَرِ سَائِرِ عَرَبِ رَوَاسْتِ، بَرَأِي بَنِي هَاشِمٍ بَرِ قُرَيْشٍ رَوَاسْتِ. وَ هَمَانِ فَضِيلَتِ هَآئِي كِهْ بِهْ خَاطِرِ وَجُودِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَرَأِي بَنِي هَاشِمٍ رَوَاسْتِ، بَرَأِي مَنِ بَرِ بَنِي هَاشِمٍ رَوَاسْتِ بِهْ دَلِيلِ اَيْنِ سَخْنِ پِيَامْبَرِ (ص) دَرِ رُوزِ غَدِيرِ خَمِّ (كِهْ فَرَمُود): «هَر كِهْ رَا مَنِ مَوْلَايِم، اَيْنِ عَلِي مَوْلَايِ اوسْت». جَزِ اَيْنَكِهْ قُرَيْشِ فَضِيلَتِ خُودِ رَا بَرِ عَرَبِ بِهْ جَزِ پِيَامْبَرِ (ص) اَدْعَا كَرْدِ كِهْ اِكْرَ خَوَاسْتَنْدِ مِي تَوَانَنْدِ اَنِ فَضِيلَتِ رَا بَكُويَنْدِ. بَا اَيْنِ وَجُودِ بَرِ چِهْ اَسَاسِي بَا مَا (اهل بيت) دَرِ اَيْنِ اَمْرِ (خِلافت) مَنَازَعِهْ مِي كَنْنَنْدِ؟

أَنْصَرِفُونَا مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَخَافُونَ اللَّهَ، وَاعْرِفُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مَا عَرَفْتَهُ الْأَنْصَارُ لَكُمْ، وَإِلَّا فَبُيُوءُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بَا مَا بِهْ اِنْصَافِ رِفْتَارِ كُنَيْدِ اِكْرَازِ خُودِ مِي تَرَسِيدِ وَ اَمْرِ رَا بَرَأِي مَا بَدَانَيْدِ هَمِچَنانِ كِهْ اِنْصَارِ اَنِ رَا اَزِ شَمَا دَانَسْتَنْدِ، دَرِ غَيْرِ اَيْنِ صُورْتِ بِهْ ظَلَمِ بَا زِ كَرْدِيدِ دَرِ حَالِي كِهْ مِي دَانَيْدِ. (بَا اَنَكِهْ اَزِ ظَلَمِي كِهْ بَرِ مَنِ رَوَا مِي دَارِيدِ، آگَاهِي دَارِيدِ، بِهْ سَتْمِ بَرِ مَنِ رَوِي آوَرِيدِ).

ص: ۶۸

فَحَشِيَ الْقَوْمُ إِنَّ أَنَا وَلَيْتَ عَلَيْهِمْ أَنْ آخَذَ بِأَنْفُسِهِمْ، وَأَعْتَرَضَ فِي حُلُوقِهِمْ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ نَصِيبٌ مَّا بَقُوا، فَمَا جَمَعُوا عَلَيَّ إِجْمَاعَ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَتَّى صَيَّرُوا الْوِلَايَةَ إِلَى عُثْمَانَ، وَأَخْرَجُونِي مِنَ الْإِمْرَةِ عَلَيْهِمْ رَجَاءً أَنْ يَنَالُوهَا وَيَتَدَاوُلُوهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ إِذْ يَيْسُوا أَنْ يَنَالُوهَا مِنْ قِبَلِي مُرَدِّمْ تَرَسِيدَنْدَ كَهْ أَكْرَمَنْ بَرِ أَنْانِ وَالِي كَرْدَمْ، نَفْسِ هَايِ ايشان را بگيريم و گلوهايشان را بفشارم و برای آنان در امر (خلافت) هيچ بهره ای نباشد تا زمانی که زنده بودند. سپس عليه من اجماع کردند، اجماع يك مرد (۱) تا آنجا که ولایت را به عثمان گرداندند و مرا از امیری بر خودشان بیرون کردند بدان امید که به خلافت برسند و بین خودشان آن را داد و ستد کنند؛ زیرا از اینکه از جانب من به آن برسند، ناامید شده بودند.

فَيَبْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادَى مُنَادٍ لَا يُدْرِي مَنْ هُوَ، وَأَظْنُهُ جَنِّيًّا، فَاسْمَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَهُ بَايَعُوا عُثْمَانَ فَقَالَ:

يَا نَاعِي الْإِسْلَامِ قُمْ فَاثْبِتْ عُرْفَ وَبَدَا مُنْكَرَ

مَا لِقُرَيْشٍ لَا عَلَا كَعَبْهَا مَنْ قَدَّمُوا الْيَوْمَ وَمَنْ أَخْرُوا

إِنَّ عَلِيًّا هُوَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ فَوَلُّوهُ وَلَا تُنْكَرُوا

فَكَانَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ عِبْرَةٌ پس چون در این کار (بیعت با عثمان) بودند، نداگری ندا داد که دانسته نشد کیست و باور دارم جَنِّي بود. شبی که با عثمان بیعت کردند چنین به گوش اهل مدینه رساند، گفت: «ای شیون کننده بر اسلام! برخیز و بر او ناله سر بده زیرا که نیکی مُرد و زشتی آغاز شد. قریش را چه می شود، مرتبه آنان بلند مباد. امروز چه کسی را پیش قرار دادند و چه کسی را پس نهادند؟ همانا علی بر آن (حاکمیت بر مردم) از عثمان سزاوارتر بود؛ بنابراین او را ولایت

۱- همه درباره من یک رأی داشتند.

دهید و انکار نکنید». که برای آنان در آن (ندا) عبرتی بود.

وَلَوْ لَا أَنَّ الْعَامَّةَ قَدْ عَلِمَتْ بِذَلِكَ لَمْ أَذْكُرْهُ... وَقَالَ لِي قَائِلٌ مِنْهُمْ: إِنَّكَ عَلَى الْأَمْرِ، يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَحَرِيصٌ. فَقُلْتُ: لَسْتُ عَلَيْهِ حَرِيصًا، بَلْ أَنْتُمْ، وَاللَّهِ، لِأَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنِّي وَأَبْعِيدُ، وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرُبُ. أَيُّنَا أَحْرَصُ، أَنَا الَّذِي إِنَّمَا طَلَبْتُ مِيرَاثَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَحَقًّا لِي جَعَلَنِي اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَوْلَى بِهِ، وَأَنَّ وِلَاءَ أُمَّتِهِ لِي مِنْ بَعْدِهِ، أَمْ أَنْتُمْ إِذْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ بِالسَّيْفِ. فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحِجَبِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ، هَبَّ كَأَنَّهُ بُهَتَ، لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ، وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ إِنْ نَبُودَ كَهَ عَامَّةِ يَ مَرْدَمِ از این آگاه هستید، نمی گفتم... و یک نفر از آنان (افراد شوری) به من گفت: همانا تو ای فرزند ابی طالب، بر امر خلافت حریص هستی. گفتم: من بر آن حریص نیستم بلکه به خدا سوگند! شما بر آن از من حریص تر هستید و حال آنکه دورتر هستید و من ویژه ترین و نزدیک ترین نسبت به این امر هستم. کدام یک از ما حریص تر است؟ منم آنکه حریص تر است که به راستی تنها میراث رسول الله (ص) و حقّی را مطالبه کردم که برای من بود و خداوند و پیامبرش مرا بر این امر، سزاوارترین قرار دادند که ولایت امت پس از پیامبر، برای من باشد؛ یا شما که بین من و خلافت رسول الله مانع شدید و برای نرسیدن به حَقِّمِ با شمشیر بر رویم می زنید (با اقدام مسلحانه مانع رسیدن من به آن می شوید). چون او را با دلیل در برابر حاضران کوبیدم، هشیار شد گویا که مبهوت گشت، ندانست مرا بدان کلام چه پاسخ دهد و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ. اللَّهُمَّ فَخُذْ بِحَقِّي مِنْهُمْ، وَلَا تَدْعَ مَظْلَمَتِي لَهُمْ، إِنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَأَكْفَأُوا إِنَائِي، وَأَضَاعُوا

ص: ۷۰

اَيَّامِي، وَ دَفَعُوا حَقِّي، وَ صَغَّرُوا قَدْرِي وَ فَضَّلِي وَ عَظِيمَ مَنَزَلَتِي، وَ اسْتَحَلُّوا الْمُحَارِمَ مِنِّي، وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِن غَيْرِي، فَسَيَلْبُونِيهِ، ثُمَّ قَالُوا: إِنَّكَ لَحَرِيصٌ مُّتَّهِمٌ، أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُنْمَعَهُ، فَاصْبِرْ مَعْمُومًا كَمَدًّا، أَوْ مَتَّ مُتَّسِفًا حَقًّا. وَ أَيُّمَ اللَّهِ لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَدْفَعُوا قُرَابَتِي كَمَا قَطَعُوا سَبَبِي فَعَلُوا، وَ لَكِنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا إِلَىٰ ذَلِكِ سَبِيلًا خَدَايَا! از تو یاری می خواهم بر قریش و آنان که ایشان را یاری دادند. خدایا! حقم را از آنان بستان و مظلّمه ای را که بر گردن آنان دارم، وامگذار که به راستی تو حاکم عادل هستی، پس به راستی که آنان پیوند خویشی مرا بریدند و ظرف آب مرا به رو بر گرداندند (امر حکومت را که حق من و در اختیار من بود، از من گرداندند) و روزگارم را تباہ کردند و حقم را دور ساختند و جایگاه و فضیلت و عظمت منزلت مرا کوچک کردند و آنچه در رابطه با من حرام بود، انجام دادند (حرمت ها را درباره ی من، حلال کرده و هتک نمودند) و بر نزاع با من درباره ی حقی که از غیر خود بدان سزوارتر بودم، اجتماع کردند. پس مرا از آن بازداشتند سپس گفتند: «همانا تو حریص و مورد اتهام هستی. آگاه باش همانا بایسته است که حق را بگیریم و تو را از آن منع کنیم. غم زده و ناراحت صبر پیشه سازی یا با تأسف و کینه بمیر». و به خدا سوگند! اگر می توانستند نزدیکی مرا دور کنند، همان گونه که پیوند خویشی ام را گسستند، هر آینه این کار را انجام می دادند. اما آنان برای این کار راهی نیافتند.

وَ إِنَّمَا حَقِّي عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَرَجُلٍ لَهُ حَقٌّ عَلَىٰ قَوْمٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْلُومٍ، فَإِنْ أَحْسَبْتُمْ وَأَعَجَلُوا لَهُ حَقَّهُ قَبْلَهُ حَامِدًا، وَإِنْ أَخْرَوْهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ أَخَذَهُ غَيْرَ حَامِدٍ. وَ لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ وَ بِهِ رَاسْتِي كَمَا حَقٌّ مِنْ بَرِّ أُمَّتٍ مَانِدٍ مَرْدِي اسْتِ كَمَا

بر گروهی حقی تا زمانی معین دارد. پس اگر نیکی کردند و

ص: ۷۱

در ادای حقّ او عجله نمودند، او نیز سپاس گزار آن را می پذیرد و اگر پرداخت حقّش را تا زمان مشخص شده به تأخیر اندازند، او حقّ خود را بدون آنکه سپاس نهد، می ستاند، در حالی که آن مرد به دلیل تأخیر در (رسیدن به) حقّش، مورد عیب قرار نمی گیرد. بلکه کسی مورد عیب است که آنچه حقّش نبوده، ستانده است.

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَهْدًا إِلَىٰ عَهْدًا، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَكَ وِلَاءٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ، وَاجْتَمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا، فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ. وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ، فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا، فَانظُرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ وَلَا رَافِعٌ وَلَا ذَابٌّ، وَلَا مَعِيَ نَاصِرٌ وَلَا مُسَاعِدٌ، إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ [وَالْمَيْتَةِ] فِي حَالِي كَمَا رَسُوهُ اللَّهُ (ص) عَهْدِي بَا مِنْ بَسْتِهِ بُوْد. فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امتم پس از من، برای توست. بنابراین اگر تو را با گذشت، ولایت دادند و بر ولایت تو با رضایت، اجتماع کردند، بر سرپرستی آنان به پا خیز و اگر درباره ی تو اختلاف کردند و بر آن نبودند، همانا خداوند به زودی برای تو راه نجاتی قرار خواهد داد. پس نگرستم: نه یاری دهنده ای، نه یاور و نه مدافعی برایم نبود. و همراه با من یاور و کمک کننده ای جز اهل بیتم، نبود. پس آنان را از مرگ و مردن نگاه داشتم.

...فَأَغْضَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْعَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ، وَآلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْرِ الشُّفَارِ، وَأَخَذِ الْكُظْمِ... ناچار بر خاشاک خلیده در چشم، دیده فروبستم و بر اندوه گره خورده در گلو، آب دهان خویش فرو بردم و از فرو بردن خشم بر امری که تلخ تر از دانه ی زهر آگین علقم و برای قلب از تیزی شمشیر و فرو خوردن خشم دردناک تر بود،

ص: ۷۲

شکیبایی پیشه ساختم... الخ. (۱)

در پایان می‌خواهم به شبهه‌ای که این اواخر ایجاد و رایج شده اشاره‌ای داشته باشم و آن اینکه: با وجود امیرالمؤمنین (ع) در منزل، چرا حضرت زهرا (س) پشت در رفتند و آیا غیرت امیرالمؤمنین اجازه می‌دهد که همسرش پشت در برود و در را بگشاید؟

آشکار است که مغالطه صورت گرفته و برای بی‌گناه جلوه دادن هجوم آوردگان به سرای اهل بیت، این چنین سخن می‌گویند. این دقیقاً شبیه به همان پرسش بیست و نهم است که ما می‌گوییم: خلافت را غصب کردند آنان می‌گویند: فتح بلاد کردند. اینجا ما می‌گوییم: چرا به سرای اهل بیت حمله آوردند، آنان می‌گویند: چرا حضرت زهرا (س) پشت در رفتند!!!!...

باید دانست که هرگاه لازم بود، رسول اکرم (ص) به زنان خود می‌فرمودند به کسی که در می‌زند، پاسخ دهند. (۲) آیا از رسول اکرم (ص) غیورتری هست؟ و البته

- ۱- تمام نهج البلاغه: ۸۶۸ نامه ۷۵. ر.ک: کشف المحجّه: ۱۷۳ از کتاب «الرسائل» محمّد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم...، الإرشاد: ۱/۲۸۷، علل الشرایع: ۱/۱۵۰، معانی الأخبار: ۳۶۰، الأمالی، شیخ طوسی ۳۷۲: □، الإحتجاج: ۱/۲۸۱ چاپ دارالنعمان، الطرائف: ۴۱۸ و ۴۲۰، نهج الحق: ۳۲۹، مناقب آل ابی طالب (ع): ۲/۴۸، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: ۴۵۷، کتاب الأربعین، شیرازی: ۱۶۷، حلیه الأبرار: ۲/۲۸۹ و ۲۹۱، بحار الأنوار: ۲۹/۴۹۷، الغدير: ۷/۸۱ و ج ۹/۳۸۰، الدرّجات الزّفیعه: ۳۴، بیت الأحران: ۸۹، الصّراط المستقیم: ۳/۱۱۱ به اختصار. و از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۵۱.
- ۲- الإحتجاج: ۴۷۰-۴۷۱، کشف الیقین: ۲۶۰ و ۳۰۵، الطرائف: ۷۲، الدّعوات: ۴۷، کشف الغمّه: ۱/۹۱. و از کتب مخالفین: المناقب، خوارزمی: ۸۶-۸۷، فرائد السّمطین: ۱/۳۳۱.

ص: ۷۳

همچنان که بردن حضرت زینب و اهل بیت به کربلا، با علم به اسارت آنان، هیچ منافاتی با غیرت سیدالشهداء(ع) ندارد، پاسخ حضرت زهرا(س) به مهاجمان، با مردانگی و غیرت امیرالمؤمنین(ع) منافاتی ندارد. در واقع این مهاجمان هستند که باید پاسخ گو باشند که چرا به بیت وحی حمله ور شدند و این گرداندن پرسش، روشی برای فریب افراد ناآگاه است.

۵-...پس چرا حضرت علی بیعت نکرد؟

اشاره

ص: ۷۴

پرسش پنجم: حضرت علی علیه السلام که می دانست خداوند او را امام قرار داده است پس چرا با خلفاء بیعت کرد؟

پاسخ

آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟

مخالفین حتی با تکیه بر منابع خود نیز نمی توانند ثابت کنند که امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر بیعت کرده اند و در پیش دلایل این سخن خواهد آمد و اصلاً چگونه ممکن است مولانا امیرالمؤمنین (ع) خلافت دیگری را به رسمیت بشناسد و با او بیعت کند در حالی که وی از جانب خدا در مواضع مختلف و به ویژه روز غدیر، به عنوان سرپرست مسلمانان و جانشین رسول الله (ص) معرفی شده است؟ ولایت و امامت امام، حقّ شخصی ایشان نبود که از آن چشم پوشی کنند، بلکه حکم الهی بود که کسی قادر به تغییر آن نیست: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ هَيْجُ مَرْدٍ وَ زَنَ بَا اِيْمَانِي حَقَّ نَدَارْدَ هِنكَا مِي كَه خدَا و پيامبر او درباره امری حکمی کنند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد» (۱). با این وجود آیا رواست که بگوییم حضرت از حقّ خود چشم پوشیدند یا آن را برای دیگری پذیرفتند؟

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۳۷.

ص: ۷۵

حقیقت دارد که به سرای وحی حمله ور شدند و حرمت حریم حرم الله را شکستند و حبیبه ی رسول الله (ص) را مضروب و مجروح کردند و غنچه بی گناه او را کشتند و برادر رسول الله (ص) را ریسمان بر گردن آویختند و وحشیانه و نامهربانانه به مسجد کشان کشان بردند و شمشیر بالای سر او گرفتند که یا بیعت کن یا تو را گردن می زنیم:

قال: و لما انتهى بعلي (ع) إلى أبي بكر انتهره عمر و قال له بايع [و دع عنك هذه الأباطيل] فقال له (ع): فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَا أَنْتُمْ صَائِعُونَ؟ قالوا: نقتلك ذلاً و صغاراً. فقال: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ. قال أبو بكر: أَمَا عبد الله فنعمة و أَمَا أخو رسول الله فما نقر بهذا. قال: أَ تَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَخِي بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؟ قال: نعم. فأعاد ذلك عليهم ثلاث مرات سليم بن قيس گوید: چون علی (ع) را نزد ابوبکر آوردند، عمر، امیرالمؤمنین را نهیب زد و به ایشان گفت: بیعت کن و از سخنان بیهوده دست بردار! امام (ع) به او فرمود: و اگر چنین نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می کشیم. فرمود: در این صورت بنده ی خدا و برادر پیامبرش را می کشید. ابوبکر گفت: بنده خدا، بله. اما برادر پیامبر خدا، ما به این اقرار نمی کنیم. فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر خدا (ص) میان من و خودش پیمان برادری بست؟ گفت: بله. پس حضرت سه مرتبه این را بر آنان تکرار کرد. (۱)

۱- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری: ۱۵۳. ر.ک: المسترشد: ۳۸۰، تقریب المعارف، ابوصلاح حلبی: ۳۲۸، الصراط المستقیم: ۲/۲۶، تمه باب ۹، الإحتجاج: ۱/۸۳، غایه المرام: ۵/۳۱۸ و ۳۳۰ و ۳۳۵، المحتضر: ۱۱۰، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: ۴۰۲، کتاب الأربعین، ماحوزی: ۲۶۷، مجمع النورین: ۹۹، الغدیر: ۵/۳۷۳ و ج ۹/۳۱۹، إفحام الأعداء والخصوم: ۸۶، شرح إحقاق الحق: ۳۳/۳۶۱، بحار الأنوار: ۲۸/۲۱۷ و ۲۷۰ و ۳۵۶ ح ۶۹ و ج ۲۹/۶۲۷. و از کتاب های مخالفین: الامامه والسیاسه، تحقیق زینی: ۱/۲۰ و تحقیق شیری: ۱/۳۱.

ص: ۷۶

و مادر گل‌ها، زهرای اطهر با آنکه فرمود:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا

صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَايَا (۱)

به جانم ریخته چندان غم و رنج و مصیبت‌ها

که گر بر روزها ریزند شود تیره بسان شب‌ها

و هرچند... و هرچند... و هرچند که مصیبت‌ها دیدند اما هرگز زیر بار بیعت کردن با آنان نرفتند.

مخالفین می‌گویند: پس از آنکه حضرت زهرا از دنیا رفت، حضرت علی با ابوبکر بیعت کرد. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه صدیقه‌ی کبری پس از مضروب و مجروح شدن و از دست دادن غنچه‌ی شش ماهه‌اش، با تمام آن مصیبت‌هایی که بر پیکر پاکش فرو ریخته بود، خود را به مسجد رساند و به هر قیمتی حتی کتک خوردن و فدا شدن، مولایم را رهانید. حال امیرالمؤمنین (ع) چگونه زیر بار بیعت با کسانی می‌رفتند که با او و خانواده‌اش چنین ناروا روش داشتند؟! و بین که چه بی انصاف با اهل بیت رسول‌الله (ص) رفتار می‌کنند که می‌گویند: حضرت علی پس از رسول‌الله، در زمان حیات حضرت زهرا، به احترام

۱- روضه‌الواعظین: ۱/۷۵، مسکن الفؤاد: ۱۱۲، مناقب آل‌ابی‌طالب: ۱/۲۴۲، بحار الأنوار: ۷۹/۱۰۶ ب ۱۶.

ص: ۷۷

دخت پیامبر، در میان مردم مورد احترام و توجه بود و چون دختر پیامبر از دنیا رفت، دیگر در میان مردم جایگاهی نداشت و به همین جهت با ابوبکر بیعت کرد.

شگفتی را گزارده ام و رو به تحیرم که چگونه جرأت دارند چنین بگویند و بیان‌دیشند و بار کنند و باور داشته باشند؟ آیا دنیا در نظر او از آب بینی ماده بز کوهی، بی ارزش تر نبود که با او چنین می کنند؟ آری بدان در پس احترام ظاهری آنان به اهل بیت، این باورها نهفته است....

و آیا اگر کسی با تهدید به قتل مجبور به بیعت شود، این بیعت او پذیرفته است؟ اگر کسی با اکراه با دیگری بیعت کند، یعنی مجبور به بیعت نشود اما با میل و رضایت هم بیعت نکند و این بیعت را ناخوش داشته باشد، بیعت او پذیرفته نیست و اعتباری ندارد چه رسد به کسی که... آیا وهابی ها نمی اندیشند که چرا چنین مصیبت هایی بر عترت پاک پیامبر(ص) تحمیل شد؟ آیا اگر امیرالمؤمنین خود برای بیعت می رفتند، دیگر چنین می شد؟

معاویه در یکی از نامه های خود به امیرالمؤمنین(ع) می نویسد: «تو همان کسی هستی که به سان شتر افسار زده به سوی بیعت کشیدند»؛ و این جمله بیانگر آن است که فشار برای بیعت به حدی بود که امام را به زور از خانه خود بیرون کردند و به مسجد بردند (که در این راستا احادیث بسیاری وجود دارد). امام(ع) در پاسخ نامه ی معاویه، این بی حرمتی را انکار نمی کنند، ولی تصریح می فرمایند که این نشانه مظلومیت ایشان است، آنجا که می فرماید: «وَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَحْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ. وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ، وَمَا عَلَيَّ الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَابِهِ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا»

ص: ۷۸

فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَاباً بَيِّقِيْنِهِ كَقِيْتِي كَمَا هِيَ شَرِيْفَةٌ، افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم، عجباً! به خدا سوگند خواستی مذمت کنی ولی ناخودآگاه ستودی. خواستی رسوا کنی ولی رسوا شدی. برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند. (۱)

و این نشان از ایستادگی حضرت در برابر غاصبان دارد همچنان که مواردی دیگر بیان خواهند شد انشاءالله.

تلاش حضرت برای بیعت نکردن:

قال عمر لأبي بكر: أرسل إلى علي فليبايع، فإننا لسنا في شيء حتى يبايع، ولو قد بايع أمناه. فأرسل إليه أبو بكر: (أجب خليفه رسول الله). فأتاه الرسول فقال له ذلك. فقال له علي (ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَسْرَعَ مَا كَذَّبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)! إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَيَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَمْ يَسْخَرَا بَعْضُهُمَا بَعْضًا. وَذَهَبَ الرَّسُولُ فَأَخْبِرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ. قَالَ: اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر). فأتاه فأخبره بما قال. فقال له علي (ع): سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا وَاللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى، قَوْلَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَسْمَ لَا يَضِلُّحُ إِلَّا لِي. وَ لَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ لِسَابِغٍ سَبَّعَهُ فَيَسْلُمُوا عَلَيَّ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ. فَانْتَفَهُمْ هُوَ وَصَاحِبُهُ عَمْرٍ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقَالَ: أَحَقُّ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): نَعَمْ حَقًّا حَقًّا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَاحِبُ لُؤَاءِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ، يُفَعِّدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ. فانطلق الرسول فأخبره بما قال. قال: فسكتوا عنه يومهم ذلك عمر به ابوبكر گفت: کسی را به سوی علی بفرست، او باید بیعت کند؛ زیرا ما هیچ جایگاهی نداریم تا وقتی که او بیعت کند و اگر بیعت کند

۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبده: ۳/۳۳، نامه ۲۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۵/۱۸۳، نامه ۲۸، الإحتجاج: ۱/۱۷۶، الصّورم المهرقه: ۲۱۸ و ۲۲۰.

ص: ۷۹

او را امان می دهیم. از این رو ابوبکر کسی را به سوی حضرت فرستاد تا بگوید: خلیفه ی رسول الله را اجابت نما. فرستاده نزد حضرت آمد و به حضرت آن (سخن) را عرضه داشت. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: سبحان الله! چه زود بر پیامبر خدا دروغ بستید! همانا او (ابوبکر) و کسانی که اطراف او هستند می دانند که خدا و پیامبرش کسی جز مرا خلیفه قرار نداده اند.

فرستاده رفت و به ابوبکر آنچه را به او فرموده بود گفت. ابوبکر گفت: برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت نما. فرستاده نزد امام علی (ع) آمد و حضرت را بدان چه او گفته بود، خبر داد. امام علی (ع) به او فرمودند: سبحان الله! به خدا سوگند! عهد طولانی نشده (دیرزمانی نیست که پیمان بسته شده) است تا فراموش شود. به خدا سوگند! او (ابوبکر) می داند که این اسم جز برای من شایسته نیست و به راستی که رسول الله او را امر کرد در حالی که هفتمین از هفت نفر بود که مرا با لقب امیرالمؤمنین سلام دهند. پس به او و همراهش عمر از میان آن هفت نفر، این را فهماند. آن دو به حضرت عرض کردند: آیا این حقی از جانب خدا و پیامبرش است؟ رسول الله به آنان فرمودند: بله. به راستی که حقی است از جانب خدا و پیامبرش. همانا او امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و پرچم دار پیشانی سفیدان از وضو است. خداوند عزوجل او را روز قیامت بر صراط می نشاند و او دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خود را وارد جهنم می گرداند.

در این هنگام فرستاده ی ابوبکر باز گشت و او را از آنچه حضرت فرموده بود،

آگاه کرد. راوی گوید: از این رو آن روز دست از حضرت برداشتند» (۱).

سرور پرهیزکاران امیرالمؤمنین (ع)، جز حاضر نشدن برای بیعت و یاری طلبی از مهاجر و انصار، حتی در روزی که حضرت را برای بیعت، به زور و بدون عبا و عمامه، به مسجد کشیدند و برای دست یافتن به ایشان، خانه اش را آتش زدند و همسر و فرزند ایشان را شهید ساختند، حتی در آن روز و در آن لحظات و با وجود تمام این رخدادها، با آنکه آن زمان دل در دل مولا نبود و قلب حیدر پشت در جا مانده بود، با این وجود مجلس بیعت را به مجلس سوگند تبدیل کردند و در میان همان جمع، بر ابوبکر و عمر و یاران آنان و تمام حاضران در مسجد رسول الله (ص)، اتمام حجت نمودند. (۲)

- ۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۱۴۷-۱۴۸، الإحتجاج: ۱/۱۰۷-۱۰۸، بحار الأنوار: ۲۶۶-۲۸/۲۶۷، مجمع التورین: ۹۶-۹۷، غایه المرام: ۱/۹۶-۹۷ ب ۹ ح ۲۶، نفس الرّحمان: ۴۸۱-۴۸۲، بیت الأحران: ۱۰۸. ر.ک: غایه المرام: ۵/۳۱۶، الأنوار العلویه: ۲۸۵-۲۸۶، الیقین: ۲۸، مدینه المعاجز: ۱/۶۳-۶۴ ح ۱۲. و از کتب مخالفین: تفسیر آلکوسی: ۳/۱۲۴. این جریان به سندهای بسیار و توسط افراد مختلف، به الفاظ گوناگون اما نزدیک به هم نقل شده است. در مواردی نیز پس از بیان این ماجرا، تصریح به حمله به بیت وحی شده است: کتاب سلیم: ۳۸۵-۳۸۶، تفسیر العیاشی: ۲/۶۶-۶۷، المسترشد: ۳۷۷، الإختصاص: ۱۸۵-۱۸۶، بحار الأنوار: ۲۸/۲۹۷-۲۹۹ ح ۴۸، تفسیر أبی حمزه الثمالی: ۱۷۵ ح ۱۰۶. و نیز ر.ک: مثالب التّواصب: ۱۳۵. و از کتب مخالفین: ر.ک: الإمامه والسیاسه: ۱۳، ۲- متن این سوگندها ذیل عنوان «سوگند در روز بیداد» آمده است.

ص: ۸۱

و چون آن خلقی که خود را به خواب زده و بر فریب خویش راضی بود، با بی مهری خود در حق ذوی القربای رسول الله، خوب مزد رسالت پیامبر(ص) را ادا نمودند، امیرالمؤمنین و بانوی یگانه اش و شیعیان انگشت شمار او، تنها، در میان آن همه گرگ که برای دریدن پیکر اسلام دندان تیز کرده بودند، آیا راهی جز شکیبایی داشتند؟

فتنه و طغیان افراد سرکشی که آوازه داشتند، می توانست جزیره العرب را در هم بریزد و اسلام را نابود سازد. منافقان مدینه که سخت در نفاق فرو رفته بودند و اعرابی که در اطراف مدینه بودند و به تصریح قرآن کریم در کفر و نفاق از همه سخت تر بودند و حدود فرمان های خدا را رعایت نمی کردند و با شهادت رسول خدا نیرومندتر شده بودند...

مسلمانان پس از رسول خدا(ص) به گله ی باران خورده ای می ماندند که در شبی سخت تاریک، راه خود را گم کرده، از هم پراکنده شوند و در بین گرگ هایی متجاوز و درندگان سخت زیان بار و «مسيلمه کذاب» «طلحه بن خالد دروغگو» «سجاح دختر حارث» آن زن دغل باز و اصحاب آنان که همه برای نابود کردن اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پا خاسته بودند و نیز میان «رومیان» «قیصرها» و «کسراها» که سخت در کمین بودند و امثال این جرثومه ها که به شدت، کینه «محمّد» و آل او صلوات الله عليهم و پیروانش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به اسلام می نگریستند، گرفتار بودند...

این ها همه می خواستند اساس اسلام را از ریشه در آورند، انتقام خود را بگیرند و قلب خود را شفا بخشند. آنها از پیش نیروی خود را آماده کرده بودند و

ص: ۸۲

با عجله می شتافتند. می دیدند که اوضاع یک سره به کام آنان می شود. فرصت خوبی با شهادت پیامبر فرا رسیده است. تصمیم داشتند از این فرصت بهره گیرند و پیش از آن که قدرت اسلام متمرکز گردد و نیرو و توان آن بازپس آید، حداکثر بهره را ببرند. حال با این اوضاع، نزاع درونی، تحقق بخشیدن آرزوهای آنان نبود؟

آیا اگر مولایم را یارانی بود، دیگر از درد غربت و بی یآوری سر بر زانوی غم فرود می آورد؟ آیا این نفاق و ارتداد را سرباز نکرده، نمی بست؟ آیا سر خم آوردن در برابر وصیت رسول الله (ص)، بدان معناست که به نام صبر دست بر دست نهاده باشند؟ پس چرا بر همگان اتمام حجت کردند و تمام تلاش خویش را نمودند و آنچه باید می کردند، کردند؟ آیا اگر بدون یاور قیام می کرد و خون خود را حفظ نمی فرمود، دیگر شریعت را پاسبانی در برابر تجاوز این همه چشم ناپاک بود؟... اینها علاوه بر آن است که بسیاری از علمای شیعه و برخی از بزرگان از مخالفین به روشنی بیان کرده اند که حضرت علی (ع) هرگز با ابوبکر بیعت نکردند.

همین برای کسی که او را قلبی است که بدان بفهمد، کفایت می کند: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ** همانا در آن پندی است برای آنکه قلبی دارد (تعقل می کند) یا در حالی که گواه است، گوش فرا می دهد (۱). □

۶- درباره افشاگری یا بیعت حضرت علی؟

اشاره

۱- (۵۰) سوره ق: آیه ۳۸.

پرسش ششم: حضرت علی علیه السلام مرد بسیار شجاعی بود و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی ترسید پس چرا حتی یک بار بالای منبر پیامبر نرفت تا با صدای بلند اعلام کند خلافت او غصب شده بلکه با خلفا بیعت کرد؟

پاسخ: این دروغی است که تباهی خود را فریاد می کند. احتجاجاتی که امیرالمؤمنین در رابطه با ناحق بودن بیعت با ابوبکر و عمر و عثمان فرمودند، بسیار زیاد است. حضرت در مواقع مختلف، به الفاظ گوناگون و در حضور اشخاص بسیاری به بیان این احتجاجات پرداخته اند. دسته ای از این موارد به سبک سوگند بیان شده است بدین معنا که امیرالمؤمنین مخاطب خود را مورد سوگند قرار می دادند و از او می خواستند بدان چه حضرت می فرمایند اقرار کند. به این گونه احادیث، «حدیث مناشده» می گویند.

امیرالمؤمنین (ع) در زمانی که حضرت را به زور پس از آن همه هتک حرمت، با چنان وضعیتی از منزل بیرون کشیدند و به مسجد بردند، در حضور ابوبکر و عمر و همراهان آنان، به سبک مناشده بر مهاجرین و انصاری که در مسجد حضور داشتند، احتجاج فرمودند. احتجاج حضرت به این سبک، در روز قتل عمر، روز شوری، نخستین روزی که مردم با عثمان بیعت کردند و نیز در ایام عثمان، به الفاظ مختلف و در حضور مخاطبین بسیاری بیان شدند که ما سه

ص: ۸۴

موضع را یاد آور می شویم: روز بیداد، روز شوری و روزگار عثمان.

سوگند در روز بیداد

امیرالمؤمنین به آنان (جمع بسیاری از مهاجرین و انصار) نزدیک شدند و فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذَا وَكَذَا [وَفِي غَزْوَةِ تَبُوكَ كَذَا وَكَذَا] فَلَمْ يَدْعُ (ع) شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا ذَكَرَهُمْ إِيَّاهُ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعْمَ أَيُّ مُسْلِمَانَانَ وَمُهَاجِرِينَ وَأَنْصَارًا! شَمَا رَا بَه خَدَا سَوَگَنْدَ مِي دَهَمِ آيَا شَنِيدِيدِ كَه رَسُولِ اللَّهِ (ص) دَر رُوزِ غَدِيرِ خَمِّ چَنِینِ وَ چَنانِ فَرَمُودِ وَ دَر غَزْوَه تَبُوكِ چَنِینِ وَ چَنانِ فَرَمُودِ؟ اِمَام (ع) هِيچ چيزی رَا كَه رَسُولِ اللَّهِ (ص) آشْكَارَا بَرای تَمَامِ مَرَدَمِ دَر بَارَه ی او فَرَمُودَه بُوَد رَهَا نَكْرَد جَزِ اَيْنَكِه اَن رَا بَه يَادِ اَنانِ آوَرَد. كَفْتَنْد: خَدَايَا، آری چَنِینِ بُوَد». (۱)

در ادامه ابوبکر حدیثی را به دروغ به پیامبر نسبت داد که حضرت فرموده اند: «خداوند از اینکه نبوت و خلافت را در خانواده من قرار دهد، امتناع ورزید» و این را گفت تا خود را بی گناه جلوه دهد و چهار نفر دیگر، عمر، ابو عبیده، معاذ و سالم با او همراه شدند و امیرالمؤمنین از راز صحیفه ی ملعونه پرده برداشتند و بر سخنان خود گواه آوردند. سپس فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ أَوْلِيكَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا الَّذِينَ بَايَعُونِي وَفَوَّا لَجَاهِدُكُمْ فِي اللَّهِ وَ لَكِنَ أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِّنْ عَقِبِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَفِيمَا يُكَذِّبُ قَوْلَكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْلُهُ تَعَالَى: أَمْ يَحْسُدُونَ

۱- کتاب سلیم: ۱۵۳، الإحتجاج: ۱/۱۰۹-۱۱۳، المحتضر: ۱۱۰، غایه المرام: ۵/۳۱۸ و ۳۳۶، بحار الأنوار: ۲۸/۲۷۲ ح ۴۵ و ر.ک: بحار الأنوار: ۳۸/۳۰۲، نفس الرحمن: ۴۸۵.

ص: ۸۵

النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۱). فَالْكِتَابُ النُّبُوَّةُ وَالْحِكْمَةُ السُّنَّةُ وَالْمُلْكُ الْخِلاَفَةُ وَنَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ أَمَّا بِه خدایا سوگند! اگر آن چهل مردی که با من بیعت کردند، (به پیمانی که بستند) وفا می کردند، به یقین با شما می جنگیدم. و لکن! (نیامدند تا چنین کنم) اما به خدا سوگند! هیچ کس از نسل شما تا روز قیامت بدان (امر خلافت) نخواهد رسید. و آنچه سخن شما را که بر رسول خدا (ص) نسبت می دهید، تکذیب می کند، سخن خدای تعالی است (که فرمود): «آیا بر مردم به خاطر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است، رشک می برید؟ پس به راستی که ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی عظیم بخشیدیم». کتاب، نبوت است و حکمت، سنت است و ملک، خلافت است و ما هستیم آل ابراهیم» (۲).

توضیح اینکه خداوند در قرآن به صراحت اعلام فرموده است که نبوت و سنت و امامت را برای آل ابراهیم قرار دادیم و حضرت با این بیان، دروغ بودن سخنان آنان را اعلام فرمودند. حال آیا این، سکوت در برابر افترا به پیامبر (ص) است؟

سوگند در روز شوری

سوگند در روز شوری (۳)

عن عامر بن واثله قال: كنت في البيت يوم الشورى فسمعت عليا (ع) و هو يقول: اشْتَخَلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْهُ، وَاشْتَخَلَفَ أَبُو

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۵۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس: ۱۵۵-۱۵۶، بحار الأنوار: ۲۸/۲۷۵ ح ۴۵، نفس الرّحمان: ۴۸۶.

۳- المسترشد: ۳۳۱-۳۶۴: ۶۱ مورد را برمی شمرد. و ما از جهت مفصل تر بودن این حدیث به روایت کتاب شریف الخصال: ۵۵۳-۵۶۳ ح ۳۱ از آنجا نقل می کنیم.

ص: ۸۶

بَكَرٍ عُمَرَ وَ أَنَا وَ اللَّهُ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُ، إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يُعْرَفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلٌ، وَ لَوْ أَشَاءُ لَا خَتَجْتُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّهُمْ وَ لَا عَجَمِيَّهُمْ، الْمُعَاهَدُ مِنْهُمْ وَ الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ كَمَا يَكُنِي مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) است، گوید: در روز شوری در خانه (ای که عمر دستور داده بود افراد شوری در آن باشند و در بر روی آنان بسته شود) بودم. پس شنیدم علی (ع) می فرمود: مردم ابوبکر را جانشین کردند در حالی که به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت سزاوارتر از او بودم. و ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت حال آنکه به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت شایسته تر و سزاوارتر از او بودم (و فرق آن دو با یکدیگر این بود که) عمر مرا همراه با پنج نفر قرار داد که من ششمین آنان بودم. برای آنان بر من فضیلتی شناخته نشده بود (بر من برتری نداشتند که مرا با آنان هم تراز قرار داد) و اگر بخواهم بر آنان احتجاج می کنم به آنچه نه عرب و نه عجم و نه معاهد (۱) آنان و نه مشرک نتواند آن را تغییر دهد.

ثم قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّفَرُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا سِيسَ فَرَمُودُنْد: شما را به خدا سوگند می دهم ای چند نفر (مقصود افراد شوری بودند)، آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را یگانه شمرده باشد؟ گفتند: به خدا، خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به

۱- کافری که در ذمه و پیمان و پناه مسلمانان است.

ص: ۸۷

خدا قسم می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشند: «تو برای من به منزله ی هارون هستی برای موسی با این تفاوت که (هارون و موسی هر دو پیامبر بودند اما) پس از من هیچ پیامبری نیست»؟ گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَاقَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هَدِيًّا فَأَشْرَكَهُ فِيهِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول الله (ص) او را در شترهای قربانی که برای پروردگار عالمیان به مکه برد، شریک سازد؟ (۱) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِطَيْرٍ يَأْكُلُ مِنْهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ»، فَجِئْتُهُ أَنَا، غَيْرِي؟ قالوا:

۱- علل الشرائع: ۲/۴۱۲ ب ۱۵۳ ح ۱- امام صادق (ع) فرمودند: چهار روز از ماه ذی القعدة باقی مانده بود که رسول خدا (ص) برای انجام حجه الوداع از مدینه خارج شدند تا آنکه به مسجد شجره آمدند و در آن جا نماز گزاردند. سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند. از آن جا محرم شده و مشغول به انجام حج شدند لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند... حضرت علی (ع) از یمن آمدند و خود را رساندند تا حج بجا آورند... رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! به چه چیز از احرام بیرون می‌آیی؟ عرضه داشت: به همان چیزی که پیامبر (ص) به وسیله ی آن از احرام بیرون بیاید. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: از احرام بیرون نیا. سپس آن حضرت را در هدی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین (ع) منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار دادند و امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین (ع) از آن خوردند....

ص: ۸۸

اللهم لا- فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن هنگامی که برای رسول الله (ص) پرنده ای آورده شد تا از آن بخورد، سپس فرمود: خدایا محبوب ترین آفریدگان نزد خویش را برای من بیاور تا همراه با من از این پرنده بخورد، (خداوند استجابت دعای ایشان را در این قرار داد که) من نزد حضرت آمدم. آیا جز من در میان شما کسی هست که نزد ایشان آمده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حِينَ رَجَعَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصِيحَابَهُ وَيَجَبُّونَهُ قَدْ رَدَّ رَأْيَهُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُنْهَزَمًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا عَظِيمَنَّ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا لَيْسَ بِفَزَّارٍ يُجِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيًّا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) هُوَ رَمِدٌ مَا يَطْرِفُ. فَقَالَ: «جِيئُونِي بِهِ». فَلَمَّا قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، تَفَلَّ فِي عَيْنِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنْهُ الْحَزَّ وَالْبُرْدَ»، فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الْحَزَّ وَالْبُرْدَ إِلَى سَاعَتِي هَذِهِ، وَأَخَذْتُ الرَّأْيَةَ فَهَزَمَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَأَظْفَرَنِي بِهِمْ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن گاه که (در جنگ خیبر) عمر بازگشت در حالی که خودش یارانش را ترسو می‌نامید و یارانش او را ترسو می‌نامیدند، هرآینه شکست خورده پرچم پیامبر خدا (ص) را بازگرداند. رسول الله (ص) به او فرمود: «همانا فردا پرچم را به مردی می‌دهم که فرار کننده نیست. خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد. باز نمی‌گردد تا آنکه خداوند بر او گشایش فرماید». چون صبح کرد، فرمود: علی را برای من بخوانید. گفتند: یا رسول الله! او چشم درد گرفته است طوری که نمی‌تواند دیده بگشاید. فرمود: «او را نزد من بیاورید». چون مقابل او ایستادم، در چشمم آب دهان انداخت و فرمود: «خدایا گرما و سرما را از او دور فرما». پس خداوند گرما

و سرما را تا این لحظه از من دور ساخت و پرچم را گرفتم. خداوند مشرکان را شکست داد و مرا بر آنان پیروز گرداند. آیا در میان شما یک نفر جز من هست که رسول الله (ص) درباره ی او چنین فرموده باشد؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ أَخِي جَعْفَرِ الْمُرَيْنِ بِالْجَنَاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ يَحِلُّ فِيهَا حَيْثُ يَشَاءُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که برای او برادری چون برادر من جعفر باشد که در بهشت به دو بال مزین شده که با آنها هر جا بخواهد، در آید؟ (۱) گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثْلُ عَمِّي حَمْزَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ وَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: آیا در میان شما کسی جز من هست که او را عمویی چون عموی من حمزه، شیر خدا و شیر پیامبرش و سیدالشهداء، باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانٍ مِثْلُ سِبْطَائِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که دو فرزند همچون دو فرزند من حسن و حسین داشته باشد که پسران رسول الله (ص) و دو سرور جوانان

۱- جعفر بن ابی طالب، پسر عموی پیامبر خدا (ص) و از پدر و مادر، برادر امام علی (ع) است. و ایشان همان جعفر طیار هستند. در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول الله بود. و هنگامی که در جنگ مته می جنگید، دو دست او جدا شد در حالی که پرچم همراه او بود ولی آن را نینداخت. رسول الله (ص) فرمودند: خداوند به جای آن، برای او دو بال قرار داد که در بهشت همراه با فرشتگان پرواز می کند.

ص: ۹۰

اهل بهشت هستند؟ گفتند: به خدا سوگند! خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَ سَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که همسری چون همسر من، فاطمه دختر رسول الله (ص) و پاره‌ای از او و سرور زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا! خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي وَ مَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «هرکس از تو جدا شود، از من جدا گشته و آنکه از من جدا شود، از خدا جدا شده است»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَيْتَنَّهُنَّ بَنُو وَلِيَعَه أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَغْشَاهُمْ بِالسَّيْفِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را

ص: ۹۱

به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) درباره او فرموده باشد: «قبیله ی بنی ولیعه باید دست از مخالفت بکشد و گرنه هر آینه به سوی آنان مردی را می‌فرستم که چون من است. پیروی از او مانند پیروی از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است که با شمشیر بر آنان فرود آید»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا مِنْ مُسْلِمٍ وَصَلَ إِلَى قَلْبِهِ حُبِّي إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ، وَمَنْ وَصَلَ حُبِّي إِلَى قَلْبِهِ فَقَدْ وَصَلَ حُبُّكَ إِلَى قَلْبِهِ وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ فَرَمُودَ: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که محبت من به قلب او برسد جز اینکه خداوند گناهان او را ببخشد و آنکه محبت من به قلبش برسد، هر آینه دوستی تو به قلب او برسد. و دروغ می‌گویند آنکه گمان دارد که مرا دوست می‌دارد حال آنکه با تو دشمنی می‌وزرد»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَالْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ، عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَوَلِيِّكَ وَوَلِيِّي وَوَلِيُّ اللَّهِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ فَرَمُودَ: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «درباره خانواده و فرزندان و مسلمانان در تمام وقت‌هایی که من حضور ندارم، تو جانشین هستی. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست. و دوست دار تو، دوست دار من و دوست دار من، دوست دار خداوند است»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكَ وَالْأَكَّ سَبَقَتْ لَهُ الرَّحْمَةُ وَمَنْ أَبْغَضَكَ وَعَادَاكَ سَبَقَتْ لَهُ اللَّعْنَةُ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَبِي لَا نَكُونُ مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَيُعَادِيهِ. فَقَالَ (ص): «اسْكُنِي، إِنْ كُنْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ مِمَّنْ يَتَوَلَّاهُ وَيُحِبُّهُ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُمَا مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَيُعَادِيهِ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا اللَّعْنَةُ، وَلَقَدْ جِئْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ إِنْ كَانَ أَبُوكِ أَوَّلَ مَنْ يَظْلِمُهُ وَأَنْتِ أَوَّلَ مَنْ يُقَاتِلُهُ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لاَ فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «ای علی! آنکه تو را دوست داشته باشد و تو را سرپرست خویش

قرار

دهد، رحمت از پیش شامل حال او شده است و آنکه با تو کینه ورزد و دشمنی کند، لعنت از پیش شامل حال او شده است». عایشه گفت: ای پیامبرخدا! برای من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او کینه می‌ورزند و دشمنی می‌کنند، نباشیم. حضرت (ص) فرمود: «ساکت شو! اگر تو و پدرت از کسانی بودید که او را سرپرست قرار می‌دادید و دوستش می‌داشتید، هرآینه رحمت بر شما پیشی می‌گرفت و اگر از کسانی بودید که با او کینه ورزند و دشمنی کنند، لعنت از پیش شامل حال شما شده است. پس به راستی تو و پدرت (به آخرت) می‌آیید حال آنکه پدرت، نخست کسی است که به او ظلم می‌کند و تو نخستین کسی هستی که با او می‌جنگی»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْزِلُكَ مُوَاجَهَ مَنْزِلِي كُلَّمَا يَتَوَجَّهُ الْإِخْوَانُ فِي الْخُلْبِ؟» قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما یک تن هست که رسول الله (ص) مانند آنچه را به من فرمود، به او فرموده باشد که: «ای علی! تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت. و همانا جایگاه تو در بهشت خُلد، در مقابل منزل گاه من است همان گونه که برادران مقابل یکدیگر هستند»؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

، قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّكَ بِأَمْرٍ وَأَعْطَاكَ؛ لَيْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ وَلَا أَفْضَلُ مِنْهُ عِنْدَهُ: الزُّهَيْدُ فِي الدُّنْيَا. فَلَيْسَ تَنَالُ مِنْهَا شَيْئاً وَلَا تَنَالُهُ مِنْكَ وَهِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَقَ عَلَيْكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما یک نفر جز من

هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «ای علی! همانا خداوند تو را برای امری ویژه ساخته و آن را به تو بخشیده است که در میان کارها نزد خداوند هیچ کاری دوست داشتنی تر و برتر از آن نیست و آن زهد در دنیا است. به همین جهت تو از دنیا چیزی به دست نمی آوری و دنیا از تو چیزی به دست نیورد. و همانا در روز قیامت نزد خداوند عزوجل زهد است زینت نیکوکاران. بنابراین خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و بر تو تصدیق کند و وای بر کسی که تو را به خشم آورد و بر (حقانیت امامت و ولایت) تو دروغ بندد (نپذیرد و انکار کند)»؟ گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِيَجِيءَ بِالْمَاءِ كَمَا بَعَثَنِي، فَذَهَبْتُ حَتَّى حَمَلْتُ الْقِرْبَةَ عَلَى ظَهْرِي وَمَشَيْتُ بِهَا. فَاسْتَقْبَلَنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسْتَنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَاسْتَقْبَلَنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسْتَنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ لِي: «مَا حَبَسَكَ عَنِّي؟ فَقَصَّصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ: «قَدْ جَاءَنِي جَبْرَائِيلُ فَأَخْبَرَنِي، أَمَّا الرِّيحُ الْأُولَى فَجَبْرَائِيلُ كَانَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ، وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَمِيكَائِيلُ جَاءَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خَدَا سَوِ كَنْد مِي دَهْم! آيَا دَر مِيَان شَمَا كَسِي هَسْت كَه رَسُولِ اللَّهِ (ص) اَو رَا بَرَايِ آوَرْدَنِ آبِ فَرَسْتَا دَه بَاشَدِ هَمَانِ كَوْنَه كَه مَرَا فَرَسْتَا دَه؟ مَن رَفْتَم تَا آنكَه مَشَك (پَرَازِ آب) رَا بَرِ كَمْرَمِ حَمَلِ كَرْدَمِ وَ بَدِينِ وَضْعِيَّتِ بَا آن پياده رَفْتَم تَا آنكَه وَزَشِ بَادِيِ بَه پيشِ بَازِ مَن آمَد. مَرَا چنان بَه عَقَبِ رانده وَ بَازِ گَرْدَانِ تَا آنجا كَه مَرَا نَشَانَد. سَپِسِ بَرخاستَم. وَزَشِ بَادِيِ مَرَا بَه عَقَبِ رانَدِ آن چنان كَه مَرَا نَشَانَد. سَپِسِ بَرخاستَم وَ نَزْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) آمَدَم. بَه مَن فَرَمُود: «چَه چيزِ تُو رَا اَزِ (آمَدَنِ نَزْدِ) مَن بَازِ دَاشْتِ؟» جَرِيَانِ رَا بَرَايِ حَضْرَتِ بِيَانِ كَرْدَم. فَرَمُود:

ص: ۹۴

«جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد: وزش بادِ نخست، جبرئیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان بر تو سلام دادند. و دومین وزش باد، میکائیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان آمد و به تو سلام دادند». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ مَنْ قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ أَتَرَى هَيْدَةَ الْمُؤَسَّاهِ مِنْ عَلِيٍّ (ع)، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ وَ أَنَا مِنْكُمْ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خَدَا! أَيَا دَر مِيَان شَمَا كَسِي جَز مِن هَسْت كَه جِبْرَائِيل دَر بَارَه ي او كَفْتَه بَاشَد: أَي مَحْمَد! أَيَا اَيْن هَمْرَاهِي رَا اَز عَلِي مِي بِيْنِي؟ رَسُوْلُ اللهِ (ص) فَرَمُوْد: «هَمَانَا اُو اَز مِن اسْت وَ مِن اَز اُوِيْم» وَ جِبْرَائِيل عَرَض كَرْد: وَ مِن اَز شَمَا دُو تَن هَسْتَم؟ كَفْتَنَد: بَه خَدَا سُو كَنَد! نَه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) كَمَا جَعَلْتَ أَكْتُبُ فَأَغْفِي رَسُولُ اللَّهِ (ص). فَأَنَا أَرَى أَنَّهُ يُمْلِي عَلَيَّ، فَلَمَّا اتَّبَعَهُ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! مَنْ أَمْلَى عَلَيْكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا؟»، فَقُلْتُ: أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص). فَقَالَ: «لَا، وَ لَكِنْ جِبْرَائِيلُ أَمْلَأُ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خَدَا سُو كَنَد مِي دَهْم! أَيَا دَر مِيَان شَمَا كَسِي هَسْت كَه بَرَاي رَسُوْلُ اللهِ نُوِيْسَنَد كِي كَرْدَه بَاشَد اَن كَوْنَه كَه مِن مِي كَرْدَم تا اَن كَه رَسُوْلُ اللهِ (ص) بَه خَوَاب سَبَكِي رَفْتَنَد وَ مِن مِي دِيْدَم كَه بَر مِن اَمْلَا مِي فَرَمُوْد (وَ مِن مِي نُوِشْتَم). پَس چَوْن بِيْدَار شَدَنَد بَه اُو (اَمِيْرالْمُؤْمِنِيْن) فَرَمُوْدَنَد: «اَي عَلِي! چَه كَسِي اَز اَيْنجا تا اَيْنجا رَا بَر تُو اَمْلَا كَرْد؟» عَرَض كَرْدَم: شَمَا اَي پِيَا مَبْر خَدَا. فَرَمُوْد: «نَه، و لي جبرئيل آن را بر تو املا كرد». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَادَى لَهُ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: «لَا سَيْفَ إِلَّا دُو الْفَقَارِ»

ص: ۹۵

وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ» غَیْرِی؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرْمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که ندادهنده ای از آسمان برای او (چنین) ندا داده باشد: «شمشیر (شایسته ای) جز ذوالفقار نیست و جوان مردی جز علی نیست»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «لَوْ لَا أَنْ أَخَافُ أَنْ لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا قَبْضٌ مِنْ أَثْرِكَ قَبْضَةً يَطْلُبُ بِهَا الْبَرَكَةَ لِعَقْبِهِ مِنْ بَعْدِهِ، لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا قَبْضٌ مِنْ أَثْرِكَ قَبْضَةً» غَیْرِی؟ فقالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرْمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) به او همان گونه که به من فرمود، فرموده باشد که: «اگر نبود که می ترسیدم کسی نماند جز اینکه از جای پای تو، مستی خاک بردارد تا بدان وسیله برای آیندگان خود برکت بجوید، هر آینه درباره ی تو سخنی می گفتم که کسی نمی ماند جز اینکه مستی از خاک راه تو را برمی داشت». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اِحْفَظِ الْبَابَ، فَإِنَّ زُورًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَزُورُنِي فَلَا تَأْذَنُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ». فَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَّدَتْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُحْتَجِبٌ وَعِنْدَهُ زُورٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَعِدَّتُهُمْ كَذَا وَكَذَا. ثُمَّ أذْنْتُ لَهُ فَدَخَلَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ غَيْرَ مَرَّةٍ كُلِّ ذَلِكَ يَزُودُنِي عَلِيٌّ وَيَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُحْتَجِبٌ وَعِنْدَهُ زُورٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَعِدَّتُهُمْ كَذَا وَكَذَا. فَكَيْفَ عَلِمَ بِالْعِدَّةِ؟ أَعَايَنْتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! قَدْ صَدَقَ، كَيْفَ عَلِمْتَ بَعْدَتِهِمْ؟» فَقُلْتُ: اخْتَلَفَتْ عَلَيَّ التَّحِيَّاتُ وَسَجِعَتْ الْأَصْوَاتُ فَأَخْصَيْتُ الْعِدَّةَ. قَالَ: «صَدَقْتَ، فَإِنَّ فِيكَ سُنَّةً مِنْ أَحَى عَيْسَى». فَخَرَجَ عُمَرُ وَهُوَ يَقُولُ: ضَرَبَهُ لِابْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ» (قال: يَصِجُّونَ) * وَقَالُوا أ

ص: ۹۶

آلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جِدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا عَيْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ﴿۱﴾ غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «مراقب در باش زیرا زیارت کنندگانی از فرشتگان مرا زیارت می کنند. بدین جهت به هیچ یک از آنان (کسانی که تقاضای ملاقات با مرا دارند) اجازه ورود نده». پس عمر آمد. او را سه مرتبه رد کردم و او را خبر دادم که رسول الله (ص) کسی را ملاقات نمی کند و زیارت کنندگانی از فرشتگان نزد ایشان مشرف شده اند و تعداد آنان چنین و چنان است. سپس به او اجازه دادم. وارد شد و گفت: یا رسول الله! من چندین بار به سوی شما آمدم. در تمام دفعات علی مرا بازمی گرداند و می گفت: همانا رسول الله (ص) ملاقات کننده ای را نمی بیند و نزد او زیارت کنندگانی از فرشتگان حضور دارند و تعداد آنان چنین و چنان است. او چگونه تعداد آنان را دانست؟ آیا آنان را دید؟ پیامبر به او فرمودند: «ای علی! راست می گوید. تو چگونه از تعداد آنان آگاه شدی؟» من عرضه داشتم: درودهایی بر من داده شد و نواها را شنیدم و آنها را شمارش کردم. پیامبر فرمود: «راست گفتی؛ زیرا در وجود تو سنتی از برادرم عیسی وجود دارد». عمر در حالی بیرون رفت که (به کنایه) می گفت: «او را به فرزند مریم مثلی زد». از این رو خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «و چون برای فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو به خاطر آن داد و فریاد به راه انداختند. (حضرت فرمود: یعنی با ناراحتی فریاد کردند) و گفتند: آیا خدایان ما

ص: ۹۷

بهتر هستند یا او؟ این مثال را جز از روی جدال مطرح نکردند، بلکه آنان گروهی ستیزجو هستند. او جز بنده ای نبود که ما به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می خواستیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دادیم تا جانشین شما باشند» (۱)؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ طُوبَى شَجَرَهُ فِي الْجَنَّةِ أَصِيلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ. لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَعْصَانِهَا» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرْمُودَ: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله به او آنچه را به من فرمودند، فرموده باشد که: «همانا طوبی درختی در بهشت است که اصل آن در خانه ی علی است. مؤمنی نیست مگر آنکه در منزل او شاخه ای از شاخه های آن درخت وجود دارد»؟ گفتند: به خدا! نه.

۱- مقصود اینکه امیرالمؤمنین (ع) مانند حضرت عیسی (ع)، آنچه را که آن پیامبر اولوالعزم می دید و می شنید، می دیدند و می شنیدند که از جمله آن ها دیدن فرشتگان و شنیدن صدای آنان است. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه: ۳۰۰ (۱۹۲) در خطبه قاصعه از رسول الله (ص) نقل می فرماید که حضرت به ایشان فرمودند: إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرِ هَمَانَا تُو مِي شَنُو ي آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، ولی (با این تفاوت که) تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر هستی.

ص: ۹۸

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تَقَاتِلْ عَلَيَّ سَيْتِي وَتَبِّرْ ذِمَّتِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «تو بر اساس سنت من می جنگی و آنچه بر گردن من است، ادا می کنی؟» گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «تَقَاتِلِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «با بیعت شکنان (ناکثین) و بیدادکنندگان (قاسطین) و از دین بیرون شدگان (مارقین) می جنگی؟» گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَرَأْسُهُ فِي حَجَرِ جَبْرِئِيلَ فَقَالَ لِي: ادُّ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنِّي، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که به سوی رسول الله (ص) آمده باشد در حالی که سر ایشان در دامان جبرئیل بود. (جبرئیل) به من گفت: به پسرعمویت (رسول خدا) نزدیک شو؛ زیرا تو از من به او سزوارتر هستی؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَأْسَهُ فِي حَجَرِهِ حَيْثُ غَابَتِ الشَّمْسُ وَكَمْ يُصِيلُ الْعَصِيرَ. فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَالَ: يَا عَلِيُّ! صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)، فَرُدَّتِ الشَّمْسُ بِيَضَاءِ نَفْيَةٍ. فَصَلَّيْتُ ثُمَّ انْحَدَرْتُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) سرش را در دامان او قرار داده باشد تا آنکه خورشید غروب کرد و او نماز عصر را نخوانده بود و چون رسول الله (ص) بیدار شدند فرمودند: «ای علی! نماز عصر را خواندی؟» عرض کردم: نه. پس رسول الله (ص) دعا فرمود و خورشید با درخشش و تابش باز گشت. پس من نماز خواندم و خورشید به سوی افق سرازیر شد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ (ص) أَنْ يَبْعَثَ بِرَاءَةً،

ص: ۹۹

فَبَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَاتَاهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ. فَبَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص)، فَأَخَذْتُهَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ، فَمَضَيْتُ بِهَا وَأَدَّيْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَثْبَتَ اللَّهُ عَلَيَّ لِسَانَ رَسُولِهِ أَنِّي مِنْهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فِرْمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که خداوند عزوجل، پیامبرش را دستور داده باشد که کسی را بفرستد تا سوره برائت را (برای مشرکان مکه بخواند) که پیامبر برای انجام این کار ابوبکر را روانه کردند از این رو جبرئیل نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای محمد! همانا این دستور جز از جانب تو یا مردی که از تو باشد، به انجام نمی رسد. بدین جهت پیامبر(ص) مرا فرستاد، من نیز آن را از ابوبکر گرفتم و با آن رفتم تا آنکه از جانب رسول الله(ص) آن امر را به انجام رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت فرمود که من از او هستم (آیا این فضیلت برای من نیست)؟ گفتند: به خدا قسم! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنْتَ إِمَامٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَنُورٌ أَوْيَأِي وَالكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فِرْمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله(ص) به او فرموده باشد: «همانا تو پیشوای هر کسی هستی که مرا پیروی می کند و تو نور اولیاء من هستی و همانا تو هستی آن کلمه ای که پرهیزکاران با او همراه هستند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ سِرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَوْتِي وَيَسْكُنَ جَنَّتِي الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي جَدَاتِ عِدْنِ قَضَيْبِ عَرَسَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ، فَكَانَ، فَلْيُؤَالِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدُرَيْبَتَهُ مِنْ بَعِيدِهِ، فَهُمْ الْأَثَمَةُ وَهُمْ الْأَوْصِيَاءُ. أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَمَالٍ وَلَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُمْ أَيْنَمَا

ص: ۱۰۰

﴿أَلَا﴾ غَیْرِی؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به خدا قسم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشند: «هر کس شادمان می شود که به

زندگی من زنده شود و به مرگ من بمیرد و در بهشت من که پروردگارم مرا بدان وعده داده است ساکن گردد جنات عدن که خدا نهال آن را به دست خویش کاشت و به آن فرمود: باش، پس موجود شد بایسته است که علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان او پس از وی را پیشوای خود قرار دهد؛ زیرا آنان هستند امامان و آنان هستند جانشینان. خداوند علم و فهم مرا به آنان بخشیده است. آنان شما را به درگاه گمراهی وارد نکنند و از درگاه هدایت بیرون نبرند. به آنان نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند. حق همراه آنان می رود، هر کجا بروند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «قَضَى فَاَنْقَضَى، إِنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ مُنَافِقٌ» غَیْرِی؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشند: «این امر قضای الهی است که پابرجاست: همانا تو را دوست نمی دارد جز مؤمن و با تو دشمن نیست جز کافر منافق؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «أَهْلُ وَلَا تَيْتَكَ يَخْرُجُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى نُوقٍ بَيْضٍ، شَرَّأَكُ بَعَالِهِمْ نُورٌ يَتَلَالَا، قَدْ سَهَّلْتَ عَلَيْهِمُ الْمَوَارِدَ، وَفُرِّجَتْ عَنْهُمْ الشَّدَائِدُ وَأُعْطُوا الْأَمَانَ وَانْقَطَعَتْ عَنْهُمْ الْأَحْزَانُ، حَتَّى يَنْطَلِقَ بِهِمْ إِلَى ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمَنِ، تَوْضَعُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَائِدَةٌ يَأْكُلُونَ مِنْهَا حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْحِسَابِ، يَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ» غَیْرِی؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) مانند آنچه به من فرمود، به او فرموده باشد که: «اهل ولایت تو در

ص: ۱۰۱

روز قیامت، در حالی از قبرهای خود خارج می شوند که بر شترهای سفید، سوار هستند. بندهای کفش های آنان، نوری است که پرتوافشانی می کند. همانا سختی ها بر آنان آسان شده و گرفتاری ها بر آنان گشوده شده است و امان داده می شوند و تمام ناراحتی ها از آنان جدا می شود تا آنکه آنان را زیر سایه عرش خداوند رحمان در آورند. روبروی آنان سفره ای نهاده شود که از (غذاهای) آن می خورند تا آنکه (مردم) از حساب در آیند. مردم در هراس هستند و آنان نمی هراسند و مردم ناراحت هستند و آنان ناراحت نمی شوند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حِينَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَخْطُبُ فَاطِمَةَ (س)، فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، وَجَاءَ عُمَرُ يَخْطُبُهَا فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، فَخَطَبْتُ إِلَيْهِ فَرَوَّجَنِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: أَيْبَتُ أَنْ تُزَوِّجَنَا وَزَوْجَتَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا مَنَعْتُكُمْ؟ وَ زَوْجَتَهُ، بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمْ وَ زَوْجَهُ» غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خِدا سَو كَنَد دَا دَم! آيَا دَر مِيان شَمَا كَسِي جَز مَن هَسْت كَه رَسُولُ اللَّهِ (ص) دَر بَارَه او چنين فرموده باشد: چون ابوبكر به خواستگاري فاطمه (س) آمد، پیامبر از اینکه فاطمه را به ازدواج او در آورد، امتناع ورزید. عمر به خواستگاري فاطمه آمد و پیامبر از اینکه او را به تزويج عمر در آورد، امتناع ورزید. سپس من به خواستگاري او رفتم و پیامبر مرا به تزويج (فاطمه) در آورد. پس ابوبكر و عمر آمدند و گفتند: از اینکه ما را به ازدواج (فاطمه) در آوری امتناع ورزیدی ولی او (علی) را به ازدواج (فاطمه) در آوردی؟ رسول الله (ص) فرمود: «من شما را منع نکردم و او را به ازدواج در نیاوردم بلکه خدا شما را از این کار بازداشت و او را به ازدواج در آورد؟» گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ

ص: ۱۰۲

يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سِبْبِي وَنَسْبِي»، فَأَيُّ سَبِّبٍ أَفْضَلُ مِنْ سِبْبِي وَ أَيْ نَسْبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسْبِي إِنَّ أَبِي وَ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ لَأَخْوَانِ، وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنَيْ، وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) زَوْجَتِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خداوند سوگند دادم! آیا شنیدید که رسول الله (ص) می فرمود: «هر رابطه سببی و نسبی (۱) در روز قیامت، بریده است جز سبب و نسب من». (با توجه به این کلام) کدامین سبب از سبب من بافضیلت تر است و کدامین نسب، از نسب من بافضیلت تر است که همانا پدر من و پدر رسول الله، برادر بودند و همانا حسن و حسین دو فرزند رسول الله (ص) و دو سرور جوانان اهل بهشت، پسران من و فاطمه دخت رسول الله (ص)، سرور زنان اهل بهشت، همسر من است. آیا جز این است؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَيْلَ فَيْكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَفَرَّقَهُمْ فِرْقَتَيْنِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ شُعُوبًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ شُعْبَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بَيْتَاتٍ فِي خَيْرِ بَيْتٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرٌ فَجَعَلَنِي خَيْرَهُمْ، فَكُنْتُ نَائِمًا بَيْنَ ابْنَيْ أَبِي طَالِبٍ فَجَاءَ جَبْرَائِيلُ وَ مَعَهُ مَلَكٌ فَقَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ! إِلَى أَيِّ هَؤُلَاءِ أُرْسِلْتَ؟ فَقَالَ: إِلَى هَذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَأَجْلَسَنِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «همانا خداوند، آفریدگان را آفرید. سپس آنان را دو گروه کرد و

۱- بستگان هم خون مانند پدر، مادر، خواهر، برادر و... را بستگان نسبی می نامند و کسانی که به واسطه ی ازدواج با یکدیگر محرم می شوند مانند همسر، پدر یا مادر همسر و...، بستگان سببی هستند.

ص: ۱۰۳

مرا در برترین دو فرقه قرار داد. سپس آنان را بخش‌های مختلفی کرد و مرا در برترین بخش، قرار داد. سپس آنان را قبیله‌هایی قرار داد و مرا در بهترین قبیله جای داد. سپس آنها را خاندان‌هایی قرار داد و مرا در برترین خاندان‌ها نهاد. سپس از میان اهل بیت، من و علی و جعفر را برگزید و مرا برترین آنان قرار داد. من (روزی) در میان دو فرزند ابوطالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته‌ای با او همراه بود. فرشته گفت: ای جبرئیل! من به سوی کدامیک از این‌ها فروفرستاده شده‌ای؟ فرمود: به سوی این شخص». (امیرالمؤمنین می‌فرمایند: سپس دستم را گرفت و مرا نشانده گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَدَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَبْوَابَ الْمُسْلِمِينَ كُلَّهُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَلَمْ يَسُدَّ بَابِي، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ وَحَمْزَةُ وَقَالَا: أَخْرَجْتَنَا وَاسْتَكْنَيْتَهُ. فَقَالَ لَهُمَا: «مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَاسْتَكْنَيْتَهُ. بَلِ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ وَاسْتَكْنَيْتَهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ إِلَى أَخِي مُوسَى (ع) أَنْ اتَّخِذَ مَسْجِدًا طَهُورًا وَاسْتَكْنَيْتَهُ أَنْتَ وَهَارُونَ وَابْنَا هَارُونَ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ اتَّخِذَ مَسْجِدًا طَهُورًا وَاسْتَكْنَيْتَهُ أَنْتَ وَعَلِيٌّ وَابْنَا عَلِيٍّ» غَيْرِي؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خِدا سَوِ كَنْد مِي دَهْم! آيَا دَر مِيان شَمَا كَسِي جَز مَن هَسْت كَه رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَمَام دَر هَاي (خانه‌های) مَسْلَمَانان رَا كَه دَر مَسْجِد بُوَد بَسْتَنْد وَ دَرَب مَنزَل مَرَا نَبَسْتَنْد (و باز گزاردند) كَه بَه هَمِين جَهْت عَبَّاس وَ حَمْزَه (دو تن از عموهای پیامبر) آمده و گفتند: آيا ما را (از مسجد) بيرون كردی و او را منزل دادی؟ پیامبر به آنان فرمود: «من شما را بيرون نكردم و او را منزل ندادم بلکه خداوند شما را بيرون فرموده و او را منزل داد. همانا خداوند عزوجل به برادرم حضرت موسی (ع) وحی نمود كه مسجد را محلّ پاك و پاك كننده بگيرد (و فرمود:): تو و هارون و دو پسر او در مسجد ساكن مِي شويد. و همانا خدای

ص: ۱۰۴

عزوجل بر من وحی نمود که مسجد را محل پاک و پاک کننده بگیرم و (فرمود: تو و علی و دو فرزند او، در مسجد ساکن می شوید؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله برای او فرموده باشند: «حق با علی است و علی همراه حق است تا آنگاه که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نشوند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) حَيْثُ جَاءَ الْمُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ، فَأَضْطَجَعْتُ فِي مَضْجِعِهِ وَ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) نَحْوَ الْغَارِ وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنِّي أَنَا هُوَ، فَقَالُوا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَضَرَبُونِي حَتَّى كَادُوا يَقْتُلُونَنِي، غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مشرکان آمدند و می خواستند ایشان (پیامبر) را بکشند، از جان پیامبر خدا (ص) محافظت کرده باشد که من در بستر ایشان آمیدم و رسول الله (ص) به سوی غار رفتند و آن مشرکان گمان کردند که من، او هستم. (چون مرا دیدند) از من پرسیدند: پسر عمویت (پیامبر) کجاست؟ من گفتم: نمی دانم. آنان هم مرا تا جایی کتک زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَوَلَايَتُهُ وَوَلَايَتِي وَوَلَايَتِي وَوَلَايَةُ رَبِّي، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى رَبِّي وَ أَمَرَنِي أَنْ أُبَلِّغَكُمْوَهُ، فَهَلْ سَمِعْتُمْ؟» قالوا: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا. قال: «أَمَا إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ وَ هُوَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَيُعَادِيهِ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبَرْنَا بِهِمْ. قال: «أَمَا إِنَّ رَبِّي قَدْ أَخْبَرَنِي بِهِمْ وَ أَمَرَنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِأَمْرِ قَدْ سَبَقَ وَ إِنَّمَا

ص: ۱۰۵

يَكْتَفِي أَحَدُكُمْ بِمَا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) به او همانند آنچه به من فرمودند، فرموده باشند که: «همانا خداوند مرا به ولایت علی امر فرمود بنابراین ولایت او، ولایت من و ولایت من، ولایت پروردگار من است. عهدی است که پروردگارم مرا بدان پیمان گرفته است و مرا امر نموده که آن را به شما ابلاغ کنم. آیا شنیدید؟» گفتند: آری. هرآینه شنیدیم. فرمود: «اما در میان شما کسانی هستند که می‌گویند: هرآینه شنیدم و با این حال مردم را بر دوش او (حضرت علی(ع)) سوار کرده و با او دشمنی می‌کند». گفتند: ای پیامبر خدا! ما را از هویت آنان آگاه فرما. فرمود: «پروردگارم مرا از هویت آنان آگاه نموده است و مرا دستور فرموده تا از آنان روگردانی کنم. و این به خاطر فرمانی است که مقدر شده و همانا برای هر یک از شما آنچه درباره‌ی علی در قلب خویش می‌یابد، کفایت می‌کند (که آیا در دل او را دوست می‌دارد و برتری می‌دهد یا نه)؟» گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ تَسِعَةَ مَبَارِزَةٍ غَيْرِي كُلَّهُمْ يَأْخُذُ اللَّوَاءَ، ثُمَّ جَاءَ صَوَابُ الْحَبَشِيِّ مَوْلَاهُمْ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ بِسَادَتِي إِلَّا مُحَمَّدًا. فَدَأَزَيْدٌ شِدْقَاهُ وَاحْمَرَّتَا عَيْنَاهُ، فَاتَّقَيْتُمُوهُ وَحَدَّثْتُمْ عَنْهُ، وَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَقْبَلَ كَأَنَّهُ قُبَّةٌ مَبْنِيَّةٌ، فَاسْتَلَفْتُ أَنَا وَهُوَ ضَرْبَيْنِ فَقَطَعْتُهُ بِنَصِيْفَيْنِ وَبَقِيَتْ رِجْلَاهُ وَعَجْزُهُ وَفَحَدَهُ قَائِمَةٌ عَلَى الْأَرْضِ يُنْظَرُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَيَضْحَكُونَ مِنْهُ. غَيْرِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا، قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ مِثْلَ قَتْلِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ لا فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که از فرزندان عبدالدار، نه تن مبارز را به قتل رسانده باشد که همگی

پرچم را می گرفتند (پرچم دار بودند)؟ پس غلام آنان، صواب حبشی (۱) به میدان آمد در حالی که می گفت: به خدا! در عوض خون سروران خودم، کسی جز محمد را نمی کشم. لب های او کف کرده بود و چشمانش خون شده بود. شما از او ترسیدید و از مبارزه با او کناره گرفتید اما من به سوی او بیرون شدم. چون نزدیک شد، مانند گنبد ساخته شده ای بود. (۲) من و او دو ضربه رد و بدل کردیم و من او را به دو نیم کردم. پایین تنه ی او همچنان بر روی زمین ایستاده بود. مسلمانان به او می نگریستند و می خندیدند (آیا کسی جز من چنین کرد)؟ گفتند: به خدا! نه. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که چون من از مشرکان قریش کشته باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ عَمْرُو بْنَ عَبِيدٍ وَدُّ يَتَادِي: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ، فَكِعْتُمْ عَنْهُ كُلُّكُمْ فَقُمْتُ أَنَا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ؟» فَقُلْتُ: أَقُومُ إِلَى هَذَا الْفَاسِقِ. فَقَالَ: «إِنَّهُ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَدٌّ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)! إِنْ كَانَ هُوَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَدٌّ فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَأَعَادَ عَلِيٌّ (ع) الْكَلَامَ وَأَعِيدْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «إِمِضْ عَلَيَّ اسْمَ اللَّهِ». فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْهُ قَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: كُفُوُ كَرِيمٍ. ازْجِعْ يَا ابْنَ أَخِي، فَصَدَّ كَمَا لِأَبِيكَ مَعِيَ صِيْحْبُهُ وَمُحَادَثُهُ فَأَنَا أَكْرَهُ فِتْلِكَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَمْرُو! إِنَّكَ قَدْ عَاهَدْتَ اللَّهَ أَلَا يُخَيِّرُكَ أَحَدٌ ثَلَاثَ خِصَالٍ إِلَّا اخْتَرْتَ إِحْدَيْهِنَّ. فَقَالَ: إِعْرِضْ عَلَيَّ. قُلْتُ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ تُفَرِّقُ بَيْنَنَا جَمَاءَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ. قَالَ: هَاتِ غَيْرَ هَذِهِ. قُلْتُ: تَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا تُحَدِّثُ نِسَاءَ قُرَيْشٍ بِهَذَا أَنِّي رَجَعْتُ عَنْكَ. فَقُلْتُ: فَأَنْزِلْ فَأَقَاتِكَ. قَالَ: أَمَا هَذِهِ فَنَعَمْ،

۱- صواب غلام بنی ابی طلحه حبشی بود و این واقعه در غزوه ی احد رخ داده است.

۲- این جمله کنایه از قامت بلند و درشتی هیکل است.

ص: ۱۰۷

فَنَزَلَ فَأَخْتَلَفَ أَنَا وَهُوَ ضَرْبَيْنِ فَأَصَابَ الْحَجْفَةَ وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسِي وَضَرْبُهُ ضَرْبَةٌ. فَأَنكَشَفَ رِجْلَيْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا [غَيْرِي]؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرْمُودَ: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که آن هنگام که عمرو بن عبدود در حالی که ندا می داد: «آیا جهادگری هست؟» که شما همه از او ترسیدید و تنها من برخاستم. رسول الله (ص) به من فرمود: «کجا می روی؟» عرض کردم: برای مبارزه با این فاسق برخاستم. فرمود: «او عمرو بن عبدود است». عرضه داشتم: یا رسول الله (ص)! اگر او عمرو بن عبدود است، من علی بن ابی طالب هستم. پس حضرت کلام را دو مرتبه تکرار فرمودند و من هم دو مرتبه همان پاسخ را به ایشان عرض کردم. پس فرمود: «برو به نام خدا!» چون به او نزدیک شدم. گفت: این مرد کیست؟ گفتم: علی بن ابی طالب. گفت: همتایی گرامی (هستی). ای پسر برادرم! بازگرد که همانا پدرت با من مصاحبتی داشت از این رو کشتن تو را خوش ندارم. به او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که هیچ کس تو را در سه چیز مختار قرار ندهد جز اینکه تو، یکی از آنها را اختیار کنی (انجام دهی). گفت: (سه پیشنهاد خودت را) بر من عرضه کن. گفتم: شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و محمد رسول الله است و بر آنچه از جانب خداوند آمده است، اقرار نمایی. گفت: (پیشنهاد) جز این را بیاور. گفتم: از راهی که آمده ای بازگردی. گفت: به خدا چنین نخواهد شد که زنان قریش درباره ی اینکه من از جنگ با تو روگردانده ام، سخن بگویند. گفتم: پس پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: اما این پیشنهاد، باشد. پیاده شد. دو ضربه میان من و او رد و بدل شد. ضربه به سپر خورد و شمشیر به سر من برخورد کرد و من ضربه ای به او زدم که

ص: ۱۰۸

دو پای او جدا شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما کسی جز من هست که این کار را انجام داده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ حِينَ جَاءَ مَرْحَبٌ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي مَرْحَبٌ شَاكٍ السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ أَطْعَمُنَا أُخْيَانًا وَحِينًا أَضْرِبُ. فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَضَرَبْتَنِي وَضَرَبْتُهُ وَعَلَى رَأْسِهِ نَقِيرٌ مِنْ جَبَلٍ لَمْ تَكُنْ تَصْلُحُ عَلَيَّ رَأْسِهِ بَيْضُهُ مِنْ عِظَمِ رَأْسِهِ، فَقَلَبْتُ النَّقِيرَ وَوَصَلْتُ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَفَقَلْتُهُ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خِدا قِسم! آيا در ميان شما كسي جز من هست كه چون مرحب آمد و مي گفت: همانا من كسي هستم كه مادرم مرحب نام نهاد* پهلواني با تجربه كه غرق در سلاح هستم كه گاه با نيزه و گاه با شمشير مي جنگم، (به جنگ او رفته باشد)؟ من به سوي او بيرون شدم. او مرا زد و من او را زدم در حالي كه از بزرگي سرش، به جاي كلاه خود، سنگي كنده شده بر سر داشت. من (به واسطه ي ضربه ي شمشير) سنگ را شكستم و شمشير به سر او رسيد و او را كشتم. آيا در ميان شما يك نفر هست كه چنين كرده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلَى رَسُولِهِ (ص): إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كِسَاءً خَيْرِيًّا فَضَمَّنِي فِيهِ وَفَاطِمَةَ (س) وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا رَبِّ! هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي. فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شَمَا رَا بَه خِدا سوگند مي دهم! آيا در ميان شما كسي هست كه خداوند در باره ي او آيه تطهير را بر پيامبرش (ص) نازل فرموده باشد: «همانا خداوند اراده فرموده است كه هر گونه پليدي (زشتي و ناپاكي) را از شما اهل بيت ببرد و تنها شما اهل بيت را به طهارتي ويژه، مخصوص گرداند». كه رسول الله (ص) كساء

ص: ۱۰۹

خیبری را گرفت و من و فاطمه (س) و حسن و حسین را در آن جا داد، سپس فرمود: «ای پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند. هر گونه ناپاکی را از آنان دور گردان و آنان را به پاکی ویژه ای مخصوص فرما»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ؟» قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا قسم می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) به او فرموده باشد: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و تو ای علی! سرور تمام عرب هستی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْمَسْجِدِ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَيْءٍ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَبَادَرَهُ وَ لَحِقَهُ أَصِيحَابُهُ. فَأَنْتَهَى إِلَى سُودَانَ أَرْبَعَهُ يَحْمِلُونَ سِرِيرًا، فَقَالَ لَهُمْ: «ضِعُوا»، فَوَضَعُوا. فَقَالَ: «اكْبَسُوا عَنِّي»، فَكَسَبُوا. فَإِذَا أَسْوَدُ مُطَوَّقٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ هَذَا؟» قالوا: غلامٌ لِلرَّيَاحِيِّ كَانَ قَدْ أَبَقَ عَنْهُمْ حُبْنًا وَ فِسْقًا، فَأَمَرُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِي حَدِيدِهِ كَمَا هُوَ. فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ إِلَّا قَالَ: أَنَا وَ اللَّهُ أُحِبُّكَ، وَ اللَّهُ مَا أَحَبَّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا أَبْغَضَكَ إِلَّا كَافِرٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا عَلِيُّ! لَقَدْ أَثَابَهُ اللَّهُ بِذَا، هَذَا سَبْعُونَ قَبِيلًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلُّ قَبِيلٍ عَلَى أَلْفِ قَبِيلٍ، قَدْ نَزَلُوا يُصَلُّونَ عَلَيْهِ». فَفَكَرْتُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَدِيدَتَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می دهم! آن هنگام که رسول الله (ص) در مسجد بودند، چون به چیزی که از آسمان فرود می آمد، نگاه می کردند. (۱) پس به دنبال آن رفتند و اصحاب ایشان نیز به او پیوستند تا اینکه به چهار فرد سیاه رسیدند که تابوتی را بر دوش می کشیدند. حضرت به آنان فرمود:

۱- آنچه پیامبر خدا (ص) مشاهده نموده و به دنبال آن به راه افتادند، همان فرشتگانی بودند که برای نماز گزاردن بر آن غلام، نازل می شدند.

ص: ۱۱۰

زمین بگزارید. گزاردند. فرمود: پوشش را از آن کنار بزنید. آنان پوشش را کنار زدند. درون تابوت جنازه ی فرد سیاهی بود که دور گردن او آهن بود. رسول الله(ص) فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: غلامی متعلق به قبیله ریاحی که از آن (قبیله) به پلیدی و فساد گریخته بود. به ما دستور داده اند که او را در (همین حلقه ی) آهن که بر گردن اوست، دفن کنیم همان گونه که پیش از مرگ بوده است. من به او نگریستم و عرض کردم: یا رسول الله! او هرگز مرا نمی دید جز اینکه به من می گفت: «به خدا قسم من تو را دوست می دارم. به خدا قسم جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر با تو کینه ورزی نمی کند». رسول الله(ص) فرمودند: «ای علی! به راستی که خداوند به دلیل این کار او را پاداش داد. این هفتاد گروه از فرشتگان هستند که هر گروهی هزار گروه هستند، فرود آمده اند و بر او نماز می خوانند». پیامبر خدا(ص) آهنش را از او باز کرد و بر او نماز گزارده و او را دفن فرمود. (آیا در میان شما کسی جز من هست که به خاطر محبت او چنین شده باشد؟) گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «أُذِنَ لِي الْبَارِحَةَ فِي الدُّعَاءِ فَمَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا إِلَّا أَعْطَانِيهِ، وَ مَا سَأَلْتُ لِنَفْسِي شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ وَ أَعْطَانِيهِ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله(ص) مانند آنچه به من فرموده است به او فرموده باشد که: «دیشب برای دعا کردن به من اجازه داده شد و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه خداوند آن را به من داد و برای خود چیزی نخواستم جز اینکه مانند آن را برای تو از خداوند درخواست کردم و به من داد». من گفتم:

الحمد لله؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فَصَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَسْبِرَ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَبَّحَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ: «إِذْ هَبَّ يَا عَلِيُّ». فَذَهَبَتْ فَوَدَّيْتُهُمْ ثُمَّ نَشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ. فَقَالُوا: إِذْ نَشَدْتَنَا بِاللَّهِ فَمِيلَعُهُ كِلَابِنَا وَعِقَالُ بَعِيرِنَا. فَأَعْطَيْتُهُمْ لَهْمًا وَبَقِيَ مَعِيَ ذَهَبٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهُ وَقُلْتُ: هَذَا لِذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلِمَا تَعْلَمُونَ وَلِمَا لَا تَعْلَمُونَ وَرِزْوَاتِ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ! مَا يَسِّرُنِي يَا عَلِيُّ أَنْ لِي بِمَا صَبَّحْتَ حُمْرَ النَّعَمِ»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فَرَمُودُ: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید که رسول الله (ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله ی بنی جذیمه فرستاد و او در آنجا کرد آنچه کرد. (۱) به همین جهت رسول الله (ص) بالای منبر رفتند سپس فرمودند: خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید انجام داد، بیزار می جویم سه مرتبه این را فرمود سپس فرمود: ای علی! برو. من رفتم و دیه آنان را پرداختم سپس آنان را به خدا سوگند دادم که آیا چیزی مانده است؟ گفتند: اگر ما را به خدا

۱- اجتهاد در مقابل نص: ۵۴۲: پیغمبر اسلام (ص) بعد از فتح مکه و پیش از جنگ حنین، خالد بن ولید را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار، در ماه شوال به سوی قبیله «بنی جذیمه» فرستاد تا آنها را به سوی اسلام دعوت کند، نه اینکه با آنها وارد جنگ شود. «بنی جذیمه» در زمان جاهلیت، عموی خالد به نام «فاکه بن مغیره» را کشته بودند. وقتی خالد با نفرات خود وارد قبیله شد به آنها گفت: سلاح خود را بر زمین بگذارید؛ زیرا همه عرب مسلمان شده اند. آنها نیز سلاح خود را به زمین گذاردند. همان لحظه خالد دستور داد دست های آنها را ببندند، سپس شمشیر در میان آنها نهاد و کشتار سختی به راه انداخت!

ص: ۱۱۲

سوگند می دهی، کاسه های سگ های ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. برای آن دو مورد نیز به آنان دیه دادم و طلای بسیاری نزد من باقی ماند. من آن را نیز به آنان بخشیدم و گفتم: این برای ذمه ی رسول الله (ص) و آن چیزی که می دانید و آن چیزی که نمی دانید و به جهت ترس زنان و کودکان (از رخداد مورد نظر) است. سپس به سوی رسول الله (ص) رهسپار شدم و به ایشان (از کرده های خود) خبر دادم. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! ای علی اگر در عوض کاری که انجام دادی، شتران سرخ مو به من می رسید، این قدر خشنود نمی شدم». گفتند: به خدا! بله (چنین بود).

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «يَا عَلِيُّ! عُرِضَتْ عَلَيَّ أُمَّتِي الْبَارِحَةَ فَمَرَّ بِي أَصِيحَابُ الرَّيَايَاتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ لَكَ وَ لِسَيِّعَتِكَ؟» فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فَرَمُود: شما را به خدا سوگند! آیا شنیدید رسول الله (ص) می فرمود: «ای علی! به راستی که دیشب امت من بر من عرضه شد. پرچم داران آنان از من گذر کردند و من (تنها) برای تو و شیعیان تو طلب مغفرت کردم؟» گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ! إِذْهَبْ فَاصْرِبْ عُنُقَ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَجِدُهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا». فَرَجَعَ، فَقَالَ: «قَتَلْتَهُ؟» قَالَ: لَا، وَحَدَّثَهُ يُصَيِّمِي. فَقَالَ: «آمُرُكُمْمَا يَقْتُلُهُ، فَتَقُولَانِ وَحَدَّثَاهُ يُصَيِّمِي؟» قَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَلَمَّا مَضَيْتُ قَالَ: «إِنْ أَدْرَكَهُ قَتَلْتَهُ». فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمْ أَجِدْ أَحَدًا. فَقَالَ: «صَدَقْتَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَهُ لَقَتَلْتَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فَرَمُود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا شنیدید که رسول الله (ص) فرمود: «ای ابوبکر! برو و گردن آن مردی را که در فلان جا می یابی، بزن». او باز گشت. حضرت فرمود:

ص: ۱۱۳

«او را کشتی؟» عرض کرد: نه، او را در حالی یافتم که نماز می خواند. فرمود: «ای عمر! برو و او را بکش». او بازگشت. حضرت فرمود: «او را کشتی؟» عرض کرد: نه. او را در حالی یافتم که نماز می خواند. حضرت فرمود: «من شما را به کشتن او دستور دادم شما می گوید: او را یافتیم در حالی که نماز می خواند». فرمود: «ای علی! برو و او را بکش». چون رفتم فرمود: «اگر او را بیابد، می کشد». من بازگشتم و عرض کردم: یا رسول الله! من کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی. امّا اگر او را می یافتی، حتماً او را می کشتی؟» گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ وَلَيْتَكَ فِي الْجَنَّةِ وَعَدْوَكَ فِي النَّارِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول الله (ص) مانند آنچه به من فرمود، فرموده باشند که: «همانا پیرو و یاور (و دوست) تو در بهشت است و دشمن تو در آتش است». گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص): «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَإِنَّهُ ابْنُ فُلَانِ الْقَبِطِيِّ». قَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَأَقْتُلْهُ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)! إِذَا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبْرِ أَوْ أَتَبَّتْ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ تَتَبَّتْ». فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَبَدَّ إِلَيَّ حَائِطٌ فَطَرَحَ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ، فَصَيَّعِدَ عَلَيَّ نَخْلٌ وَصَيَّعِدْتُ حَلْفَهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ قَدْ صَيَّعِدْتُ رَمَى بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ، فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص)، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَيَّرَ عَنَّا الشُّوْءَ أَهْلَ الْبَيْتِ؟» فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ فَرَمُودَ: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می دانید عایشه به رسول الله (ص) عرض کرد: ابراهیم از تو نیست و فرزند فلان شخص قبطی است. حضرت فرمود: «ای علی! برو و او را بکش».

من عرض کردم: یارسول الله! چون مرا روانه ساختی، مانند میخ گداخته که کرک را برسد حکم را جاری کنم (بلافاصله او را بکشم) یا حقیقت مطلب را جويا شوم؟ فرمود: نه، حقیقت مطلب را جويا شو. من رفتم. چون مرا دید، بالای دیواری رفت و خود را آن طرف آن انداخت من نیز خودم را انداختم و به دنبال او رفتم. بالای درخت نخلی رفت و من نیز پشت سرش بالا رفتم. چون مرا دید که بالا رفته‌ام، شلوارش را پرتاب کرد و دیدم که چیزی از آنچه مردان دارند، ندارد. آمدم و رسول الله (ص) را خبر دادم، از این رو حضرت فرمود: «سپاس تنها برای خدایی است که زشتی را از ما اهل بیت گرداند» (آیا این فضیلت برای کسی جز من است)؟ گفتند: به خدا نه. فرمود: خدایا! گواه باش. (۱)

سوگند در زمان عثمان

۱- یکی از همسران پیامبر (ص) ماریه قبطیه بود. او پسر عمویی به نام مأبور داشت که بسیار نزد ماریه آمد و شد می کرد. ابراهیم فرزند رسول الله بود که مادرش ماریه است. عایشه به ماریه تهمت زد که ابراهیم، فرزند پیامبر نیست بلکه پسر مأبور، پسر عموی ماریه است. پیامبر با شنیدن این خبر با اینکه از افترا بودن آن به خوبی آگاهی داشتند، امیرالمؤمنین را مأمور فرمودند تا بروند و براساس آنچه مشاهده فرمودند عمل کنند. به همین جهت در برخی روایات آمده است که پیامبر فرمودند: «برو و اگر او (مأبور) را نزد ماریه یافتی، او را بکش». و در برخی فرموده اند: «براساس آنچه دیدی رفتار کن» و امیرالمؤمنین نیز به همین گونه عمل فرمودند. اما اشکال کرده اند که چرا با وجود اینکه افترا بودن این سخن، آشکار شد، پیامبر، عایشه را حدّ قذف نزدند؟ از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمودند: خداوند حدّ او را تا زمان قیام قائم آل محمد (ع) به تأخیر انداخته است بدان دلیل که خداوند پیامبر را رحمت و صاحب الأمر را نعمت و عذاب (برای دشمنانش) برانگیخت. - سایر منابع این حدیث: الأمالی، شیخ طوسی ۳۳۳-۳۳۲: ح ۶۶۷/۷ ده مورد، صفحات ۴۵۴-۵۵۴ ح ۱۱۶۸/۴ هفتاد و پنج مورد و در پایان راوی گوید: حضرت پیوسته آنان را سوگند می داد و آنان را بدان چه خداوند تعالی او را بدان گرامی داشته و نعمت داده است، یادآوری می فرمود تا آنجا که ظهر شد و هنگامه نماز نزدیک شد. حضرت به آنان نزدیک شد و فرمود: چون علیه خودتان اقرار کردید و آنچه گفتم، برای شما آشکار شد؛ بر شما باد که تنها از خدا بترسید. شما را از اینکه مشمول سخط خدا قرار گیرید بازمی دارم. تعرّض نکنید و امر مرا تباه نسازید و حق را به اهل آن بازگردانید و سنت پیامبرتان (ص) و سنت مرا پس از او پیروی کنید؛ زیرا اگر با من مخالفت کنید، هر آینه پیامبرتان (ص) را مخالفت کرده اید. همانا که همه شما از او آن مطلب را شنیده اید. خلافت را به کسی تسلیم کنید که برای آن شایسته باشد و امامت او را شایسته باشد. به خدا سوگند! من هیچ اشتیاقی در دنیای شما ندارم و آنچه گفتم از روی فخرفروشی و خودستایی نبود بلکه نعمت پروردگارم را بازگو کردم و به سبب آن بر شما حجت اقامه کردم. سپس حضرت برای نماز از جا برخاستند. الی آخره. و صفحات ۵۵۴-۵۵۶ ح ۱۱۶۹/۵ پانزده مورد. و صفحه ۵۵۶ ح ۱۱۷۰/۶ دو مورد را آورده و گفته است: ادامه مانند حدیث قبل است. الإحتجاج: ۱/۱۸۸-۲۱۰ نود و هشت مورد. برخی از سوگندهایی که در این احادیث آمده است در کتاب شریف الخصال نیست و برخی با آنچه در کتاب الخصال آمده است، اختلاف اندکی دارد. مواردی نیز در میان متون وجود دارد که آورده اند: حضرت روزی بالای منبر رفتند و مردم را به خدا سوگند دادند و مناقب خود را بر آنان عرضه کردند. رک: الزّوضه: ۱۱۴ ح ۱۰۳ (حدیث المناشده). همچنین برای مشاهده جریانات مناشده به روایت مخالفین، می توانید به موسوعه شریف الغدیر، احقاق الحق و ملحقات احقاق الحق مراجعه فرمایید.

ص: ۱۱۵

در یکی از روزهای زمان حکومت عثمان، گروهی از مردم که بیش از دویست تن بودند، در مسجد رسول الله (ص) گرد آمده بودند و درباره‌ی علم و فقه سخن

ص: ۱۱۶

می گفتند. در این میان سخن از فضیلت های قریش و انصار رفت که این گفتگو از صبح تا ظهر به طول انجامید. این در حالی بود که عثمان در خانه اش بود و از این گفتگو آگاهی نداشت. امیرالمؤمنین (ع) در این جمع حضور داشتند اما خود حضرت و خانواده ایشان، سخن نمی گفتند تا اینکه:

فَأَقْبَلِ الْقَوْمَ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ قَالَ (ع): مَا مِنَ الْحَيِّينَ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ ذَكَرَ فَضْلًا وَقَالَ حَقًّا. ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بِمَنْ أَعْطَاكُمْ اللَّهُ هَذَا الْفَضْلَ أَمْ بِأَنْفُسِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ وَأَهْلِ بِيُوتَاتِكُمْ أَمْ بِغَيْرِكُمْ؟ قَالُوا: بَلْ أَعْطَانَا اللَّهُ وَمَنْ عَلَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبِهِ أَدْرَكْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَلْنَاهُ. فَكُلُّ فَضْلٍ أَدْرَكَنَاهُ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَبِرَسُولِ اللَّهِ (ص) لَا بِأَنْفُسِنَا وَلَا بِعَشَائِرِنَا وَلَا بِأَهْلِ بِيُوتَاتِنَا مَرْدَمٌ بِحَضْرَتِ (ع) رَوَى آوَرَدْنُدْ وَعَرَضَ كَرَدْنُدْ: أَيِ ابَا الْحَسَنِ! چَه چیز تو را باز می دارد از اینکه سخن بگویی؟ امام (ع) فرمود: یک نفر از دو گروه (قریش و انصار) باقی نماند مگر آنکه فضیلتی را یاد آور شد و راست گفت. سپس فرمود: ای گروه قریش و ای گروه انصار! خداوند این فضیلت ها را به سبب چه کسی به شما بخشید؟ آیا به خاطر خودتان و قبیله ها و خانواده هایتان یا به خاطر (کسانی) جز خودتان؟ گفتند: البته خداوند به سبب پیامبر خدا (ص) به ما بخشید و بر ما منت نهاد و ما به سبب او، به تمام آن فضیلت ها دست یافتیم. بنابراین هر فضیلتی که ما در دین یا دنیا به آن رسیدیم، به سبب رسول الله (ص) بود نه به سبب خودمان و نه به خاطر قبیله هایمان و نه به سبب خانواده هایمان.

قال: صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ أَمْ تَقْرُونَ أَنَّ الَّذِي نَلْتُمُ بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَّا خَاصَّةً أَهْلَ الْبَيْتِ دُونَكُمْ جَمِيعًا وَأَنْكُمْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «إِنِّي وَأَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِطَيْبَتِهِ وَاحِدَهُ إِلَى آدَمَ»؟ قال أهل بدر وأهل أحد وأهل

ص: ۱۱۷

السابقه والقدمه: نعم، سمعنا ذلك من رسول الله (ص) حضرت فرمودند: راست گفتید. ای گروه قریش و انصار! آیا اقرار می کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت بدان دست یافتید، تنها از جانب ما اهل بیت بوده است و نه از جانب هیچ یک از خودتان، و آیا اقرار می کنید که شنیدید رسول الله (ص) می فرمود: «همانا من و برادرم علی بن ابی طالب تا آدم با یک طینت هستیم»؟ اهل بدر و احد و سابقه داران و پیشگامان گفتند: بله. از رسول الله (ص) این سخن را شنیدیم.

قال: أَتَقْرُونَ أَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «إِنِّي وَأَهْلَ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمَّا يَزَلِ اللَّهُ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ بَيْنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ؟» فقال أهل السابقه والقدمه وأهل بدر وأهل أحد: نعم، قد سمعنا ذلك من رسول الله (ص) حضرت فرمود: آیا گواهی می دهید که پسرعمویم رسول الله (ص) فرمود: «همانا من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، در پیشگاه خداوند او را عبادت می کردیم. چون خدا آدم را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد و او را به سوی زمین پایین آورد. سپس آن نور را در کشتی، در پشت نوح قرار داد. سپس آن نور را در پشت ابراهیم، در آتش انداخت. سپس خداوند ما را پیوسته از پشت های باشرافت به رحم های پاک و از رحم های پاک به پشت های باشرافت منتقل نمود، میان پدران و مادرانی که هیچ یک از آنان هرگز با یکدیگر به زنا ملاقات نکردند»؟ پیشگامان و اهل بدر و اهل احد گفتند: بله، به راستی این

ص: ۱۱۸

سخن را از رسول الله (ص) شنیدیم.

قال: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَ تُقْرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَخَى بَيْنَ كُلِّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِيهِ وَ قَالَ: «أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؟ فقالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: پس شما را به خدا سوگند می دهم! آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) میان هر دو نفر از اصحاب خود عقد برادری بست و میان من و خودش عقد برادری برقرار نمود و فرمود: «همانا تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت»؟ گفتند: خدایا گواه باش! بله (چنین بود).

قال: أَ تُقْرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ بَنَى عَشْرَةَ مَنَازِلَ تَشْبَعُهُ لَهُ وَ جَعَلَ لِي عَاشِرَها فِي وَسْطِها وَ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعَ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرِ بَابِي فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمْتُ فَقَالَ (ص): «مَا أَنَا سَيِّدُكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ» وَ لَقَدْ نَهَى النَّاسَ جَمِيعاً أَنْ يَتَأَمَّوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَ كُنْتُ أُجِيبُ فِي الْمَسْجِدِ وَ مَنَزِلِي وَ مَنَزِلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) [وَاحِدٌ] فِي الْمَسْجِدِ يُؤَلِّدُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لِي فِيهِ أَوْلَادٌ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) جایگاه مسجدش را خریداری نمود سپس آن را بنا نهاد و ده خانه ساخت که نه تای آنها برای خودش بود و دهمین آنها را برای من قرار داد که در میان بود. و تمام درهایی را که به مسجد باز می شد بست، جز در خانه ی من. در این باره کسانی (به اعتراض) سخن گفتند رسول الله (ص) هم فرمود: «من نبودم که درهای (خانه های) شما را بستم و در (خانه ی) او را گشودم. بلکه خداوند مرا دستور فرمود که درهای (خانه های) شما را ببندم و در (خانه ی) او را بگشایم». و همانا تمام مردم را از اینکه در مسجد بخوابند، نهی فرمود، جز من و من بودم که در مسجد جنب می شدم و خانه من و خانه رسول الله (ص) در مسجد، یکی بود که

برای رسول الله (ص) و برای من در آنجا فرزندان زاده شدند؟ گفتند: خدایا گواه باش، بله (چنین بود).

قال: أَفَتَقَرُّونَ أَنْ عُمَرَ حَرَصَ عَلَى كُؤُوهِ قَدَرٍ عَيْنِهِ يَدْعُهَا مِنْ مَنَزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ (ص): «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرُهُ وَغَيْرُ هَارُونَ وَابْنَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي وَابْنَيْهِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا گواهی می دهید که عمر اصرار داشت شکافی به اندازه چشم از خانه اش به مسجد باز کند ولی حضرت اجازه نداد (۱) سپس فرمود: «همانا خداوند به موسی دستور داد که مسجد پاکی را بنا نهد که در

۱- تفسیر الإمام العسکری (ع): ۱۷: ح ۴، بحار الأنوار: ۳۹/۲۳ ب ۷۲ ح ۹- إِنْ عُمَرَ بَنَ الْخَطَّابَ حَيَاءً فَقَالَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ النَّظَرَ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا مَرَرْتَ إِلَى مُصَيِّمًا كَ، فَأَذَّنَ لِي فِي فُوجِهِ أَنْظُرْ إِلَيْكَ مِنْهَا. فَقَالَ (ص): قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ. قَالَ: فَمَقْدَارَ مَا أَضْعُ عَلَيْهِ وَجْهِي. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ. قَالَ: فَمَقْدَارَ مَا أَضْعُ [عَلَيْهِ] إِخِيْدِي عَيْنِي. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ، وَ لَوْ قُلْتُ: قَدَرٌ طَرَفِ إِبْرِهِ لَمْ أَذَنْ لَكَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ لَأُذْخَلْتُهُمْ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُمْ وَ أَخْرَجَكُمْ هَمَانَا عَمْر نَزْدِ بِيَامِبِر (ص) آمد و گفت: ای پیامبر! همانا من دوست دارم هنگامی که به سوی جایگاه نمازت می روی، تو را بینم، پس به من اجازه بده تا از سوراخی (از میان خانه ام به مسجد) به تو نگاه کنم. آن حضرت (ص) فرمودند: خداوند عزوجل این را نمی پذیرد. پس گفت: (سوراخ) به اندازه ای که چهره ام را بر آن بگذارم. فرمود: خداوند این کار را نمی پذیرد. گفت: پس به اندازه ای که یکی از چشم هایم را بر آن بگذارم. فرمودند: خداوند اجازه نمی دهد، و اگر بگویی به اندازه ی سوراخ سوزنی، تو را اجازه نمی دهد. و سوگند به خدایی که جان من در دست اوست که این من نبوده (و نیستم) که شما را از مسجد خارج نموده و اهل بیت (ع) را در آن داخل نمودم، بلکه خداوند آنان را داخل نموده (دری برای آنان در مسجد قرار داده) و شما را از آن خارج نموده (درهای خانه های شما را به مسجد بسته) است

ص: ۱۲۰

آن جز او و هارون و دو فرزندش، فرد دیگری ساکن نشود و همانا خداوند به من دستور داد که مسجد پاکی بنا گزارم که در آن جز خودم و برادرم و دو فرزند او، کس دیگری ساکن نشود؟ گفتند: خدایا شاهد باش، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) دَعَانِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ فَنَادَى لِي بِالْوَلَايَةِ ثُمَّ قَالَ: «لِيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) در روز غدیر خم مرا فراخواند. سپس ندا بر ولایت من بلند کرد و فرمود: «بایسته است آن کسانی از شما که شاهد هستید، این خبر را به کسانی که حضور ندارند برسانند؟» گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید که رسول الله (ص) در جنگ تبوک فرمود: «همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی برای موسی و همانا تو پس از من سرپرست و صاحب اختیار هر مؤمن هستی؟» گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) حِينَ دَعَا أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ إِنَّهُ لَمْ يَأْتِ إِلَّا أَبِي وَبِصَاحِبَتِي وَأَبْنِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا اقرار می کنید آن هنگام که پیامبر خدا (ص) اهالی نجران را برای مباهله فراخواند، جز من و همسر و دو پسر، هیچ کس دیگری را (برای مباهله) نیاورد؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيَّ لِيَوْمِ خَيْبَرَ ثُمَّ قَالَ: «لَا دَفَعَنَ الرَّايَةَ غَدَاً إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَلَا فُزَّارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا می دانید که آن حضرت، پرچم خیبر را به من داده و

ص: ۱۲۱

فرمود: «به یقین فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد، ترسو نیست و هرگز فرار نمی کند که خداوند به دستان او خیر را می گشاید»؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بَعَثَنِي بِسُورِهِ بِرَاءَةً وَ رَدَّ غَيْرِي بَعِيدًا أَنْ كَانَ بَعَثَهُ بِوَحْيٍ مِنَ اللَّهِ وَقَالَ: «إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُبَلِّغُ عَنْكَ إِلَّا رَجُلًا مِنْكَ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ بَلِّغْ بِلِيٍّ فَرَمُودَ: أَيَا غَوَاهِي مِي دَهِيدَ كَه رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَرَا بَرَايِ اِبْلَاغِ سُورِهِ ي بَرَاثَتِ رِوَانَه سَاخَتِ وَ اَن فَرْدِ جِز مَن (اِبُو بَكْر) كَه اَو رَا رِوَانَه فَرْمُودَه بُوَد، بَاز گَرْدَانَد وَ فَرْمُود: «هَمَانَا خُدَايِ اَعْلَى مِي فَرْمَايَد: هَمَانَا اَز جَانِب تُو، جِز خُودَتِ يَا مَرْدِي كَه اَز تُو بَاشَد، اِبْلَاغِ نَكُنَد»؟ گُفْتَنَد: خُدَا رَا گَوَاهِ مِي گِيرِيْم، بَلَه (چِنِين بُوَد).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شَدِيدَةً قَطُّ إِلَّا قَدَمَنِي لَهَا ثِقَةً بِي وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُنِي بِاسْمِي قَطُّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: «يَا أَخِي» وَ «ادْعُوا لِي أَخِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فَرَمُودَ: أَيَا غَوَاهِي مِي دَهِيدَ كَه هَر گَزِ هِيچِ كَارِ بَسِيَارِ مَشْكَلِي بَرَايِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) پِيَشِ نَمِي اَمَدِ جِز اَن كَه اَز جِهَتِ اطمینانی كَه بَه مَن دَاشَت، مَرَا دَر اَن پِيَشِ مِي فَرَسْتَادِ وَ هَر گَزِ مَرَا بَه نَامَمِ نَخِوَانَدِ جِز اِينَكَه مِي فَرْمُود: «بَرَادَرَم» وَ مِي فَرْمُود: «بَرَادَرَم رَا نَزْدِ مَن بَخِوَانِيْد»؟ گُفْتَنَد: خُدَا رَا گَوَاهِ مِي گِيرِيْم! بَلَه (چِنِين بُوَد).

قال: أَفْتَقِرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَضَى بَيْنِي وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فِي ابْنِهِ حَمْزَةَ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ أَمَا أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعِيدٍ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فَرَمُودَ: أَيَا غَوَاهِي مِي دَهِيدَ كَه رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِيَا ن مَن وَ جَعْفَرِ وَ زَيْدِ دَر بَارَه دَخْتَرِ حَمْزَه قَضَاوَتِ كَرْدِ وَ فَرْمُود: «اِي اَعْلَى! تُو اَز مَن هَسْتِي وَ مَن اَز تُو هَسْتَم وَ هَمَانَا

ص: ۱۲۲

تو پس از من سرپرست تمام مؤمنان هستی؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم! بله (چنین بود).

قال: أَفْتَقَرُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ دَخَلَهُ وَ خَلْوَهُ إِذْ سَأَلْتُهُ أَعْطَانِي وَ إِذْ سَكَتُ ابْتَدَأَنِي؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا گواهی می‌دهید که در هر روز و شب رسول الله (ص) به خانه من می‌آمد و با من خلوت می‌فرمود که در آن خلوت، چون من پرسشی داشتم حضرت به من پاسخ می‌فرمود و چون سکوت می‌کردم، آن حضرت با من شروع به سخن می‌کرد؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَقَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَضَّلَنِي عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ (س): «إِنِّي زَوَّجْتُكَ خَيْرَ أَهْلِي وَ خَيْرَ أُمَّتِي وَ أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول الله (ص) مرا بر جعفر و حمزه برتری داد سپس درباره فاطمه (س) فرمود: «همانا من تو را به نیکوترین فرد خانواده خود و امتم و پیش گام‌ترین آنان در اسلام و عظیم‌ترین آنان در حلم و داناترین آنان، تزویج نمودم؟» گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَقَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَخِي عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْنَتَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول الله (ص) فرمود: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و برادرم علی، سرور تمام عرب است و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است و دو پسر من حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟» گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَفْتَقَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَمَرَنِي أَنْ أُغَسِّلَهُ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ جِبْرَائِيلَ يُعِينُنِي عَلَى غُسْلِهِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول الله (ص) به من

دستور فرمود تا ایشان را غسل دهم و به من خبر داد که جبرئیل مرا در غسل دادن ایشان، یاری می کند؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَفْتَقِرُونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ خَطْبُكُمْ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا گواهی می دهید که رسول الله (ص) در آخرین خطبه ای که برای شما ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو امر وامی گزارم؛ تا آن زمان که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم؟» گفتند: خدایا! چنین بود.

ثم قال (۱) علی (ع): أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَ إِنِّي لَمْ يَشِبْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ (ص) أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ سپس امام علی (ع) فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود، پیش گام را از کسی که بر او پیشی گیرند، در بیش از یک آیه برتری داده است و همانا هیچ کس از این امت نسبت به خداوند عزوجل و پیامبرش (ص) از من پیشی نگرفته است؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین بود).

قال: فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ

۱- در احتجاج این فقره نیز وجود دارد: ثم قال: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ الْأُمَّةِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ سپس حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که من نخستین از این امت بودم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم؟ گفتند: خدا را گواه می گیریم! بله (چنین است).

ص: ۱۲۴

الْأَنْصَارِ...» (۱) «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲) سَمِعَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: «أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاءِهِمْ فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؟» قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید هنگامی که آیه «و پیشی گیرندگان نخست از مهاجران و انصار...» و آیه «و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، مقربون (به درگاه الهی) آنان هستند» از رسول الله (ص) درباره ی آن پرسیده شد، فرمود: «خداوند تعالی ذکره آن آیه را درباره ی انبیاء و جانشینان ایشان فرورستاد. همانا من برترین انبیاء الهی و فرستادگان او هستم و علی بن ابی طالب جانشین من است که برترین جانشینان است؟» گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: فَأَنْشِدُكُمْ أَوْ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۴) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهِّهِ» (۵) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خَاصَّةً فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةً لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ أَنْ يَعْلَمَهُمْ وُلاةَ أَمْرِهِمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوِلايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صِلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَحَجِّهِمْ. فَصَبَّحْتُ لِلنَّاسِ بِعَدِيرِ حُمٍّ ثُمَّ خَطَبْتُ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ

۱- (۹) سوره التوبه: آیه ۱۰۰.

۲- (۵۶) سوره الواقعة: آیات ۱۱-۱۲.

۳- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰.

۴- (۵) سوره المائده: آیه ۵۶.

۵- (۹) سوره التوبه: آیه ۱۶.

ص: ۱۲۵

تُكَذِّبُنِي فَأَوْعِدْنِي لِأَبْلَغْنَهَا أَوْ لِيَعِدَّنِي» فرمود: شما را سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید چون این آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر را که از شما هستند پیروی نمایید» و آیه «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده‌اند. آنان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند» و آیه «آیا گمان کردید که رها می‌شوید و خداوند از افرادی از شما که به جهاد می‌پردازند و به کسی جز خدا و پیامبرش و مؤمنان محل اعتمادی برنگزیدند، آگاهی ندارد» نازل شد، مردم گفتند: «یا رسول الله! این آیات مخصوص برخی از مؤمنان است یا درباره‌ی تمامی آنان صدق می‌کند؟» خداوند عزوجل دستور داد که پیامبر به مردم والیان امرشان را بشناساند و برای آنان درباره ولایت توضیح دهد همان گونه که درباره‌ی نماز و زکات و روزه و حج آنان برایشان توضیح فرموده بود. از این رو پیامبر در غدیر خم مرا برای (ولایت بر) مردم منصوب گرداند. سپس خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا فرستاد تا خبری را برسانم که سینه‌ام از آن به تنگ آمد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند ولی خداوند مرا ترسانید که یا باید این پیغام را برسانم یا مرا عذاب می‌کند».

ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَهُ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «قُمْ يَا عَلِيُّ». فَقُمْتُ. فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ لَاءَ كَمَا ذَكَرْتُمْ؟ فَقَالَ: «وَلَاءٌ كَوَلَّيْتِي. مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

ص: ۱۲۶

ذِكْرُهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱). فَكَبَّرَ النَّبِيُّ (ص) وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ! تَمَامٌ تُبَوِّتِي وَتَمَامٌ دِينِ اللَّهِ؛ وَلَا آيَةَ عَلَيَّ بَعْدِي». فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْآيَاتُ خَاصَّةٌ فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ: «بَلَى فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيْنَهُمْ لَنَا. قَالَ: «عَلَيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي». فَقَالُوا كُلَّهُم: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سِوَاءِ سِيسِ امْرِ فَرَمُودِ تَا بَرَايِ نَمَازِ جَمْعِهِ نَدَا دَادَةَ شُودِ. سِيسِ خُطْبَةَ خَوَانَدَه وَفَرَمُودِ: أَيِ مَرْدَمِ! أَيَا مِي دَانِيدَ كِه خَدَاوَنَدِ عَزَّوَجَلَّ سِرپرست مَن اسْتِ وَ مَن سِرپرست مَؤْمَنانِ هَسْتَمِ وَ نَسَبْتِ بَه آنانِ از خُودشان سَزَاوَاترِ هَسْتَمِ؟ كَفتند: بَلَه، يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَرَمُودِ: «أَيِ عَلِيٍّ! بَرخِيز». بَرخاستم. فَرَمُودِ: «هَر كَسِ مَن مَوْلَايِ أَوِيْمِ اَيْنِ عَلِيٍّ مَوْلَايِ أَوْسْتِ. خَدَايَا! هَر كَسِ أَوْ رَا سِرپرستِ دَانَسْتِ، سِرپرستِ باشِ وَ آن كَسِ كِه با او دَشْمَنِي كَرْدِ، دَشْمَنِ بَدَارِ». سَلْمَانِ بَرخاستِ وَ كَفتِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! چَگونه وِلايَتِي؟ فَرَمُودِ: «وِلايَتِي هَمچُونِ وِلايَتِ مَن. مَن نَسَبْتِ بَه هَر كَسِ از خُودِ أَوْ سَزَاوَاترِ هَسْتَمِ، عَلِيٍّ نَسَبْتِ بَه أَوْ از خُودش سَزَاوَاترِ اسْتِ» وَ خَدَاوَنَدِ چَنينِ فَرُوفَرستادِ: «امروزِ دِينتانِ رَا بَرَايِ شَما كَامِلِ سَاخْتَمِ وَ نَعْمَتِ خُويشِ بَر شَما تَمَامِ كَرْدَمِ وَ بَرَايِ شَما بَه اَيْنِ اسْلَامِ (هَمراهِ با وِلايَتِ) بَه عَنوانِ دِينِ، خَشْنُودِ كَشْتَمِ». پِيامبرِ (ص) تَكْبِيرِ سَرِ دادِ وَ فَرَمُودِ: «اللَّهُ أَكْبَرُ بَر تَمَامِ شَدْنِ نَبُوتِ مَن وَ تَمَامِ شَدْنِ دِينِ خَدَا كِه بَه وِلايَتِ عَلِيٍّ پَسِ از مَن اسْتِ». أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرُ بَرخاستند وَ كَفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اَيْنِ آيَاتِ تَنها مَخْصُوصِ

ص: ۱۲۷

علی است؟ فرمود: «بله. ویژه ی اوست و ویژه ی جانشینان من است تا روز قیامت». گفتند: یارسول الله! آنان را به ما معرفی کن. فرمود: «علی، برادرم و وزیرم و وارث من و جانشینم و خلیفه ام در میان امتم و سرپرست هر مؤمن پس از من. سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه تن از فرزندان پسر حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنان است و آنان همراه قرآن. قرآن از آنان جدا نشود و آنان از قرآن جدا نشوند تا آن هنگام که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». همگی گفتند: خدایا! چنین بود. همانا ما این سخنان را شنیدیم و چنان که گفتی شاهد بودیم.

و قال بعضهم: قد حفظنا جُلَّ ما قلت و لم نحفظه كله، و هؤلاء الذين حفظوا أختيارنا و أفاضلنا. فقال علی (ع): صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَشِئُونَ فِي الْحِفْظِ. أَنْشَدَ اللَّهُ مَنْ حَفِظَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمَّا قَامَ فَأَخْبَرَ بِهِ. فقام زيد بن أرقم والبراء بن عازب وأبو ذر والمقداد وعمار فقالوا: نشهد لقد حفظنا قول النبي (ص) وهو قائم على المنبر وأنت إلى جنبه وهو يقول: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَوَصِيَّيَ وَخَلِيفَتِي وَالَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي وَأَمَرَكُمْ فِيهِ بِوَلَايَتِهِ وَ إِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشْيَةً طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِتَبَلُّغِهَا أَوْ لِيَعْدُبَنِي.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصِّدَاقِ فَقَدْ بَيَّنَّتْهَا لَكُمْ وَ بِالزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَيَبِّئْتُمْ لَكُمْ وَ فَسَّرْتُمْهَا وَ أَمَرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) ثُمَّ لِابْنَيْهِ بَعْدَهُ ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ.

لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي. أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْرَعَكُمْ بَعْدِي وَ إِمَامَكُمْ بَعْدِي وَ وَليَّكُمْ وَ هَادِيَكُمْ وَ هُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي

ص: ۱۲۸

طَالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ فَقُلُّوهُ دِينُكُمْ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ. فَسِئَلُوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَاءِهِ بَعْدَهُ وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ وَلَا تَتَفَسَّدُوا مِنْهُمْ وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُهُمْ. ثم جلسوا برخی از آنان گفتند: بیشتر چیزهایی را که فرمودی، حفظ کرده ایم اما تمام آن را حفظ نکرده ایم. این کسانی که حفظ کرده اند، خوبان ما و برتری دارندگان ما هستند. امام علی (ع) فرمود: راست گفتید. تمامی مردم در زمینه حفظ کردن مانند یکدیگر نیستند. هر کس آن سخنان را از رسول الله (ص) حفظ کرده است به خدا سوگند می‌دهم که برخیزد و بدان خبر دهد. زید بن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمیر برخاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که این سخن پیامبر (ص) را حفظ کردیم که او در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو در کنارش بودی، می‌فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا دستور فرموده است که برای شما پیشوا و قائم پس از خودم و جانشین و خلیفه ام را منصوب گردانم آن کسی که خداوند اطاعت از او را در کتابش بر مؤمنان واجب فرموده است؛ سپس آن را با اطاعت خودش و من قرین قرار داده است و در قرآن شما را به ولایت او دستور فرموده است و همانا من از ترس آنکه منافقان به من دروغ ببندند و نگزارند این وظیفه را به انجام برسانم، به سوی پروردگارم باز گشتم و او مرا هراساند که یا آن را ابلاغ کنم یا مرا عذاب نماید. ای مردم! همانا خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرموده است و من آن را برای شما بیان داشتم و شما را به زکات و روزه و حج امر فرمود و من آن را برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و همانا خداوند شما را به ولایت امر فرمود و من

شما را گواه می‌گیرم که آن، تنها ویژه‌ی این شخص است و در این حال دست خود را بر علی بن ابی طالب (ع) نهاد سپس برای دو فرزند او پس از وی، سپس برای جانشینان پس از آنان که از فرزندان ایشان هستند، می‌باشد. آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نشود تا آن زمان که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم! همانا پناهتان پس از خودم و امامتان پس از خودم و سرپرست و هدایت‌گر شما را برایتان بیان نمودم و او برادرم علی بن ابی طالب است و او در میان شما به منزله‌ی من است در میان شما. در دین خود از او پیروی نمایید و در تمام امورتان از او اطاعت کنید زیرا تمام آنچه که خداوند از علم و حکمتش به من آموخت، نزد اوست. بنابراین از او بپرسید و از او و جانشینان او فراگیرید و به آنان چیزی نیاموزید و بر آنان پیشی نجوید و از آنان سرپیچی نکنید زیرا آنان همراه حق هستند و حق همراه آنان است، آنان از حق جدا نشوند و حق از آنان جدا نشود». سپس (افرادی که برخاسته بودند) نشستند.

قال سلیم: ثم قال علی (ع): أَيُّهَا النَّاسُ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَجَمَعَنِي وَفَاطِمَةَ وَابْنَيْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلِحَمَّتِي يُؤَلِّمُهُمْ مَا يُؤَلِّمُنِي وَيُؤْذِنُنِي مَا يُؤْذِنُهُمْ وَيُحَرِّجُنِي مَا يُحَرِّجُهُمْ. فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (۱). فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: «وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي أَخِي وَفِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَفِي ابْنِي وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً. لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُهُمْ؟» فَقَالُوا كَلِّم: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَحَدَّثَتْنا كَمَا حَدَّثَتْنا بِهِ أُمَّ سَلَمَةَ سَلِيمٌ كَوَيْدٌ: إمام علی (ع)

ص: ۱۳۰

فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند در کتاب خود چنین نازل فرمود: «همانا خداوند اراده فرموده است که تنها از شما اهل بیت، هر نوع ناپاکی را ببرد و شما را به طهارتی ویژه اختصاص دهد». (پیامبر در آن هنگام) من و فاطمه و دو پسر من حسن و حسین را گرد آورد، سپس عبا را روی ما انداخت و فرمود: «اینان هستند اهل بیت من و گوشت من. مرا به درد آورد آنچه آنان را به درد آورد و مرا آزارد آنچه که آنان را آزار دهد و به من سختی دهد آنچه که به آنان سختی دهد. بنابراین هرگونه ناپاکی را از آنان ببر و آنان را به طهارتی ویژه مخصوص بدار». ام سلمه (یکی از زنان پیامبر) گفت: من یا رسول الله! فرمود: «تو به سوی خیر هستی. همانا این آیه مخصوصاً درباره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو فرزندم و نه تن از فرزندان حسین نازل شده است که هیچ کس جز آنان، در این (فضیلت) با ما همراه نیست». همگی گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه این جریان را برای ما گفت و ما از رسول الله (ص) در این باره پرسیدیم، ایشان همان گونه که ام سلمه تعریف کرده بود، فرمودند.

ثم قال علی (ع): أَنشُدُكُمْ اللَّهَ! أَعَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱) فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَامَّةٌ هَذَا أَمْ خَاصَّةٌ؟ قَالَ (ص): «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أُمُرُوا بِبَدَلِكَ وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَأَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ إمام علی (ع) فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم! آیا می دانید که خداوند این آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! از (نافرمانی) خدا بترسید و با صادقین همراه باشید» را نازل

ص: ۱۳۱

فرمود. سلمان گفت: یا رسول الله! آیا این آیه عمومی است یا مخصوص عدّه ی ویژه ای است؟ حضرت (ص) فرمود: «کسانی که مورد دستور قرار گرفته اند، همه مؤمنان هستند که بدان امر شده اند اما «صادقین» تنها برادر علی و جانشینان من پس از او تا قیامت هستند»؟ (بدین معنا که تمام مؤمنان، چنین دستور دارند که با امیرالمؤمنین و جانشینان پیامبر (ع) همراه باشند). گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي غَزْوِهِ تَبُوكَ: لِمَ حَلَفْتَنِي؟ قَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصِلُحُ إِلَّا بِبِي أَوْ بِكَ وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که من در جنگ تبوک به رسول الله (ص) عرض کردم: به چه دلیل مرا (همراه با خود به میدان نبرد نبردید و در مدینه) جانشین قرار دادید؟ فرمود: «همانا مدینه به (کسی) جز من یا تو صلاحیت ندارد و همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (۱) فَقَامَ سَلْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ

ص: ۱۳۲

أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: «عَنِّي بِذَلِكَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةً دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ». قَالَ سَلْمَانٌ: بَيْنَهُمْ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «أَنَا وَأَخِي وَأَحَدٌ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي». قالوا: اللَّهُمَّ نعم فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که خداوند در سوره حج چنین نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزایید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزایید و زکات دهید و به خدا چنگ زید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یآوری است». سلمان برخاست و گفت: یا رسول الله! این افرادی که تو بر آنان گواه هستی و آنان بر مردم گواه هستند که خداوند آنان را برگزیده است و در دین بر آنان هیچ سختی ننهاده است، همان که دین پدرشان ابراهیم است، چه کسانی هستند؟ فرمود: «خداوند در این آیه تنها سیزده مرد را قصد فرموده است و هیچ کس دیگری از این امت قصد نشده است». سلمان عرض کرد: یا رسول الله! آنان را به ما بشناسان. فرمود: «من و برادرم و یازده تن از فرزندانم». گفتند: خدایا! چنین بود.

فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَامَ خَطِيبًا ثُمَّ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ شَبَّهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: «لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيائِي مِنْهُمْ. أَوْلَهُمْ أَحْيَى عَلَيَّ وَ وَزِيرِي وَ

ص: ۱۳۳

وَأَرِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيَّتِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوْلُهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهِدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجْبُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخُزَّانُ عِلْمِهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ؟ فَقَالُوا كُلَّهُمْ: نَشْهَدُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ ذَلِكَ فَرَمُودُ: شَمَا رَا بَه خدَا سو گند می دهم! آیا می دانید که رسول الله (ص) برخاست در حالی که خطبه می خواند که پس از آن خطبه نخواند و فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز گران سنگ و امی گزارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. به آن دو چنگ زنید که هرگز گمراه نشوید؛ زیرا خداوند لطیف خیر به من خبر داده و با من پیمان بسته است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آن که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». عمرین الخطاب خشمگین برخاست و گفت: یارسول الله! آیا همه اهل بیت تو چنین هستند؟ فرمود: «نه، ولی جانشینان من از آنان (چنین هستند). نخستین آنها برادرم علی و وزیرم و وارثم و جانشین من در میان امتم و سرپرست هر مؤمن پس از من است. او نخستین آنان است. سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری هستند تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان گواهان خداوند هستند در زمین او و حجت های او هستند بر آفریدگان او و گنجینه های علم و معدن های حکمت او هستند. هر کس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس از (فرمان) آنان سرپیچی کند، از (فرمان) خدا سرپیچی کرده است»؟ همه گفتند: گواهی می دهیم که رسول الله (ص) چنین فرمود.

ثم تمادی بعلي (ع) السؤال، فما ترك شيئا إلا ناشدهم الله فيه و سألهم عنه حتى أتى علي آخر مناقبه وما قال له رسول الله (ص) كثيرا، كل ذلك يصدقونه ويشهدون

ص: ۱۳۴

أَنَّهُ حَقٌّ. قَالَ: فَلَمْ يَدْعُ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ خَاصَّهُ أَوْ فِيهِ وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ فِي الْقُرْآنِ وَلَا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا نَاشِدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ. فَمَنْهُ مَا يَقُولُونَ جَمِيعًا: (نعم) و منه ما يسكت بعضهم و يقول بعضهم: (اللَّهُمَّ نعم) و يقول الَّذِينَ سَكَتُوا لِلَّذِينَ أَقْرَبُوا: أَنْتُمْ عِنْدَنَا ثِقَاتٌ، وَ قَدْ حَدَّثَنَا غَيْرُكُمْ مِمَّنْ نَثَقُ بِهِ أَنْتُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِرِسْشِشِ بَرِ إِمَامِ عَلِيٍّ (ع) بِه طُولِ إِنْجَامِيدِ تَا أَنْجَا كِه چيزی (از فضیلت های خود) را رها نکرد جز آنکه آنان را درباره آن به خدا سوگند داد و از آنان درباره آن پرسید تا جایی که به آخر منقبت های خود و آنچه رسول الله (ص) بسیار درباره او فرموده بود، رسید که در تمام آنها، ایشان را تصدیق می کردند و گواهی می دادند که حقیقت دارد. راوی گوید: هیچ یک از چیزهایی را که خدا به طور مخصوص درباره او یا درباره او و خانواده اش در قرآن نازل فرموده بود و هیچ یک از چیزهایی که (درباره ی او) بر زبان رسول الله (ص) جاری شده بود باقی نگذارد جز اینکه آنان را درباره آن، به خدا سوگند داد. درباره برخی از آنها همگی می گفتند: بله و در برخی موارد، عده ای می گفتند: خدایا چنین بود و کسانی که ساکت بودند به آنان که اقرار می کردند می گفتند: شما نزد ما مورد وثوق (اطمینان) هستید و همانا افرادی به جز شما، از کسانی که به آنان اطمینان داریم، به ما گفته اند که این کلام را از رسول الله (ص) شنیده اند.

ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَّغَ: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. قَالُوا: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ أَنَّا لَمْ نَقُلْ إِلَّا حَقًّا وَمَا قَدْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ قَدْ حَدَّثَنَا مِنْ نَثَقِ بِهِ أَنْتُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سِيسِ حَضْرَتِ چُون (از سوگند دادن) فارغ گشت، فرمود: خداوندا! تو بر آنان شاهد باش. آنان گفتند: خدایا گواه باش که ما جز حق و جز آنچه از رسول الله (ص) شنیده بودیم، نگفتیم و همانا کسانی که به آنان اطمینان داریم به ما گفته اند که این

ص: ۱۳۵

کلام را از رسول الله (ص) شنیده اند.

قال: أَتَقْرُونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ وَ لَيْسَ يُحِبُّنِي» وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي . فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ مِنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؟ فَقَالَ نَحْوُ مِنْ عَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَفْضَلِ الْحَيِّينَ: (اللَّهُمَّ نَعَمْ)، وَ سَكَتَ بِقِيَّتِهِمْ. فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) لِلسَّكُوتِ: مَا لَكُمْ سَكُوتٌ؟ فَقَالُوا: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ شَهِدُوا عِنْدَنَا ثِقَاتٍ فِي صَدَقَتِهِمْ وَ فَضْلِهِمْ وَ سَابِقَتِهِمْ. فَقَالَ عَلِيٌّ (ع): اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَشْهَدْ وَ لَمْ نَقُلْ إِلَّا مَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ مِنْ نَثَقٍ بِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ غَيْرِهِمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَرَمُودٌ: أَيَا أَقْرَارٍ مِي كَنِيْدِ كِه رَسُوْلِ اَللّٰه (ص) فَرَمُودٌ: «هَر كَسْ كِمَان كِنْد مَرَا دُوسْت مِي دَارْد حَال آنكه با علی دشمنی ورزد، هر آینه دروغ می گوید و مرا دوست نمی دارد» و در این حال دست خود را بر سر من نهادند. گوینده ای به ایشان گفت: چگونه چنین است یا رسول الله؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. و هر کس که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، هر آینه خدا را دوست دارد. و هر کس که با او دشمنی ورزد، همانا با من دشمنی ورزیده و هر کس با من دشمنی ورزد، هر آینه با خدا دشمنی ورزیده است»؟ در این هنگام نزدیک به بیست تن از برترین های دو گروه گفتند: خدایا! چنین بود و سایرین سکوت کردند. امام علی (ع) به کسانی که سکوت کردند فرمود: چه رسد شما را که خاموش هستید؟ گفتند: این کسانی که شهادت دادند، در راست گویی و فضیلت و پیش دستی خود، نزد ما مورد اطمینان هستند. امام علی (ع) فرمودند: خدایا تو بر آنان گواه باش. آنان گفتند: خدایا! ما شهادت

ص: ۱۳۶

نداده ایم و نگفته ایم جز آنچه از پیامبر(ص) شنیده ایم و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده اند که از پیامبر(ص) شنیده اند.^(۱)

خواندی، گویا نوای غربتی که در دریای کلام پاک او جاری بود، در تمام گردون پیچیده است که او هرگز سکوت اختیار نکرد تا او را به چینی افترا زنند. او هرگز از مطالبه حقّ خود دست نکشید تا جایگاهی را برای غیر خودش تهی کند که تنها او را شایسته است... و آنچه باید گفتم تا مردم را پس از فرستادگان، حجّتی بر خدا نباشد....

۷-درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطا

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۱۹۱-۲۰۳. ر.ک: کمال الدین: ۲۷۴-۲۷۹ ح ۲۵، الاحتجاج: ۱/۲۱۰-۲۱۸، التحصین: ۶۳۰-۶۳۶ ب ۲۵، حلیه الأبرار: ۲/۳۳۵-۳۳۸ ح ۳.

ص: ۱۳۷

پرسش هفتم: مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشیعه و اصولها» می نویسد: هنگامی که علی علیه السلام دید ابوبکر و عمر برای گسترش اسلام تلاش می کنند با آنها بیعت کرد با اعتراف این عالم بزرگ شیعه چرا شیعیان خلفاء را کافر و مرتد می دانند؟

پاسخ: کلام کاشف الغطاء، تنها نظر شخصی ایشان بوده و این بیان براساس تحقیق در متون تاریخی نیست، ضمن اینکه بسیاری از علمای شیعه و حتی برخی از بزرگان مخالفین، به صراحت عدم بیعت حضرت را اعلام کرده اند. از جمله علمای بزرگوار شیعه شیخ جلیل مفید^۱ است که شریف مرتضی در کتاب «الفصول المختاره» استدلال ایشان را درباره عدم بیعت امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند و ما بخشی از آن را ذکر می کنیم. شیخ مفید چنین استدلال می کند:

همه امت اسلامی اجماع و اتفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین (ع) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. آنان که از همه کمتر گفته اند سه روز است. برخی تا شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) و گروهی تا چهل روز و بعضی تا شش ماه گفته اند. اما محققان امامیه (شیعه) می گویند: هیچ گاه بیعت نفرمود. پس اجماع است که نخست بیعت نکرد. سپس در بیعت آن حضرت بعد از آن اختلاف کرده اند.

اما دلیل این که هیچ گاه بیعت نفرمود این است که تأخیر بیعت و خودداری

ص: ۱۳۸

نخست، از چهار حالت خارج نیست:

یا این خودداری هدایت و ترک آن ضلالت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری هدایت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن ضلالت بوده است.

اگر تأخیر و خودداری از بیعت گمراهی و باطل بوده، امیرالمؤمنین (ع) پس از پیامبر گمراه گردیده و راه راست و هدایت را که واجب بوده پیماید، رها نموده است؛ حال آن که امت اسلامی اجماع و اتفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین علی (ع) نه پس از پیامبر (ص) و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان و نه در زمان حکومت خودشان گمراه نشدند تا آن گاه که خوارج لعنهم الله در جریان حکمیت گفتند: علی (ع) نستجیر بالله کافر شده است. (۱) پس ثابت شد که تأخیر ایشان از بیعت گمراهی نبوده است.

اما اگر تأخیر و خودداری از بیعت، حق و هدایت بوده و ترک آن خطا و گمراهی، پس بر آن حضرت جایز نبود که از حق به باطل و از هدایت به گمراهی روگردان شود. خصوصاً که اجماع است که وی هیچ گاه گمراه نشده است... پس، از آن چه بیان شد ثابت گردید که علی (ع) هیچ گاه با ابوبکر بیعت نفرمود. (۲)

این ها علاوه بر مواردی است که در پاسخ به دو پرسش پیش گذشت.

۸- اگر علی منصوب خداست چراگفن مرا واگذارید؟

۱- لازم به ذکر است که شیخ مفید^[۱]، خوارج را مسلمان به شمار نمی آورد منتها در این بیان می خواهند مطلب دیگری را به اثبات برسانند و از این کلام ایشان جای مغالطه وجود ندارد.

۲- مصنفات الشیخ المفید، ج ۲ الفصول المختاره: ۵۶-۵۷.

ص: ۱۳۹

پرسش هشتم: اگر حضرت علی علیه السلام خود را از طرف خدا منصوب به امامت می دانست پس چرا بعد از کشته شدن عثمان فرموده مرا واگذارید و سراغ دیگری بروید؟

پاسخ: جانشینی و وصایت، حقی بود که از جانب خدا و پیامبر برای مولایم امیرالمؤمنین تعیین شده بود و سرور یگانه ام، در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول الله (ص) تا هنگامی که مردم بر او هجوم آوردند که با او بیعت کنند، تا جایی که در توان داشت، برای پس گرفتن این حق، تمام تلاش خود را مبذول داشت و تا زمانی که مردم با او بیعت کردند، در هر فرصتی که مناسب بود به بیان ظلمی که به ایشان شده و غضب مقامی که خداوند آن را برای حضرتش قرار داده بود، می پرداخت و بیان این ظلم پس از بیعت مردم با ایشان نیز ادامه داشت.

اما واقعیت این بود که آن مردم لیاقت امیری اربابم را نداشتند و او را در میان گرگ هایی که برای دریدن پیکر اسلام، دندان تیز کرده بودند؛ تنها رها کردند و ناله های زهرای مرضیه را شنیدند و یاری نکردند. آیا همان مردم نبودند که دست بر یاری زهرای غریب نبردند؟ آیا آنان نبودند که در مسیر میان خانه و مسجد، با ضربه هایی که به پهلوهای رسول خدا (ص) می نواختند، امیرم را به بیعت فرا می خواندند؟؟؟ آیا آنان نبودند که با یک دست شمشیر و با دست دیگر هیزم

آوردند و همراه با بانگ «الله اکبر»!!! به جنگ با خدا و رسول شتافتند؟... (۱)

و هرگز فراموش نمی‌کنم که نسبت به مولایم چگونه بی‌ادبی کردند که امیرمؤمنان آنان را با پاسخ خود، در بهت و حیرت فرو برد. آیا آنچه رخ داد، از یاد برده‌اند؟ «... وَقَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعِيدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَبِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ لَأَيِّدِرِي مَا يُجِئِي بِهِ وَگوينده ای گفت: ای فرزند ابوطالب! تو بر این امر (خلافت) بسیار حریص هستی. من نیز گفتم: البته به خدا سوگند شما (نسبت به آن) حریص‌ترین و دورترین هستید و من نسبت به آن، مخصوص‌ترین و نزدیک‌ترین هستم. و همانا تنها حقی را مطالبه کردم که برای من است، حال آنکه شما بین من و آن، مانع می‌شوید و برای آنکه آن را به دیگری بدهید، به صورتم می‌زنید و آن گاه که در جمع حاضران گوش او را با دلیل کوفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی‌دانست چه بگوید». (۲) که اگر در وجود بی‌همتای سرور اوصیاء، ذره‌ای طمع بر دنیا و زر و زیور آن بود، آن چنان ساده نمی‌زیست که از دنیا به نان جوی قناعت کند.

امیرمؤمنان(ع)، امیر مؤمنان بود چه مردم می‌پذیرفتند و ایستادگی کرده و بیعتی که با آن جناب مستطاب کرده بودند، نمی‌شکستند، چه پشت کرده و به سوی دیگری می‌رفتند. مولای ما محتاج پذیرش مردم نبود، آن هم مردمی که به

۱- از کتاب‌های مخالفین: العقد الفرید: ۵/۱۲، أنساب الأشراف: ۱/۵۸۲.

۲- نهج البلاغه: ۲/۸۴-۸۵ خطبه ۱۷۲.

ص: ۱۴۱

تعبیر خود حضرت، باعث ضعیف شدن ایشان شدند. مولایم راست گفت که آنان به سراغ دیگری روند و ایشان را رها کنند زیرا که می دانست در پشت نگاه ها و لبخندهای آنان، طمع و آشوب پنهان و جنگ های جمل و صفین و نهروان نهفته بود. آیا با او چنان نکردند که با سینه ای مالامال از اندوه فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَيِّئْتُهُمْ وَ سَيِّئُونِي. فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي. اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يَمِثُّ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ خَدَايَا! هَمَانَا مِنْ أَنَانٍ رَا مَلُولٍ وَ آزْرَدَه خَاظِر كَرْدَمٍ وَ أَنَانٍ مَرَا خَسْتَه وَ فَرْسُودَه كَرْدَه اَنْد. پَس بَه جَاي أَنَانٍ مَرْدَم بَهْتَرِي رَا نَصِيب مَن كَن وَ بَدْتَر اَز مَرَا نَصِيب أَنَانٍ بَفَرْمَا (بَدِين مَعْنَا كَه أَنَانٍ مَن وَ كَارَهَاي مَرَا خَيْرٍ وَ نِيكُو نَمِي بِيْنَنْد، پَس خَدَايَا كَسِي رَا نَصِيب أَنَانٍ كَن كَه بَا أَنَانٍ چِنَان رَفْتَار كَنْد كَه بَه سَخْتِي اَفْتَنْد وَ بَه تَنْگِنَا دَر آيَنْد). خَدَاوَنْدَا! دَلْهَائِشَان رَا اَز تَرْسٍ وَ وَحْشْتِ ذُوبِ گَرْدَانِ چِنَانَكِه نَمَكِ دَر آبِ ذُوبِ شُود.» (۱)

او را چگونه آزرده بودند که این چنین غریب و بی یاور ناله سر داد و جز سینه ی سنگین چاه های کوفه، سینه ای یارای پذیرش اسرار دل غمدیده اش نبود... بگذارید بگذریم و تنها قطره ای ناپیدا از خون دل پاک علی را بر وجدان های خود بنشانیم و آن بزرگ مرد الهی را که ابعادش در قلمرو دیده و اندیشه و قلم اهالی خاک نمی گنجد، در دنیای کوچک خود حبس نکنیم. چه کسی خواهد توانست علی را دریابد؟ مردی که در اوج عظمت و اقتدار، آن گاه که ستمدیده ای فریاد زد: «أنا مظلوم من ستم دیده ام»؛ فرمود: «هَلُمَّ فَلْنَصْرَحْ مَعًا، فَإِنِّي مَا زِلْتُ

ص: ۱۴۲

مَظْلُومًا بِيَا بَا هَمْ فَرِيَادَ كُنَيْمَ كَهْ مَنْ نِيْزَ پِيُوسْتَهْ مَظْلُومٍ وَ سْتَمَّ دِيْدَهْ بُوْدَمَ» (۱).

حال، آیا چون او بی را سزاوار بود که چنین مردمی را همراه شود و چون نزد او آمدند آنان را با آغوش باز بپذیرد؟ آری! مولایم چنین فرمود تا آنان بدانند که در راه حق نبوده و پشت به آن، به دنبال هواهای نفسانی خود هستند. آنان امیرالمؤمنین را خلیفه ای که از جانب خداوند به این مقام شامخ منصوب گشته باشد نمی دانستند که اگر نه چنین بود نمی فرمود: شما با من بیعت کردید، همان گونه که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید.

این مردم همانان هستند که روزی غریبی او را به نظاره نشسته بودند و با این کار جان رسول الله را در میان کوجه می ستاندند، حال امروز پس از بیست و پنج سال که او را ضعیف و رها کردند، آمده اند و تنها برای دنیای خودشان، آزرده از ستم عثمان، دست به دامان مولا می زنند.

سرور اوصیاء، به راستی رحمت گسترده خدا بود. او این کلام را برای عتاب آنانی که خود را در خواب فرو برده بودند، بیان فرمود تا آنان را از تاریکی های جهل و گمراهی، به در آورد و سپس دستی را که به سویس دراز شده بود، ناامید باز نگرداند. به راستی که اسوه ی تقوا و اطاعت خداوند تعالی بود.

۹-درباره ی قرآن حضرت علی

۱- کتاب الغارات: ۷۶۸، کتاب الأربعین: ۱۹۱، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: ۴۴۷. و از کتب مخالفین: التحفه العسجدیه: ۱۴۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹/۳۰۷.

ص: ۱۴۳

پرسش نهم: شیعیان می گویند: نسخه ای از قرآن نزد حضرت علی علیه السلام بود. چرا بعد از خلافت قرآن را بیرون نیاورد؟

پاسخ: مولانا امیرالمؤمنین (ع)، پس از آنکه پیامبر (ص) را تغسیل و تکفین و تدفین نمودند، مطابق با وصیتی که رسول الله به ایشان فرموده بودند، رداء به دوش نگرفتند تا آنکه تمام قرآن را جمع آوری کردند. سپس آن را بر امت عرضه داشتند و آنان با جسارت تمام، به آن حضرت گفتند: نیازی به قرآن شما نداریم. امیرمؤمنان همان لحظه فرمودند: دیگر این قرآن را نخواهید دید... الخ. اما اینکه چرا وقتی مردم با ایشان بیعت کردند، آن قرآن را بیرون نیاوردند:

اول: وعده ی حضرت مبنی بر اینکه آنان دیگر آن قرآن را نخواهند دید.

دوم: مردم تنها به این جهت به سوی امیرالمؤمنین سرازیر شدند که از بی عدالتی عثمان به تنگ آمده بودند نه به این خاطر که امام را خلیفه ی بلافصل پیامبر (ص) می دیدند و به این ایمان داشتند. بنابراین مسلم بود که اگر حضرت آن قرآن را به آنان عرضه می کرد، نمی پذیرفتند؛ زیرا تأویل آیات و نیز ناشایست هایی که از ابوبکر، عمر و عثمان سرزده بود، در آن قرآن وجود داشت. با این وصف، چگونه قرآن مولایم را می پذیرفتند!!!

ص: ۱۴۴

مردمی که سخن ابوبکر و عمر و عثمان را بر قرآن برتری می دادند و در ماجرای خطابه ی صدیقه ی طاهره(س) در مسجد، زمانی که حضرت آیات ارث نهادن پیامبران و طهارت خاندان عصمت را تلاوت می فرمود، امتحان خود را پس داده بودند، حال آنکه چند روز بیشتر از شهادت رسول الله(ص) نگذشته بود. و مردمی که آیات وجود نبوت و خلافت در یک خاندان را شنیدند اما به سخنی که به پیامبر خدا(ص) نسبت داده شد، گوش جان سپردند، چگونه؟ اکنون چگونه پس از بیست و پنج سال که کودکان آنان با بدعت ها بزرگ شدند و بزرگان بر آن پیر شده و پیران با آن رخت بر بستند، چگونه؟... چگونه می پذیرفتند حال آنکه شخص مولایم را بی چون و چرا نپذیرفته بودند و کارهایی که انجام دادند از جمله جنگ های جمل و صفین و نهروان گواه بر این است... حال چگونه قرآنی را می پذیرفتند که آکنده از سرزنش کسانی بود که آنان در دل دوستشان می داشتند و خلیفه رسول الله می انگاشتند؟...

ادبارة ی حضرت عل و بدعت های خلفا

اشاره

ص: ۱۴۵

پرسش دهم: حضرت علی علیه السلام هنگامی که زمام امور را به دست گرفت کارهایی را که خلفاء کرده بودند و شیعه آن کارها را گناه یا اشتباه و بدعت می داند، تغییر نداد مثل حج تمتع - فدک - تراویح - الصلاه خیر من النوم؟

پاسخ: لشکریان و کسانی که در ظاهر پیرو امیرالمؤمنین (ع) بودند، ایشان را در تمام آنچه به آن مأمور می شدند، پیروی نمی کردند. مگر نمی بینیم جنگ هایی به بزرگی جمل و صفین و نهروان چگونه آغاز شدند؟ آیا نخست از بیعت شکنی و سرپیچی از فرمان امام نبود؟

بنابر آنچه به دست ما رسیده است، امیرالمؤمنین در زمان حکومت خود، پنجاه نفر شیعه ی حقیقی نداشتند (۱) و همراهان ظاهری ایشان، حضرت را ادامه دهنده راه عمر و ابوبکر و عثمان می دیدند، نه امامی که از جانب خدا، اطاعت او

۱- اختیار معرفه الناقلین: ۶ ح ۱۱- و ذکر هشام عن أبي خالد الكابلي عن أبي جعفر (ع) قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَمَعَهُ أَصْحَابُهُ وَمَا كَانَ فِيهِمْ خَمْسُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَحَقَّ مَعْرِفَةِ إِمَامَتِهِ امام باقر (ع) فرمودند: علی بن ابی طالب (ع) نزد شما در عراق بود و با دشمن خود می جنگید در حالی که اصحاب او با وی همراه بودند اما در میان آنان پنجاه مرد که او را به حق معرفت و حق معرفت امامتش بشناسند، نبود. بحار الأنوار: ۴۲/۱۵۲ ب ۱۲۴ ح ۱۹.

واجب شده است. از این روست که چون حضرت اعلام نمودند که نماز تراویح بدعت است، آنان فریاد واعمراسر دادند که از روش عمر دست برنمی داریم و مولایم که اعتراض خود و بدعت و حرام بودن انجام این کار را بیان فرموده بود، آنان را به حال خود وانهاد تا به سویی که اراده دارند راه برند.^(۱)

اما درباره فدک: امیرالمؤمنین(ع) در همان ابتدای غصب فدک، به دفاع از حضرت زهرا(س) آمدند و یکی از شاهدان ایشان بودند. همچنین در حضور مردم، ابوبکر را مورد خطاب قرار دادند و بر او حجّت و دلیل آوردند. البته به این اکتفا نفرموده و طیّ نامه ای به ابوبکر، باز این مهم را یادآور شدند و از حقّ حضرت زهرا(س) حمایت فرمودند. ایشان همچنین هنگام شهادت حضرت فاطمه س، پس از دفن ایشان، در ایام عثمان، پس از بیعت مردم با حضرت و در نامه های خود از این موضوع یاد فرمودند.

امیرالمؤمنین در کوفه خطاب به جمعی از اهل بیت و شیعیان خود فرمودند: «اگر بخواهم فدک را به وارثان فاطمه(س) برگردانم، لشکر از اطرفم پراکنده می شوند به طوری که در سپاهم نمی ماند جز خودم و عدّه ی کمی از شیعیانم که معتقد به فضیلت و امامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) هستند».^(۲) و آخرین سخن امیرالمؤمنین(ع) درباره ی فدک نیز همان بود که در نامه به ابن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود که نسبت به آن هم

۱- کتاب سلیم: ۱۲۶، الکافی: ۸/۶۳، الصراط المستقیم: ۳/۲۶، تلخیص الشافی: ۴/۵۸. و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۸۳ و ج ۱/۲۶۹.

۲- کتاب سلیم: ۲/۷۲۰، بحار الأنوار: ۲۹/۳۸۳.

ص: ۱۴۷

عده ای بخلشان برانگیخته شد و عده ای به آن کاری نداشتند و خداوند برترین حکم کنندگان است...»! (۱)

مشتی از خروار

و در آخر این حدیث شریف را می آورم برای آن کس که دیده ی قلبش را تنها به درگاه اربابی دوخته است که عالم، تمنای نگاه لطف او دارند:

امیرالمؤمنین (ع) خطبه ای ایراد فرمودند. خداوند را سپاس و بر او ثنا گفتند. سپس بر پیامبر (ص) صلوات فرستاده و فرمودند: **أَلَا إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ الْبِغَاءِ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ** **أَمَّا الْبِغَاءُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ** **أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ آگَاحَ بَاشِید! هَمانا هَولِناكَ تَرین چیزهائی که از آنها بر شما هراسانم، دو خصلت است: پیروی از خواهش های نفسانی و آرزوهای دور و دراز. اما پیروی از خواهش های نفسانی که از (ابراز و اعمال) حق بازمی دارد و آرزوهای دور و دراز که آخرت را از یاد می برد. آگَاحَ بَاشِید! هَمانا دنیا پشت کنان کوچ کرده است و به راستی که آخرت روی آورنده کوچ نموده است و هریک را فرزندان است. شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا زیرا امروز عمل هست و حسابی نیست و فردا (در آخرت) حساب هست و عملی در کار نیست.**

وَ إِنَّمَا يَدُوعُ الْفِتْنِ مِنْ أَهْوَاءٍ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدِعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اِخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ

۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبده: ۳/۷۱ نامه ۴۵..

ص: ۱۴۸

عَلَى ذِي حِجِّي لِكِنَّهُ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفًا وَمِنْ هَذَا ضِعْفًا فَيَمَزَّجَانِ فَيَجَلَلَانِ مَعًا فَهَذَا لَكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسَيْنِي وَهَمَانَا خَوَاسْتِ گاه رخداد فتنه ها، هواهای نفسانی مورد پیروی و بدعت هاست که با (عمل به) آن (بدعت ها)، با حکم خدا مخالفت می شود و در آن مردانی، مردانی دیگر را به ناحق سرپرست می شوند. آگاه باشید! همانا اگر حق خالص در میان بود، هیچ اختلافی نبود و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند اما چنین است که مشتی از حق و مشتی از باطل برگرفته شده و با یکدیگر آمیخته شده است و اینجاست که شیطان بر یاران خود چیره گردد و تنها کسانی که از جانب خداوند برای آنان عاقبت نیکویی رقم خورده باشد، رهایی یابند.

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَزُبُّ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غَيَّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غَيَّرَ السُّنَّةَ وَقَدْ آتَى النَّاسَ مُنْكَرًا ثُمَّ تَشْتَدُّ النَّبِيَّةُ وَتُسَبَّى الذَّرِّيَّةُ وَتَدْقُهُمُ الْفِتْنَةُ كَمَا تَدُقُّ النَّارُ الْحَطَبَ وَكَمَا تَدُقُّ الرَّحَى بِنِفَالِهَا وَيَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ» همانا شنیدم رسول الله (ص) می فرمود: «حال شما چگونه است زمانی که فتنه شما را چنان فراگیرد که کوچک در آن بزرگ شود و جوانان در آن پیر شوند. مردم مطابق آن پیش می روند و آن را سنت (الهی) برمی گزینند. چون چیزی از آن تغییر کند، گفته شود: "سنت تغییر یافته است و مردم کار نادرستی کرده اند." سپس (در آن زمان است که) بلاها شدت گیرند و فرزندان به اسارت برده شوند و فتنه آنان را بکوبد چنان که آتش هیزم و آسیاب طعمه اش را در هم می کوبد. (در آن زمان) برای غیر خدا دین را فرامی گیرند و برای غیر عمل کردن، می آموزند و با انجام کارهای آخرت، دنیا را

ص: ۱۴۹

می طلبند؟

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَشَيْعَتِهِ فَقَالَ قَدْ عَمِلْتَ الْوَلَاءَ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) مُتَعَمِّدِينَ لِحِدَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُعْزِرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ الدَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوْلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شَيْعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَفَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّتِهِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) سپس در حالی که پیرامون حضرت، گروهی از خانواده و خواص و شیعیان ایشان بودند، روی آوردند و فرمودند: همانا والیان پیش از من کارهایی مخالف رسول الله (ص) انجام دادند که از روی عمد با او مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند و اگر من مردم را به کنار گزاردن آن‌ها مکلف می‌کردم و آن‌ها را به جایگاه خود بازمی‌گرداندم، آن چنان که در زمان رسول الله (ص) بود، هر آینه سپاهم از گرد من پراکنده می‌شدند تا آنجا که تنها می‌ماندم یا تعداد بسیار کمی از شیعیانم کسانی که به فضیلت من و واجب بودن امامتم در کتاب خدای عزوجل و سنت رسول الله (ص) آگاهی دارند (با من) باقی می‌مانند.

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع) فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ رَدَدْتُ فِدْكَآ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ (س) وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَمَا كَانَ وَ أَمْضَيْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمَضَّ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَ هَرَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجُورِ قُضِيَ بِهَا وَ نَزَعْتُ نِسَاءً نَحْتُ رِجَالٍ بَعِيرٍ حَقٌّ فَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَرْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ آیا دیدید اگر درباره مقام حضرت ابراهیم دستور می‌دادم و آن را به جایگاهی بازمی‌گرداندم که رسول الله (ص) (آن را) در آنجا نهاد و فدک را به

ص: ۱۵۰

وارثان فاطمه(س) بازمی گرداندم وصاع پیامبر خدا(ص) را به حالت نخست بازمی گرداندم(۱) و قطعه زمین هایی را که رسول الله(ص) آن را برای گروه هایی مشخص فرمود اما به آنان داده نشد، به آنان می دادم و خانه جعفر را به وارثان او می دادم و آن را از مسجد ویران می کردم (آثار مسجد بودن را از آن زایل می کردم و آن را به خانه تبدیل می کردم) و آن احکام ستم گونه ای را که مطابق با آن حکم شد، (به حکم حق) بازمی گرداندم و زن هایی را که به ناحق با مردانی ازدواج کردند از آنان جدا می ساختم(۲) و به نکاح همسران حقیقتشان، بازمی گرداندم و درباره آنان حکم فروج و احکام را جاری می ساختم.

وَسَبَّيْتُ ذُرَارِيَّ بَنِي تَغْلَبٍ وَ رَدَدْتُ مَا قَسَمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ وَ مَحَوْتُ دَوَابِينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْيَاءِ وَ أَلْقَيْتُ الْمَسَاحَةَ وَ سَيَّوَيْتُ بَيْنَ الْمَنَاكِحِ وَ أَنْفَذْتُ خُمْسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَهُ وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فَتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسِيحَ عَلَى الْخَفِيِّينَ وَ حَرَّمْتُ عَلَى النَّبِيِّدِ وَ أَمَرْتُ بِالْإِحْلَالِ الْمُتَعَيِّنِينَ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خُمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ أَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ أَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَخْرَجَهُ وَ أَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بِعَيْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَدْخَلَهُ وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَى

- ۱- صاع مقدار آبی است که رسول الله(ص) با آن غسل می فرمودند که مقدار آن مشخص و معادل با شش رطل بود. پیامبر فرموده بودند که پس از من افرادی خواهند آمد که این مقدار را کم بدانند و این رخ داد.
- ۲- مانند زنانی که بدون حضور دو شاهد عادل، صیغه طلاق آنان را جاری می ساختند یا زنانی که در غیر حال طهر آنان را طلاق داده و پس از عده به نکاح درمی آوردند.

ص: ۱۵۱

الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْنَانِهَا وَحُدُودِهَا وَرَدَدْتُ الوُضُوءَ وَالغُسْلَ وَالصَّلَاةَ إِلَى مَوَاقِفِهَا وَشَرَائِعِهَا وَمَوَاضِعِهَا وَرَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَرَدَدْتُ سَبَايَا فَارِسَ وَسَائِرِ الْأُمَمِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي وَنَسَلِ بَنِي ثَعْلَبِ رَا (که عمر بی دلیل جزیه را از آنان برداشت و به جای آن زکات را از آنان دو برابر گرفت) به اسارت می گرفتم و آنچه را که از زمین خیبر (در میان منتفدین در زمان عمر) تقسیم شد به حال نخست بازمی گرداندم و دفاتر بخشش ها را (که به دستور عمر و براساس نفوذ و سوابق و... ایجاد شده بود و مطابق با آن، در بخشش ها تفاوت می گزاردند) از میان می بردم و همان گونه که رسول الله (ص) به صورت برابر می بخشید، می بخشیدم و آن (اموال و بخشش ها) را در دست (جمعی از) توانگران قرار نمی دادم و مساحت را (در گرفتن خراج که عمر پایه نهاد) می انداختم (معتبر نمی دانستم) و در میان مواضع نکاح، مساوات قرار می دادم (۱) و خمس رسول الله (ص) را همان گونه که خداوند عزوجل نازل و واجب فرمود، اجرا می کردم (۲) و مسجد رسول الله (ص) را همان گونه که بود، (به حال نخست) بازمی گرداندم و درهایی را که به سوی مسجد باز شده می بستم و درهایی که بسته شده باز می کردم و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی جایز برشمرد) حرام می کردم و برای خوردن آبجو حد جاری می کردم و دو متعه (حج و نساء) را حلال می کردم و دستور می دادم تا بر جنازه ها پنج مرتبه تکبیر

۱- رسول الله (ص) در امر ازدواج میان سیاه و سفید، عرب و عجم و قریشی و غیرقریشی تفاوت نمی نهاد اما عمر مقرر کرد که غیر عرب نباید از عرب و غیر قریشی نباید از قریشی زن بگیرد.

۲- خمس متعلق به اهل بیت (ص) است اما عمر آن را میان تمام مسلمانان تقسیم کرد.

ص: ۱۵۲

بگویند (که عمر مطابق با نظر شخصی اش یکی از آن کم کرد) و مردم را به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم ملزم می کردم (۱) و آن کسانی را که رسول الله (ص) رانده بود ولی با وجود رسول الله (ص)، به مسجد حضرت آورده شدند، بیرون می کردم (۲) و آن کسانی را که پس از رسول الله (ص) رانده شدند حال آنکه حضرت آنان را وارد فرموده بود، وارد می گرداندم و مردم را به عمل به حکم قرآن وامی داشتم و درباره طلاق مطابق با سنت پیامبر رفتار می کردم (۳) و زکات را براساس اصناف (نه گانه) و مقدار مقرر آن می گرفتم (۴) و وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جایگاه هایش بازمی گرداندم (۵) و اهل نجران را به جایگاه هایشان بازمی گرداندم (۶) و اسیران فارس و سایر امت ها را مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) بازمی گرداندم، هر آینه از گرد من پراکنده می شدند.

وَاللّٰهُ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لَّمَّا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَاَعْلَمْتُهُمْ اَنْ اَجِمَّ اَعْمَهُمْ فِي التَّوَاتُلِ بِدَعْوَةٍ فَتَنَادَى بَعْضُ اَهْلِ عَشْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ يَا اَهْلَ الْاِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَّلَقَدْ خِفْتُ اَنْ يَثُورُوا فِي

- ۱- مخالفان یا این آیه را نمی خوانند یا در تمام نمازها به آرامی می خوانند.
- ۲- اشاره به مروان بن حکم و حکم بن ابی العاص دارد که پیامبر آنان را از مدینه بیرون کردند، ولی عثمان او را بازگرداند و بیت المال را در اختیار او قرار داد.
- ۳- برای طلاق وجود دو شاهد عادل شرط است ولی در نکاح شرط نیست و آنان معکوس رفتار کردند.
- ۴- آنان بر همه چیز زکات بستند و در هر کجا خواستند کم و زیاد کردند.
- ۵- آنان در تمام این موارد دست بردند که برخی از آنها ذکر شده است.
- ۶- عمر خلاف دستور رسول الله (ص) آنان را به عراق کوچ داد.

ص: ۱۵۳

نَاجِيهِ جَانِبِ عَشِيْرَةِ كَرِيٍّ. مَا لَقِيْتُ مِنْ هَيْدِهِ اَلْأُمَّهٖ مِنْ اَلْفُرْقَةِ وَ طَاعِهِ اَتَّمَّهُ الصَّلَاةِ وَ الدُّعَاةِ اِلَى النَّارِ بِهٖ خُدا سُوْگَنْد! هِمَانَا مَرْدَم رَا دَسْتُوْر دَادَم كِه دَر مَاه رَمَضَانَ جَز بَرای اِدای نَمَاز وَاجِب جَمع نَشُونَد وَ اَنان رَا آگَاه سَاخْتَم اَز اَينَكِه اِجْتِمَاع اِيشان دَر بَرگَراری نَمَازهاى مَسْتَحْبِيٍّ، بَدَعْت اَسْت. (۱) بَرخى اَز اِفْراد سِپاه مَن كِه هَمراه بَا مَن مِى جَنگِيدَنَد نَدا بَرداشتَنَد كِه: "اى اَهْل اِسْلام! سَنَّت عَمْر تَغْيِير كَرْدِه اَسْت. ما رَا اَز خَوانَدَن نَمَاز مَسْتَحْبِيٍّ دَر مَاه رَمَضَانَ، بَا مِى دَارَد. " وَ هِمَانَا تَرسِيدَم كِه اَز گُوشِه اِى اَز لَشْكْرَم شُورَش كَنند. چِه دِيدَم اَز اَين اُمَّت اَز تَفْرَقِه وَ پِیروى اَز اِمَامان گَمراهى وَ دَعوْت كَنندگان بَه سِوِى آتَش.

وَ اَعْطَيْتُ مِنْ ذَلِكْ سِيْهَمْ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ «اِنْ كُنْتُمْ اَمْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا عَلٰى يَوْمِ الْفُرْقَانِ يَوْمِ التَّقٰى الْجَمْعَانِ» (۲) فَ نَحْنُ وَ اللهُ عَنى بَعْدِ الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَّا اللهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرِسُوْلِهِ (ص). فَقَالَ تَعَالٰى: «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى وَ اَلْيَتٰمٰى وَ الْمَسٰكِيْنِ وَ اَبْنِ السَّبِيْلِ» فِى اَخْصَاةٍ. «كٰى لَـ يَكُوْنُ دُوْلَةٌ بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ ما اَتَاكُمْ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ» فِى ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ «اِنَّ اللهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ» (۳) لِمَنْ ظَلَمَهُمْ، رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غِنٰى اَعْنَانَا اللهُ بِهٖ وَ وَصٰى بِهٖ نَبِيَّهٗ (ص) وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِى سِيْهَمِ الصَّدَقَةِ نَصِيْبًا اَكْرَمَ اللهُ رِسُوْلَهٗ (ص) وَ اَكْرَمَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ اَنْ يُطْعِمَنَا مِنْ اَوْسَاخِ النَّاسِ. فَكَذَّبُوا اللهَ وَ كَذَّبُوا رِسُوْلَهٗ وَ جَحَدُوا كِتٰبَ اللهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنا وَ مَنَعُوْنَا فَرَضًا فَرَضَهُ اللهُ لَنَا. مَا لَقٰى اَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّىْ مِنْ اُمَّتِهٖ مَا لَقِيْنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص). وَ اللهُ الْمُسْتَعٰنُ عَلٰى مَنْ ظَلَمَنَا وَ لَّا حَوْلَ وَ لَّا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ (اِگَر) اَز اَن، سَهْمِ ذِي الْقُرْبٰى رَا مِى بَخْشِيدَم كِه خُداوند عَزَّوَجَلَّ

۱- مقصود حضرت نماز تراویح است.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه ۴۲.

۳- (۵۹) سوره الحشر: آیه ۸.

می فرماید: «اگر به خداوند و آنچه بر بنده خودمان درباره روز جدایی حق و باطل، روزی که دو گروه یکدیگر را ببینند نازل کردیم، ایمان دارید». (۱) به خدا سوگند! ما هستیم مقصود از ذی القربی که خدا ما را با خود و پیامبرش (ص) قرین قرار داده آنجا که خدای تعالی فرموده است: «برای خداوند است و برای پیامبرش و برای ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان». این تنها ویژه ماست «تا دست گردان میان توان گران شما نباشد و آنچه (از دستورات) را که فرستاده (رسول الله) به شما داد بگیرید (بپذیرید و انجام دهید) و از هر آنچه شما را از آن بازداشت، دست نگه دارید» و درباره ستم کردن به آل محمد از خدا بترسید، همانا خدا نسبت به کسانی که به آنان ظلم کنند، سخت کیفرکننده است». و این رحمتی است از جانب خداوند برای ما اهل بیت و ثروتی است که خداوند ما را بدان بی نیاز کرده و پیامبرش (ص) را بدان توصیه فرموده است و برای ما در صدقه، سهمی قرار نداده است. خداوند پیامبرش (ص) و ما اهل بیت را گرامی داشته است از اینکه از کثیفی های مردم (۲) به ما روزی دهد. خدا را تکذیب کردند و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حق ما گویاست، انکار کردند و ما را از واجبی بازداشتند که خداوند آن را بر ما واجب فرموده بود. خاندان هیچ پیامبری از امت آن پیامبر ندید آنچه که ما پس از پیامبران (ص) دیدیم و به راستی که

-
- ۱- این فراز به دنبال دستور خداوند درباره مصرف خمس آمده است که حضرت با تلاوت آن می خواهند بفرمایند که اعتقاد به مصرف خمس از شروط ایمان به خدا و روز قیامت است همچنان که در آیه نیز مشهود است.
 - ۲- اموالی که مردم برای دفع بلا انفاق می کنند، صدقات.

ص: ۱۵۵

خداوند یاور ماست علیه کسانی که به ما ستم کردند و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم. (۱)

۱۱-درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول

اشاره

۱- الکافی (الروضه): ۸/۵۸ ح ۲۱، تمام نهج البلاغه: الخطبه ۳. ر.ک: کتاب سلیم: ۷۲۱ ح ۱۸ و ۹۴۸ ح ۸۴، تأویل الآیات: ۶۵۳، بحار الأنوار: ۳۴/۲۲۲ ب ۵۸ ح ۶.

ص: ۱۵۶

پرسش یازدهم: در برخی از کتب شیعیان آمده است که اصحاب پیامبر جز چند نفر بعد از رسول خدا مرتد شدند؟ یعنی چه؟

پاسخ: اراده ی رحمانی بر آن قرار گرفت که قرآن، کلام خداوندی و سعادت آفرین آسمانی برای اهالی خاک، بر سینه ی سینای محمدی فرو فرستاده شود و اسلام آخرین آیین و رسول مکی، خاتم فرستادگان باشد.

حق نیز چنین بود که کلام وحی فرقان حق و باطل و طریق هدایت بنی آدم و روش پیامبر آخرین، عالی ترین راه و رسم زندگی برای اهل ایمان باشد، اما تدبّر و تعمق در سرنوشت جامعه اسلامی نشانی از اتفاق و اتحاد سعادت آفرین و خیرافزا و عزّت خیز را به نمایش نمی گزارد و امت محمدی همانند امت های پیشین که آتش فرقه گرایی خرمن باورهایشان را به آتش کشید، در ره پویی سیل صاحب رسالت، راه ناکامی در پیش گرفتند و طریق تفرقه بنا نهادند. به راستی ماجرای حیرت انگیز و ملال آور است.

کدامین گروه بر سیل هدایت و کدامین دسته در مسیر کژی و کجی است؟ از میان اصحاب حتی آنانی که با دیرینه ای پر از حماسه و قطعاتی پر از درخشندگی بودند، راهی جدای از یکدیگر پیموده و با قرار گرفتن در مسیر تندباد ناگوار و

ص: ۱۵۷

وحشت زای خیانت، راه تفرقه بازگشودند.

گروهی رندانه و از سر طمع بال و پر خویش را که با تیغ هدایت حضرت خاتم الأنبياء چیده شده بود، آراستند و لطیف و مرموز، در بستر تغییرات خرامیدند تا چون روزگار مقتضی شود، آب رفته را به جوی بازگردانند. گروهی سرگردان و حیران راه گمراهی پیش گرفتند و در وادی سرگشتگی و ناتشخیصی امام هدایت به گرداب های سخت هلاکت فرو غلتیدند. گروهی زمامداری دنیا را فارغ از زندگی جاودان آخرت به تصویر کشیدند و شیخوختی را امتیاز ولایت مداری شمردند. جمعی نیز راه صبر پیش گرفتند پس از پاک بازی کردن و همراه نیافتن و تعرض دیدن.

آیا به راستی حاصل بیست و سه سال رسالت کامل و جامع خاتم و شصت و سه سال پاک و منزّه زیستن و هدایت گری امین مکه، حتی چند روزی تا تجهیز و تدفین جسم پاک او بردباری را مقتضی نبود تا جامعه ماتم زده مسلمانان با حضور بزرگان صحابه نزدیک ترین راه به اسلام جاوید را برگزیند؟ آیا اسلام و قرآن و تعالیم پیامبر اکرم نمی توانست از تفرقه میان مسلمانان مانع شود تا با اجرا شدن تعالیم و روشن گری های حضرت خاتم الأنبياء، روح امّ القریبی از میان امت آخرین رخت برنیند؟ آیا راهی برای گریز از این اختلاف ایمان سوز و مخالف با نصّ کلام خدا وجود نداشت؟ یا اینکه پیامبر رحمت، جامعه تازه رشد یافته و رو به توسعه خود را بدون روشنگری و هدایت کامل تنها گزارده بود؟

هرگز چنین مباد و چنین نبود. اسلام آیین خاتم است و تا روز قیامت بی نیاز می کند آنکه را در پی هدایت است. اما چه شده که اکنون پس از چهارده قرن،

ص: ۱۵۸

آنان که خود را زیر پرچم اسلام می دانند، در هفتاد و چند وادی حیران اند و جز یکی، سایرین راه به سوی جز بهشت می برند؟ ماجرا از پیش از شهادت پیامبر آغاز شد ولی پس از آن رخ نمود:

ارتداد به معنای بازگشتن از اسلامی است که خداوند بدان خشنود گردیده باشد. خداوند دین اسلام را با ولایت امیرالمؤمنین کامل نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي امْرُوزَ دِينِ شِمَا رَا بَرَايْتَانِ كَامِلَ كَرْدَمِ وَ نِعْمَتِ خَوِيْشِ بِرِ شِمَا تَمَامَ نَمُودَمِ».

و در ادامه فرمود: « وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيْنًا مِنْ بَرَايِ شِمَا اَيْنِ اِسْلَامِ (همراه با پذیرش ولایت علی(ع)) را راضی شدم» (۱). و در جای دیگر فرمود: «و من يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه و هر آن کس که جز اسلام بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد». پس اسلام بدون ولایت، اسلامی که خداوند پذیرفته باشد نیست.

حال اگر تمام امت رسول الله(ص) پس از شهادت ایشان، از ولایت امیرالمؤمنین بازگردند و از یاری او امتناع ورزند و تن به کسی جز او دهند، جای تعجب ندارد که معصوم بفرماید پس از رسول خدا تمام مردم جز سه تن یا چهار تن همه از اسلام بازگشتند و این عیبی برای پیامبر اکرم(ص) نیست زیرا تربیت نشدن شاگرد برای آموزگار کاستی نمی آورد که خداوند خود آفریدگار و پروردگار تمامی مخلوقات است اما خود می فرماید: بیشتر مردم نمی اندیشند،

بیشتر مردم درک نمی کنند، اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند. بسیار کم از میان بندگان من بسیار شکرگزار هستند. بسیاری از مردم شکرگزاری نمی کنند. بیشتر مردم ایمان نمی آورند. و درباره ی نوح پیامبر که قوم خود را نزدیک به نه قرن از نافرمانی خدا بر حذر داشت، می فرماید: «و همراه با او جز اندکی، ایمان نیاوردند» و بسیاری موارد دیگر.

در اینجا از ذکر برخی واژه های غیر متداول ناگزیرم البته تلاش می کنم این معنا را هرچه شیواتر بیان کنم: ما شیعیان اهل بیت (ع) به کتاب خداوند، قرآنی که بر قلب پاک پیامبرمان نازل گردید، ایمان داریم. البته وهابی ها نیز همین ادعا را دارند و البته تنها «ادعا» دارند. حال ما از همین ادعای آنان که می دانیم تنها پنداری است که بر روی خواهش های نفسانی خویش کشیده اند بهره می بریم تا ببینیم کدامیک به قرآن و عمل به آن نزدیک تر هستیم.

صحابه و آیه انقلاب (پس گرایی)

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ مُحَمَّد (ص) تنها یک فرستاده از جانب خداوند است که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خویش (دوران جاهلیت، عصر کفر و شرک) بازمی گردید؟ و هر آن کس که به گذشته خویش باز گردد، هرگز ضرری به خداوند نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.» (۱)

ص: ۱۶۰

محور سخن در این آیه شریفه، شهادت رسول خدا(ص) و انقلابی است که پس از ایشان برپا خواهد شد. این بیان در سه بخش: «و ما محمد»، «أفان مات أو قتل» و «انقلبتم علی أعقابکم» نهفته است. در اینجا برای بیشتر مشخص شدن مفهوم این بیان ها باید به پرسش هایی اساسی پرداخته و در صدد پاسخ گفتن به آن ها باشیم.

چرا خداوند به جمله: «محمد تنها یک پیامبر است» اکتفا نفرمود و بلافاصله پس از آن فرمود: «که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود...؟» در حالی که سیاق آیه با جمله اول کامل می شود. یعنی تنها می فرمود: «محمد تنها یک پیامبر است، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود». پس چه نیازی بود که این جمله آن هم به صورت تأکید بیان شود و گفته شود: «او پیامبری است که پیامبران پیش از او آمده اند و رفته اند؟» به عبارت دیگر: جمله ی دوم چه نقشی در بیان مقصود دارد؟

حرف عطف «أو» که به معنای «یا» می باشد دلالت بر اختلاف میان معطوف که در اینجا «قتل» است با معطوف علیه که در اینجا «مرگ» است دارد. به بیان دیگر خداوند با ذکر عبارت مات أو قتل می خواهد بفهماند که میان این مرگ و قتل تفاوتی وجود دارد. این تفاوت چیست؟

در خطاب «انقلبتم باز می گردید» چه کسی مورد خطاب است و مخاطب از چه چیزی باز می گردد و این بازگشت او چه ارتباطی با رحلت یا شهادت رسول اکرم(ص) دارد؟

و دیگر اینکه در این آیه، موقعیت بیان شده، موقعیت استقامت و پایداری

ص: ۱۶۱

است، پس چرا خداوند نفرموده است: خدا استقامت کنندگان یا مؤمنین یا مسلمین را به زودی پاداش خواهد داد بلکه فرموده است: «خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد»؟

پیش از پرداخت سؤالات، لازم است دو مقدمه مهم را بیان کنیم:

یکم: شأن نزول: اصحاب تفاسیر می گویند شأن نزول این آیه، شکست مسلمانان در جنگ احد بوده است که در خلال آن، مشرکین شایع کردند رسول خدا(ص) در جنگ به قتل رسیده است و این موجب نوعی شکست، عقب نشینی و تردید مسلمانان شد و خداوند این آیه را برای سرزنش مسلمانان فرفرستاد.

دوم: اصل در آیه چیست؟ آیا اصل در آیات قرآنی این است که برای هر زمان معتبر هستند مگر آنچه با دلیل استثناء شود؟ یا بالعکس؟

به بیان دیگر: اگر آیات قرآن برای هر زمانی قابل قبول هستند، پس می توانیم مفهوم آیه را به غیر از زمان نزول آن نیز تعمیم دهیم و گرنه باید مقید به شأن نزول آیه باشد و تعمیم آن به زمانی دیگر نیاز به دلیل خواهد داشت.

شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتفاق نظر دارند بر اینکه عموم لفظ مورد نظر است و خصوصیتی در شأن نزول نیست؛ زیرا اگر اصل بر عدم تعمیم آیات قرآن به زمان های دیگر باشد، عمل به قرآن در زمان های بعد باطل بوده و ما ناگزیر خواهیم بود اکثر آیات قرآن را کنار گذاشته و بی فایده تلقی کنیم. ولی چنین چیزی با روحیه، روش، تعلیمات و عمومیت اسلام منافات دارد. همچنین در قرآن آیاتی هست که بر تدبیر و عمل به قرآن تأکید داشته و نسبت به عکس آن توییح می کند. از این دست آیات در قرآن کریم کم نیست و به عنوان نمونه

ص: ۱۶۲

یادآور می شویم:

برخی از آیات تدبیر: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا يَا أَنَانَ در قرآن تدبیر نمی کنند یا اینکه بر دل‌های آنان قفل‌های آن قرار دارد؟» (۱). «وَلَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ مَا قَرَأَ را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟» (۲). «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا وَبَدِينِ سَانَ آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انداز را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بپرهیزند یا برای آنها تذکری به وجود آید.» (۳).

که اگر بخواهیم نظر عکس را بپذیریم، این فرمایش خداوند: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و آنگاه که قرآن خوانده شود بدان گوش فرادهید و سکوت کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید» (۴) دیگر معنایی نخواهد داشت چرا که آیه به تمام قرآن اشاره دارد و مخصوص بخش اندکی از آن نیست.

این آیات ما را ملزم می سازد تا به تمام قرآن پای بند باشیم نه به بخشی از آن. بنابراین هیچ کسی که ادعای پیروی از قرآن را داشته باشد، با فرض دوّم موافق نیست. با ثابت شدن اصل یکم، نیازی به بیان دلیل برای تعمیم حکم آیه انقلاب (به معنای پس گراییدن از اسلام به کفر و شرک) به زمان‌های پس از نزول

۱- (۴۵) سوره محمد (ص): آیه ۲۵.

۲- (۵۴) سوره قمر: آیات ۱۸، ۲۳، ۳۳ و ۴۱.

۳- (۲۰) سوره طه (ص): آیه ۱۱۴.

۴- (۷) سوره الأعراف: آیه ۲۰۵.

ص: ۱۶۳

نیست اما دلایل آن را نیز بیان می‌کنیم:

۱) آن چه در جنگ احد در مدینه و اطراف آن شایع شد، خبر قتل پیامبر(ص) بود که موجب پیدایش ارتداد و بازگشت به گذشته شد. اما اگر خداوند می‌خواست تنها به جنگ احد اشاره نماید باید می‌فرمود: «أفان قتل آیا اگر کشته شود» ولی حالت مرگ را نیز اضافه فرمود، یعنی برای زمان نزول آیه از لفظ «قتل کشته شود» استفاده شده است و ذکر لفظ «مات مرگ» در آیه به منظور تعمیم از دنیا رفتن پیامبر است حال با شهادت در میدان جنگ باشد یا در خانه. و آوردن این دو لفظ با یکدیگر به منظور آن است که بیان فرماید مشابه آن «انقلاب بازگشت» ی که در جنگ احد رخ داد، پس از شهادت پیامبر(ص) نیز واقع خواهد شد.

۲) گفتیم که حرف «أو» دلالت بر اختلاف میان دو کلمه ای دارد که این حرف، آن دو را برای یک مفهوم به یکدیگر متصل می‌کند. به عنوان مثال می‌گوییم: اگر بروم یا بمانم او خواهد آمد. کلمه ی «یا» همان نقش حرف «أو» را ایفا می‌کند و دلالت دارد بر اینکه رفتن یا نرفتن من با هم متفاوت هستند اما در هر دو حالت، آمدن شخص غایب اتفاق خواهد افتاد و این مفهوم برای آن دو حالت مشترک است. درباره این آیه نیز همین گونه است.

وقتی خداوند می‌فرماید «مات أو قتل» بدین معناست که میان شایع شدن خبر قتل پیامبر با رحلت ایشان تفاوت وجود دارد اما آنچه در اینجا مشترک است مفهوم بازگشت از ایمان به سوی شرک است که بی تردید در جنگ احد رخ داد و پس از شهادت پیامبر نیز رخ خواهد داد.

ص: ۱۶۴

۳) با توجه به اینکه خداوند عالم غیب است و به وضوح چگونگی رحلت پیامبر(ص) را می‌داند، بیان نمودن این آیه به صورت تردید تنها به این دلیل است که خداوند اراده نموده هر دو حادثه را در این آیه مشمول سازد: شایع شدن خبر قتل پیامبر در احد و رحلت رسول خدا(ص) که در هر دو گروه بسیاری از مسلمانان دچار ارتداد می‌شوند.

۴) در زبان عربی هرگاه حرف شرط بر سر فعلی بیاید، در صورت تحقق آن فعل، جواب شرط نیز حتماً رخ خواهد داد. حرف «إن» که یکی از ادات شرط است در این آیه آمده است و فعل‌های شرط «مات» و «قتل»، و فعل جواب شرط «انقلبتم» است. استفاده از این قاعده در این آیه بدان معناست که هرگاه پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد، این «انقلاب» رخ خواهد داد؛ بنابراین علاوه بر قطعی بودن مشمول آیه برای وقوع انقلاب پس از شهادت پیامبر، این نکته نیز آشکار است که در این آیه تأکید بر روی انقلاب پس از مرگ یا قتل رسول الله(ص) است.

در این آیه آمدن حرف استفهام «أ آیا» که بر سر حرف شرط «إن اگر» آمده است، مفهوم تأکیدی دارد و در واقع برای استنکار، توییح و زشت نشان دادن این انقلاب است.

تا اینجا اثبات شد که آیه مورد نظر برای هنگام نزول خود، تا پیش از شهادت پیامبر و پس از آن قابل تعمیم است.

نکته ی دیگری که از ذکر آن ناگزیر هستیم اینکه باید دانست مرگ دو معنا دارد یک معنای عام که مفهوم آن قبض روح است: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ هَر كَجَا بَاشِيد مَرَك بَه سَرَاغ شَمَا خَوَاهِد آمَد هَر چَند در

ص: ۱۶۵

برج هایی مرتفع باشید». (۱) «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ اوست که شما را حیات بخشید سپس شما را می میراند و پس از آن شما را زنده می کند». (۲)

معنای دیگر مرگ، خاص است که در برابر قتل می باشد یعنی شخص به مرگ طبیعی بمیرد و در هر آیه ای که هر دو لفظ «موت» و «قتل» هم زمان آمده باشد، منظور همین معنای خاص مرگ است، به خصوص آنجا که از حرف «أو» استفاده شده است که مستلزم اختلاف در معنی میان معطوف و معطوف علیه است. به عنوان مثال:

«لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا اِذَا كَانُوا عِنْدَنَا مَا بُدِدُوا لِيَدِ الْمُشْرِكِينَ اِنْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا لَمْ يَكْفُرُوا لَوْلَا اِيَّاكُمْ لَفُتِنَ عِبَادُكُمْ وَلَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا كُنْتُمْ اِلٰهًا كَمَا تَدْعُو» (۳) «وَلَا يَتْلُو سُوْرَةَ الْاِنْفٰلِ اِلَّا سَخِرَ مِنْكُمْ اَوْ يَكُوْنُ اِلٰهًا مِمَّا دَعٰوْتُمْ اَوْ يَكُوْنُ اِلٰهًا مِمَّا يَدْعُوْنَ» (۴) «وَلَا يَتْلُو سُوْرَةَ الْاِنْفٰلِ اِلَّا سَخِرَ مِنْكُمْ اَوْ يَكُوْنُ اِلٰهًا مِمَّا دَعٰوْتُمْ اَوْ يَكُوْنُ اِلٰهًا مِمَّا يَدْعُوْنَ» (۵)

اگر مرگ در این آیات به معنای عام خود باشد، هیچ دلیلی برای به کارگیری لفظ قتل نخواهد بود، زیرا قتل هم نوعی مرگ است و این خلاف بلاغت است و مورد بحث ما نیز از همین قبیل است. از اینجا ثابت می شود که مقصود از مرگ

۱- (۴) سوره نساء: آیه ۷۹.

۲- (۲۲) سوره حج: آیه ۶۷.

۳- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۵۷.

۴- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۵۸.

۵- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۵۹.

ص: ۱۶۶

در آیه انقلاب همان معنای خاص آن است که هم ردیف قتل است نه شامل آن.

اما پاسخ به سؤالات:

چرا خداوند بر رسول بودن حضرت تأکید فرموده است: «او رسول است و قبل از او رسولان گذشته اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...» در حالی که می توانست چنین بفرماید: «محمد تنها یک رسول است، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...»؟

با اولین نگاه به آیه توجه مسلمانان به این نکته جلب می شود که پیامبر جاودان نیست و ایشان نیز از دنیا می رود. اما اگر این تمام مقصود بود، کافی بود خداوند بفرماید: «محمد تنها یک انسان است که پیش از او انسان هایی آمده و رفته اند». بنابراین تأکید بر رسول بودن حضرت و صفت رسالت ایشان معانی دیگری دارد:

یکم: همان گونه که دین در گذشته وابسته به زندگی پیامبران نبوده است، درباره اسلام و زندگی پیامبر خدا(ص) نیز همین طور است یعنی: پیامبران پیشین از دنیا رفتند و دین پس از آنها باقی بود، رسول خدا(ص) نیز هر گاه بمیرد یا کشته شود، دین پس از او ادامه خواهد داشت.

دوم: تأکید بر «تطابق سنن»: سنت امت ها پس از مرگ پیامبرانشان بر یکدیگر منطبق است. آن چه بر امت های پیشین گذشته است، بر این امت نیز مو به مو جاری خواهد شد. این حقیقت را قرآن، سنت و واقعیت تاریخی ثابت می کنند. اما قرآن:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ

ص: ۱۶۷

بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلَوْا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ بَعْضِي
 از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، خداوند با برخی از آنها سخن گفت و بعضی را درجاتی برتر داد. و به عیسی بن
 مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از این پیامبران بودند، پس
 از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی کردند ولی این امت ها با هم اختلاف کردند، بعضی
 ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد».

با توجه به اینکه ضمیر «هم» به «تلك الرسل پیامبران» باز می گردد و با توجه به آیه قبل: «تلك آيات الله تتلوها عليك بالحق و
 إنك لمن المرسلين این ها آیات خداست که به حق بر تو می خوانیم، و تو از رسولان هستی» پیامبر خدا(ص) نیز مشمول این آیه
 قرار می گیرد.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ
 فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
 إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مردم یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به
 سوی حق دعوت می کرد همراه آنان نازل نمود تا در میان مردم درباره آنچه اختلاف داشتند، حکم کند و کسی در آن اختلاف
 نکرد مگر آنهایی که کتاب را پس از آن که نشانه های روشن به آنان رسیده بود، دریافت کرده بودند، که از

روی ستم و انحراف از حق در آن اختلاف کردند و خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند نسبت به حقیقتی که در آن اختلاف داشتند، هدایت نمود». (۱)

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا لَا خِيفَةَ عَلَيْكُمْ وَمَا خِيفَةَ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

مردم گمان کرده اند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم پس بایسته است که علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد».

«فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا لَا خِيفَةَ عَلَيْكُمْ وَمَا خِيفَةَ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲) این ها همه آیاتی هستند که تطابق سنن را به اثبات می رسانند و تا اینجا «تطابق سنن» را از قرآن ثابت کردیم، اما روایات: در این زمینه روایات معروف و صحیح فراوانی وجود دارد مانند این کلام رسول خدا(ص) که مورد قبول همگان است:

«لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضُبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ. قلنا: یا رسول الله! اليهود و النصارى؟ قال: فَمَنْ؟! به یقین سنت های آنانی را که پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد عیناً همان گونه که بوده است و... تا آنجا که اگر وارد سوراخ مارمولکی شده باشند، شما وارد آن سوراخ خواهید شد. عرض کردیم: یا رسول الله! (سنن) یهودیان و نصرانیان (را پیروی

۱- (۲) سوره بقره: آیه ۲۱۴.

۲- (۱۰) سوره یونس: آیه ۱۰۳.

خواهیم کرد؟ فرمود: پس چه کسی را؟» (۱).

همچنین این کلام آن حضرت که فرمودند: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ النَّيَامِ رَهِيْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَجْلُوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُوْلُ: يَا رَبِّ أَصِيْحَابِي فَيَقُوْلُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخِيْدُوا بِعِيْدِكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَىٰ فِي رُوزِ قِيَامَتِ كِرُوْهِىٰ مِنْ أَصْحَابِمِ بِرِ مَنْ وَارِدِ مِي شُوْنِد وَ آَنَانِ رَا از حَوْضِ كُوْثَرِ مِي رَانْد. مَنْ مِي كُوِيْم: پُرُوْرِدِ كَارَا! أَصْحَابِمِ! خِدَاوَنْدِ دَرِ پَاسِخِ مِي فَرْمَايِد: تُو هِيْجِ از آنچِه پَسِ از تُو اِنْجَامِ دَادَنْدِ آكَاهِي نِدَارِي. آَنَانِ عَقَبِ عَقَبِ، بِهِ كِذْشْتِه ي خُوِيْشِ بَازِ كِشْتَنْد.» (۲).

«إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، لَيَقْتَطِعَنَّ دُونِي رِجَالًا- فَمَا قُوْلُنَّ: أَي رَبِّ مَنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي؟ يَقُوْلُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخِيْدُوا بِعِيْدِكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ هَمَانَا مِنْ بَرِ سِرِّ حَوْضِ بِهِ اِنْتِظَارِمِ كِه بِيْنِمِ كِدَامِ يَكِ از شَمَا بِرِ مَنْ وَارِدِ مِي شُوْد. بِهِ يَقِيْنِ مِرْدَانِي رَا از مَنْ جِدَا مِي كِنَنْد. از اَيْنِ رُو خُوَاهِمِ كِفْت: كِدَامِ يَكِ پُرُوْرِدِ كَارِمِ، از مَنْ وَ از اُمَّتِ مَنْ؟ (خِدا) مِي فَرْمَايِد: تُو نَمِي دَانِي پَسِ از تُو چِه اَمُوْرِي رَا پَايِه نِهَادَنْد. آَنَانِ پِيُوْسْتِه بِهِ كِذْشْتِه خُوِيْشِ بَازِ كِشْتَنْد.» (۳).

۱- اختيار معرفه الناقلين: ۲/۸۲۶، تفسير العيتاشي: ۱/۲۰۳-۲۰۴ ح ۶۸، إحقاق الحق (الأصل): ۲۷۰ و ۳۱۵. و از كتاب های مخالفين: صحيح مسلم: ۸/۵۷، صحيح البخاري: ۴/۱۴۴، مسند احمد: ۲/۵۲۷، المستدرک حاكم: ۱/۳۷ و ۱۲۹. اين متن با اختلاف و به سندهای متفاوت در كتاب های فريقيين آمده است و ما متن را از صحيح بخاري آورده ايم.

۲- كتاب سليم، تحقيق محمد باقر انصاري: ۱۶۳، إحقاق الحق ۲۷۰. و از كتاب های مخالفين: صحيح البخاري: ۷/۲۰۸ و ما از صحيح بخاري آورده ايم.

۳- از كتاب های مخالفين: صحيح مسلم: ۷/۶۶.

ص: ۱۷۰

«إِنِّي عَلَى الْخَوْضِ أَنْظَرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤَخَذُ نَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: فَأَقُولُ أَصِيحَابِي! فَيَقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَ اللَّهُ مَا بَرِحُوا يَزْجَعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ هَمَانًا مِنْ بَرِّ سِرِّ حَوْضٍ، مِي نَكْرَمِ كِه چِه كَسِي از مِيان شَمَا بَر مَن وارد مِي شُود وَ هَر آينِه گروهي از همراهي مَن، دور مِي شُوند. پس مَن مِي گويم: پروردگارم! از مَن وَ از اَمْت مَن؟! وَ در روايت ديگر آمده است: مَن مِي گويم: اصحابم! پس گفته مِي شُود: آيا مِي داني پس از تو چه كردند؟ به خدا سوگند پيوسته به گذشته ي خويش باز گشتند» (۱).

پيامبر روزي خطبه اي خواندند وَ چنين فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ... وَ إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخَذُ بِهِمْ ذِمَّاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصِيحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۲) فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ أَي مَرْدَم! هَمَانَا شَمَا بَه سَوِي خَدَاوَنَد مَحْشُور خَوَاهِيَد شُد... وَ هَمَانَا مَرْدَانِي از اَمْت مَرَا مِي آوَرَنَد. سِپَس آنان را بَه سَمْت چپ مِي بَرَنَد. پس مَن مِي گويم: اي

-
- ۱- از كتاب هاي مخالفين: صحيح البخاري: ۷/۲۰۹، صحيح مسلم: ۷/۶۶. از كتاب هاي شيعيان اهل بيت (ع) ر.ك: الأُمالي، شيخ مفيد: ۳۸-۳۷، المجلس الخامس ح ۴. از كتاب هاي مخالفين: صحيح مسلم: ۷/۶۸، صحيح البخاري: ۷/۲۰۶-۲۱۰ وَ ج ۸/۸۶، مسند احمد: ۱/۲۵۷ وَ ج ۳/۱۸، ۳۹، ۳۸۴ وَ ج ۶/۱۲۱، سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰، المستدرک حاكم: ۲/۴۴۷ وَ ج ۴/۷۴-۷۵، مجمع الزوائد: ۳/۸۵ وَ ج ۱۰/۳۶۴-۳۶۵، كنز العمال: ۱/۳۸۷ وَ ج ۴/۵۴۳ وَ ج ۱۱/۱۳۲ وَ ۱۷۶-۱۷۷ وَ ج ۱۴/۴۱۷-۴۱۹ وَ ۴۳۴.
- ۲- (۵) سورة المائدة: آيه ۱۱۸.

ص: ۱۷۱

پروردگارم! اصحابم! پس گفته می شود: از آن هنگام که تو آنان را ترک گفتی، پیوسته به گذشته ی خویش بازگشتند. پس من می گویم چنان که بنده نیکوکار خدا گفت: «خدایا! تا زمانی که میان آنها بودم، گواه بر آنان بودم و چون مرا میراندی تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواه هستی». پس در پاسخ گفته شود: از آن زمان که تو از آنان مفارقت نمودی پیوسته به گذشته هایشان (کفر و جاهلیت) بازگشتند. (۱)

قابل توجه است که این بیان: «سپس آنان را به سمت چپ می برند» به این آیه اشاره دارد: «وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ * لَا بَارِدٌ وَ لَا كَرِيمٌ وَ يَارَانِ سَمْتِ چپ، چیست اند یاران سمت چپ، در میان بادهای کشنده و آب جوشان هستند و در سایه ای از دود و آتش که نه خنک است و نه گوارا». (۲)

همچنین کلام دیگر حضرت که در حجه الوداع فرمودند: «لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَزْجَعُونَ بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ شَمَا رَا نِيَابَمِ دِرْحَالِي كَهْ پَسِ اَزْ مَن بَازْ گَرْدِيدِ وَ (چون گذشته) كَافِرْ شَوِيدِ كَهْ گَرُوهِ گَرْدَنِ گَرُوهِ دِيگَرِ رَا قَطْعِ كِنْدِ». (۳)

۱- از کتب مخالفین ر.ک: صحیح البخاری: ۴/۱۱۰ و صص ۱۴۲-۱۴۳ و ج ۱۹۱/۵-۱۹۲ و ۲۴۰ و ج ۷/۱۹۵، صحیح مسلم: ۸/۱۵۷، سنن، نسائی: ۴/۱۱۷، مسند احمد: ۱/۲۳۵ و ۲۵۳، سنن الترمذی: ۴/۳۸ و ج ۵/۴، کنز العمال: ۱۴/۳۵۸، البدایه و النهایه: ۲/۱۱۶، الدر المنثور: ۲/۳۴۹.

۲- (۵۶) سوره الواقعة: آیات ۴۲-۴۶.

۳- صحیح البخاری: ۱/۳۸ و ۱۹۱-۲/۱۹۲ و ۵/۱۲۶ و ۶/۲۳۶ و ۷/۱۱۲ و ۸/۱۶، ۳۶، ۹۱، صحیح مسلم: ۱/۵۸ و ۵/۱۰۸، مسند احمد: ۱/۲۳۰، ۴۰۲ و ۲/۸۵، ۸۷، ۱۰۴ و ۴/۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۶ و ۵/۳۹، ۴۴-۴۵ و ۴۹، ۶۸، ۷۳، سنن، نسائی: ۷/۱۲۶-۱۲۸، سنن الدارمی: ۲/۶۹، سنن ابن ماجه: ۱۳۰۰۲، سنن أبی داود: ۲/۴۰۹، سنن الترمذی: ۳/۳۲۹، السنن، بیهقی: ۵/۱۴۰ و ۶/۹۲، ۹۷ و ۸/۲۰، المستدرک حاکم: ۱/۱۹۱. از کتاب های شیعیان: الأمالی شیخ طوسی ۵۰۳: المجلس [۱۸] ح ۱۱۰۲-۹- به سندش از جابر بن عبدالله.

ص: ۱۷۲

در جای دیگر به روایت شیعیان اهل بیت (ع)، امیرالمؤمنین (ع) درباره ی تفرقه در میان امت رسول الله (ص) به بزرگ یهودیان چنین فرمودند: «عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ فَقَالَ: عَلَى كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةً. فَقَالَ عَلِيُّ (ع): كَذَبْتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَاللَّهِ! لَوْ تَبَيْتُ لِي الْوِسَادَةَ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ. افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَ صِيَّيَ مُوسَى (ع). وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ بِالْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ الصَّفَا وَ صِيَّيَ عِيسَى (ع). وَ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَ صِيَّيَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَةٌ عَشْرَ فِرْقَةٍ مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ بِرِجْلِ بَرِّقٍ مَتَفَرِّقَ شَدِيدَةً أَيْدِي؟ كَقَوْلِكَ: فَلَانِ تَعْدَادِ فِرْقَةٍ. اِمَامِ عَلِيِّ (ع) فَرَمُودُنْدُ: دَرُوعِ كَقَوْلِكَ. سَبِيسَ رُؤِ بِهَ مَرْدَمِ كَرْدُنْدُ وَ فَرَمُودُنْدُ: بِهَ خَدَا سُو كُنْدُ! اِگَرِ بَرَايِ مَنِ (بَرَايِ حَكَمِ كَرْدُنِ) جَايِگَاهِ خَاصِ نِهَادِهَ مِي شَدُ، بِهَ يَقِينِ كِهَ حَكَمِ مِي كَرْدَمِ دَرِ مِيَانِ اَهْلِ تَوْرَاتِ بِهَ تَوْرَاتِ آنَانِ، وَ مِيَانِ اَهْلِ اِنْجِيلِ بِهَ اِنْجِيلِ آنَانِ وَ بِيْنِ اَهْلِ

ص: ۱۷۳

زبور به زبور آنان و بین اهل قرآن به قرآن آنان. یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که هفتاد تای آنها در آتش و یکی نجات یافته و در بهشت است و آن فرقه ای است که یوشع بن نون، وصی حضرت موسی (ع) را متابعت کرد. و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است و آن فرقه ای است که از شمعون الصیفا وصی حضرت عیسی (ع) پیروی نمود. و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد، هفتاد و دو فرقه در آتش و یکی در بهشت است و آن فرقه ای است که از وصی حضرت محمد (ص) پیروی نمود و در این حال با دست بر سینه ی مبارک خود، زدند سپس فرمودند: سیزده فرقه از هفتاد و دو فرقه، همگی خود را بسته به دوستی و محبت من می دانند، یکی از آنها در بهشت است و اوست راه وسط و دوازده تای دیگر در آتش اند». (۱)

به روایت مخالفین، این مطلب از پیامبر (ص) این گونه نقل شده است:

«إِفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. فِإِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ. وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَتَفْتَرَقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ يَهُودٌ بِرِ هَفْتَادٍ وَ يَكُ فِرْقَةٌ مَتَفَرِّقُ شَدْنَدُ يَكِي از أَنهَادِ بَرِهَشْتِ اسْتِ وَ هَفْتَادِ فِرْقَةٌ دِيكُرُ دَرِ آتَشِ هَسْتَنْدِ. وَ مَسِيحِيَانِ بَرِ هَفْتَادٍ وَ دَو فِرْقَةٌ مَتَفَرِّقُ شَدْنَدِ. هَفْتَادٍ وَ يَكُ فِرْقَةٌ دَرِ آتَشِ هَسْتَنْدِ وَ يَكِي دَرِ

۱- الأمالی، شیخ طوسی ۵۲۴-۵۲۳: ح ۶۶/۱۱۵۹، بشاره المصطفی (ص): ۳۳۴ ح ۲۲، الإحتجاج: ۱/۳۹۱- ۳۹۲ با اختلاف کمی نسبت به یکدیگر حدیث را نقل کرده اند.

ص: ۱۷۵

پاسخ این سؤال را علاوه بر آنچه گذشت این گونه می دهیم:

الف: خطاب در «انقلبتم شما به گذشته (عصر کفر و شرک) باز گشتید» متوجه آنان است نه کس دیگری؛ زیرا معقول نیست که خطاب متوجه مشرکین یا منافقین باشد زیرا آنان از ابتدا به اسلام هجرت نکرده بوده اند و در جاهلیت به سر می برند.

ب: علم، مانع از انحراف نیست. چه بسا افرادی که بدانند حق در سویی است ولی هوای نفس، آنها را به سوی دیگری متمایل نموده و با خود به آن سو می برد، بلکه اکثر حالت های تجاوز از حق، بعد از علم پیش می آید که قرآن می فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ اخْتِلاف نکردند آنانی که به ایشان کتاب داده شد مگر پس از آنکه برای ایشان علم (پیام وحی) رسید که از روی تجاوز و ظلم در میان خود اختلاف کردند» (۱).

پس همه چیز روشن و نشانه های آن آشکار است ولی آنها اختلاف کرده و با یکدیگر جنگیدند. از این دست، آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین بسنده می کنیم.

ج: فداکاری های گذشته و صبر بر مصیبت ها، مانع از انحراف انسان در آینده نیست و ما سراغ نداریم فداکاری ها و صبر بر مصیبت هایی مانند آنچه بر سر بنی اسرائیل آمد هنگامی که فرعون دست و پای آنها را یکی از راست و دیگری از چپ برید آنها صبر کردند، آنها را به دار آویخت باز هم صبر کردند، زنان و

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۰.

ص: ۱۷۶

کودکان آنها را نگاه داشته و مردانشان را به قتل رسانید و آنها صبر کردند و از دعوت حضرت موسی دست نکشیدند. معجزه های خیره کننده حضرت موسی را به طور آشکار دیدند که یکی از عظیم ترین آنها شکافته شدن دریا بود. ولی همین که حضرت موسی چند روز آنها را ترک کرد، به عبادت گوساله پرداختند.

د: هر قدر انسان در درجات ایمان بالا رود، اگر به لطف خداوند از خطا مصون نباشد یا به عبارتی معصوم نباشد، امکان انقلاب به کفر در وجود او هست که گویاترین مثال، بلعم باعورا است:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسِهِمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَ برای آنها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از آنها جدا شد و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد. اگر می خواستیم او را با این آیات بالا می بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او مانند سگی است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را خواهد کرد. این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان ها را بازگو کن تا شاید بیندیشند. چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، ولی آنها به خودشان ستم می کردند. هدایت یافته کسی است که خدا او را هدایت کند، و

ص: ۱۷۷

کسانی را که خدا گمراه کند آنها زیان کاران واقعی هستند» (۱).

آیا در میان اصحاب پیامبر (ص) کسی به درجه ایمان بلعم باعورا رسیده است؟ او نام اعظم را می دانست ولی با این حال از راه حق منحرف شد. او چنان بود و چنین شد، چه رسد به آنهایی که چنین نبودند و چه شدند!!!

آیا همین اصحاب پیامبر نبودند که به خانه حضرت زهرا (س) حمله کردند و با آنکه فضیلت آن را می دانستند آتش آوردند تا آن خانه را بسوزانند و دیدند آنچه را که بر سر خاندان رسول الله آمد اما پیش نیامدند و اعتراضی نکردند؟ آیا آنان نبودند که در برابر تخلف کنندگان از سپاه اسامه، سکوت کردند و حرکتی نشان ندادند؟

آیا هم آنان نبودند که سکوت کردند در مقابل کسانی که می خواستند در شب عرفه ناقه رسول الله را پی کنند؟ و از کسانی که در روز عرفه صدای خود بر صدای پیامبر بالا بردند و نگزاردند رسول الله را تا آنچه اراده دارد به انجام برساند، سکوت کردند؟

و آیا همین اصحاب نبودند که حاضر نشدند برای نجوا با رسول خدا، پول پردازند؟ هم آنان نبودند که جهاد در راه خدا دلخواه آنان نبود و هنگام قرائت خطبه نماز جمعه، چون نوای تجارت و موسیقی می شنیدند، پیامبر را ایستاده، رها می کردند؟ آیا این ها گواهی های قرآن درباره ی آنان نیست؟ آری، این قرآن است که درباره ی آنان چنین سخن می گوید.

۱- (۷) سوره الأعراف: آیه های ۱۷۶-۱۸۸.

ص: ۱۷۸

اما این انقلاب بر چه چیزی رخ خواهد داد؟ با تجزیه و تحلیل و توجه به عناصر اساسی که در آیه آمده است، درصدد پاسخ برمی آیم.

الف: این انقلاب با شهادت پیامبر(ص) ارتباط دارد.

ب: اصلی که انقلاب بر آن رخ خواهد داد، برای تمام منقلبین مشخص بوده است زیرا اگر از آن آگاهی نداشتند به آنان خطاب نمی شد که «به گذشته خویش بازمی گردید». بنابراین آنچه که انقلاب بر آن صورت گرفته است از قبل مورد قبول بوده تا آنکه این انقلاب رخ داده است.

ج: مسأله مورد انقلاب واقع شده، ارتباط مستقیمی با خدا و رسول دارد.

د: ضرر این انقلاب در دنیا و آخرت متوجه منقلبین خواهد بود: «فلن یضّر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین این انقلاب هرگز کوچک ترین ضرری به خدا نخواهد رسانید و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد».

و در آیه ی دیگری بیان فرموده که فایده شکرگزاری به شخص بنده بازمی گردد: «وَمَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ و هر کس شکرگزاری (فرمان برداری) کند، پس به درستی که برای خودش شکر کرده است». و مفهوم این کلام این است که ضرر شکر نکردن نیز متوجه خود بنده خواهد بود.

ه: این انقلاب مربوط به سنت پیشینیان است، «تطابق سنن». پس گذشتگان بر هر چه منقلب شدند، مسلمانان نیز بر همان منقلب خواهند شد.

و: اینکه خداوند فرموده است به زودی شکرگزاران را پاداش می دهد به این نکته اشاره دارد که افراد غیر منقلب اندک هستند: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّکُورِ و بسیار اندک از بندگان من بسیار شکر گزار هستند».

ص: ۱۷۹

این نتیجه با توجه به لفظ «انقلابتم» نیز به دست می‌آید چرا که نشان دهنده اکثریت است و اگر منقلبین کم بودند می‌فرمود: «انقلاب بعضکم بعضی از شما منقلب می‌شوند». و نیز در صورت کم بودن منقلبین، توبیخ اکثریت صحیح نبود.

ز: آمدن فعل شرط و تحقق یافتن آن، موجب تحقق یافتن فعل جواب شرط خواهد شد بدین معنا که این انقلاب مسلم بوده و بی شک رخ خواهد داد، چنان که گذشت. آمدن «انقلابتم» به صورت ماضی نیز بر این نکته تأکید دارد که این فعل به طور قطع رخ می‌دهد.

ح: این خطاب تنها متوجه مسلمانان است و حتی منافقینی که در میان اصحاب بودند نیز مخاطب آیه نیستند چرا که مطلب مقصود، مورد پذیرش آنان بوده است. دلیل دیگر اینکه: این انقلاب پیش از شهادت رسول اکرم (ص) رخ نداده است تا پس از آن آشکار شود که در این صورت چنین می‌آمد: «أظهرتم إنقلابکم بازگشت خود را آشکار می‌کنید». بنابراین بلافاصله پس از شهادت پیامبر رخ خواهد داد، فوری و بی درنگ.

برای شناخت ماهیت این انقلاب، باید هنگام تجزیه و تحلیل، تمام عناصر گذشته را مورد توجه قرار داد به طوری که نتیجه بحث کاملاً بر آن منطبق باشد و گرنه این چیز دیگری خواهد بود.

پیامبر (ص) حاکم بر مسلمین بودند و پس از شهادت ایشان انقلابی رخ داد... . حال می‌پرسیم: پس از وفات حاکم، به طور معمول بر سر چه چیزی انقلاب پیش می‌آید؟ کدام مسایل هستند که پیامبر (ص) نسبت به آن نقش کنترل کننده فشار را داشته اند و مانع بروز اختلاف می‌شده اند؟

ص: ۱۸۰

آیا خداوند به این مطلب هیچ اشاره ای نفرموده است؟ به این امری که برای مردم بسیار سنگین است. به امری که پیامبر از بیان آن بر ائمت خود می ترسد. امری که بیان نشدن آن قرین نابودی رسالت باشد؟ فرمان خدا چنین صریح و بی ابهام بود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»
ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگار را ابلاغ نفرموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می نماید. همانا خداوند گروه کفرپیشه را هدایت نمی کند».

آشکار است که هدف پروردگار ابلاغ فرمان ویژه ای است. نمی بایست مقصود از «ما انزل اليك» تمامی آیات قرآن و اوامر الهی باشد زیرا موضوع رسالت پیامبران از اساس، ابلاغ آیات و دستورات خداوند است. برای تحقق این مأموریت بدیهی، نیازی به نزول فرمان ویژه نیست. دستور خداوند در اینجا دستوری است که بدون ابلاغ آن، رسالتی تحقق نیافته است. رسول الهی که بیست و سه سال زندگی سرشار از ایمان و خلوص و حماسه و خطر و ایثار، گره ای بر پیشانی نورانی اش نینداخته بود، هم اکنون احساس عجیبی داشت. نه اینکه در جست و جوی چاره ای برای اقامه نکردن فرمان الهی بود، بلکه او نیز شگفت زده عظمت آخرین مأموریتی شده بود که اگر به انجام نمی رسید، گویی که بعثتی به وقوع نپیوسته و برای راه خدا رنجی نبرده است. نکته ی مهم تدبّر و تعمق پیش گیرانه صاحب رسالت برای کیفیت ابلاغ مأموریت پایانی خود است زیرا او

ص: ۱۸۱

در ابلاغ اوامر و نواهی الهی دارای شجاعتی خارج از وصف است پس می بایست آخرین مأموریت آسمانی از آن چنان عظمت و شکوهی برخوردار باشد که حتی مقام خاتم الانبیایی برای ابلاغ آن نیازمند تأیید و حمایت ویژه ی خداوندی باشد تا ظرف وجود بندگان مهیای درک این فیض بزرگ و بی همتا شود. (۱)

نگاهی کوتاه و سریع به آیه:

الف: مسأله ای که تبلیغ آن با تبلیغ رسالت پروردگار معادل است و ابلاغ نمودن آن همچون ابلاغ نکردن رسالت است. یعنی اگر به مردم ابلاغ نشود چنان است که رسالتی در کار نبوده است. و از همین فراز می توان به وضوح فهمید که کفر نسبت به این امر، چون کفر به رسالت است و روگردانی از آن چون روگردانی از رسالت است و انقلاب علیه آن همچون انقلاب علیه رسالت است.

ب: پذیرش این مسأله به راحتی صورت نمی گیرد و اکثر مردم آن را خوش نداشته و نمی پذیرند. به همین جهت است که پیامبر از بیان آن بر امت خود واهمه دارد و از این رو است که خدا به پیامبر می فرماید: «خدا تو را از مردم محافظت می کند».

ج: ابلاغ این فرمان یعنی اتمام رسالت و با بیان آن است که رسالت به انجام می رسد. دقیقاً قرین با این آیه مبارکه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

۱- مرحوم علامه بزرگوار امینی □ صاحب گنجینه ی ارزشمند و بی مانند الغدیر در جلد یکم صفحات ۱۹۶ الی ۲۰۹ نام های سی تن از بزرگان حدیث و خبر از مخالفین را ثبت کرده است که همگی معتقد هستند آیه ۶۸ سوره مائده در روز غدیر خم نازل شده است. افرادی مانند: ابن عساکر، ابونعیم اصبهانی، ابواسحاق حموی، جلال الدین سیوطی، طبری و...

نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دینا امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و برای شما اسلام را به عنوان دین پذیرفتم» که البته پس از آیه ابلاغ نازل شده است. (۱)

این کاملاً با این حدیث شریف قرین است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر کس بمیرد حال آنکه امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت (کافر) مرده است». چنین کسی در آخرت همچون کسی است که بوی دین را استشمام نکرده است و همچنان که در آیات قرآن به روشنی ذکر شده است، خداوند جز اسلام، دین دیگری را نمی پذیرد و تنها به این اسلام، همراه با ولایت، راضی است. یعنی اگر کسی اعتقاد به ولایت و امامت امامی را که از جانب خدا منصوب شده است، نداشته باشد، از او پذیرفته نیست و چون کسی است که کافر مرده است. پیش از نزول آیه اکمال، خدا راضی نشده بود و به ابلاغ امامت بود که دین کامل و خداوند بدان راضی شد، پس همه چیز به آن بستگی دارد و اسلام به آن تحقق می یابد که اگر چنین نبود، ترک معرفت به امام، مستوجب مرگ جاهلیت نمی شد. قرینه ی دیگر بر این امر، این کلام خداوند است: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَنْتُمْ أَكْفَرُ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ اگر پس از سوگند، پیمان های خویش را شکستند و درباره ی دینتان بر شما طعن زدند، پیشوایان کفر را بکشید که آنان به هیچ پیمانی پای بند نیستند تا بدان، دست از این کار بردارند». (۲) در این

۱- (۵) سوره المائدة: آیه ۴.

۲- (۹) سوره التوبة: آیه ۱۲.

ص: ۱۸۳

آیه به صراحت بیان شده است که پیمان شکنی، موجب کفر و خروج از دین است که امیرالمؤمنین (ع) نیز برای اثبات کفر کسانی که به مخالفت و جنگ با حضرت پرداخته بودند، به این آیه استناد فرمودند.

د: در فراز «و الله يعصمك من الناس» نکات قابل توجهی وجود دارد از جمله هشدار است به منافقین که آگاه باشند خداوند از نیرنگ و توطئه ی آنان برای قتل پیامبر (ص) آگاه است، و هشدار است به مسلمانان که آگاه باشند دست هایی در پس پرده هست که نسبت به جان پیامبر قصد سوء دارد. همچنین بیدار باش برای منافقان است که نمی توانند موجب شوند پیامبر مسأله مورد نظر را ابلاغ نفرماید و به پیامبر دست نخواهند یافت تا آنکه این تبلیغ را به پایان برساند. همچنین دلالت بر این دارد که برای ابلاغ این فرمان، تأیید و یاری ویژه ای از جانب خداوند برای رسول الله (ص) وجود دارد.

این مسأله منطبق است با آیه انقلاب که خبر از انقلابی علیه کل دین اسلام می دهد. اما این مطلب چیست؟

(۱) این مسأله با رسالت ارتباط دارد و انقلاب بر آن انقلاب بر رسالت است.

(۲) نشانه های انقلاب در این مسأله به دلیل عدم رضایت اکثریت وجود دارد.

(۳) پیامبر (ص) وظیفه دارد این مسأله را هم اکنون که نزدیک به شهادت ایشان است بیان فرماید: «إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ: نزدیک است مرا بخوانند و من اجابت کنم».^(۱) پس نباید بهانه ای برای انقلاب باقی گذاشته شود و باید حجت بر

۱- کمال الدین: ۲۳۵ ب ۲۲ ح ۴۶ و ۴۹ و ص ۲۳۷ ح ۵۴، کشف اليقين: ۴۴۵ المبحث التاسع العشر، العمده: ۷۱ الفصل (۱۱) ح ۸۸ الطرائف: ۱/۱۱۵ ح ۱۷۶، تفسیر العیاشی: ۱۴ ح ۳ و ص ۳۳۴ ح ۱۵۵، معانی الأخبار: ۹۰ ح ۲، بحار الأنوار: ۲۳/۱۰۸ ب ۷ ح ۱۲ و ص ۱۳۲ ح ۶۸ و ص ۱۴۱ ح ۹۲ و ص ۱۴۷ ح ۱۰۹ و ج ۳۷/۱۴۱ ب ۵۲ ح ۳۵ و ص ۱۹۱ ضمن حدیث ۷۴.

همگان تمام شود چرا که انقلاب مربوط به شهادت رسول الله (ص) است.

۴) چیزی که قرار است ابلاغ شود تنها چیزی است که می توان بر آن انقلاب کرد چرا که رسول خدا (ص)، رسالت را با تمام شاخه های گوناگون آن ابلاغ فرموده است و مسئله ای نبوده است که در میان اکثر مردم مورد پذیرش قرار نگیرد جز این مطلب که پیامبر (ص) از بیان آن بر امت خود هراسان است یعنی می داند توطئه ی قتل او را در سر دارند و هراسان است که او را از تبلیغ امر خدا بازدارند و خداوند وعده داده است که او را از مردم محافظت نماید تا اینکه ابلاغ این حکم را به پایان برساند.

۵) در این مسأله پیامبر نقش کنترل کننده فشار را داشته است که اگر از میان مردم برود، فشار بالا گرفته و مردم به عکس عمل خواهند کرد.

نتیجه: تنها چیزی که باقی می ماند که تمام این خصوصیات را توأم با خصوصیات آیه انقلاب داشته باشد، مسأله خلافت رسول الله (ص)، امامت و زعامت امور دین و دنیا و آخرت مردم است که مفسّر، مصداق، مبین و حافظ دین و شریعت است که از جانب خدا تعیین شده است.

در واقعه ی غدیر، امام امیر مؤمنان علی (ع) به عنوان خلیفه ی پیامبر خدا (ص) از جانب خداوند تعیین گردید. قرینه های این سخن فراتر از آن است که در این مختصر بیان شود اما آنچه مسلم است اینکه مردم بلافاصله پس از شهادت رسول اکرم، بر علی (ع) امام نیکوکاران، منقلب شدند. حق او را از او گرفتند. جز

اندکی انگشت شمار، کسی ثابت قدم نماند.

به همین جهت است که خداوند در پایان آیه انقلاب می فرماید: «... وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ... و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد». و این همان است که خداوند به دلیل کمی آن پدیداران، اکثر مردم را مورد خطاب قرار می دهد که «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ و بسیار اندک از میان بندگان بسیار شکر گزارند».

از سوی دیگر در آیه اکمال دین، از ولایت امیرالمؤمنین به عنوان نعمت یاد شده است و به همین جهت است که در پایان آیه انقلاب، شکر گزاران را بشارت پاداش می دهد و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّا هِدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا هَمَانَا مَا رَاهِ (حق) را به او نمایانندیم، خواه شکر گزار و خواه ناسپاس باشد». در این آیه «السبیل راه» به صورت معرفه آمده است و آن راهی است که خداوند هویدا نموده و بدان هدایت فرموده است و طی نمودن آن قرین سپاس و نادیده گرفتن آن، جدا افتادن از آن یا انقلاب علیه آن، قرین کفر است. و این همان راهی است که انقلاب علیه آن رخ خواهد داد با توجه به کلمه های «الشاکرین» و «شاکراً» در آیه انقلاب و این آیه.

با توجه به واژه های «شاکراً» و «کفوراً» برای برخوردهای مختلف با این راه، چنین برداشت می شود که این راه یک نعمت است؛ زیرا شکر در ازای نعمت است و به طور معمول انقلابی که مساوی کفر باشد، انقلاب علیه نعمت است به معنای کفر ورزیدن. اما نعمت برای آن کسی که سپاس به جا آورد و آن راه را ببیند و نعمت برای آنکه از آن روگردان شود. و خداوند در آیه اکمال، از ولایت امیرالمؤمنین (ع) با عنوان «نعمتی نعمت ویژه من» یاد می کند.

با توجه به این چهار آیه می توان به راحتی به این نتیجه رسید که انقلاب علیه این نعمت رخ داده است و تنها افراد اندکی نجات یافتند. این نتیجه در احادیثی نیز بیان شده است که برخی از آن ها ذکر شد و همگی دلالت دارند بر آنچه آیه انقلاب دلالت داشت: شکرگزاران اندک اند یعنی نجات یافتگان و ره پویان راه حق اندک هستند.

اما در پایان این پاسخ، موردی را بسیار خلاصه یادآور می شوم:

سوره ی محمد(ص) پیمان پنهانی قریش را با یهود فاش کرده است: قریشیان نیز پس از شهادت پیامبرشان، همان که یهودیان کردند، خواهند کرد یعنی عترت پیامبر(ص) را کنار گزارده و قبیله های قریش را به خلافت می رسانند:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ آیا امید بسته اید که اگر سرپرست مردم شوید، در زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ این ها کسانی اند که خدا آنان را لعنت کرده و گوش های (جان) آنان را کر و چشم های (دل) ایشان را کور کرده است. آیا نسبت به قرآن با تدبیر نمی اندیشند؟ یا قفل هایی بر دل هایشان است؟ آن ها که مرتد شدند و به گذشته های خود برگشتند پس از آن که (راه) هدایت برایشان روشن شده بود شیطان (پلیدی ها را) برای آنان آراسته، به فکرشان انداخته و

ص: ۱۸۷

به آن‌ها املا کرده است. این به راستی برای آن است که آن‌ها، به کسانی که از آن چه خدا نازل کرده بیزار بودند، گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد». و خداوند از پنهان کاری آنان آگاه است. پس آن هنگام که فرشتگان (عذاب) جانشان را می‌ستانند و بر چهره‌ها و پشت‌هاشان می‌زنند، چگونه خواهند بود؟ این برای آن است که آن‌ها از چیزی پیروی کرده‌اند که خدا را به خشم آورده است و خشنودی او را ناخوشایند داشتند، از این رو (خداوند) اعمالشان را تباه کرد». (۱)

آن‌جا که از زبان منافقان می‌فرماید: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد» نشان از کاری در آینده و پیمان و توافقی پنهانی دارد که همان دور کردن عترت از جانشینی پیامبر (ص) بوده و جمله‌ی «إِرْتَدُّوا عَلٰی أَدْبَارِهِمْ مُرْتَدِّدِينَ» به گذشته‌های خود برگشتند» نشان می‌دهد که چنین پیمانی پیروی از شیطان و برابر با ارتداد است!

۱۲- آیا خدا خلفا را یاری کرد؟

اشاره

۱- (۴۷) سوره محمد (ص): آیات ۲۳-۲۹.

ص: ۱۸۸

پرسش دوازدهم: شیعیان می‌گویند که خلفای راشدین کافر بودند پس چگونه خداوند آنها را یاری کرد؟

پاسخ: نویسنده در صدد است بیان کند خداوند، ابوبکر، عمر و عثمان را یاری کرده است و آنان مورد تأیید الهی بوده اند اما... ارسال مسلمی که هرگز ثابت نشده، به منزله‌ی لالایی مادری است که در گوش فرزند مرده خود می‌خواند و کاملاً روشن است که این سبک بیان، تنها برای فریب مخاطب ناآگاه به کار برده شده تا نویسنده بدون بحث و جدل، ذهن او را به باور این اندیشه، وادار کند.

و همچنان که می‌بینیم نویسنده هیچ بیانی حقیقی غیر واقعی برای اثبات این مطلب ارایه نکرده است اما ما به یاری الهی، خلاف این باور را از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و واقعیت تاریخ به اثبات می‌رسانیم که البته در این زمینه سخن بسیار است و تنها به ذکر آنچه نیازمان را برطرف سازد، بسنده می‌کنیم.

خداوند یاور کیست؟

پیش از آغاز خوب است بدانیم خداوند چه کسانی را یاری می‌کند و آنان مورد تأیید الهی هستند:

وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَبِهِ طُورَ حَتْمٍ چنين است که خداوند آنکه او را

ص: ۱۸۹

یاری کند، یاری خواهد نمود. (۱) و در جای دیگر می فرماید: وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ و بر ماست که مؤمنین را یاری کنیم. (۲) و گروه های دیگری که خداوند آنان را یاری و مورد تأیید قرار می دهد:

إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند، یاری می کنیم در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا خیزند (روز قیامت). (۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَجْعَلَ أقدامَكُمْ آيَةً! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و قدم های شما را پایدار می سازد. (۴) البته موارد مشابه دیگری نیز در قرآن وجود دارد که همین کافیهست و با ذکر این مقدمه به سراغ بحث می رویم:

(۱) جایگاه آنان؟

اشاره

ابوبکر، عمر و عثمان کارهای بسیاری انجام دادند که حکم خدا نبود و خلاف آن بود که اگر بخواهم نگاهی کوتاه به بلندترین قصیده های خلفی که آنان سرودند بیندازم باید پرسیم: آیا تکیه بر جایگاهی که شایستگی آن را نداشتند، زیر پا نهادن حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ آیا گرفتن سرزمین فدک و سهم خمس و ارث سیده النساء، پذیرفتن سخن حضرت و شهادت ایشان و گواهان

۱- (۲۲) سوره الحج: آیه ۴۱

۲- (۳۰) سوره الروم: آیه ۴۸

۳- (۴۰) سوره غافر: آیه ۵۲.

۴- (۴۷) سوره محمد ص: آیه ۸.

ص: ۱۹۰

ایشان (همسر و پسران حضرت) آنانی که خداوند تضمین پاکی آنهاست و نپذیرفتن سند فدک، اینها همه خلاف حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ و آیا اینکه برای رسیدن به این ها، سخنانی به پیامبر نسبت دادند که با آیات قرآن کریم معارض بود، خلاف فرمان خدا و پیامبرش نبود؟ این ها، تنها در کتاب های شیعیان نیست که رد پای این وقایع، در تاریخ ثبت شده و کتاب های مخالفین از ذکر این وقایع، سرشار است. در ادامه ی سخن، بسیار به جاست که برخی از این موارد را به تفصیل ذکر کنیم:

شهادت علیه زهرا!...!

حضرت زهرا(س) پس از آنکه به مسجد تشریف فرما شدند تا فدک را مطالبه نمایند، در میان خطابه خود چنین فرمودند: حَسْبِي أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ أَمَا سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ ابْنَتِي سَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَتْ: أَفَسَيِّدَةٌ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَدْعِي الْبَاطِلَ وَتَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهَا؟ أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةَ شَهِدُوا عَلَيَّ بِفَاحِشَةٍ أَوْ رَجُلَانِ بِسِرِّقَةٍ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِينَ عَلَيَّ. فَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ فَسَكَتَ، وَ أَمَّا عُمَرُ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ نَوَقَعَ عَلَيْكَ الْحَدَّ. فَقَالَتْ: كَذَبْتَ وَ لَوُؤَمْتُ، إِلَّا أَنْ تُقَرَّرَ أَنَّكَ لَسْتَ عَلَيَّ دِينَ مُحَمَّدٍ (ص)، إِنَّ الَّذِي يُجِيزُ عَلَيَّ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ شَهَادَةٌ أَوْ يُقِيمُ عَلَيْهَا حَدًّا لَمَلْعُونٍ كَافِرٍ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص)، لِأَنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْأَجِيَّتِ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ، لِأَنََّّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ، مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ، حَدَّثَنِي يَا عُمَرُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْأَيَّةِ، لَوْ أَنَّ قَوْمًا شَهِدُوا عَلَيْهِمْ أَوْ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشْرِكٍ أَوْ كُفْرٍ أَوْ فَاحِشَةٍ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَتَبَرَّءُونَ مِنْهُمْ وَ يَحْدُونَهُمْ. قَالَ: نَعَمْ، وَ مَا هُمْ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي ذَلِكَ إِلَّا سَوَاءٌ قَالَتْ: كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ. مَا هُمْ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ، لِأَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ وَ نَزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطَهَّرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَأَيُّهَا

ص: ۱۹۱

يُكَذِّبُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَضْرَت فرمودند: همین مرا کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا نشنیدید که پیامبر خدا(ص) می فرمود: همانا دخترم سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: خدایا! شهادت می دهیم که ما این را از رسول خدا(ص) شنیدیم. حضرت فرمودند: با این حال آیا سرور زنان اهل بهشت ادعای باطل می کند و چیزی را می گیرد که متعلق به او نیست؟! نظر شما چیست اگر چهار نفر در مورد من شهادت بدهند که مرتکب زنا شده ام یا دو مرد شهادت بدهند که دزدی کرده ام، آیا شما آن شهادت را علیه من، تصدیق می کنید؟

در این هنگام، ابوبکر سکوت کرد ولی عمر گفت: بله، و حد را بر تو جاری می کنیم. (۱) حضرت فرمودند: دروغ گفتم و پستی خود را ثابت کردی مگر اینکه اقرار کنی که بر دین محمد(ص) نیستی. همانا کسی که علیه سرور زنان اهل بهشت، شهادتی را پذیرد یا حدی را بر او جاری سازد، یقیناً ملعون است و بدان چه خدا بر حضرت محمد(ص) نازل فرموده است، کافر است زیرا آن کسانی که «خداوند از آنان پلیدی را دور نموده و به پاکی ویژه ای اختصاص داده است»، هیچ شهادتی علیه آنان روا نیست زیرا آنان از هر بدی معصوم هستند و از هر فحشایی پاک هستند. ای عمر! به من بگو از اهل این آیه، اگر کسی علیه همه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا فحشاء شهادت بدهد، آیا مسلمانان باید از آنان بیزارى بجویند و بر آنان حد جاری کنند؟ گفت: بله و جز این نیست که آنان و

۱- در برخی از متونی که این حدیث را نقل کرده اند، این جملات توسط ابوبکر بیان می شود.

ص: ۱۹۲

سایر مردم در این امر یکسان هستند. حضرت فرمودند: دروغ گفتی و کافر شدی، آنان و سایر مردم در این مورد یکسان نیستند. پس هر کس علیه آنان (سخنی را) تصدیق کند، به راستی که خداوند و پیامبرش را تکذیب کرده است. (۱)

آیا این، خلاف حکم خدا نیست؟ و برای تحقیق در صحت این نقل، کافی است آن را به مخالفین عرضه کنید و ببینید چه می‌گویند.

کدام یک برترند زهرای مطهره یا...؟

در زمان خلافت ابوبکر اموالی از بحرین به مدینه آوردند. جابر بن عبدالله انصاری در مجلس ابوبکر حضور داشت. او چنین اظهار کرد: «پیش از اینکه رسول خدا(ص) از دنیا بروند به من وعده فرمودند که وقتی اموال بحرین برسد، فلان مقدار از آن به تو خواهم داد». ابوبکر بدون اینکه از جابر گواه بخواهد، تنها به استناد اظهار او، همان مبلغ را به او بخشید. (۲) و همه می‌دانند که هیچ کس در حق جابر مدعی مقام عصمت نشده است. از طرفی، مخالفین درباره ی حضرت زهرا(س) گفته اند که ایشان از عمر و ابوبکر، برتر بودند.

با این مقدمه حقیقت از دو حالت خارج نیست: یا ابوبکر درباره ی حق حضرت زهرا(س) به ایشان ظلم روا داشت که با وجود اظهار حضرت و برتر بودن مقام ایشان از او، داشتن کارگزار در سرزمین فدک و ارائه سند فدک و گواهی شاهدان، سخن حضرت را پذیرفت یا درباره ی دادن آن اموال به جابر خلاف حکم خدا، حکم کرد که قضاوت را به خواننده بیدار می‌سپارم... .

حق با کیست؟

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۲۲۷.

۲- از کتاب های مخالفین: الکوکب الدرّی: ۱۰/۱۲۵، فتح الباری: ۴/۳۷۵، عمدہ القاری: ۱۲/۱۲۱.

ص: ۱۹۳

عمر پیش از اینکه بمیرد، برای تعیین خلیفه پس از خودش، شورایی شش نفری تشکیل داد که عبارت بود از: امیرالمؤمنین علی (ع)، عبدالرحمان بن عوف و داماد او عثمان، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص. عمر دلیل انتخاب این افراد را چنین بیان کرد که پیامبر هنگامی که از دنیا رفتند، از آنان راضی بودند. عمر آنان را موظف ساخته بود تا حداکثر سه روز پس از مُردن او، به مشورت بنشینند و یک نفر را از میان خود به عنوان خلیفه برگزینند. از طرفی پیامبر اکرم (ص) پیوسته می فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است، همراه اوست هر کجا باشد». با توجه به این مقدمه به سراغ مقصود می رویم:

عمر دستور داده بود که اگر پنج نفر به کسی رضایت دادند و یک نفر مخالفت کرد، او را بکشند. و اگر دو تن در سویی و چهار تن در سویی دیگر بودند، آن دو تن را گردن بزنند و اگر سه نفر به کسی و سه نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند، طرفی را بگیرند که عبدالرحمان در میان آنان باشد و گروه مقابل را گردن بزنند. و اگر پس از گذشت سه روز به توافق نرسیدند، همگی را گردن بزنند و مسلمانان، خود کسی را برگزینند.

گذشته از آنچه نباید می کردند و کردند اما بایسته بود عمر مطابق با فرمایش پیامبر خدا (ص)، گروهی را غالب مقرر می کرد که امیرالمؤمنین در میان آنان باشد و دلیل این باید، در کتاب خداست که می فرماید: «ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱). بنابراین باید هرچه را که پیامبر ما را بدان امر فرمود، انجام

ص: ۱۹۴

دهیم و آنچه ما را از آن بازداشت، رها کنیم. بگذریم و ادامه دهیم:

مخالفین معتقد هستند که تنها در سه حالت می توان ریختن خون کسی را مباح داشت: کسی که پس از احسان، زنا کند و کسی که پس از اسلام آوردن، مرتد شود و کسی که فرد دیگری را به قتل رسانده باشد. امیرالمؤمنین در نامه ای که برای شیعیان و دوستداران خویش ارسال فرمودند، درباره ی این شورا و افراد آن بیاناتی داشتند که در قسمتی از این نامه چنین آمده بود: «پس چگونه (عمر) دستور به کشتن کسانی می دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده اند؟ همانا این به راستی امری شگفت آور است». باز بگذریم و ادامه دهیم:

چون امیرالمؤمنین در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول الله(ص)، بر ابوبکر احتجاج فرمودند و قرینه های دلالت کننده بر امامت و وصایت خویش را بیان داشتند، ابوبکر کلامی را به پیامبر نسبت داد که حضرت فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا اختیار فرمود و چنین نیست که خداوند، نبوت و خلافت را برای ما، گرد آورد». امیرالمؤمنین از او بر این بیان، گواه خواستند و عمر، ابوعبیده، سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل همراه با او گواهی دادند. با توجه به این، فرمایش امیرالمؤمنین را می شنویم: «همانا ما افرادی که در شورا بودیم، همگی زنده هستیم. می بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داد. اگر او و همراهانش بر رسول الله(ص) سخن راستی را نسبت می دادند (که پیامبر فرموده باشند: خداوند نبوت و امامت را برای ما اهل بیت گرد نمی آورد)، آیا (عمر) ما را برای خلافت در شورا قرار داد، یا برای چیز دیگری؟ اگر گمان کنید که عمر آن شورا را برای کاری جز تعیین امارت، قرار داد، پس

ص: ۱۹۵

عثمان را امارتی نیست (زیرا او براساس همین شورا انتخاب شد) و (نیز اگر چنین بود) حتماً (عمر) به ما دستور می داد درباره ی چیز دیگری به مشورت بنشینیم. و اگر شورا برای تعیین خلیفه بود، پس چرا (با وجود سخنی که به رسول الله نسبت می دادند) مرا با شما (در جمع شورا) قرار داد؟ بلکه باید مرا از شورا خارج می کرد (زیرا) می گفت رسول الله (ص) اهل بیت خود را از خلافت بیرون رانده است و خبر می داد که برای آنان در خلافت، بهره ای نیست!!!».

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه این کلام به طلحه و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف و سعد نزدیک شدند و فرمودند: «اگر آن پنج نفر یا چهار نفر (که بر بیان این سخن از جانب پیامبر شهادت دادند)، بر رسول الله (ص) دروغ بستند، پذیرفتن ولایت آنان بر شما حلال نیست. و اگر راست گفتند، برای شما پنج نفر یا چهار نفر حلال نبود که مرا با خود در شورا داخل کنید، زیرا (با توجه به سخن آنان) داخل نمودن من در شورا، خلافی بر رسول الله (ص) و ردّ (کلام) ایشان بود». (۱) آیا ردّ کلام پیامبر رحمت، خلاف حکم خدا نیست که فرمود: «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» به خدا و پیامبر او که مکّی است و به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان آورید و او را پیروی کنید. باشد تا به هدایت درآیید؟ (۲)... و فرمود: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» و آن کس که با پیامبر مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت بر او آشکار گشت و جز راه

۱- این بیانات به طور مفصّل در جای خود آورده شده است.

۲- (۷) سوره الأعراف: آیه ۱۵۹.

مؤمنان را پی رفت، ما او را بدان چه آن را دوست داشت، روی می گردانیم و بدو جهنم را می رسانیم و بد سرانجامی است» (۱).

قرآن به چه حکم می کند؟

و این کتاب خداست که چنین فریاد می کند: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و آن که بدان چه خدا نازل فرموده است حکم نکند، پس هر آینه همانان هستند، کافران... ظالمان... فاسقان» (۲).

و درباره ظالمان می فرماید: وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و برای ظالمین یاریگری نیست (۳)... وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ هرگز برای افراد ستم پیشه نه سرپرستی و نه یاری گری نیست (۴).

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ البته کسانی که ظلم کردند بدون دستاویزی از علم، هوای نفس خویش را پیروی کردند، پس کیست که آن کسی را که خدا گمراهش نموده، هدایت کند؟ در حالی که آنان را یاریگری نیست (۵).

وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ * وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ يُنظَرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۱۱۶.

۲- (۵) سوره النساء: آیات ۴۵، ۴۶ و ۴۸.

۳- (۲) سوره البقره: آیه ۲۷۱ و (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۹۳ و (۵) سوره مائده: آیه ۷۳.

۴- (۴۲) سوره الشوری: آیه ۹.

۵- (۳۰) سوره الروم: آیه ۳۰.

ص: ۱۹۷

□
 الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ * وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُنصِرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ وَ ستمکاران را می بینی که چون عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی برای بازگشت هست؟ و آنان را می بینی در حالی که به عذاب عرضه می شوند که از ذلت خاشع شده اند. به گوشه ی چشم، می نگرند و در این حال ایمان آورندگان می گویند: همانا زیان کاران کسانی اند که به خود و خانواده ی خود در روز قیامت زیان رساندند. همانا ستمکاران در عذاب ویژه ی پایدار شده، به سر می برند. و برای آنان از میان سرپرستان، هیچ سرپرستی جز خدا نیست که آنان را یاری دهد و همانا آنکه خداوند گمراهش سازد، برای او هیچ راه (نجات)ی نیست. (۱)

درباره کافران نیز چنین می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا همانا خداوند کافران را لعنت نموده و برای آنان جهنم را مهیا ساخته است * آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود که نه سرپرستی و نه یاریگری نمی یابند. (۲)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ * وَ هُمْ يَصِيرُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ وَ همانا کسانی که کافر شدند، آتش جهنم برای آنهاست. نه حکم مرگ آنان صادر می شود تا بمیرند و نه از عذاب آن بر آنان

۱- (۴۲) سوره الشوری: آیات ۴۵-۴۷.

۲- (۳۳) سوره الاحزاب: آیات ۶۵-۶۶.

کاسته می شود. این گونه هر فرد بسیار ناسپاس را جزا می دهیم. و آنان در آتش فریاد می زنند که پروردگار ما! ما را (از آتش) بیرون بیاور تا عمل نیکو انجام دهیم جز آنچه که انجام می دادیم. آیا شما را عمری ندادیم که در آن هر که پند می گرفت، پند گرفت و بیم دهنده به سوی شما آمد؟ بنابراین بجشید زیرا که ظالمان را هیچ یاری کننده ای نیست. (۱)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمْ يَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِينَ * وَيَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّأكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَعَزَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَآمَّا كَسَانِي كَمَا كَافَرْتُمْ، آيَا جَزَايْنِ اسْتِ كَمَا آيَاتِ مَنْ بَرِ شَمَا تَلَاوْتِ شَدَّ وَ شَمَا تَكْبَرُ وَرَزِيدِيدِ وَ پِيوسْتِه گروهي مجرم بوديد. و چون گفته شد همانا وعده خداوند حق است و در (آمدن) روز قیامت هیچ شکی وجود ندارد، گفتید ما نمی دانیم که روز قیامت چیست (به آن ایمان نداریم) همانا ما تنها به یک پندار، گمان داریم و ما از شمار آنان که باور دارند، نیستیم. و زشتی کارهایی که انجام دادند، برای آنان آشکار شد و آنچه که (مؤمنان را) به خاطر آن مورد تمسخر قرار می دادند، گرداگرد آنان را فرا گرفت (خوشان مورد تمسخر قرار گرفتند). و گفته شود: امروز ما شما را از یاد می بریم همان گونه که شما دیدار امروز خویش را از یاد بردید و جایگاه شما آتش است.

ص: ۱۹۹

برای شما هیچ یاری گری نیست. این بدان جهت است که شما نشانه های الهی را به مسخره گرفتید و زندگانی دنیا شما را مغرور ساخت. بنابراین امروز از آن جا خارج نشوند و فرصت استغفار به آنان داده نشود. (۱)

و در مورد فاسدان از زبان حضرت لوط چنین می فرماید: قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ او گفت: پروردگارم! مرا بر گروه فسادگر یاری کن. (۲) این ها تنها تعداد اندکی از آیات در این باره بود. با این وجود آیا باز هم می توانیم بگوییم خداوند آنان را یاری کرده است!!؟

(۲) آزار فرستاده ی الهی

نفس های رسول الله (ص) به شماره افتاده بود و خورشید بابرکت عمر شریف او، به غروب می خزید. حضرت به لحظات احتضار خویش نزدیک می شدند و در بستر بیماری بودند، رنگ به رخ نداشتند و پیکر مبارک ایشان در حال لرزیدن بود و مکرر از هوش می رفتند. چنین تصویری تمام پیکر جان را می لرزاند چه رسد که بخواهم ادامه بدهم اما گریزی نیست. در آن لحظه ها که پیامبر عظیم الشان اسلام، اشرف اولین و آخرین، چنین حالی داشتند، عمر، سخنی راند که مولایم رسول الله، با آنکه ذره ای از رحمة للعالمین بودنش کاسته نشده بود، چنان آزرده خاطر گشت که او و همراهانش را از محضر خویش راند و تنها امیرالمؤمنین، صدیقه ی کبری، امام مجتبی و سیدالشهداء را نزد خود نگه داشتند. او را چه می شد که این گونه فرد اول عالم خلقت را در چنین لحظاتی،

۱- (۴۵) سوره الجاثیه: آیه های ۳۲-۳۶.

۲- (۲۹) سوره عنکبوت: آیه ۳۱.

ص: ۲۰۰

این چنین بیازارد؟!

چون پیامبر خدا(ص) قلم و دوات خواستند تا بنویسند چیزی را که امت پس از آن هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «بدرستی که این مرد!!! قطعاً هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است».(۱) آیا او آیات قرآن را نشنیده بود که خداوند به پیامبرش فرمان می دهد: بگو من تنها آنچه را که بر من وحی می شود، پیروی می کنم؟ آیا این علاوه بر خلاف حکم خدا، آزار پیامبرش نبود که خدا در این باره چنین فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً هَمَانَا آن کسانی که خدا و پیامبرش را می آزارند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت فرموده و برای آنان عذابی بسیار خوار کننده آماده ساخته است» (۲)؟

آزار رسول الله(ص)، موجب لعنت خدا است که در این باره می فرماید: وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً و هر آن کس را که خداوند او را لعنت کند، هیچگاه

۱- گذشته از اجماع علمای شیعه، سران مخالفین نیز به عبارت ها و لفظ های گوناگون، این ماجرا را نقل کرده اند. این بیان در معتبرترین کتاب نزد مخالفین، یعنی صحیح بخاری در شش جا و نیز در صحیح مسلم آورده شده است: صحیح البخاری: ۱/۳۹ کتاب العلم، باب کتابه العلم و ج ۲/۱۱۸ و ج ۴/۵ و ۶ باب قول المريض از کتاب المرضی، و ج ۶/۱۱ باب مرض النبی و وفاته، و ج ۴/۸۵ کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد. صحیح مسلم: ۶/۷۶ کتاب الوصیه باب ترک الوصیه. البته در کتاب های بسیار دیگری نیز این واقعه ذکر شده است که همین ما را کفایت می کند.

۲- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۵۷.

ص: ۲۰۱

برای او یاریگری نخواهی یافت. (۱)

۳) چرا چنین رفت؟**اشاره**

چرا عمر بن الخطاب با اجابت درخواست صاحب رسالت مخالفت کرد؟ آیا به راستی یک احساس و عاطفه غلیظ بود که نمی توانست زندگی بدون پیامبر را در باغ خاطر خویش به تصویر کشد؟ یا عمر از نیت پیامبر آگاه بود و نمی خواست این نیت عملی شود؟ پاسخ را از خود وی بشنویم:

عبدالله بن عباس می گوید: در روزهای آغازین خلافت عمر نزد او رفتم... به من گفت: ای عبدالله! از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پرسعمویت را در چه حال رها کردی؟ پنداشتم منظورش عبدالله بن جعفر است، گفتم: در حالی که با همسالان خود بازی می کرد. گفت: منظورم او نیست بلکه مقصودم سالار و بزرگ شما اهل بیت (علی) است. گفتم: او را در حالی رها کردم که با سطل نخل های فلان کس را آب می داد و در همان حال قرآن تلاوت می کرد.

گفت: عبدالله! خون شتران تنومند قربانی بر گردن تو باشد اگر پاسخ آنچه را از تو می پرسم از من پوشیده داری، آیا هنوز در دل او چیزی از امر خلافت باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا می پندارد که پیامبر به خلافت او نص و تصریح کرده است؟ گفتم: آری و این مطلب را هم برای تو اضافه می کنم که از پدرم درباره آنچه علی (ع) ادعا دارد پرسیدم، او گفت: (علی) راست می گوید. عمر گفت: آری، پیامبر در مورد خلافت او سخنی گفت ولی نه آن گونه که حجّتی را ثابت کند و عذری باقی نگذارد. آری زمانی درباره آن (خلافت علی)

ص: ۲۰۲

چاره اندیشی می کرد البته پیامبر در بیماری خود می خواست به نام او تصریح کند و من به جهت محبت به اسلام و حفظ آن از آن کار جلوگیری کردم! سوگند به خدای این خانه (کعبه)! قریش هرگز گرد علی جمع نمی شدند و اگر علی خلیفه می شد، عرب از همه سو بر او هجوم می آورد و پیمان می شکست. (۱)

پس موضوع محبت افراطی به رسول خدا(ص) مطرح نیست و در منطق وحی و به حکم عقل هم، جایگاه عمر بن الخطاب نه چنان بود که مصلحت جامعه اسلامی را بهتر از پیامبر رحمت تشخیص دهد و نه با حضور خاتم انبیای الهی حق اظهار و اعمال نظر و سلیقه خود را داشت و این ادعا که مردم بر گرد علی اجتماع نمی کردند یا پیمان می شکستند، عذر و بهانه ای بی پایه است که نمی تواند توجیه کننده جسارت و اهانت به وجود اقدس صاحب رسالت باشد.

این کار او، سرپیچی از فرمان پیامبر خدا(ص) نیز بود که خداوند در این باره می فرماید: وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا * حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا وَهَرَّأَن كَسَّ كَسَّ سُرَيْبِجِي كُنَدَ خَدَا وَبِيَامِبْرِش رَا، پس همانا برای اوست آتش جهنم که در آن جاویداند *

۱- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۲/۲۰-۲۱ و ج ۳۸/۱۵۶. ر.ک: التَّحْفَةُ الْعَسْجَدِيَّة: ۱۴۴. ر.ک: کشف اليقين: ۴۷۰، کشف الغم: ۲/۴۷، الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ: ۱۵۵، غايه المرام: ۱/۲۴۱ ب ۱۴ و ج ۶/۹۲ ب ۷۳، پاورقی نهج الحق: ۲۷۴، الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيم: ۳/۵، قاموس الرِّجَال: ۶/۳۹۸ و ج ۷/۱۸۸، بهج الصِّبَاغَةِ: ۴/۳۸۱ و ج ۶/۲۴۴، نفحات اللاهوت: ۸۱ و ۱۱۸-۱۲۱، حليه الأبرار: ۲/۳۲۰ ب ۳۷.

ص: ۲۰۳

تا آنجا که چون آنچه را بدان وعده داده شده بودند، دیدند، به زودی خواهند دانست چه کسی یاور کمتر و تعداد کمترین را دارد. (۱)

این داستان ادامه دارد...

حال بشنوید عمر درباره خلافت، چه می گوید: عبدالله بن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام همراه او رفتم. روزی بر شتر خود به تنهایی حرکت می کرد و من هم در پی او بودم. به من گفت: ای پسر عباس! از پسر عمویت (امیرالمؤمنین علی (ع)) نزد تو شکوه می کنم. از او خواستم تا مرا در این سفر همراهی کند، نپذیرفت و همواره می بینم که دل گیر و ناراحت است. تو گمان می کنی دلگیری (گلایه مندی) او از چیست؟ گفتم: تو خود می دانی. گفت: گمان می کنم از این که خلافت را از دست داده است اندوهگین است. گفتم: آری سبب اصلی همان است. عمر گفت: او چنین باور دارد که پیامبر حکومت را برای او می خواست ولی خداوند تعالی آن را اراده نفرموده و نخواسته. چه می شود (کرد)؟ پیامبر چیزی می خواست و خداوند غیر از آن را مراد خداوند برآورده شد و مراد رسول خدا برآورده نشد! مگر هر چه را که رسول خدا اراده کند انجام می شود؟! او می خواست عمویش مسلمان شود ولی خداوند آن اراده را نفی کرد و او مسلمان نشد. (۲)

عمر چگونه جرأت می کند قداست رسول خدا را بشکند و اراده ی او را در مقابل اراده ی خداوند قرار دهد؟ آیا این بهتانی بزرگ و دروغی آشکار نیست؟

۱- (۷۲) سوره جن: آیه ۲۴-۲۵.

۲- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد: ۷۸/۱۲-۷۹.

ص: ۲۰۴

آیا در ماجرای غدیر رسول خدا براساس امر لا یتغیر و صریح الهی، علی(ع) را به جانشینی خود منصوب نفرمود و عمر و ابوبکر و عثمان با همراهانشان، از نخستین کسانی نبودند که براساس امر رسول خدا، به امیرالمؤمنین تبریک و شادباش گفتند و او را بدین لقب صدا زدند؟ آیا همان جا نبود که از پیامبر پرسیدند: این امر از جانب خداست یا خودت؟ فرمود: از جانب خداست و من...؟ و آیا این آیات قرآن نیست که به صراحت اعلام می دارد که پیامبر جز به انجام آن چه مأمور باشد، مبادرت نمی ورزد؟

رسول خدا براساس اراده الهی به معرفی علی(ع) و اعلام داشتن حقوق او بدون هیچ پرده پوشی موظف بود و این مهم را به خوبی به انجام رساند: در ابتدای آشکار نمودن بعثت تا ماجرای غدیر و پس از آن و حتی تا درون بستر شهادت. از طرفی هیچ گونه مشابهت و مناسبتی میان غصب حق مشروع امیرالمؤمنین(ع) از جانب غاصبان با سرپیچی ابولهب از پذیرش اسلام وجود ندارد. ایمان نیاوردن ابولهب موجب شد او خود را به منجلا ب گمراهی گرفتار سازد ولی اسلام و پیامبر و مسلمانان هرگز از این کار خسارتی ندیدند، امّا محرومیت حکومت اسلامی از اینکه امام علی(ع) خلیفه باشد، ظلمی بزرگ و پایان ناپذیر بر تمام ادیان توحیدی بوده و هست. کدامین توجیه را می توان برای این اهانت و افترای بزرگ دست و پا کرد که پیامبر رحمت اراده ای جز امر و خواست الهی داشت؟؟؟

آیا تو را کفایت نمی کند؟...

۱۳- درباره ی ولایت علی کمال دین و تمام نعمت

ص: ۲۰۵

پرسش سیزدهم: شیعه در مورد آیه ی کریمه ی «یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون» (آیه هشت سوره ی صف) می گویند: مقصود این است که می خواهند ولایت امیرمؤمنان را با دهان های خود خاموش کنند اما خدا نور خود یعنی امامت و ولایت را کامل می گرداند. سؤال این است که آیا خداوند نور خویش را با گسترش اسلام کامل کرد یا دادن امامت و ولایت به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام؟

پاسخ: حتی اگر نور خدا را اسلام بدانند و گسترش اسلام را اتمام نور خدا، اسلام با ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) کامل شد و خداوند به این اسلام رضایت داده است و نزد خداوند هیچ دین دیگری جز اسلام پذیرفته نیست: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هر کس جز اسلام را به عنوان دین بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از شمار زیان کاران است» (۱).

اما اگر بگویند چنین نیست یا جز این است خواهیم گفت: احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) وارد شده است یک سو، آیاتی که در قرآن درباره ی وجوب اطاعت از پیامبر آمده است از یک

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۸۶.

ص: ۲۰۶

سو و آیاتی که درباره ی سرپیچی از فرمان حضرت آمده است از سویی دیگر، با این همه آیا ممکن است اسلام بدون ولایت اهل بیت، اسلامی باشد که خداوند پذیرفته باشد؟ «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَالرَّسُولِ لَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ» (سوره نساء: ۸۱)؟ (۱)

۱۴- درباره ی ولایت رکن ایمان

اشاره

۱- (۱۰) سوره یونس(ع): آیه ۳۶.

ص: ۲۰۷

پرسش چهاردهم: اگر ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام و فرزندان او رکنی از ارکان ایمان است چرا این رکن ایمان، در قرآن یاد نشده است؟

پاسخ: در بحث صحابه و آیه انقلاب به تفصیل درباره ی این موضوع صحبت شده است. برای توضیح بیشتر تنها اشاره ای به برخی از آیات در این باره خواهیم داشت. آیاتی که درباره امر امامت نازل شده اند بسیار است و ما برخی از مشهورترین این موارد را یادآور می شویم:

آیاتی که در غدیر خم بر پیامبر نازل شد که عبارتند از آیات:

تَبْلِغ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ أَي پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر چنین نکنی همانا رسالت پروردگار را به انجام نرسانده ای و هر آینه خداوند تو را از مردم نگاه می دارد»،

اکمال: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا امروز کافران از دین شما ناامید شدند بنابراین از آنان نهراسید و از من بترسید. همانا امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و برای شما به عنوان

ص: ۲۰۸

دین، به اسلام راضی شدم».

و آیات ابتدای سوره معارج: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ لِمَا أَسَاءَتْ أَفْسَاءُ عَذَابِي خَاسِتٌ الَّذِي كَفَرَ» (بر او نازل و) واقع شد. در مقابل آن عذاب کافران را دور کننده ای نیست».

و آیات دیگری چون: آیه مباحله: «فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فِيهِ... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (به مسیحیان نجران) بگو: بیاید فرزندان خودمان و فرزندان شما و زنان خودمان و زنان شما و جان خودمان و جان شما را بخوانیم سپس دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم».

آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» به راستی همانا تنها سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

آیه اولی الامر: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی کنید».

و آیات بسیار دیگری: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» روزی که هر گروهی را به نام پیشوایان آنان بخوانیم. هر کس نامه اعمالش به دست راست او داده شود، آنان هستند که

ص: ۲۰۹

نامه هایشان را بخوانند و اندک ظلمی به آنان نشود» (۱).

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَآنَانَ رَا اِمَامَانِي قَرَار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به آنان فعل کارهای نیکو و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی نمودیم، و آنان تنها ما را می پرستیدند» (۲).

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ (نافرمانی) خدایی بپرهیزید که درباره او و ارحام (اهل بیت پیامبر) مورد بازخواست قرار می گیرید».

«وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ آنَانَ رَا بایستاید که مورد بازخواست هستند».

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ درباره چه چیزی می پرسند؟ درباره ی خبری بسیار شگفت انگیز، که درباره آن اختلاف دارند».

«أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا آيَا نَسَبَتْ بِهِ مَرْدَمَ بِهِ خَاطِرَ آنچِه خدَاوند از فضل خود به آنان داده است، رشك می برند؟ پس هرآينه به آل ابراهيم كتاب و حكمت داديم و آنان را ملك عظيمي ارزاني داشتيم».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه سازید و همراه با صادقان باشید».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً

۱- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۷۲.

۲- (۲۱) سوره الأنبياء: آیه ۷۴.

ص: ۲۱۰

أَيُّكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعِمَّ الْمَوْلَى وَ نِعِمَّ النَّصِيرُ اِي كَسَانِي كِه اِيْمَان آوَرْدِيْد! رِكُوْع كَنِيد و سَجْدِه كَزَارِيْد و پُرُوْر دِگَار تَان رَا پِرِسْتِيْد و كَار نِيكُو اِنجَام دِهِيْد، بَاشْد تَا رِسْتِگَار شُوِيْد. و دَر رَاه خِدا آن كُوْنِه كِه جِهَاد دَر رَاه او شَايِسْتِه اسْت، جِهَاد كَنِيد. هِمَا نَا او شَمَا رَا بَر كَزِيْدِه و دَر دِيْن بَر شَمَا هِيْج سَخْتِي نِنِهَادِه اسْت. مَلْت پَدَر شَمَا اِبْرَاهِيْم كِه او شَمَا رَا اَز پِيْش (دَر كِتَاب هَاي آسْمَانِي) و دَر اِيْن (قُرْآن) مُسْلِمِيْن نَام نِهَاد تَا پِيَامْبَر بَر شَمَا گِوَاه بَاشْد و شَمَا بَر مُرْدَم گِوَاه بَاشِيْد. پَس نِمَاز كَزَارِيْد و زَكَات دِهِيْد و بِه خِدا چَنگ زَنِيْد كِه او سِرِپَرِسْت و يَاور شَمَا سْت كِه خُوب سِرِپَرِسْت و خُوب يَاورِي اسْت».

«وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ يَسِّرَ تَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً خِدا كَسَانِي اَز مِيَان شَمَا رَا كِه اِيْمَان آوَرْدِنْد و كَار هَاي نِيكُو اِنجَام دَادِنْد و عِدِه دَاد كِه قَطْعاً آنَان رَا دَر زَمِيْن جَانَشِيْن قَرَار دِهْد هِمَا ن كُوْنِه كِه اِفْرَاد پِيْش اَز آنَان رَا جَانَشِيْن سَاخْت و بَرَاي آنَان دِيْن اِيْشَان رَا كِه بَرَايْشَان بَدَان خَشْنُوْد كِشْتِه اسْت، حَتْمًا پِرُوْز گَرْدَانْد و آنَان رَا پَس اَز هِرَاسِي كِه دَاشْتِنْد، اَمِّيْت دِهْد تَا مَن (خِدا) رَا پِرِسْتِنْد و چِيْزِي رَا بَا مَن هِمَتَا قَرَار نَدِهْنْد».

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَ مَا مِي خُواهِيم بَر كَسَانِي كِه دَر زَمِيْن ضَعِيْف دَاشْتِه شَدِنْد مَت نِهِيْم و آنَان رَا پِيْشُوايَا ن و وَاْرثَان قَرَار دِهِيْم و بَرَايْ آنَان دَر زَمِيْن عِظْمَت قَرَار دِهِيْم و اَز

ص: ۲۱۱

جانب ایشان به فرعون و هامان و سپاهیانشان آنچه را از آن می ترسند نشان دهیم».

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ پس از میان آنان پیشوایانی را قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند و این هنگامی بود که صبر پیشه ساختند در حالی که به نشانه های ما ایمان داشتند. همانا پروردگارت اوست که در روز قیامت میان آنان جدایی افکند درباره آنچه در مورد آن با یکدیگر اختلاف داشتند».

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ هَادٍ هَادٍ تو بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت گری است».

شایان ذکر است که در ذیل این آیات و آیات بسیار دیگر، در کتاب های مخالفین، احادیث و اخباری بسیار ذکر شده است که همه بر برتری امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل ایشان دلالت می کند. اما آن کسی را که خداوند با آن که بر حق آگاهی دارد، گمراه سازد، چه کسی او را هدایت گر خواهد بود؟ که خداوند می فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا ندیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داد؟ خداوند او را با علم خود گمراه ساخت و بر گوش و قلب او مهر کوبید و بر چشم او پرده پوشانید. با این وجود

پس از خدا، کیست که او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید». (۱)

پاسخ را دادم اما می خواهم نکته ای را یادآور شوم: اینان نپذیرفتن ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه ی پیامبر(ص)، به منزله ی کفر و شرک می دانند. حال ما می پرسیم: برای داشتن چنین باوری، به چند آیه از قرآن کریم استناد می کنند؟ آیا خلیفه انگاشتن آنان، نادیده گرفتن خدا و رسول، بلکه انکار کردن و افترا بستن به آنان نیست؟ «قُلْ بَشِّرْ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند». (۲)

بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟!

بسیار شایسته است که پرسش های دیگری را نیز مطرح کنیم و ببینیم برای آن ها، چه پاسخی رواست. چرا می خواهند ابوبکر را خلیفه ی رسول الله بدانند و دلیل آنان چیست؟ و آیا اصلاً دلیلی دارند؟ برای اثبات نامشروع بودن بیعت ابوبکر، دلایل بسیاری وجود دارد اما برای نمونه چند مورد از مهم ترین آن ها را بیان می کنیم:

۱) شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتفاق نظر دارند که صدیقه ی طاهره فاطمه زهرا(س) در حالی از دنیا رفتند که با ابوبکر بیعت نکردند. آنان در معتبرترین کتاب های خود آورده اند: «حضرت فاطمه(س) سرور بانوان اهل بهشت است». (۳)

۱- (۴۵) سوره الجاثیه: آیه ۲۴.

۲- (۲) سوره البقره: آیه ۹۴.

۳- صحیح البخاری: ۴/۲۱۹، الصّواعق المحرّقه: ۱۹۱ باب احادیث وارده درباره اهل بیت مثل فاطمه، مکتبه قاهره- مصر، کنز العمال: ۱۲/۹۶ ح ۳۴۱۵۸، ینابیع المودّه: ۲/۵۳.

ص: ۲۱۳

و نیز حدیثی را از پیامبر نقل کرده اند که: «من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة هر کس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است» (۱). یا به این لفظ: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً هر کس بدون معرفت امام زمان بمیرد، به مرگ جاهلیت (کافر) مرده است» (۲).

البته متن صحیح آن به این صورت است: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (۳) که شیخ مفید می فرماید: فَأَمَّا الْخَبْرُ فَهُوَ الْمَتَوَاتِرُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» و هذا صريح بأنَّ الجَهِلَ بِالْإِمَامِ يَخْرُجُ صَاحِبَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَمَّا إِنْ خَبِرَ بِهٖ صَوْرَتِ مَتَوَاتِرٍ (به سندهای بسیار) از پیامبر (ص) آمده است که حضرت فرمود: «هر کس بمیرد و معرفت به امام زمان خود نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». و این خبر با صراحت اعلام می کند که جهل به امام، صاحب آن (کسی که به امام معرفت ندارد) را از اسلام خارج می کند (کافر می شود) (۴).

۱- صحیح مسلم: ۶/۲۲.

۲- صحیح مسلم: ۸/۱۰۷ بنا بر نقل ملحقات الإحقاق: ۱۳/۸۵.

۳- این حدیث در کتاب های شیعه مانند الکافی: ۱/۳۰۸ ح ۳، الغیبه، التعمانی: ۳۳۰ ح ۵، کمال الدین: ۲/۴۱۲ ح ۱۰، حلیه الأولیاء: ۳/۲۲۴ و در کتاب های مخالفین مانند مسند احمد: ۴/۹۶ و مجمع الزوائد: ۵/۲۱۸ و بسیاری منابع دیگر آمده است. برای آگاهی کامل از تمام منابع این حدیث، به کتاب های: موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السینة جلد پنجم صفحات ۲۷۱ الی ۲۹۹ و کتاب شناخت امام یا راه رهایی از مرگ جاهلی مراجعه کنید.

۴- الإفصاح: ۲۸ ضمن سلسله مؤلفات الشیخ المفید: ج ۸.

از آنجا که حضرت فاطمه (س)، بدون بیعت با ابوبکر از دنیا رفتند، دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا بدون داشتن امامی از جانب خداوند، از دنیا رفته اند یا به امامت شخص دیگری جز ابوبکر، راضی شده اند سپس به سوی بهشت، نزد پدرشان بال گشوده و پر کشیدند. حالت نخست درباره ی بانویی که سرور بانوان بهشت است، محال و غیرقابل تصوّر است. بنابراین تنها چیزی که می توان به آن معتقد بود این است که حضرت به امامت شخصی راضی شده اند و با او بیعت کرده اند. از سویی هم با ابوبکر بیعت نکردند که اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، دختر گرامی پیامبر، صدیقه ی طاهره فاطمه زهرا (س) بدون هیچ تأمل یا تأخیری با او بیعت می فرمود، اما چنین نکرد و در حالی که بر او خشمگین بود جهان را وداع گفت.

با وجود چنین حقیقت هایی باید دید مخالفین درباره ی ایشان چه می گویند، آیا در بهشت هستند و سرور زنان آنجا یا نستجیر بالله... . مسلم است که دو راه بیشتر پیش رو ندارند: یا باید به ناحق بودن حکومت ابوبکر اعتراف کنند یا... . ببینید کدام یک را برمی گزینند.

۲) از سوی دیگر در حدیث صحیحی که در منابع شیعیان و مخالفین وجود دارد آمده است که پیامبر عظیم الشان اسلام فرمودند: «خداوند به سبب غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او راضی می شود».^(۱) یا به این عبارت: «ای

۱- بحارالانوار: ۴۳/۱۹ و ۴۴ و ۵۳. و از کتاب های مخالفین: المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۵۴، کتاب معرفه الصحابه، دارالمعرفه بیروت؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ۱/۱۰۸ ح ۱۸۲؛ ینابیع المودّه: ۲/۵۶ ب ۵۵.

ص: ۲۱۵

فاطمه! همانا خداوند به سبب غضب تو، غضبناک شده و به سبب خشم تو خشمگین می شود» (۱). و رضایت و غضب ایشان، رضایت و غضب پیامبر (ص) معرفی شده است: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي بِهِ دَرَسْتِي كَمَا فَاطِمَةُ، پاره تن من است. بدین جهت هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است» (۲). و نیز فرموده اند: «يُرِضَنِي مِمَّا أَرْضَاهَا وَيُؤْذِنِي مِمَّا أَذَاهَا» مرا خشنود سازد آنچه او را رضایت بخشد و به حقیقت مرا بیازارد آنچه وی را آزرده باشد» (۳). یا به این لفظ: «إِنَّمَا ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِينِي مِمَّا رَابَهَا وَيُؤْذِنِي مِمَّا

۱- از کتاب های مخالفین: المستدرک حاکم: ۳/۱۵۴ [۳/۱۶۷ ح ۴۷۳۰] و پس از ذکر این حدیث، به آن مهر صحت زده است، ذخائر العقبی: ۳۹، التذکره، سبط ابن الجوزی: ۱۷۵ [ص ۳۱۰]، مقتل الحسین (ع)، خوارزمی: ۱/۵۲، کفایه الطالب: ۲۱۹ [۳۶۴ ب ۹۹]، شرح المواهب، زرقانی: ۳/۲۰۲، کنوز الدقائق، مناوی: ۳۰ [۱/۵۷]، أخبار الدول، قرمانی پاورقی الکامل: ۱/۱۸۵ [۱/۲۵۷]، کنز العمال: ۷/۱۱۱ [۱۳/۶۷۴ ح ۳۷۷۲۵]، تهذیب التهذیب: ۱۲/۴۴۳ [۱۲/۴۶۹]، الإصابه: ۴/۳۷۸ [رقم ۸۳۰]، الصواعق المحرقة: ۱۰۵ [ص ۱۷۵]، ینایع المودّه: ۱۷۳ [۱/۱۷۰ ب ۵۵].

۲- بحار الانوار: ۴۳/۳۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۳/۱۱۲ باب مناقب فاطمه. و از کتابهای مخالفین: صحیح البخاری: ۴/۲۱۰، ینایع المودّه: ۲/۵۲ ب ۵۵ ح ۱۸، کنز العمال: ۱۲/۱۰۸ ب ۲ ح ۳۴۲۲۲.

۳- از کتاب های مخالفین: سیدات نساء اهل الجنه، عبد العزیز الشناوی: ۱۵۴ قال: و يؤذی النبی علیہ الصلاه و السلام ما يؤذیها، فعن أبی حنظله أن النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال: انما فاطمه بضعه منی - أي قطعه لحم - فمن أذاها فقد أذانی و يغضب النبی علیہ الصلاه و السلام ما يغضبها، يقول عبد اللہ بن الزبیر: قال صلی اللہ علیہ و سلم: انما فاطمه بضعه منی يؤذینی ما أذاها و يغضبنی ما يغضبها و ینصبنی ما أنصبها، الصواعق المحرقة: ۱۸۸ عبداللطیف - مصر. - از کتاب های مخالفین: صحیح مسلم: ۷/۱۴۱، صحیح البخاری: ۶/۱۵۸، صحیح ابن حبان: ۱۵/۴۰۶، مسند احمد: ۴/۳۲۸، سنن ابن ماجه: ۱/۶۴۴، سنن أبی داود: ۱/۴۶۰، سنن الترمذی: ۵/۳۵۹، السنن الکبری، بیهقی: ۷/۳۰۷ و ج ۱۰/۲۸۸-۲۸۹، السنن الکبری، نسائی: ۵/۹۷ و ۱۴۷، المعجم الکبیر، طبرانی: ۲۲/۴۰۴، فضائل الصحابه، نسائی: ۷۸.

ص: ۲۱۶

آذاهما همانا دخترم پاره ای از من است. ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و می آزارد مرا آنچه او را بیازاد» (۱).

بنابر این احادیث که همه در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین وجود دارد، چون حضرت زهرا(س) با ابوبکر بیعت نکردند، پس بیعت با ابوبکر چیزی نیست که خدا بدان رضایت داده باشد و به هیچ عنوان مشروعیت ندارد که اگر نه چنین بود، حضرت زهرا بدون بیعت کردن با او دنیا را ترک نمی کردند و به بیعت با او رضایت می دادند. همچنین با توجه این که صدیقه ی کبری(س)، ناخشنود از ابوبکر به شهادت رسیدند، باید دید غضب ایشان که غضب خدا و شامل حال ابوبکر (و عمر) است، چه پیامدی دارد؟ قرآن درباره ی کسی که خداوند بر او غضب کند می فرماید: «وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ وَ أَنْكَه غَضَبُ مَنْ بَرَّ او فرود آید، هر آینه هلاک شده است».

(۳) در ذیل عنوان جنگ با خدا! بیان شده است که خداوند در آیه مباحله، امیرالمؤمنین را نفس رسول الله معرّفی فرموده است (بدین معنا که جایگاه ایشان نزد خدا، همان جایگاه رسول الله است جز اینکه پیامبر نیستند) و پیامبر بسیار

درباره ی امیرالمؤمنین فرمودند: عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ مِنْ اَسْتِ و مَنْ اَزْ عَلِيٍّ هَسْتُمْ. همچنین بارها فرمودند: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدْوَرُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ عَلِيٌّ بِاِحْتِقَاقِ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ بِاِحْتِقَاقِ عَلِيٍّ (ع) در هر زمان، نسبت به هر موضوعی هر موضعی اتخاذ نمایند، همان عین حق خواهد بود. بنابراین بیعت نکردن امیرالمؤمنین با ابوبکر نشان می دهد که این بیعت حق نیست و مشروعیت ندارد. (۱)

(۴) از سوی دیگر بیان به سرعت و صراحت اینکه امیرالمؤمنین (ع) با خلفا بیعت کرده اند، چیزی نیست که حتی نزد خود آنان به اثبات رسیده باشد؛ زیرا مدعی شده اند امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر بیعت کردند اما در عین حال در زمان این بیعت اختلاف دارند. گفته اند: چند روز، چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه و هشت ماه پس از شهادت رسول خدا(ص)، و گروهی دیگر گفته اند: پس از شهادت حضرت زهرا(س) با آنکه در زمان شهادت آن حضرت نیز اختلاف دارند.

اما در این رابطه مورد پذیرش ترین قول را، شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص) و بلافاصله پس از شهادت حضرت زهرا(س) می دانند:

فأبى ابوبكر أن يدفع إلى فاطمه شيئا فوجدت فاطمه على ابى بكر فى ذلك. قال: فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على بن أبى طالب ليلاً و لم يؤذن بها ابابكر و صلى عليها على... و لم يكن

۱- تحقیق در بیان عدم بیعت حضرت با او، گذشت و در ادامه نیز به برخی دلایل آن استناد می شود.

ص: ۲۱۸

بایع تلک الأشهر (حضرت زهرا حقوق خود را از ابوبکر مطالبه کردند) ابوبکر از اینکه به حضرت فاطمه چیزی (از حقوقشان را) بدهد، امتناع کرد. حضرت فاطمه در این باره بر ابوبکر خشمگین و غضبناک شد. راوی گوید: بدین جهت با او قطع رابطه کرد. دیگر با او سخن نگفت تا آنکه از دنیا رفت و پس از پیامبر شش ماه زندگی کرد. چون در گذشت، شوهرش علی بن ابی طالب، او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد... در ماه هایی که حضرت زهرا(س)، پس از پیامبر، زنده بودند، علی با ابوبکر بیعت نکرد. (۱)

این متن حاکی از این است که امام، به مدت شش ماه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند. اما با توجه به آنچه خودشان نقل کرده اند، این بیعت هر مقدار و به هر دلیلی به تأخیر افتاده باشد، به معنای عدم مشروعیت آن است؛ زیرا اگر خلافت، حق ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، چرا امیرالمؤمنین بایستی تا شش ماه با او دست بیعت ندهند؟ و همین ما را بس است؛ زیرا عاقبت نداشتن اعتقاد به امام از جانب خدا، آشکار است و چنانچه حضرت در این مدت و پیش از بیعت کردن از دنیا می رفتند و امامی از جانب خدا نداشتند... از بیان شرمنده ام. پناه می برم به خدا از اینکه چنین بگویم یا بنویسم یا بیاندیشم و در حق تقسیم کننده بهشت و دوزخ، چیزی جز سروری دو عالم را معتقد باشم.

در احادیث بسیاری وارد شده است که امیرالمؤمنین(ع) روز قیامت، پرچم

۱- صحیح مسلم: ۵/۱۵۴، صحیح البخاری: ۵/۸۲، شرح مسلم: ۱۲/۷۷، عمده القاری: ۱۷/۲۵۸، صحیح ابن حبان: ۱۱/۱۵۳ و ج ۱۴/۵۷۳، نصب الزایه: ۲/۳۶۰ و بسیاری از کتاب های دیگر که نزد مخالفین معتبرند.

ص: ۲۱۹

اسلام را بر دوش دارند و بر سر حوض کوثر، بر پیامبر وارد می شوند و خود حضرت و شیعیان ایشان اند رستگاران و در بهشت همسایگان رسول الله. حال درباره ی امیرالمؤمنین چه می گویند؟

بنابراین (با توجه به اینکه معتقداند حضرت پس از مدّتی بیعت کردند) چون تأخیر امیرالمؤمنین در بیعت با ابوبکر بر عدم مشروعیت آن دلالت دارد، دلیلی وجود ندارد که امیرالمؤمنین بخواهند این کار را مدّتی پس از شهادت پیامبر اکرم(ص) یا پس از شهادت حضرت زهرا(س) انجام داده باشند و به غضب جایگاهی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، راضی شوند چرا که دلیل عدم بیعت کردن حضرت پس از شهادت رسول اکرم(ص) تا پیش از شهادت حضرت زهرا(س) و پس از آن، همواره بر جای خود باقی بود و آن عدم مشروعیت بیعت با ابوبکر بود و این هرگز برطرف نشد.

جالب است نکته ای را بدانیم: شاید کسانی که مانند بخاری، تأکید دارند که حضرت زهرا(س) شش ماه پس از شهادت رسول الله(ص)، از دنیا رفتند، این مطلب را برای تردید و تشکیک در شهادت آن حضرت بیان می کنند. البته چنان چه این فرض صحّت داشته باشد، شاهدی خواهد بود بر اصرار بیشتر حضرت فاطمه در قهر و غضب نسبت به ابوبکر و تأکید امیرالمؤمنین بر خودداری کردن از بیعت با او.

حال چرا ابوبکر...؟

خوب است مروری هم بر پایه های استوار! باورهای مخالفین داشته باشیم و ببینیم چرا می گویند ابوبکر پس از رسول خدا(ص) خلیفه است. آنچه که تمام

ص: ۲۲۰

مخالفین بر حجت بودن آن درباره ی انعقاد خلافت رسول الله(ص) شرط می دانند، اجماع است هر چند که این تنها در کتاب های خودشان و از طریق راویان خودشان نقل شده است و در کتب شیعه هیچ اثری از آن به چشم نمی خورد ولی با این حال چون مطابق با مبانی و سخنان بزرگان خودشان عدم انعقاد اجماع را درباره خلافت ابوبکر را اثبات کردیم، به آنان می گوییم: چگونه می خواهید شیعه امامیه را ملزم به پذیرش اعتقاداتی کنید که پایه ی آن حتی نزد خود شما هم بنا نهاده نشده است و نمی توانید انعقاد آن را به اثبات برسانید!!؟

مخالفین بدون هیچ تردیدی می گویند روایت صریحی از طریق صحیح که بتوانیم از روی آن جانشین رسول خدا را بشناسیم، به ما نرسیده است. بنابراین تصریح دارند متنی که دلالت بر جانشینی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب یا ابوبکر داشته باشد، در دست نداریم. و بدین ترتیب عقیده را بر این نهاده اند که باید مسلمانان بر امامت کسی اجماع کنند و در این صورت او خلیفه رسول خدا خواهد بود. اما صفحات تاریخ شهادت می دهد که هیچ گاه در سقیفه بنی ساعده و ساعات و روزهای پس از آن درباره ی حاکمیت ابوبکر اجماع و اتفاق نظری حاصل نشد.

گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا(ص) همانند ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، حذیفه بن الیمان، ابوالهثیم بن تیهان و عباده بن صامت از بیعت سرباز زدند و گفتند: در میان مردم سزاوارتر و شایسته تر از ابوبکر حضور دارد و به صراحت از علی بن ابی طالب یاد می کردند و گروهی نیز با اکره و اجبار تن به بیعت سپردند. بزرگانی از مخالفین تصریح کرده اند که افرادی

ص: ۲۲۱

همانند طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، خالد بن سعید، براء بن عازب و ابی بن کعب در ابتدا از بیعت کردن خودداری کردند. (۱) ضمن اینکه از مهاجران تنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده و احتمالاً عبدالرحمان بن عوف در سقیفه بودند و بقیه مردم در آن لحظات سخت در اطراف خانه ی پیامبر حضور داشتند و امام علی (ع) و بزرگان بنی هاشم نیز جز به تجهیز پیامبر اندیشه نمی کردند؛ زیرا جای ابهام و تردیدی برای امر خلافت و امامت بر جامعه اسلامی وجود نداشت. حتی پس از آنکه به نام مشورت با تطمیع یا تهدید از مردم بیعت گرفتند، چندین بار برای امیرالمؤمنین (ع) بیک فرستادند که بیا و بیعت کن و این بدان معناست که حضرت در آن گردهمایی کذایی حضور نداشته اند.

همچنین آنچه از ادله ی مسلم تاریخی قطعی به دست می آید این است که بیعت کنندگان با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده تنها چهار نفر بوده اند: (۲)

۱- عمر بن الخطاب

۲- سالم غلام ابی حدیفه

۱- الغدیر: ۵/۳۷۸ و ج ۷/۹۳.

۲- از کتاب های مخالفین: تاریخ الطبری: ۳/۲۰۱-۲۰۶، البدایه و النهایه: ۶/۲۲۵، الکامل، ابن اثیر: ۲/۲۲۳ و... و در تمامی مصادر تصریح شده است که اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد عمر بن الخطاب بود و بعد از او یک یا دو نفر از مهاجرین فقط!! و پس از آن تعداد کمی از انصار که اولین آنها بشیر بن سعد بود. بیشتر انصار و سایر مهاجرین و به خصوص تمام بنی هاشم و بزرگان اصحاب رسول خدا(ص)، هیچ کدام در سقیفه بنی ساعده حضور نداشتند تا اجماع و بیعت کنند و نظر همه در این امامت نافذ شده باشد.

ص: ۲۲۲

۳- ابو عبیده ی جراح

۴- پیرمردی به سیمای اهل نجد. و سایر حاضران در سقیفه در ابتدا به بیعت با او رضایت ندادند و بعد از روی ترس یا طمع به انجام این کار مبادرت ورزیدند.

حال آیا با بیعت این افراد معدود، معقول است لزوم اطاعت از ابوبکر بر تمام امت اسلامی در شرق و غرب عالم ثابت و واجب شود؟! بشنوید:

سعد الدین تفتازانی یکی از بزرگان مخالفین است، او چنین می نگارد: ما (مخالفین) وقتی می گوئیم اجماع بر امامت و خلافت ابوبکر داریم مرادمان این نیست که امت حقیقتاً اجتماع و اتفاق بر امامت ابوبکر کردند بلکه در حقیقت امامت ابوبکر در سقیفه فقط به بیعت کردن عمر بن الخطاب با او تحقق یافت!!! و حال آنکه در همان سقیفه، بین مهاجرین و انصار، بر سر امامت نزاع شدیدی در میان بود! (۱)

روایت هایی که درباره ی اختلاف بر سر امامت وارد شده است، کتاب های آنان را آکنده ساخته و حتی با ذکر جزئیات، به وجود شمشیر و تهدید و تزویر برای بیعت گرفتن تصریح شده است که در پیش برخی از آن گذشت.

ابن ابی الحدید نیز که از شمار مخالفین (ت ۶۵۶ه) است، می گوید: عمر بن الخطاب مردی بسیار خشن و دارای هیبتی بزرگ و سیاستی سخت بود. از هیچ کس پروا نداشت و (حرمت) هیچ شریف و غیر شریفی را رعایت نمی کرد. بزرگان صحابه از دیدار و رویاروی شدن با او پرهیز می کردند. عمر است که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر زبیر را که برهنه بیرون کشیده بود در هم شکست و بر سینه ی مقداد کوفت. در سقیفه ی بنی ساعده

۱- شرح المقاصد: ۵/۲۵۴.

ص: ۲۲۳

سعد بن عباد را لگدکوب کرد و گفت سعد را بکشید که خدایش بکشد و هم اوست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. (حباب در سقیفه گفته بود من فولاد آب دیده ام که از اندیشه ام بهره گرفته می شود و خرما بن پربار و میوه انصارم). عمر کسانی از بنی هاشم را که به خانه ی فاطمه (س) پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید و اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی گرفت و پایدار نمی ماند. (۱)

پس ادعای انتخابات مردمی و احترام به رأی و نظر مردم (دموکراسی) تنها یک مغالطه برای انحراف تاریخ و اغفال وجدان انسان ها در دوران های حیات بشری است. اجماع کجاست حال آنکه در معتبرترین کتابهایشان آورده اند که عمر بالای منبر گفت: «بلغنی ان قائلًا- منکم یقول والله لو مات عمر بیعت فلانا فلا- یغترن امرؤ أن یقول إنما کانت بیعه ابي بکر فلتة وتمت الا- وانها قد کانت کذلک ولكن الله وقی شرها به من رسیده است که گوینده ای از شما گفته است: به خدا سوگند! اگر عمر مُرد، با فلانی بیعت می کنم. کسی فریب مردی را نخورد که می گوید: همانا بیعت ابوبکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و تمام شد. (آری) همانا بیعت با ابوبکر چنین بود اما خداوند شر آن را دور ساخت». (۲)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد: ۱/۱۳۵.

۲- ۸/۲۶. ر.ک: مسند احمد: ۱/۵۵، تاریخ الطبری: ۳/۲۰۰، أنساب الأشراف: ۵/۱۵، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۸، تیسیر الوصول: ۲/۴۲ و ۴۴، الکامل، ابن اثیر: ۲/۱۳۵، النهایه، ابن اثیر: ۳/۲۳۸، الریاض النضره: ۱/۱۶۱، تاریخ، ابن کثیر: ۵/۲۴۶، السیره الحلویه: ۱۳۷، تاج العروس: ۱/۵۶۸، التمهید، باقلانی: ۴۹۵، الصواعق المحرقة: ۵ و ۸، تاریخ یعقوبی: ۲/۱۵۸، تاریخ الخلفاء، سیوطی: ۶۷، السنن الکبری: ۴/۲۷۳، صحیح ابن حبان: ۲/۱۵۷، الإستذکار: ۷/۲۵۸.

ص: ۲۲۴

آیا امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر، می‌تواند با مشورت و تبادل نظر و برتری نظر اکثریت همراه باشد؟! در برخی از منابعی که این خطبه عمر را نقل کرده اند آمده است که او در ادامه گفت: «پس هر کس به مانند بیعت ابوبکر روی آورد، او را بکشید».

گذشت که مخالفین فرمان کشتن را جز در سه مورد صادر نمی‌کنند: کافر شدن پس از ایمان و زنا کردن پس از احصان و ریختن خون بی گناه. می‌بینیم که اگر کسی مانند بیعت ابوبکر را انجام دهد، نزد عمر کافر شده است و کشتن او واجب است. اما عمر در واقع با این اظهار، کفر به خدا و وجوب قتل را درباره خودش و ابوبکر و همه کسانی که آنان را یاری دادند، ثابت کرد که این تناقض گویی‌ها، حیرت را هم به شگفت می‌آورد چه رسد به عقل... .

اجماع کجا بود حال آنکه دوازده تن از اصحاب پیامبر خدا(ص) که در میان آنان مقداد بن اسود، سلمان، ابوذر غفاری، عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف و دو برادر بودند، بر ابوبکر احتجاج کردند تا آنجا که او از منبر پایین آمد و به خانه رفت و آن روز دستور به انجام یا منع کاری نداد و فردای آن روز عمر و ابو عبیده و عبدالرحمان بن عوف و طلحه و گروهی دیگر از قریش به خانه او رفتند و او را به مسجد آوردند و مردم را تهدید کردند که کسی حق ندارد مطلبی مانند آنچه برخی روز گذشته گفتند، بیان کنند که در این صورت او را می‌کشیم. و چه بی پروا از کشتن سخن می‌گفتند.

ص: ۲۲۵

خودشان چنین آورده اند: ابوالأسود می گوید: گروهی از مردان قریش و مهاجر در مورد بیعت بدون مشورت ابوبکر به خشم آمدند و در خانه ی فاطمه متحصّن شدند... ابوبکر در مقام عذر و بهانه گفت: «إِنَّ بَيْعَتِي كَانَتْ فَلَتهِ وَقِي اللهُ شَرَّها... و لقد قَلَدتُ أمراً عظيماً ما لي به طاقه ولا يدان و وددت أن أقوى الناس عليه مكانى همانا بیعت با من کاری بی رویه و ائتفاقی بدون تدبیر بود که خداوند شرّ آن را دور ساخت... و همانا من امر بسیار شگفتی را به گردن گرفتم که مرا بر آن توانی نیست و بر انجام آن طاقت ندارم و آرزو داشتم که نیرمندترین مردم به جای من بر آن (منصب امامت) بود». (۱)

آن چنان که خودشان نقل کرده اند، پس از ماجرای سقیفه بارها از او شنیده می شد که می گفت: «ولیت علیکم و لست بخیرکم من بر شما سرپرست شدم در حالی که بهترین شما نیستم». (۲) همچنین در اجتماع مردم آنها را مخاطب قرار

- ۱- السّقیفه و فدک، جوهری: ۴۶ و ۷۲، أنساب الأشراف: ۱/۵۹۰، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید: ۲/۵۰ و ج ۶/۴۷ و ج ۱۲/۱۴۷.
- ۲- العقد الفرید: ۲/۳۴۷. این سخن در کتاب های شیعیان و پیروان خلفا به الفاظ گوناگون و به سندهای مختلف وارد شده است و در برخی بیان شده است که این کلام به صورت مکرر توسط ابوبکر گفته شده است. از کتاب های شیعیان: ر.ک: المسترشد: ۱۳۶ و ۲۴۱، دعائم الإسلام: ۱/۸۵، الإيضاح: ۱۲۹، الإحتجاج: ۱/۱۰۴ و ج ۲/۱۵۲، الطرائف: ۴۰۲ و ۴۹۷، الأربعین، ماحوزی: ۲۷۴، مناقب أهل البيت (ع)، شیروانی: ۳۱۷-۳۱۸، الرسائل العشر، شیخ طوسی: ۱۲۳، بحار الأنوار: ۲۸/۲۰۱ ب ۴ و ج ۳۰/۲۹۲ ب ۲۰ عن دلائل الإمامه و... از کتاب های مخالفین: السّقیفه و فدک، جوهری: ۵۲، المصنّف، عبد الزّزاق: ۱۱/۳۳۶، الإمامه و السّیاسة: ۱۹، تاریخ الطّبری: ۳/۲۲۴، الطّبقات، ابن سعد: ۳/۱۸۲ البدایه و النّهایه، ابن کثیر: ۶/۲۰۳، تاریخ یعقوبی: ۲/۱۰۷، سّر العالمین: ۲۲، تذکره الخواص: ۶۵، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید: ۱/۱۶۸ و ج ۱۷/۱۵۸، کنز العمال: ۵/۹۹ و ۶۰۱ و ۶۰۷، المعیار و الموازنه: ۳۹، الثّقات ابن حبان: ۲/۱۵۷، تاریخ دمشق: ۳۰/۳۰۱ و ۳۰۲ و... - الإمامه و السّیاسة تحقیق زینی: ۱/۲۰ و تحقیق شیری: ۱/۳۱، مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۰، التاریخ، ابن کثیر: ۵/۲۸۹، أعلام النّساء: ۳/۳۱۴.

می داد و می گفت: «لا حاجة لی فی بیعتکم، اقیلونی بیعتی نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت خود را باز پس گیرید» (۱).

این ها همه در حالی است که امت اسلام اتفاق نظر دارند که امام نیازی به امام ندارد و این امر به صراحت در قرآن کریم بیان شده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ يَا آتَنَكَه به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است تا پیروی شود یا آنکه هدایت نمی کند مگر اینکه او را هدایت کنند؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟» و از سوی دیگر اجماع دارند که ابوبکر بالای منبر این جملات را گفته است. حال آیا با این همه تردید و اضطراب و پریشانی می توان زمام داری و حاکمیت دینی را برای کسی به اثبات رساند؟

استدلال امام رضا(ع)

روایت شده که گروهی برای مناظره با امام رضا(ع) در امر امامت دعوت شدند، ایشان یحیی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند: فَقَالَ: سَلْ يَا يَحْيَى. فَقَالَ يَحْيَى: بَلْ سَلْ أَنْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِتَشْرَفَنِي بِذَلِكَ. فَقَالَ (ع): يَا يَحْيَى! مَا

۱- (۱۰) سوره یونس(ع): آیه ۳۶.

تَقُولُ فِي رَجُلٍ ادَّعَى الصِّدْقَ لِنَفْسِهِ وَكَذَّبَ الصَّادِقِينَ، أَيْ كُونُ صَادِقًا مُحَقَّمًا فِي دِينِهِ أَمْ كَاذِبًا؟ فَلَمْ يُحِزْ جَوَابًا سَاعَةً. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ يَا يَحْيَى! فَقَالَ: قَطَعَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَالْتَفَتَ إِلَى الرَّضَا (ع) فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ الَّتِي أَقْرَأَ يَحْيَى بِالْإِنْفِطَاعِ فِيهَا؟ فَقَالَ (ع): إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صِدْقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ سَدَّ بِالْعَجْزِ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِ: وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، وَ الْأَمِيرُ خَيْرٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ. وَ إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صِدْقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ أَقْرَأَ عَلَى نَفْسِهِ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِ (ص) أَنْ: لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، وَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ فِيهِ شَيْطَانٌ. وَ إِنَّ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صِدْقَ الصَّادِقِينَ فَلَا إِمَامَةَ لِمَنْ أَقْرَأَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ فَقَالَ: كَانَتْ إِمَامَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَ قَى اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ. فَصَاحَ الْمَأْمُونُ عَلَيْهِمْ فَتَفَرَّقُوا. ثُمَّ التَفَتَ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ لَهُمْ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْ لَا تُفَاتِحُوهُ وَ لَا تَجْمَعُوا عَلَيْهِ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ عِلْمُهُمْ مِنْ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ إِمَامٌ فَرَمُود: أَيِ يَحْيَى بِيْرَس. يَحْيَى كَفَت: أَيِ پسر رسول خدا! شما بپرسید تا مرا بدان شرافت دهید. امام (ع) فرمود: ای یحیی! چه می گویی درباره کسی که در مورد خودش ادعای راستگویی دارد حال آنکه راستگویان را تکذیب کرد. آیا او در گفتارش راستگو و در دینش صاحب حق است یا دروغگو است؟ (یحیی) مدتی هیچ پاسخی نداد. مأمون گفت: ای یحیی! او را پاسخ بده. گفت: ای امیرالمؤمنین! او دلیل مرا بُرید (کنایه از اینکه هیچ پاسخ حقی ندارم و مغلوب شده ام). مأمون رو به امام رضا کرد و گفت: این پرسشی که یحیی اقرار کرد از دلالت در آن بازماند، چیست؟ امام (ع) فرمود: اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، که امامت برای کسی که به ناتوانی خود گواهی دهد (سزاوار و محقق) نیست زیرا او (ابوبکر) بالای منبر پیامبر گفت: «سرپرستی شما را عهده دار شدم ولی بهترین شما نیستم»، حال آنکه فرمان روا از زیردستان باید بهتر باشد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، پس امامت برای

ص: ۲۲۸

کسی که بر بالای منبر پیامبر علیه خود اعتراف کند، (شایسته و ممکن) نیست: (چون ابوبکر گفت): «من شیطانی دارم که بر من عارض می شود»، حال آنکه در امام هیچ شیطانی وجود ندارد. و اگر یحیی پذیرد که او راستگویان را تصدیق کرده، پس امامت برای کسی که دوست و همراه او، علیه وی اقرار کرده، (ثابت و استوار) نیست (زیرا عمر گفت): «امامت ابی بکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و خداوند شر آن را دور کرد. پس هر کس را که به مانند چنین بیعتی بازگشت کند، به قتل رسانید». مأمون بر سر آنان فریاد زد و آنان پراکنده شدند. آنگاه به بنی هاشم نگاه کرد و گفت: نگفتم با او بحث نکرده و علیه او اقدام نکنید زیرا اینان علمشان از علم رسول الله است. (۱)

کلام علامه امینی در رابطه با بیعت ابوبکر شنیدنی است: درباره آن جانشینی از پیامبر چه می توانم بگویم؟ آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت. و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گرفت، او را بکشند. و پس از آن که خود او (ابوبکر) در روز سقیفه گفت: هر کس بدون آن که با مسلمانان

۱- مناقب آل ابی طالب: ۳/۴۶۱، بحار الأنوار: ۱۰/۳۴۸ ح ۶. ر.ک: عیون أخبار الرضا (ع): ۱/۲۵۵-۲۵۶ ب ۵۷ ح ۱، الاحتجاج: ۲/۲۳۵، بحار الأنوار: ۲۷/۳۱۸-۳۱۹ ب ۱ ح ۱ عن العیون و قال: مناقب ابن شهر آشوب: (۳/۴۶۱-۴۶۲) جمع المأمون المتکلمین علی رجل من ولد الصادق (ع) فاختروا یحیی بن الضحاک السمرقندی و ساق الخبر مثل ما مر، مسند الإمام الرضا (ع): ۲/۱۳۵-۱۳۶ ح ۱۶ از عیون، صحیفه الرضا (ع): ۳۰۸-۳۱۰ (۳).

مشورت کند، کسی را به فرمانروایی بشناسد، این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست، مبدا کشته شوند.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته برای این کار سزاوارتر از من و ابوبکر بود. و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی هایی که از او دیده اند از پیرامونش می پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته ی خدا، او را می فرستاد که با شیران آنان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار باز نمی داشت، اکنون تو و دوست خرده می گیرید که سنّ او کم است؟ و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: ای پسر عباس! به گمانم بر دوست علی ستم رفته و پسر عباس به او گفت: به خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره براءت از ابوبکر کم سال نشمرد و دستور آن را به وی داد. (۱)

با آنکه هرگز اجماعی محقق نشد، چگونه ممکن است به بیعتی که ناگهانی و بدون مشورت صورت گرفته است ایمان آورد و بر آن ترتیب اثر داد؟ و آیا برای آن کسی که به کتابی ایمان دارد که به سوی استوارترین رهنمون است، جایز و ممکن است خود را از استوارترین بیرون کرده و در امری ناگهانی وارد کند؟ و باید به آنان گفت: اگر ابوبکر و عمر راست گفتند، وای بر آنان و بر کسانی که آنان را پیروی کردند که از بهترین و نیکوترین به چنین امری عدول نمودند و اگر

۱- الغدير: ۷/۱۰۶. البته کلام علامه ادامه دارد و ما به همین اکتفا می کنیم.

ص: ۲۳۰

دروغ گفتند وای بر آنان و کسانی که آنان را در پیمودن مسیر باطل همراهی و دنباله روی می کنند که منبر رسول الله جای دروغ گویان نیست.

«قُلْ بَشِّرْ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می کند» (۱).

«فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ پس وای بر آنان به خاطر آنچه دست هایشان می نگارد و وای بر آن ها به خاطر آنچه به دست می آورند» (۲).

۱۵- امامت یا حکومت

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۹۴.

۲- (۲) سوره البقره: آیه ۸۰.

ص: ۲۳۱

پرسش پانزدهم: غیر از حضرت علی و حضرت حسن که مدّتی خلافت را به دست گرفتند، بقیه امامان شیعه خلیفه نشدند پس روایاتی که شیعیان نقل می کنند دالّ بر اینکه خلفاء دوازده نفرند چه می شود؟

پاسخ: خلافت رسول الله(ص)، منصبی است که خداوند اهل آن را برمی گزیند و به ویژگی هایی اختصاص می بخشد، سپس آن جایگاه را برای آنان قرار می دهد. پس اگر کسی شایسته این مقام نباشد اما به ظلم و تجاوز بر منبر رسول الله(ص) تکیه بزند، هرگز خلیفه ی رسول الله(ص) نیست.

و اگر مردم از روی ترس یا طمع این عنوان را برای او بپذیرند، یا او خود را به هر نحوی به مردم تحمیل کند، باز هم این نمی تواند حضور او را در این جایگاه شایسته سازد و او را به خلیفه ی پیامبر خدا(ص) تبدیل کند. و حتّی اگر هم تمام مردم، کسانی که خود را مسلمان می انگارند، او را به این عنوان بپذیرند، این پذیرش و اجماع هیچ ارزش و اعتباری ندارد زیرا: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و اختیار می کند. مردم را اختیاری نیست. منزّه و والاست

ص: ۲۳۲

خداوند از آنچه شریک او قرار می دهند» (۱).

خداوند این مقام را برای امیرالمؤمنین و پاکان از نسل ایشان قرار داده است و تنها به ایشان راضی شده است و ایشان همان جانشینان رسول الله (ص) هستند. البته اینکه تعیین شدگان از جانب خداوند با عدم پذیرش مردم روبرو شوند، امر عجیبی نیست و درباره برخی پیامبران الهی نیز رخ داده است همچنان که چندین سال برای پیامبر خودمان نیز رخ داد و ایشان چه رنج ها که متحمل نشدند.

امّا روایاتی که دلالت دارند خلفای پیامبر اکرم (ص) دوازده نفر هستند: این روایات اختصاص به کتاب های شیعیان ندارد و در کتاب های مخالفین نیز آمده است که مرحوم آیت الله مرعشی نجفی \square جلد سیزدهم مجموعه ی شریف احقاق الحق را به این موضوع اختصاص داده و بیشتر متون را از کتاب های مخالفین ذکر نموده اند و در این باره، مخالفین باید پاسخ دهند که کجایند این دوازده نفر که در کتاب های خودشان در موارد و مواضع متعدّد و به الفاظ گوناگون به نقل از رسول الله (ص) آورده اند که خلفای حضرت دوازده نفر هستند و همه از قریش اند. آنان به هر نحوی محاسبه کنند، هرگز به این عدد دست نخواهند یافت و تنها شیعیان دوازده امامی هستند که مطابق با فرموده ی حضرت، جانشینان ایشان را امام خود گرفته اند و از آنان پیروی می کنند.

۱۶-دباره ی عصمت اهل بیت

۱- (۲۸) سوره القصص: آیه ۶۹.

ص: ۲۳۳

پرسش شانزدهم: حدیث شریف کساء شامل حضرات محمد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و آیه ی تطهیر شامل آنها می گردد. پس دلیل عصمت بقیه امامان شیعه چیست؟

پاسخ: این تنها ظاهر است: اقرار می کند که آیه تطهیر تنها مختص پنج تن آل عبا است و وانمود می کند حقیقت طلب است و دلیل بر عصمت سایر ائمه می خواهد. اما... این تنها ظاهر است؛ زیرا به راستی پرهیزکاران کسانی هستند که حق را بگویند و آن را تصدیق کنند: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» و آن کس که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران» (۱) نه آنان که بگویند و انکار کنند.

دلیل عصمت پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی معصومین (ع) تنها آیه تطهیر نیست بلکه در قرآن کریم آیات بسیاری در این مورد وجود دارد. همچنین در میان انبوه احادیثی که از پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، در کتاب های شیعیان و نیز مخالفین آمده است، دلالت های بسیار واضحی بر عصمت اهل بیت (ع) وجود دارد ضمن اینکه پیامبر فرموده اند آیه ی کریمه تطهیر، شامل

ص: ۲۳۴

حال این پنج تن به اضافه ی سایر معصومین (ع) است. (۱) و ما در اینجا به دو مورد دیگر از دلایل عصمت حضرات معصومین (ع) اشاره خواهیم داشت ان شاء الله.

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر و تاریخ شیعیان اهل بیت (ع) و پیروان خلفاء با سندهای بسیار و از حدّ تواتر گذشته و صحیح، به روایت اهل بیت (ع) و دوستان ایشان و حتی دشمنان آن حضرات، حدیث گران قدر ثقلین آمده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) حداقل در پنج موقعیت و همچنین در آخرین لحظات زندگی خویش، در بستر بیماری، از آن سخن به میان آورده اند و ما اینجا به ذکر یک حدیث از آنها کفایت می کنیم.

قال رسول الله (ص): إني قد تركت فيكم أمرين لن تضرّوا بعدي ما إن تمسكتم بهما كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين و جمع بين مسبتيه و لأقول كهاتين و جمع بين المسبحة و الوسطى فتسبق إحداهما الأخرى فتمسكوا بهما لا تزلوا و لا تضرّوا و لا تقدّموهم فتضرّوا... پیامبر (ص) فرمودند: به درستی که دو چیز را برای شما به یادگار می گزارم، تا آن هنگام که به آن دو روی آورید (از ایشان پیروی نمایید)، هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم، اهل بیت من، زیرا خداوند مهربان و آگاه با من عهد نموده است آن دو تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من همچون این دو انگشتم (و پیامبر آنگاه میان دو انگشت اشاره جمع فرمود) وارد شوند و نه همچون این دو انگشت (و جمع نمود میان انگشت اشاره و وسط) و هیچکدام از آن دو بر دیگری پیشی نخواهد گرفت. پس به آن دو چنگ زبید (آنچه امر

۱- به کتاب های آیه التّطهير، الغدير، عباقات الأنوار و احقاق الحق مراجعه بفرماید.

می فرمایند، پیروی نمایند) و دور و گمراه نشوید و بر آنان پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد. (۱)

از این حدیث گران مایه که مضمون آن با تعابیر مختلف و به سندهای بسیار و گوناگون آمده است، نتایج بسیار مهم و درخشانی می توان گرفت که از جمله آنها عصمت اهل بیت (ع) است:

لزوم همراهی قرآن و اهل بیت (ع) با یکدیگر، معصوم بودن اهل بیت (ع) از خطاست تا چنگ زدن به هر دوی آن ها، موجب هدایت شده و انسان را برای همیشه از گمراهی نجات بخشد. یعنی همان گونه که قرآن از خطا مصون و خدا ضمانت حفظ آن است، باید اهل بیت (ع) نیز از هر گونه خطا و سهو و اشتباه به دور و معصوم باشند تا امر آنان همان امر خدا و نهی آنان همان نهی خدا و خلاصه حکم آنان همان حکم خدا باشد و پیروی از آنان به یقین پیروی از خدا باشد.

دلیل دیگر اینکه: قرآن کریم، کتاب خداست که خداوند درباره ی تبعیت از آن چنین می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» همانا این قرآن به سوی استوارترین، هدایت می کند و مؤمنان را بشارت می دهد کسانی که کارهای نیکو انجام می دهند که برای آنان است پاداش ویژه ی بسیار بزرگی. (۲)

-
- ۱- الکافی: ۲/۴۱۴ باب ادنی ما یكون به العبد مؤمنا... ح ۱. برای آگاهی بیشتر می توانید به عنوان نمونه به مدارک و متون حدیث ثقلین در کتاب شریف عباة الأنوار مجلد حدیث ثقلین مراجعه نمایید.
- ۲- (۱۷) سوره الاسراء: آیه ۱۰.

ص: ۲۳۶

و همین قرآن، درباره اطاعت از پیامبر بارها فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ خِذَا رَا اطَاعَت كَنِيْد و پيامبر را اطاعت كنيد و پيامبر را اطاعت كنيد» (۱) و درباره پيروي نكردن از فرمان خدا و پيامبر فرموده است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ وَ هَر كَس كِه خدا و پيامبرش را سريپچي كند و از حدود الهي تجاوز نمايد، خداوند او را وارد آتشي مي سازد كه در آن جاودان است و براي اوست عذابي خوار كننده». (۲) «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا وَ هَر كَس كِه خدا و پيامبرش را نافرمانی كند، به راستی كه گمراه شده است، گمراهی آشكاری». (۳) «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا وَ هَر كَس كِه خدا و پيامبرش را سريپچي كند، همانا براي اوست آتشي جهنم كه براي هميشه در آن جاودان خواهد بود». (۴)

با توجه به اين آيات، مي بينيم كه خدا، هم اطاعت از پيامبر را قرين پيروي از خود قرار مي دهد و هم نافرمانی از دستور او را قرين نافرمانی از امر خود. با اين حال بايد پيامبر، جز به آنچه خدا را خوش آيد، امر نفرمايد و جز از آنچه خدا را ناخوش آيد، باز ندارد كه چنين است و اگر چنين نبود خداوند به طور مطلق، امر به پيروي از پيامبر نمي فرمود و براي نافرمانی ايشان به طور مطلق، خبر از

۱- (۴) سوره النساء: آيه ۶۰، (۵) سوره المائده: آيه ۹۳، (۲۴) سوره النور: آيه ۵۵، (۴۷) سوره محمد ص: آيه ۳۴، (۱۴) سوره التغابن: آيه ۱۳.

۲- (۴) سوره النساء: آيه ۱۵.

۳- (۳۳) سوره الأحزاب: آيه ۳۷.

۴- سوره الجن: آيه ۲۴.

ص: ۲۳۷

غضب و عذاب خود نمی داد و آیاتی که چنین استدلالی در آن باشد بسیار است و ما به همین چند مورد بسنده می کنیم. این برترین دلیل بر عصمت رسول الله (ص) است.

امّا درباره ی عصمت اهل بیت (ع): پیامبر اکرم (ص) در ضمن نزول آیه تطهیر درباره ی اهل بیت (ع) فرمود: «اللّٰهُمَّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي وَ حَامَتِي لِحَمَّتِي لِحَمِي وَ دَمُهُمْ دَمِي يُؤْلَمِنِي مَا يُؤْلَمِنِي وَ يَحْزُنُنِي مَا يَحْزُنُنِي اَنَا حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سَلِمَ لِمَنْ سَلَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ اِنَّهُمْ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صِلَواتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ غُفْرانَكَ وَ رِضوانَكَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ وَ اَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً خداوندا! اینان خاندان من و یاران ویژه و حامیان من هستند. گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. هرچه موجب رنجش و آزار ایشان شود، موجب رنجش من نیز خواهد بود. و هر آنچه ایشان را اندوهگین سازد مرا اندوهناک ساخته است. هرکس با ایشان جنگ و ستیز کند، من نیز با او در ستیز خواهم بود، و هرکس که با ایشان در صلح و دوستی باشد، من نیز با او در صلح و دوستی خواهم بود. با دشمن اینان دشمن بوده و با دوستان ایشان دوست هستم. اینان از من هستند و من نیز از ایشان هستم. بارالها! درود و برکت ها و رحمت و آمرزش و رضوان خودت را بر من و بر ایشان فرود بیاور، هرگونه پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور کرده و ایشان را مخصوصاً از تمامی آلودگی ها پاک گردان.» (۱)

۱- حدیث شریف کسای یمانی به روایت حضرت فاطمه زهراء (س)، البته معانی بسیار نزدیک به این معنا، با تعابیر مختلف و به صورت های گوناگون در کتاب های متعدّد شیعیان و در کتاب های مخالفین به سندها و متن های متفاوت نقل شده است.

ص: ۲۳۸

پس از عظیم ترین فضیلت های ایشان این است که رضایت و نارضایتی ایشان با خشنودی و ناخشنودی پیامبر(ص) و اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان ایشان، با اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان رسول الله(ص) قرین است که با توجه به آنچه بیان شد، این نیز دلیل دیگری بر عصمت ایشان است. (۱)

۱۷-تقیه و عصمت. تضاد یا ...؟

۱- استدلال قبلی را پیامبر(ص) ذیل آیه تطهیر فرموده بودند و این استدلال نیز در ذیل آن وجود دارد اما برای اطلاع بیشتر به شرح احقاق الحق جلد چهار صفحه ۲۳۳ مراجعه کنید که از این صفحه به بعد درباره ی احادیثی که چنین دلالتی داشته باشند سخن رفته و این احادیث به اسانید بسیار از کتاب های مختلف مخالفین نقل شده است.

ص: ۲۳۹

پرسش هفدهم: شیعیان می گویند: امامان معصوم اند و از طرفی می گویند تقیه می کنند. پس اگر تقیه نبودن کلام امامشان را نمی دانند معصوم بودنشان چه فائده ای دارد و اصلاً تقیه با عصمت تضاد دارد.

پاسخ: اقتضای عصمت امام، تقیه کردن در مواقع لزوم به منظور حفظ جان خود، شیعیان و نیز حفظ اسلام است و به دلیل همین عصمت، امام در مواردی که نیازی به تقیه نباشد، حکم خدا را به وضوح بیان می فرماید. معیار تشخیص موارد تقیه، در کتاب های شیعیان وارد شده است و جای خود را دارد.

به این آیه توجه کنید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱). خداوند در این آیه و آیات دیگری به تقیه اشاره فرموده و آن را مورد تأیید قرار داده است و پیامبر (ص) نیز تقیه ی عمّار یاسر را تأیید کردند. این نکته را هم یادآور می شویم که تقیه، انکار حق و اقرار باطل نیست بلکه مصون نگاه داشتن حق از آسیب اهل باطل است.

۱۸- درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت

۱- (۱۶) سوره النحل: آیه ۱۰۷.

پرسش هجدهم: شیعه می گوید: امامان ما علم غیب دارند و تاریخ وفات خود را می دانند و نیز می گویند برخی از آنها مسموم از دنیا رفته اند. اگر امام بدانند آب یا میوه یا غذایی مسموم است و در عین حال بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است.

پاسخ: خداوند به حضرت خضر(ع) علومی بخشید و او را با توجه به آن علوم مأمور به انجام کارهایی فرمود. به عنوان مثال در سفری که حضرت موسی(ع) همراه ایشان بودند، حضرت خضر نوجوانی را کشت. حضرت موسی(ع) معترضانة فرمود: **أَفَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا** آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود (بی گناه) کشتی، به راستی که کار بسیار ناپسندی کردی. حضرت خضر(ع) در پایان کار که دلیل کارهای خود را شرح می دهد، چنین می فرماید: **لَوْ أَنَا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا** و اما آن نوجوان: پدر و مادر او مؤمن بودند، ما باک داشتیم که آن پسر آنها (پدر و مادرش) را به کفر و طغیان بکشد، این در حالی بود که آن نوجوان، هنوز مرتکب گناهی نشده بود. می بینیم که در اینجا خداوند به خضر(ع) علم و دستوری داده بود او نیز براساس آن علم و امری که از جانب خدا داشت، آن نوجوان را کشت.

اما در مورد حضرات معصومین(ع)، خداوند علم به گذشته و حال و آینده را

ص: ۲۴۱

به ایشان عطا فرموده است و در این مطلب هیچ شکی وجود ندارد اما جز آنچه خداوند اراده و رضایت نداشته باشد، انجام نمی دهند. مثلاً امیرالمؤمنین(ع) در رابطه با منافقانی که در میان اصحاب ایشان بودند، پیش از گناه، مجازاتی روا نمی داشتند در حالی که به یقین از حضور و رفتار پنهانی آنان آگاه بودند:

لَمَّا بَلَغَ عَلِيٌّ (ع) مَصَابَ بَنِي نَاجِيَةٍ وَقَتَلَ صَاحِبَهُمْ قَالَ: هَوَتْ أُمُّهُ مَا كَانَ أَنْقَصَ عَقْلَهُ وَأَجْرَاهُ عَلَيَّ رَبِّي فَإِنَّهُ جَاءَنِي مَرَّةً فَقَالَ لِي: إِنَّ فِي أَصْحَابِكَ رَجَالًا قَدْ خَشَيْتُ أَنْ يُفَارِقُوكَ فَمَا تَرَى فِيهِمْ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي لَا أَخْذُ عَلَى التُّهْمَةِ وَلَا أُعَاقِبُ عَلَى الظَّنِّ وَلَا أَقَاتِلُ إِلَّا مَنْ خَالَفَنِي وَنَاصِيَ بَنِي وَأَظْهَرَ لِي الْعِدَاوَةَ ثُمَّ لَسْتُ مُقَاتِلَهُ حَتَّى أَدْعُوهُ وَأَعِذَّرَ إِلَيْهِ فَإِنْ تَابَ وَرَجَعَ إِلَيْنَا قَبْلَنَا مِنْهُ وَإِنْ أَبَى إِلَّا الْإِعْتِرَامَ عَلَيَّ حَرْبِنَا اسْتَعْنَا بِاللَّهِ عَلَيْهِ وَنَاجَرْنَاهُ فَكَفَّ عَنِّي مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَنِي مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ لِي إِنِّي خَشَيْتُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ الطَّائِفِيُّ إِنِّي سَمِعْتُهُمَا يَذْكُرَانِكَ بِأَشْيَاءَ لَوْ سَمِعْتُهُمَا لَمْ تَفَارِقْهُمَا عَلَيْهِمَا حَتَّى تَقْتُلَهُمَا أَوْ تُوثِقَهُمَا فَلَا يُفَارِقَانِ مَحَبَّتِكَ أَبَدًا فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِيهِمَا فَمَاذَا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قَالَ: إِنِّي أَمُرُكَ أَنْ تَدْعُوَهُمَا فَتَضْرِبَ رِقَابَهُمَا. فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا عَقْلَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ أَنَّ لَكَ وَرَعًا وَلَا عَقْلًا نَافِعًا وَاللَّهِ كَانَ يَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّي لَا أَقْتُلُ مَنْ لَمْ يُقَاتِلْنِي وَ لَمْ يَظْهَرْ لِي عِدَاوَتَهُ وَ لَمْ يُنَاصِبْنِي بِاللَّذِي كُنْتُ أَعْلَمْتُكَ مِنْ رَأْيِي حَيْثُ جِئْتَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى وَ وَصَفْتَ أَصْحَابَكَ عِنْدِي وَ لَقَدْ كَانَ يَتَّبِعِي لَكَ لَوْ أَرَدْتُ قَتْلَهُمْ أَنْ تَقُولَ لِي اتَّقِ اللَّهَ لَمْ تَسِدْ تَحِلُّ قَتْلَهُمْ وَ لَمْ يَقْتُلُوا أَحَدًا وَ لَمْ يُنَاصِبُواكَ وَ لَمْ يَخْرُجُوا مِنْ طَاعَتِكَ چُونِ خَيْرِ مَصِيْبَتِ هَایِ بَنِي نَاجِيَةٍ وَ كَشْتَه شَدْنِ رِیْسِ آنَانِ بَه امیرالمؤمنین(ع) رسید، فرمود: مادرش به عزا نشست. چه بسیار عقل او (ریس آن قبیله) ناتمام بود و چه بسیار بر پروردگار خود جرأت داشت. او یک مرتبه نزد من آمد و به من گفت: «همانا در میان اصحاب تو مردانی هستند که بیم

ص: ۲۴۲

دارم تو را تنها گزارند». به او گفتم: من کسی را به خاطر تهمت دستگیر نمی‌کنم و جز با آنکه مرا مخالفت کند و با من نصب عداوت نماید و دشمنی را بر من آشکار کند، نمی‌جنگم. در آن هنگام نیز با او نمی‌جنگم تا آنکه او را نزد خود بخوانم و بر او عذر آورم (اقامه حجّت نمایم). اگر با این کار توبه کرد و از گناه بازگشت، ما توبه اش را از او می‌پذیریم و اگر سرپیچی کرد جز از عزم در جنگ با ما، برای رویایی با او از خدا یاری می‌طلبیم و او را نابود می‌کنیم. و بدین ترتیب آنچه را خداوند اراده فرماید، از من بردارد. او بار دیگر نزد من آمد و به من گفت: «بیم ناک هستم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین الطائی علیه شما فساد کنند (بشورانند)، همانا من شنیده‌ام آن دو شما را به چیزهایی یاد می‌کنند که اگر از آنان بشنوی، رهایشان نمی‌کنی تا اینکه آنان را بکشی یا با طناب ببندی و پس از آن، از بازداشت تو هرگز بیرون نیایند». بدین جهت دانستم که نه ورع دارد و نه عقل. به او گفتم: به خدا قسم! گمان ندارم که تو اندک ورعی (پاکدامنی) یا عقل نافع داشته باشی. به خدا سوگند! برای تو سزاوار بود که بدانی من کسی را که با من نجنگد و دشمنی اش را بر من آشکار نکند و با من نصب عداوت نکند، نمی‌کشم، و چون مرتبه اول نزد آمدی و اصحاب خود را نزد من توصیف کردی، تو را از نظر خود آگاه ساختم. و همانا تو را سزاوار بود که اگر من می‌خواستم آنان را بکشم به من بگویی: از خدا بترس! چرا کشتن آنان را حلال کردی در حالی که کسی را نکشته بودند و با تو دشمنی نکرده و تو را رها نکرده بودند و از اطاعت

تو خارج نشده بودند» (۱).

همچنین می توان به این ماجرا اشاره کرد که امیرالمؤمنین (ع) از جانب خداوند می دانستند که ابن ملجم لعنه الله ایشان را در محراب عبادت مورد ضربه ی شمشیر مسموم خود قرار خواهد داد اما موظف نبودند که او را پیش از انجام این کار، مجازات کنند:

قال دخل عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله على أمير المؤمنين (ع) في وفد مصر الذي أوفدهم محمد بن أبي بكر □ و معه كتاب الوفاء قال: فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ؟ لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. قال: نعم يا أمير المؤمنين أ ما والله يا أمير المؤمنين إني لأحبك قال: كَذَبْتَ وَاللَّهِ مَا تُحِبُّنِي ثَلَاثًا.

قال: يا أمير المؤمنين أحلف ثلاثه أيمان أني أحبك و أنت تحلف ثلاثه أيمان أني لا أحبك. قال: وَيَلِكُ أَوْ وَيَحْكُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ فَبَلَ الْأَبْدَانِ بِالْفَنَى □ عَامَ فَاسَيْكِنَهَا الْهُوَاءُ □ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا هُنَالِكَ ائْتَلَفَ فِي الدُّنْيَا □ وَمَا تَنَاقَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فِي الدُّنْيَا □ وَإِنَّ رُوحِي لَأَتَعْرِفُ رُوحَكَ. قال فلما ولى قال: إِذ □ سِرَّكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى قَاتِلِي □ فَانظُرُوا إِلَى هَذَا. قال بعض القوم: أ و لا تقتله أو قال: تقتله؟ فقال: مَنْ أَعْجَبَ مِنْ هَذَا؟ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْتَلَ قَاتِلِي لَعِ رَاوِي كَوَيْدٍ: عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله همراه با نمایندگان اهل مصر که محمد بن ابی بکر □ آنان را فرستاده بود بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد و نامه ی نمایندگان همراه او بود. چون حضرت از اسم عبدالرحمن بن ملجم گذشت، فرمود: تو عبدالرحمن هستی؟ خدا عبدالرحمن را لعنت کند. عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، امیاً به خدا سوگند هر آینه من تو را

۱- کتاب الغارات: ۱/۲۵۱، بحار الأنوار: ۳۳/۴۱۷ ب ۲۴. از کتاب های مخالفین: ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۳/۱۴۸.

دوست دارم. فرمود: دروغ گفתי، به خدا سوگند تو مرا دوست نمی داری، این را سه بار فرمود. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! سه سوگند یاد کردم که تو را دوست دارم و تو سه سوگند یاد کردی که من دوست ندارم. امام فرمود: وای بر تو! همانا خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید. سپس محبت را در آن قرار داد. بنابراین هر چه را آنجا شناخت، در دنیا دوست می دارد و هرچه را انکار کرد، در دنیا با آن اختلاف می کند. و همانا روح من، روح تو را نمی شناسد. راوی گوید: چون عبدالرحمان پشت کرد و رفت، امام فرمود: اگر خشنود می شوید که قاتل مرا ببینید، به این شخص نگاه کنید. برخی از آنان گفتند: آیا او را نمی کشی؟ یا گفتند: او را می کشی؟ حضرت فرمودند: چه چیز از این شگفت تر است؟ مرا دستور می دهید که قاتلم را که رحمت خدا از او دور باد بکشم (کنایه از اینکه او قاتل من است چگونه می توانم او را پیش از آنکه مرا بکشد، هلاک سازم)!!؟ (۱)

بدین معنا که اراده خداوند نیست که من او را پیش از انجام گناه به قتل برسانم و چگونه چنین توانم کرد حال آنکه خداوند اراده نفرموده است. می بینیم در آنجا حضرت خضر با توجه به دستور خداوند آن پسر را که هنوز دست به کفر یا کافر نمودن پدر و مادرش نزده بود به قتل رسانید اما امیرالمؤمنین (ع) در اینجا چنین می فرمایند و این بدان جهت است که ایشان از جانب خداوند به کشتن ابن ملجم یا منافقانی که در میان اصحاب ایشان حضور داشتند، مأمور نشده بودند

۱- از کتاب های شیعیان: بصائر الدرجات: ۸۸ ب ۱۵ ح ۷، بحار الأنوار: ۴۲/۱۹۶ ب ۱۲۶ ح ۱۴.

ص: ۲۴۵

و امیرالمؤمنین و سایر معصومین (ع) نیز همان کاری را انجام می دهند که خدا آنها را بدان امر نماید و با وجود علمی که داشتند، جز آنچه خداوند اراده فرموده است، نکردند و نمی کنند و نخواهند کرد.

البته این نوعی امتحان هم است که اگر کسی بداند چه کسی و در چه زمانی او را خواهد کشت، چگونه رفتار می کند و در این زمینه می توان فرعون را یادآور شد که دستور داد تمام نوزادان پسر را بکشند و فرزندان تمام زنان باردار را نیز بکشند تا مبادا کسی که قرار است او را از تخت به زیر کشد، به دنیا بیاید.

امّا در مورد ائمه ی طاهرین (ع) نمی توان این امتحان را بدین معنا دانست که برای تربیت آنان یا مورد بخشش قرار گرفتن گناه یا مشخص شدن اینکه تا چه حد در برابر فرمان خداوند تسلیم هستند، باشد چرا که ایشان به هیچ وجه مرتکب گناهی نشده، نمی شوند و نخواهند شد و هرگز حتی در گفتار نسبت به خداوند پیشی نگرفته، نمی گیرند و نخواهند گرفت بلکه به جهت ترفیع درجه و برای این است که مردم نحوه ی برخورد ایشان را ببینند و آن را الگو قرار دهند و به مراتب ایشان پی ببرند. پس آگاهی ایشان نسبت به وقایع، از این جهت برای آنان امتیاز و امتحان است تا تسلیم بودن آنان در برابر اراده ی خداوند و فرمان او به نمایش گزارده شود.

۱۹- تسلیم یا مغلوب؟ توسل و...؟

ص: ۲۴۶

پرسش نوزدهم: اگر امامان قدرت خارق العاده دارند و می‌توانند حتی بعد از رحلت و شهادت به کسانی که به آنها متوسل می‌شوند سود برسانند و گرفتاری آنها را برطرف سازند پس چرا در زمان حیاتشان گرفتاری‌ها و سختی‌های خودشان را حل نکردند؟ چرا حضرت علی با دشواری روبرو شد و شهید شد و چرا حضرت حسن مجبور به صلح با معاویه شد و حضرت حسین علیه السلام مغلوب شد؟

پاسخ: اهل بیت (ع) آنچه از علم و معجزه و قدرت دارند، هیچ یک را به استقلال ندارند و در تمام مراتب، هرچه دارند از خداوند تبارک و تعالی دارند و در تمام لحظات به تأیید الهی نیازمند هستند. خداوند ایشان را بر عالمیان برتری بخشیده است و براساس حکمت‌های بسیاری، اراده فرموده به آنان اختیاراتی عطا فرماید از جمله اینکه بتوانند به درگاه خدا شفیع شده و حاجت درخواست کننده را ادا فرمایند که در این رابطه آیات و احادیث بسیاری وارد شده است، اما «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» بلکه آنان بندگان گرامی داشته شده‌ای هستند که حتی در سخن بر خدا پیشی نگیرند و تنها به امر او عمل کنند» (۱) چون اذن شفاعت حاجت‌های مردم را داشته باشند، نزد خداوند شفیع می‌شوند و هرگز بر امر پروردگار پیشی نمی‌گیرند و مستقل از اراده‌ی او عمل

۱- (۲۱) سوره الأنبياء (ع): آیات ۲۷ و ۲۸.

ص: ۲۴۷

نمی‌کنند بلکه تنها آن کاری را انجام می‌دهند که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته باشد. حال آنان که درباره‌ی مردم و حاجت‌های آنان چنین نمی‌کنند چگونه ممکن است درباره‌ی خودشان چنین کاری انجام دهند؟

خوب است در این رابطه، مثالی را بیان کنیم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَا إِنَّ فَاطِمَةَ (س) لَمَا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَابِيحِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! لَوْ لَأَنْتَى أَكْرَهُ أَنْ يُصَيَّبَ الْبَدَاءُ مَنْ لَأَ ذَنْبَ لَهُ؛ لَعَلِمْتُ أَنَّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ إِمَامَ بَاقِرٍ وَ إِمَامَ صَادِقٍ (ع) فرمودند: همانا حضرت فاطمه (س) چون در حق آنان کردند آنچه کردند، پیراهن عمر را گرفتند سپس فرمودند: اما به خدا سوگند ای فرزند خطاب! اگر نبود که من دوست نداشتم بلا به کسی رسد که گناهی ندارد، مسلماً آگاه می‌شدی که به زودی بر خدا سوگند می‌خورم (نفرین می‌کنم) و بی‌درنگ آن را سریع الاجابه می‌یابم. (۱)

به یقین توانایی دارند اما هرگز خلاف اراده‌ی خدا عمل نمی‌کنند. اما اگر کسی گمان کند چون دور به دست کسی افتاد، حتماً بر مدار حق است و این خواست خدا بوده: البته چنین است که جز آنچه خداوند بخواهد صورت نخواهد پذیرفت اما اینکه خدا بخواهد به کسی مهلت دهد تا او به مقام و جایگاهی برسد، دلیل بر رضای خدا نیست. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ گمان مبر که خداوند از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، ناآگاه است، همانا (عذاب) آنان را تا روزی که دیدگان در

ص: ۲۴۸

آن خیره شود، به تأخیر اندازد». (۱) و می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُرْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَ كَسَانِي كَه كَافِر شَدَنَد گَمَان نَكَنَد اِين كَه مَا بَه أَنَان مَهَلت می دهیم برای آنان نیکوست، همانا ما به آنان فرصت می دهیم تا بر گناهان خویش بیفزایند و برای آنان است عذابی خوارکننده». (۲)

۲۰- درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر

۱- (۱۴) سوره ابراهیم (ع): آیه ۴۳.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

ص: ۲۴۹

پرسش بیستم: اگر حضرت حسین آن طور که شیعه می گوید علم غیب داشت و می دانست که در کربلا نیاز به آب پیدا می کند چرا به مقدار کافی آب تهیه نکرد؟ مگر تهیه آب از ضروریات جنگ نیست؟

پاسخ: همان گونه که امام حسین(ع) در روز عاشوراء به معجزه، تمامی اصحاب خود را سیراب کردند، می توانستند خود و اهل بیت خود را نیز سیراب کنند اما چنین نکردند زیرا خدا اراده کرده بود آن حضرت، لب تشنه به ملاقات پروردگار بشتابد و این امتحان و فرصتی بود برای آنان که در جبهه ی مخالفت با امام غریب بودند که به یادگار زهرا و خاندان رسول الله، آب را که مهر مادرشان بود، دریغ بدارند یا نه.

و فرق شما با ما در همان نگاه است. تو حسین زهرا را تشنه ی آب می بینی و من آب را در التهاب لب های خشکیده ی ارباب و این نه آن چیزی است که تو را توان درک آن باشد.

۲۱- چرا عزاداری؟

اشاره

ص: ۲۵۰

پرسش بیست و یکم: آیات قرآن مجید و روایات و سفارشات رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) که در کتاب‌های شیعیان هست همه و همه دلالت می‌کنند بر اینکه در مصیبت مرگ نزدیکان و دیگران باید صبر پیشه کرد و از جزع و فزع و نوحه سرایی و گریه و زاری و به سر و صورت زدن و گریبان چاک زدن و امثال اینها و نیز سیاه پوشیدن خودداری کرد پس چرا شیعیان برای شهادت حضرت حسین لباس سیاه می‌پوشند و به صورت‌های مختلف عزاداری می‌کنند؟

پاسخ: در ابتدا باید بگویم این تنها یک دروغ آشکار است و در آیات قرآن و احادیث اهل بیت(ع) و نه تنها در کتاب‌های گران بهای شیعیان بلکه در کتاب‌های مخالفین نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر جایز بودن برگزاری این گونه مراسم دلالت دارد که برای اهل بیت این امر به صورت امری واجب و همراه با فضیلت و ثواب بسیار بیان شده است. از طرفی، احادیث دیگری وجود دارد که خشکی چشم را نشانه قساوت قلب و مذموم شمرده است که انشاءالله ذکر خواهد شد.

امّا کسی که تمام تلاش خود را برای کاشتن تخم شبهه در میان قلب‌های پاک شیعیان به کار می‌بندد و نه تنها جوانان، بلکه از پیرغلامان امام حسین(ع) نیز نمی‌گذرد و می‌خواهد همچون شیطان، از آخرین لحظات عمر هم پست‌ترین سوءاستفاده را ببرد و تا دم آخر، آخرین حدّ تلاش خود را به کار گیرد تا انسان را

ص: ۲۵۱

از راه مستقیم به درآورد! او را باید به گونه ای پاسخ گفت که دیگر هرگز برای توییح شیعیان نتواند لب از لب بگشاید. باید از آنان پرسید شما همه چیز را برای هوای نفس خود به بازی می گیرید؟ حتی کلام خدا و رسول و امام را؟!!

برادر و خواهر ایمانی من! امثال چنین افرادی در تاریخ کم نبوده اند، بنابراین با مقوله ی جدیدی مواجه نیستیم. باید محکم تر از پیش بر اعتقاد خود اهتمام داشته باشیم و امیدواریم خداوندی که یاور ماست، ما را در تعظیم شعائرش که همان ذکر اهل بیت (ع) است، یاری فرماید.

اما دلیل اینکه آنان به برگزاری این مراسم خرده می گیرند و برای مرگ وابستگان و حتی فرزندان و عزیزان خود گریه نمی کنند، چند روایت مبنی بر این است که عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می کرده و گاهی می گفته است پیامبر گریه بر اموات را نهی کرده اند:

صحیح بخاری: ۲/۸۵: همانا مرده از گریه ی خانواده اش بر او، عذاب می شود و عمر همواره برای جلوگیری از گریه با عصا کتک می زد و سنگ پرتاب می کرد و خاک می پاشید.

و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از عمر و عبدالله بن عمر آمده است که گفته اند پیامبر فرمود: «مرده در قبرش به خاطر نوحه سرایی که بر او می شود، مورد عذاب واقع می شود».

آنها طبق این دو روایت و چند مورد دیگر نزدیک به این ها و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، اعتقاد دارند که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی گذارند، لذا بر مظلومیت آل رسول الله (ص) و

ص: ۲۵۲

مصیبت های وارد آمده بر ایشان متأثر نمی شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می گیرند و برای مرده های خودشان نیز اگر چه جوان باشد گریه نمی کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع، پس از دفن مرده هایشان جلوی خود را می گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

البته این در حالی است که در همین کتاب صحیح مسلم: ۳/۴۳ آمده است که سخن عبدالله عمر را به عایشه گفتند، گفت: نه به خدا قسم، پیامبر هرگز این سخن را نگفت که میت به خاطر گریه کسی عذاب می شود بلکه فرموده است: همانا کافر، به سبب گریه خانواده اش، خداوند بر عذاب او می افزاید و همانا خداست که می خندانند و می گریانند و کسی بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

همچنین در همین کتاب، ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است: خدا می خندانند و می گریانند. در صحیح مسلم روایات متعددی وجود دارد که عایشه و ابن عباس، ادعای عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را اشتباه شمرده و گفته اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن پیامبر را نفهمیده اند.

در صحیح بخاری: ۳/۴۳ آمده است: به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: پیامبر فرموده است: میت در قبر به واسطه گریه اهلس عذاب می شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله فرمود: خداوند عذاب کافر را به خاطر گریه ی خانواده اش زیاد می کند و همانا خداست که می خندانند و می گریانند و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

پاسخ های این گونه در کتاب هایی که نزد آنان مورد قبول است، بسیار است که

ص: ۲۵۳

ما برای نمونه این مورد را یاد آور شدیم. پس تا اینجا دانستیم چرا گریه بر اموات را نهی می کنند و پاسخ آن را نیز به آنها دادیم. اما در مورد قرآن و احادیث اهل بیت (ع)، برای پاسخ به این افتراء، باید به بررسی سه مورد بپردازیم:

یکم: چیستی عزاداری، دوّم: چرایی عزاداری، سوّم: تاریخ عزاداری.

یکم: چیستی عزاداری.

عزاداری چیست و به کدامین مراسم، عزاداری می گویند؟

در مراسم عزاداری و مجالسی که نام محفل عزاروی آن نگاشته می شود، سخنرانان محور مراسم هستند. آنان عنوان می کنند که خداوند خالق تمام هستی است و خود از اینکه چون مخلوقاتش باشد مبرّاست. انسان را خلق نموده در حالی که مسیر راست یکی و راه های منتهی به ناخشنودی او بسیار است و بیان کرده است که برای آن راه های بسیار و این راه یگانه، رهبرانی وجود دارند. او این رهبران را خلق نموده و برای آنان ویژگی های خاصّی قرار داده و خود این رهبران را راه هدایت معرّفی نموده و ره پویی در راه آنها را عین همان مسیر راست و یگانه که به رضای او منتهی می شود، قرار داده است. سخنرانان در این مجالس برای ادامه ی این بحث ها نیازمندند نکاتی دیگری را نیز بیان کنند.

تا اینجا سخن از خدا بود، اما چون فهمیدیم ما به خدا دسترسی نداریم و خداوند میان خودش و ما پلی به نام پیامبران و جانشینان آنان قرار داده، باید به دنبال آنان برویم. تا اینجا می دانیم که آنان هستند حجّت های الهی و پیروی از آنان، همان گام نهادن و به پیش رفتن در راه راست است. امّا اینان که هستند، تعدادشان چند نفر است، چه ویژگی هایی دارند و معنای پویدن راه آنان چیست؟

ص: ۲۵۴

این سؤال آخر همان است که همراه خود، این پرسش‌ها را ردیف می‌کند: پیامبر آخرین و اهل بیت (ع) ایشان، چه کردند؟ و هدف آنان از کارهایی که انجام دادند چه بود؟

در اینجا سخنرانان، آنچه را مردم با اهل بیت (ع) و اهل بیت (ع) در برخورد با مردم انجام دادند، مطرح می‌کنند و بحث به سوی هدف اهل بیت و تلاش ایشان برای دست‌یابی به این هدف سوق داده می‌شود. آخرین نقطه پس از شناخت اهل بیت (ع) و شناخت هدف و تلاش‌های ایشان برای آن هدف، عزاداری است.

امام حسین (ع) کیست؟ هدف ایشان چه بود؟ برای دست‌یابی به آن چگونه رفتار نمود و مردم چه کردند؟ عزاداری برای سیدالشهداء پاسخ این سؤالات است.

دوم: چرایی عزاداری.

چرا عزاداری؟ و آیا الزامی برای برگزاری چنین مراسمی وجود دارد یا نه؟ آیا زمان در الزام برگزاری مراسم عزاداری دخالت دارد یا نه؟ و آیا منتهایی برای این زمان وجود دارد؟ در این باره مطالب قابل‌عنوان شدن، بسیارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) این کار عمل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بوده است.

مسلمانان معتقدند که برای شناخت احکام، قرآن و سنت پیامبر (ص) معیار است و سنت پیامبر اکرم (ص) در تمام ابعاد برای آنان الگو و راهگشاست. یکی از این ابعاد، عزاداری است. در نتیجه باید دید آیا پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) مجلس عزاداری برپا نموده‌اند، یا از برگزاری چنین مجلسی جلوگیری کرده‌اند.

۱- گفتار، کردار و مواردی که مورد تأیید حضرت قرار گرفته است.

ص: ۲۵۵

برخورد پیامبر(ص) و ائمه(ع) با برگزاری چنین مراسمی نه تنها حکایت از مشروعیت برپایی مراسم عزاداری دارد، بلکه بر مستحب بودن و برتری آن دلالت می‌کند. در دوران حیات پیامبر(ص) در این دنیا، حوادثی رخ نمود که موجب ناراحتی حضرت شد و نیز پیامبر(ص) در مواردی برای پیشامدهای تلخی که از رخداد آن در آینده آگاهی داشتند، ابراز تألم نموده‌اند. برای مرگ افرادی گریسته‌اند و سفارش به برگزاری مجالس عزا کرده‌اند.

گریه پیامبر(ص) در فوت فرزندشان ابراهیم

در صحیح بخاری در این باره آمده است: «فجعلت عینا رسول الله(ص) تذر فان فقال له عبد الرحمن بن عوف: و أنت یا رسول الله؟ فقال: یا ابن عوف! إنها رحمه ثم أتبعها بأخرى. فقال(ص): إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ» چشمان رسول خدا از اشک لبریز شد. عبد الرحمن بن عوف به ایشان گفت: شما هم گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، رحمت است. و همچنان که گریه می‌کرد فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گوییم مگر آنچه را که خداوند را راضی کند، (و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود): ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم». (۱)

گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادر مکرمه خودشان

همچنین در رابطه با گریه پیامبر(ص) بر سر مزار مادشان، چنین آورده است:

۱- صحیح البخاری: ۲/۸۵، صحیح ابن حبان: ۷/۱۶۲، مسند أبی یعلی: ۶/۴۲، مسند احمد: ۳/۱۹۴، سنن أبی داود: ۲/۶۴، المستدرک حاکم: ۴/۴۰ و بسیاری دیگر از کتاب‌هایی که نزد مخالفین معتبر است.

ص: ۲۵۶

عن أبي هريره قال: زار النبي (ص) قبر أمه فبکی و أبکی من حوله پیامبر قبر مادرش (آمنه بنت وهب) را زیارت فرمود، سپس گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند. (۱) این مطلب در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین نقل شده است.

گریه پیامبر (ص) در سوگ حمزه (ع) و تأیید عزاداری زنان برای ایشان

یکی از شهدای بزرگ جنگ احد، حمزه عموی پیامبر (ص)، سردار رشید، شجاع و جان بر کف اسلام بود که پشتوانه نیرومندی برای اسلام به شمار می رفت.

قال: و انصرف رسول الله (ص) إلى المدينة حين دفن القتلى، فمرّ بدور بني الأشهل و بني ظفر، فسمع بكاء التّوايح علی قتلاهنّ فترقرت عينا رسول الله (ص) و بکی ثم قال: لَكِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ. فَلَمَّا سَمِعَهَا سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ وَ أُسَيْدُ بْنُ حَضِيرٍ قَالُوا: لَا تَبْكِينَ امْرَأَهُ حَمِيمَهَا حَتَّى تَأْتِي فَاطِمَةَ فَتَسْعِدَهَا. فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْوَاعِيَةَ عَلِيَّ حَمَزَةَ وَ هُوَ عِنْدَ فَاطِمَةَ عَلِيَّ بَابِ الْمَسْجِدِ قَالَ: إِرْجِعْنَ رَحِمَكُنَّ اللَّهُ فَقَدْ آسَيْتُنَّ بِأَنْفُسِكُنَّ هِنْكَامِي كَمَا كَشْتَهُنَّ هَا دَفِنُ شَدْنَدُ، پيامبر خدا (ص) به مدینه بازگشتند، از کنار خانه های بنی اشهل و بنی ظفر گذشتند، صدای گریه و زاری زنان را که بر شهدای خود می گریستند، شنیدند. چشمان مبارک پیامبر خدا (ص) در این هنگام پر از اشک شد و فرمودند: ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (چون این سخن از آن جناب شنیدند) گفتند: هیچ زنی ابتدا بر کشته های خود گریه نکند، مگر اینکه قبلاً در منزل

۱- صحیح مسلم: ۳/۶۵، صحیح ابن حبان: ۷/۴۴۰، السنن نسائی: ۱/۶۵۴، السنن الکبری، بیهقی: ۴/۷۰، السنن ابن ماجه: ۱/۵۰۱ (۱۵۷۲)، المستدرک حاکم: ۱/۳۷۵، مسند احمد: ۲/۴۴۱.

ص: ۲۵۷

فاطمه(س) حاضر شود و در مصیبت حمزه ایشان را یاری کند. هنگامی که پیامبر خدا(ص) فریاد شیون زنان را برای حمزه شنیدند، در حالی که نزد حضرت فاطمه(س) در کنار درب مسجد حضور داشتند، فرمودند: باز گردید، خداوند شما را رحمت کند، زیرا هر آینه همراهی نمودید. (۱)

عزاداری حضرت برای شهادت جعفر بن ابی طالب(ع) و امر نمودن حضرت زهرا(س) به انجام این کار:

جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شهادت رسید. ایشان دومین فرد منصوب شده از جانب پیامبر(ص) برای برافراشتن پرچم سپاه اسلام در این جنگ بود.

پیش از آنکه خبر شهادت شهیدان در این جنگ برسد، پیامبر به منبر رفتند و از نام حضرت جعفر بن ابی طالب(ع) به عنوان یکی از شهیدان این نبرد، یاد نمودند، سپس از منبر پایین آمده و به خانه ی جعفر بن ابی طالب(ع) رفتند. فرزند او عبدالله را فراخواندند. او را در دامان خویش نشانده و روی سر او دست می کشیدند. مادر این فرزند، اسماء بنت عمیس که از زن های باایمان و فداکار صدر اسلام است به پیامبر عرضه می دارد: ای پیامبر خدا! شما آن چنان روی سر این کودک دست می کشید که گویا او یتیم است. پیامبر، در حالی که دو چشم مبارک ایشان اشک می ریخت، فرمودند: قَدْ اسْتَشْهَدَ جَعْفَرٌ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ دَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَقَالَ قُطِعَتْ يَدَاهُ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ وَقَدْ أَبَدَلَهُ اللَّهُ مِنْ يَدَيْهِ

۱- إعلام الوری: ۱/۱۸۳ از المغازی واقدی: ۱/۲۹۲، بحار الأنوار: ۲۰/۹۸ ضمن حدیث ۲۸. و از کتب مخالفین: سیره ابن هشام: ۳/۱۰۴-۱۰۵، تاریخ الطبری: ۲/۵۳۲-۵۳۳، الکامل، ابن اثیر: ۲/۱۶۳ و فیها بنی دینار بدل بنی النجار.

ص: ۲۵۸

جَنَاحَيْنِ مِنْ زُمْرٍ أَخْضَرَ فَهُوَ الْآنَ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ هَمَانَا جَعْفَرُ امْرُوزَ بِهِ شَهَادَتِ رَسِيدٍ وَ نِيزَ فَرَمُودَنْدِ: پيش از آنکه شهيد شود، دو دست او قطع شد و خداوند به جای دو دست ایشان، دو بال از زمرّد سبز به او داده است که او اکنون به وسیله ی آن دو بال همراه با فرشتگان در بهشت هر طور که بخواهد پرواز می کند. (۱)

قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِنَّ النَّبِيَّ (ص) حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاهُ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ كَانَ إِذْ دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَيْهِمَا جِدًّا وَ يَقُولُ كَأَنَّا يُحَدِّثَانِي وَ يُؤْنِسَانِي فَذَهَبَا جَمِيعاً أَمَامَ صَادِقٍ (ع) فَرَمُودَنْدِ: هَمَانَا آن هنگام که خبر وفات جعفر بن ابی طالب (ع) و زید بن حارثه برای پیامبر (ص) آمد، چون وارد منزل خویش می شدند، گریه ایشان برای جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه شدید می شد و می فرمودند: با من سخن می گفتند و مؤانست می نمودند، سپس هر دوی آنان از نزد من رفتند. (۲)

قَالَ الصَّادِقُ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِفَاطِمَةَ: أَذْهَبِي فَبَايُكِي عَلِيَّ ابْنَ عَمِّكَ... حَضْرَتِ صَادِقٍ (ع) فَرَمُودِ: پيامبر (ص) به حضرت فاطمه (س) فرمودند: به منزل جعفر برو و بر پسرعمویت گریه کن... (۳)

۱- از کتاب های شیعیان: الخرائج والجرائح: ۱/۱۶۶ و بحار الأنوار: ۲۱/۵۳ ح ۳، شجره طوبی: ۲/۲۹۹.

۲- من لایحضره الفقیه: ۱/۱۷۷ ح ۵۲۷ و مسائل الشیعه: ۳/۲۸۰ ب ۸۷ ح ۳۶۵۴، بحار الأنوار: ۲۱/۵۵ ب ۲۴ ح ۸.

۳- إعلام الوری: ۱۰۴، بحار الأنوار: ۲۱/۵۷ ح ۹. ماجرای گریه کردن پیامبر (ص) بر جناب جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه، در صحیح البخاری: ۴/۱۸۴ به این لفظ آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ (ص) نَعَى جَعْفَرًا وَ زَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَيْرُهُمْ وَ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ پيش از رسیدن خیر شهادت جعفر طیار و زید، پیامبر (ص) از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود».

ص: ۲۵۹

عزاداری اهل بیت اطهار و پیامبران الهی (ع) برای سیدالشهداء امام حسین (ع)

در این گذر موارد بسیار زیادی وجود دارد که عنوان برخی از آن‌ها بیان می‌شود:

هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه به زیارت کربلا- آمد و گفت: «فِيكَ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الزَّاهِرُ»، روضه خوانی حضرت جبرئیل (ع) برای حضرت آدم و حضرت نوح، جریان حضرت زکریا در تفسیر کهیعیص، امر نمودن پیامبر به پربایی عزاداری برای امام حسین (ع) برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی آن حضرت، گریستن پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) برای امام حسین (ع) که از جمله آن گریستن امیرالمؤمنین (ع) در گذر از کربلا در سفر صفین بود که حضرت از هوش رفتند، سفارش خود حضرت سیدالشهداء (ع): «شَيْعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَادْكُونِي * أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي» (۱)، جریان مردی عرب که در حضور امام هفتم موسی بن جعفر (ع) چنین خواند: «عَجِبْتُ لِمَصْبُوقٍ عَلاكَ فِرْنَدُهُ...» (۲)، جریان دعبل و خواندن اشعار در مصیبت ائمه‌ی اطهار و گریستن امام رضا (ع)، و ...

۱- المصباح، شیخ کفعمی ۷۴۱:، مستدرک الوسائل: ۲۶/۱۷ ب ۲۲ ح ۲۰۶۴۷ - ۱.

۲- مناقب آل ابی طالب: ۴/۳۱۹، بحار الأنوار: ۴۸/۱۰۸ ب ۵ ضمن حدیث ۹، مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۸۷ ب ۸۳ ح ۱۲۲۳۷ - ۳.

برای نمونه برخی از این موارد به تفصیل یاد می شود:

لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ (ص) ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ وَمَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمِحْنِ بَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَتْ: يَا أَبَءَ! مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «فِي زَمَانٍ خَالَ مَنِّي وَمِنْكَ وَمِنْ عَلِيٍّ». فَاشْتَدَّ بُكَاءُهَا وَقَالَتْ: يَا أَبَءَ! فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَمَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ الْعَزَاءِ لَهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَرِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَيَجِدُونَ الْعَزَاءَ جِيلًا بَعِيدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سِنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَأَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَكُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَأَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ. يَا فَاطِمَةُ! كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنَ بَكْتٍ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ چُون پیامبر(ص) حضرت فاطمه(س) را از شهادت فرزندش امام حسین(ع) و مصیبت هایی که حضرت دچار آن خواهند شد، آگاه نمود، حضرت فاطمه(س) سخت گریستند و عرضه داشتند: پدرجان! زمان آن، چه موقع خواهد بود؟ فرمود: «هنگامی که من، تو و علی در دنیا نباشیم». گریه حضرت زهرا(س) شدیدتر شد و گفت: پدرجان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی ملتزم به عزاداری برای ایشان خواهد شد؟! پیامبر(ص) فرمود: «ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد، همه ساله هر گروه پس از دیگری عزاداری را تجدید می نمایند. چون روز قیامت فرا رسد، تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. و هر کسی از ایشان را که در مصیبت امام حسین گریه کرده باشد، دست او را می گیریم و داخل بهشت می کنیم. ای فاطمه! روز قیامت تمامی چشم ها گریان هستند جز چشمی که برای مصیبت های حسین گریه کند، پس به درستی که صاحب آن چشم خندان است و

مژده نعمت های بهشت به وی داده می شود» (۱).

لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ضَمَّ الْحُسَيْنَ (ع) إِلَى صَدْرِهِ يَسْتَلُّ مِنْ عَرَقِهِ عَلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَيَقُولُ: «مَا لِي وَ لِيَزِيدَ لَأَبَارِكَ اللَّهُ فِيهِ اللَّهُمَّ الْعَنُ يَزِيدَ». ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا وَأَفَاقٌ وَجَعَلَ يُقْبَلُ الْحُسَيْنَ وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ وَيَقُولُ: «أَمَا إِنَّ لِي وَلِقَاتِكَ مُقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» چون بیماری پیامبر (ص) که بر اثر آن از دنیا رفتند شدت گرفت، امام حسین (ع) را به سینه چسبانده بودند به حالتی که حضرت جان می دادند و عرق ایشان بر امام حسین جاری بود و می فرمودند: «مرا با یزید چه کار؟ خداوند در وجود او هیچ برکتی قرار ندهد خداوند! یزید را لعنت کن». سپس حضرت مدت بسیار زیادی غش کردند و چون به هوش آمدند، امام حسین را در حالی پیاپی می بوسیدند که چشمان ایشان پر از اشک بود و می فرمودند: «اما نزد خداوند عزوجل بین من و قاتل تو محاکمه ای خواهد بود» (۲).

پس می بینیم که خاتم الأنبياء (ص) و اهل بیت (ع) این عمل را انجام داده اند، به این کار امر نموده و چنین کاری را مورد تأیید و رضایت خویش اعلام فرموده اند. برگزاری این مراسم سیره ی پیامبر (ص) و حضرات معصومین (ع)، خواص اصحاب و عموم شیعیان بوده است و اقامه ی مراسم عزاداری از جانب ایشان موجب می شود که ما نیز به رسم پیروی از آن حضرات، به برگزاری چنین

۱- بحار الأنوار: ۴۴/۲۹۲ ب ۳۴ ح ۳۷، العوالم، الإمام الحسين: ۵۳۴،

۲- مشیر الأحران: ۲۲ مولد الحسين، بحار الأنوار: ۴۴/۲۶۶ ب ۳۱ ح ۲۴، العوالم الامام الحسين (ع): ۱۳۷.

ص: ۲۶۲

مراسمی مبادرت ورزیم.

(ب) رضای خداوند در این است.

خداوند نمی خواهد نوع نماز ترک شود. اگر نمازگزار از ایستادن عاجز شود، باید نشسته نماز بخواند و اگر از آن نیز عاجز شد، بر پهلو خوابیده و نماز را بخواند و چنانچه از آن نیز عاجز شود، باید بر پشت بخوابد و بخواند. چنانچه از خواندن عاجز شود باید با ایماء و اشاره و باز و بسته نمودن چشم ها نماز را بخواند و چنانچه نتواند خود را از نجاست نگه دارد و با طهارت نماز بخواند، با همان حالت باید نماز را بخواند.

اگر حفظ نوع نشود، حفظ صنف نمی شود و اگر حفظ صنف نشود، حفظ شخص هم نمی شود. حفظ نوع نماز بر مکلفین واجب و مطلوب خداوند است و خداوند بر ترک نوع نماز راضی نیست. در مورد عزاداری نیز به همین ترتیب است و به همین دلیل است که هم گریه کردن و هم خود را به حالت گریه کنندگان در آوردن، هر دو اجر دارد و مورد رضایت خداوند است، این در حالی است که حالت دوم از اصل گریه خارج است.

قرآن کریم در خلال بیان ماجرای زندگی حضرت یوسف آورده است که حضرت یعقوب در فراق فرزندش به اندازه ای گریست که چشم هایش نابینا شد: «وَقَالَ يَا أَسِيفُ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٍ أَي دَرِيغٌ بِرِيسْفٍ! وَ دَرِ حَالِي كِه اَنَدُوِه خُود رَا فَرُومِي خُورِد، چشَم هَايَش اَز اَنَدُوِه سَفِيْد

ص: ۲۶۳

شد. (۱) در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» (۲) آمده است: «و کان قد عمی من کثره البكاء حضرت یعقوب (ع) از کثرت گریه نابینا شد». این در حالی است که حضرت یعقوب می دانست حضرت یوسف زنده است و فاصله ی زیادی با او ندارد، امّا امام حسین (ع) همراه با هفده تن از بنی هاشم که روی زمین مثل و مانندی نداشتند، در کمتر از یک روز به فجیع ترین شکل ممکن به دست پست ترین افراد که اربابان همین شبهه افکن ها هستند، به شهادت رسیدند.

ج) به مقتضای اینکه ایمان جز دوست داشتن و دشمن داشتن چیز دیگری نیست، مؤمن برای دوست داشتنی ها بذل کرده و از دشمن ها بیزاری می جوید و از مصادیق دوست داشتن، زنده نگه داشتن یاد و راه و هدف محبوب است و این تلاش، بر او واجب و سستی در انجام آن، ناروا و گناه خواهد بود.

د) نتایجی که برگزاری مراسم عزاداری، در بر داشته و دارد.

بقای دین: برگزاری مراسم عزاداری و یادآوری مصیبت هایی که بر اهل بیت (ع) وارد گشت، موجب بقای دین اسلام و زنده نگه داشته شدن یاد، راه و هدف اهل بیت (ع) است. به همین جهت است که خود ائمه نیز این مجالس را برپا می کردند. حقیقت اسلام و هدف پیشوایان معصوم در خلال برگزاری این مراسم، بیان شده و زنده می گردد.

نشر معارف الهی و احکام شرعی

بیان واقعیت های تاریخ و دعوت به سوی راستی ها

۱- (۱۲) سوره یوسف: آیه ۸۵.

۲- (۱۲) سوره یوسف: آیه ۹۴.

ص: ۲۶۴

تشویق مردم برای زنده نگه داشتن یاد اهل بیت(ع) و بیان فضیلت های ایشان: در خلال مراسم عزاداری مردم با اهل بیت و برتری های آنان آشنا می شوند و برگزاری هرچه باشکوه تر این مراسم، مردم را به یاد کردن از اهل بیت(ع) تشویق و با مبانی و اهداف اهل بیت(ع) آشنا می کند.

ایجاد وحدت در میان صفوف پراکنده: اقامه ی مراسم عزاداری سبب جمع شدن افراد و به هم پیوستن گروه ها می شود و به خوبی آشکار است که در بین شیعه هیچ اجتماعی از نظر آسانی کار و گسترش منطق و شدت هماهنگی مانند مجالس عزاداری اهل بیت بالأخص برای سیدالشهداء(ع) نیست.

یاد کردن از خوبی ها و نمایاندن پستی چهره ی بدی ها: در مراسم عزاداری از مناعت، شجاعت، صبر و سخاوت و پویدن راه حق و تلاش برای هدف الهی، تجلیل می شود و روحیه ی ظلم ستیزی و ابراز انزجار و نفرت نسبت به ظلم تقویت می شود. نقاب ها کنار رفته و چهره ی منفور ظلم برملا می شود و چهره واقعی فسادگران افشاء می شود.

تبلیغ دین اسلام و باز شدن در رحمت خداوند بر روی تمام انسان ها: به همین دلیل است که ما مأمور نیستیم کافران را از شرکت در این مجالس و یا از برگزاری چنین محافلی منع کنیم. بسیاری از همین کافران در مراسم عزاداری گروه گروه مسلمان شده اند و برگزاری مراسم عزاداری، موجب بلند شدن ندای قیام اهل بیت(ع) برای اجرای احکام دین شده و این ندا را به گوش همه می رساند. دشمنان اسلام متوجه شده اند که برپایی مراسم سوگواری برای ائمه ی اطهار موجب گرویدن گروه گروه مردم به دین اسلام می شود و به همین جهت است که

از برافراشته شدن پرچم اسلام و اعتلای نام اهل بیت (ع) بیم ناک هستند.

از سوی دیگر عزاداری کردن نشانه‌ی عطف و مهربانی و رقت قلب است. روایات در مدح گریه و مذمت خشکی چشم بسیار است و در همین راستا است که فرموده اند خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است:

پیامبر (ص) فرمودند: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ» از جمله نشانه‌های شقاوت: خشکی چشم، سختی دل، حرص بر دنیا و اصرار بر گناه است. (۱)

همچنین به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَشْعُرْ قَلْبُهُ الْحُزْنَ وَ لْيَبْكَاكَ. إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ أَيُّ ابُذَرٍّ، كَسَى كَسَى تَوَانُ الْغَرِيهْ دَارِدٌ، بَائِدُ بَغْرِيْدٌ وَ كَسَى كَسَى تَوَانُ الْغَرِيهْ نَادِرٌ، بَائِدُ قَلْبِش رَا مَحْزُونٌ دَارِدٌ وَ خُود رَا بَهْ حَالَتْ الْغَرِيهْ كَنَنْدَهْ هَا دَرِ آوَرْد. هَمَانَا دَلِ سَخْتٌ، اَزْ خُودَا دُورِ اسْتِ وَ لِيْ مَتَوَجِّهْ نَيْسْتَنْد.» (۲)

آیا زمان در برگزار کردن مراسم عزاداری برای اهل بیت (ع) اهمیت دارد یا خیر؟ و آیا برای این زمان منتهایی وجود دارد یا خیر؟

در خلال احادیثی که بیان شد و خیل احادیثی که مجال برای ذکر آن‌ها کافی نیست، مواردی به چشم می‌خورد که ائمه‌ی اطهار (ع) پیش از رخداد یک

۱- الکافی: ۲۱/۲۹۰ ح ۶، الخصال: ۷۴۲ ح ۹۶، روضه الواعظین: ۴۱۴، و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۱/۲۱۵.

۲- الأمالی، شیخ طوسی ۵۲۹: □، مکارم الأخلاق: ۴۶۲، بحار الأنوار: ۷۴/۷۹ ح ۳، مستدرک الوسائل: ۱۲/۹۵ ح [۱۳۶۱۷] ۱۰.

مصیبت، از وقوع آن خبر می دهند و به خاطر آن رنج ها و ناراحتی هایی که حتی هنوز رخ نداده است، عزاداری می کنند.

در این عمل اهل بیت(ع) نکات بسیاری نهفته است، از جمله اینکه می خواهند پیروان خویش را از اینکه به حوادث آینده آگاه هستند، مطلع سازند. به آنان بفهمانند که حق در کدام سو خواهد بود تا آنها نیز خود را برای رویارویی با جبهه ی باطل آماده سازند. همچنین می خواهند این عزاداری و اظهار حزن به صورت یک سنت درآید تا به رسم همراهی با اهل بیت(ع)، شیعیان نیز این گونه مجالس عزاداری را برپا دارند و از این طریق از آن رخ داد یاد کرده و دیگران را به این کار تشویق و ترغیب نمایند.

حتی گاهی می بینیم پیامبر اکرم(ص)، انجمن های سرور و شادی را تبدیل به محفل عزا می کردند. و جای بسی تأمل دارد که مصیبت های وارده بر اهل بیت(ع) قبل از وقوع، این چنین بر قلب مبارک پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) تأثیر گزارده است. حال آنان در هنگام رخداد آن مصیبت و پس از آن چگونه خواهد بود؟

بنابراین در اقامه ی مراسم عزا برای اهل بیت(ع)، زمان رخداد یک مصیبت مطرح نیست که گفته شود هنوز این مصیبت بر اهل بیت(ع) وارد نشده و یا از وقوع این حادثه ی غم انگیز درباره ی اهل بیت(ع)، زمان زیادی گذشته است.

خدا این گونه راضی است که پیروان اهل بیت(ع) را پیش از وارد آمدن مصیبت ها و پس از آن، در یاد اهل بیت(ع) ببیند. و از سوی دیگر این برای برهه ی خاصی از زمان نیست و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت هم چنان که

ص: ۲۶۷

می دانیم حتی روز قیامت نیز اقامه ی مجلس عزاداری برای اهل بیت(ع) صورت می گیرد.

جایی که حضرت یعقوب(ع) در فراق حضرت یوسف سالیان دراز می گرید، قرآن عمل او را به عنوان یک عمل انسانی و عاطفی می ستاید، پس حال شیعیان باید چگونه باشد حال آنکه اهل بیت(ع) چنان برای برپایی دین جان فشانی نمودند که جان خویش، فرزندان، برادران، برادر زادگان، اقوام و یاران بافضیلت خود را در سخت ترین شرایط در راه خدا فدا کردند. شیعیان باید چه کنند تا حقّ مطلب ادا شود؟ در مقابل مصیبت های بی مثل اهل بیت(ع) و به خصوص فاجعه ی روز عاشورا که در بیان اهل بیت روزی مانند آن نیست و فرموده اند: روز شهادت امام حسین(ع) پلک های چشمان ما را زخمی کرد و و اشک های ما را جاری ساخت و... .

وظیفه ی شیعه در قبال این مصیبت ها چیست؟ چگونه حقّ این عزیزان را باید ادا کنیم حال آنکه به ما فرموده اند چنین عرضه بداریم: **بِأَبِي أُمَّتِي وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي**، و اگر جان خود و پدر و مادر و تمام عزیزان خود را نیز در راه رسیدن به لبخند رضایت آنان، فدا کنیم، باز هم کاری نکرده ایم که آنان علت خلق ما سوی الله و پایداری آنان هستند و آنان هستند واسطه تمام الطاف الهی مانند هدایت و روزی و...، که حقّ آنان هرگز ادا نشود.

سوم: تاریخچه عزاداری

پیامبران الهی، از آدم نبی تا خاتم الأنبياء علی نبینا و آله و علیهم السّلام، همگی برای مصیبت های سیدالشهداء امام حسین(ع) عزاداری کرده اند. خلاصه

ص: ۲۶۸

آنچه بیان شد اینکه گریه به صورت مطلق برای اموری که گریه کردن برای آن از نظر شرع جایز است مانند گریه از خوف خدا ستوده است و دلیلی وجود ندارد که به خاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر در مورد گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات دست کشیده و از گریه بر اموات خودداری یا جلوگیری کنیم و بگوییم گریه تنها از ترس خدا پسندیده است.

در پایان این بحث نکته ای را خاطر نشان می سازم: وهابی ها، جز اینکه اصل مسأله عزاداری را زیر سؤال برده اند، سخن دیگری نیز گفته اند و آن اینکه چرا برای کسانی که اکنون در بهشت هستند گریه می کنید؟ در پاسخ می گوئیم: بدیهی است که گریه شیعیان بر امام حسین و سایر ائمه ی هدی(ع)، نه به خاطر این است که اکنون در بهشت به سر می برند، مسلماً از این جهت باید خوشحال و شادمان باشیم، گریه ما به خاطر آن ظلم ها و ستم هایی است که بر ایشان روا داشته شد و مخصوصاً در مورد حضرت سیدالشهداء که دردانه پیامبر(ص) و زینت دوش ایشان هستند که بال لب تشنه همراه با هفتاد و دو تن از یاران و خاندان خود کنار نهر آب به فجع ترین شکل، به شهادت رسیدند.

گریه پیامبر بر عموی خویش حمزه، نه به خاطر این بود که او با فرشتگان همنشین است، بلکه به خاطر ستم ددمنشانه ای بود که بر او روا داشتند و همین طور است درباره ی سایر ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

برادر و خواهر دینی ام! خوب به خاطر داشته باش! امروز درست است که دیگر از یزید و ابن زیاد و عمر سعد و شمر و خولی و سنان و حرمه خبری نیست اما حق این است که در گوشه و کنار جهان، هستند کسانی که یاد کردن ظلم های

ص: ۲۶۹

آنان را خوش ندارند. وهابی ها معتقدند که نباید یزید را لعنت کرد چون او برای کشتن امام حسین (ع) و اصحاب ایشان و به اسارت بردن اهل بیت ایشان و آن همه آزار و اذیت آل الله، تنها اجتهاد کرده است و اگر در اجتهاد خود درست عمل کرده باشد، نزد خدا دو اجر دارد و اگر به خطا رفته باشد یک اجر دارد.

به خاطر داشته باش که امام رضا(ع) به خاطر نسبت بی عفتی که همین پیشوایان آنان به حضرت داوود نبی(ع) داده بودند، محکم بر جبهه ی نورانی خویش کوبیدند و ندا به انا لله و انا الیه راجعون بلند کردند. (۱)

آیا ستمی که بر اهل بیت روا داشته شد، از یاد ببریم؟ و فراموش کنیم چه کسانی و چگونه با عترت غریب پیامبر(ص) معامله کردند؟ از یاد ببریم محسن و مادر مظلومه و پدر غریبش را؟

آری ما مراسم عزاداری برپا می کنیم تا نام اهل بیت(ع) را زنده نگه داریم، تا اهداف آنان را از یاد نبریم و تا تفاوت آنان را با تاریکی جهل جاهلان ببینیم. آنان که نور محض هستند عترت غریب رسول خدایند نه آن کسانی که... تا راه آنان راه ما، هدف آنان هدف ما و دشمن آنان دشمن ما باشد و تا جان ما برای ایشان و در راه دفاع از ایشان فدا شود، باشد تا بپذیرند.

۲۲- درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهدا

۱- عیون أخبارالرضا(ع): ۱۹۴/۱ ب ۱۴ ح ۱-... حدثنا أبو الصلت الهروی قال لما جمع المأمون لعلى بن موسى الرضا(ع) أهل المقالات من أهل الإسلام و الديانات من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئين و سائر أهل المقالات فلم یقم أحد إلا و قد ألزمه حجه كانه ألقم حجرا قام إليه علی بن محمد بن الجهم فقال له یا ابن رسول الله أ تقول بعصمه الأنبياء قال نعم... فضرب الرضا(ع) بيده علی جبهته و قال: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهَوَّؤُنِ بِصِلْمَاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ؟!!!**... بحار الأنوار: ۲۳/۱۴ ب ۲ ح ۱.

ص: ۲۷۰

پرسش بیست و دوم: آیا پیامبر بر تربت امام حسین علیه السلام سجده کردند یا خیر؟ اگر این طور سجده نکرد پس چرا شما انجام می دهید؟

پاسخ: پیش از پاسخ به این سؤال لازم است ما نیز پرسیم چرا مخالفین سجده کردن بر فضله سگ را جایز می دانند؟ نستجیر بالله آیا این عمل از... سرزده است؟ چه حساسیتی وجود دارد که در این زمینه پرسند؟ اگر کسی با خاک قبر عمر چنین کند، باز هم او را توبیخ می کنند؟

این یک موضوع کاملاً داخلی است که اگر شیعیان به منظور شناخت هدف انجام این کار از یکدیگر پرسند، هیچ جای طعنی وجود ندارد و واضح است که ربطی به وهابی ها ندارد. آنان بارها شنیده اند و در کتاب صحیح بخاری که آن را از قرآن محکم تر می دانند در موارد متعدّد دیده اند که سجده کردن بر هر خاکی حلال است، با این حال آیا پرسیدن چنین سؤالی آن هم به این نحو، جز دشمنی و حساسیت در احترام به عترت رسول الله(ص) چیز دیگری می تواند باشد؟

اما پاسخی که برای شیعیان اهل بیت(ع) داریم: با توجه به آنچه در باب عصمت اهل بیت(ع) در پاسخ به پرسش پانزدهم بیان شد، بایسته است که اهل بیت را معصوم بدانیم و گفتار و رفتار و تقریر (تأیید) ایشان برای ما ملاک و

ص: ۲۷۱

حجت باشد. با توجه به این مقدمه به سراغ پاسخ می رویم. برای سجود دو جنبه وجود دارد:

الف: سجده کردن برای چیزی

ب: سجده کردن بر روی چیزی

تردیدی وجود ندارد که سجده برای چیزی جز خداوند، حالتی از حالت های شرک است و شیعیان اهل بیت(ع) این کار را حرام می دانند و این مسأله ی پوشیده ای نیست.

اما درباره مورد دوم باید گفت سجود اساساً محقق نمی شود مگر اینکه بر روی چیزی باشد. بنابراین مشخص است که سجده کردن بر چیزی با سجده کردن برای چیزی کاملاً متفاوت است. اما چرا مخصوصاً بر روی خاک سجده می کنیم؟

بر اساس اعتقاد شیعه که آن را از امامان پاک خود گرفته است، محلّ پیشانی در حالت سجده باید بر روی زمین و نیز چیزهایی که از زمین می رویند و خوراک یا پوشاک غالب نیستند، باشد. و مخالفین سجده کردن بر هر چیزی را جایز می دانند از جمله زمین. بنابراین درباره سجده کردن بر روی زمین یا خاک یا ریگ یا کلوخ، اختلافی نیست و مخالفین در این زمینه احادیثی نیز از پیامبر خدا(ص) نقل می کنند. به عنوان مثال:

پیامبر خدا(ص) فرمودند: «زمین برای من سجده گاه و وسیله طهارت قرار داده شده است»^(۱) و نیز نقل می کنند که حضرت فرمودند: «همه زمین برای من

۱- صحیح البخاری: ۱/۹۱.

ص: ۲۷۲

سجده گاه قرار داده شده و خاک آن برای ما وسیله طهارت است» (۱) و از ابوسعید خدری در خبری آمده است: «و سقف مسجد از چوب شاخه های درخت خرما بود و چیزی در آسمان نمی دیدیم. پس پاره ابری آمد و باران بر ما فروریخت. در این هنگام پیامبر (ص) با ما به جماعت نماز خواند تا آنجا که من گل و آب را بر پیشانی و نوک بینی آن حضرت (ص) دیدم» (۲).

امّا چرا بر تربت حسینی سجده می کنیم؟ سجده کردن بر خاک قبر سیدالشهداء (ع) در واقع حالتی از حالت های سجده بر زمین است و در حلال بودن این کار هیچ اختلافی وجود ندارد و هیچ توجیهی نمی تواند این خاک بابرکت را استثناء کند. امّا چرا مشخصاً بر تربت حضرت سیدالشهداء سجده می کنیم؟ به دلیل تأکید خاصّ اهل بیت (ع) بر انجام این کار.

نخستین کسی که این عمل را انجام دادند امام زین العابدین (ع) هستند و سایر امامان پس از ایشان نیز بر این تربت سجده نموده و بر مستحب بودن سجده بر این خاک پاک، تأکید فراوان داشته اند تا آنجا که امام صادق (ع) برای تذلل نزد خدای تعالی و اظهار فروتنی به درگاه الهی بر تربت قبر سیدالشهداء، سجده می کردند (۳) و در فضیلت سجده بر تربت امام غریمان فرمودند: «سجده کردن بر

۱- تاریخ بغداد: ۱۰/۱۲۱.

۲- صحیح البخاری: ۱/۲۰۷.

۳- إرشادالقلوب: ۱/۱۱۵ ب ۳۲، وسائل الشیعه: ۵/۳۶۶ ب ۱۶ ح ۶۸۰۹، بحار الأنوار: ۸۲/۱۵۸ ب ۲۸ ح ۲۵.

تربت اباعبدالله حجاب های هفت گانه را می شکافد» (۱).

البته سجده کردن بر تربت مولایم، در دل خویش دنیایی از مفهوم دارد. عمر بن سعد لعنه الله صبح روز عاشورا با لشکر خود نماز صبح را به جماعت خواند و در ظهر همان روز، با به شهادت رساندن سیدالشهداء، نماز و اسلام را به قتل رساند. همچنان که در زیارت ناحیه مقدسه، امام زمان علیه السلام به جدّ عزیز خویش چنین عرضه می دارند: «لَقَدْ قَتَلُوا بِمَنَّاكَ الْإِسْلَامَ وَعَطَلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَ حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ هَمَلَجُوا فِي الْبُعْغِ وَ الْعُدْوَانِ هَمَانًا كَمَا بِهِ قَتْلُ تَوْ، اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنت های پیامبر و احکام الهی را نقض کردند و پایه های ایمان را نابود ساختند و آیات قرآن را تحریف نمودند و کارهای ناپسند و دشمنی با اهل بیت را هموار ساختند (به راحتی به این کارها دست زدند)» (۲).

با نماز خواندن بر تربت سیدالشهداء اعلام می داریم که ما نماز عمر بن سعد و امیر او یزید و پدرش و آن کسی را که به او منصب حکومت داد، نمی خوانیم. ما نماز حسین و پدر و جدّ او را می خوانیم. این دو چنان با یکدیگر متفاوت هستند که یکی قتل نماز و آن دیگری برپا داشتن نماز است و ما با این کار، این دو را از هم جدا می سازیم و به همین جهت است که اهل بیت (ع) فرموده اند: سجده بر تربت سیدالشهداء به معنای تسلیم و خضوع کامل برای خداوند همراه با عمل به

۱- مصباح المتهجد: ۷۳۴، بحار الأنوار: ۸۵/۱۵۳ ح ۱۴ و ج ۱۰۱/۱۳۵ ح ۷۴.

۲- فرازی از زیارت شریف ناحیه مقدسه.

ص: ۲۷۴

شیوه اولیای اوست. (۱)

اینکه در نماز بر تربت امام غریب پیشانی می‌سایم به این معناست که هرگز در زندگی خود خاطره ظلم‌هایی را که به اهل بیت (ع) روا داشته شد، از یاد نمی‌برم از اولین ظلمی که به ایشان کردند تا به امروز که هنوز هم ظلم به اهل بیت ادامه دارد. فراموش نمی‌کنم آنچه را که بر عترت غریب پیامبرم گذشت.

و در آخر لازم است بگویم این، تنها یک مشت خاک نیست و نه آنچه من در آن می‌بینم را غریبه‌ها توان دیدن دارند. این خاک برای من یعنی شهادت طلبی و مبارزه برای برپا داشتن سنت رسول الله (ص). این خاک برای من یعنی فدا کردن تمام آنچه در اختیار دارم برای خدا و رسول و امامم و این نه آن چیزی است که دشمنان اهل بیت در تربت سرورم بتوانند ببینند.

۲۳- از اختصاصات امام حسین

۱- بنور فاطمه اهتدیت: ۲۰۶، با نور فاطمه هدایت شدم: ۳۱۹.

ص: ۲۷۵

پرسش بیست و سوم: چرا امامان از فرزندان حضرت حسین علیه السلام هستند مگر حضرت حسین علیه السلام بر حضرت حسن علیه السلام امتیاز داشت؟

پاسخ: در اینکه امام مجتبی (ع) از حضرت سیدالشهداء (ع) افضل بودند و بر ایشان برتری داشتند، حرفی نیست. اما در این مورد که چرا خداوند امامان را از نسل سیدالشهداء قرار داده است در بیان معصوم دلیل این امر چنین آمده است:

أَنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنِ (ع) مِنْ قَتْلِهِ أَرْبَعَ خَصَمَاتٍ، جَعَلَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ وَإِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قَبْتِهِ وَالْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأَنْ لَا تُعِيدَ أَيَّامٌ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ فِي رَوَايَةِ آتِيَةٍ: خدایوند در عوض شهادت امام حسین (ع) چهار خصلت به ایشان عطا کرده است: شفا را در تربت ایشان نهاد. اجابت دعا را زیر گنبد ایشان قرار داد و اینکه ائمه بعد از ایشان از نسل حضرت هستند و مدت زمانی را که زائرین حضرت برای زیارت می گذرانند، از عمر آنان به حساب نمی آورد. (۱)

۲۴- درباره ی بهره از امام نهان

۱- عده الدّاعی: ۴۸، وسائل الشّیعه: ۱۴/۵۳۷ ب ۷۶ ح ۱۹۷۷۳.

ص: ۲۷۷

و... که می توانید مراجعه نمایید و ما چند نمونه را می آوریم:

عن سلیمان بن مهران الأعمش عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه علی بن الحسين (ع) قال: نَحْنُ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَحُجُجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَنَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَنَحْنُ الَّذِينَ بَدَأَ يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَتُسَدِّرُ الرَّحْمَهُ وَتُخْرِجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثم قال: وَلَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّهِ لَلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّهِ لَلَّهِ فِيهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. قال سليمان: فقلت للصادق (ع): فكيف ينتفع الناس بالحجّة الغائب المستور؟ قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ سليمان بن مهران اعمش از امام صادق جعفر بن محمد از پدرشان محمد بن علی از پدرشان علی بن الحسين (ع) نقل می کنند که (امام سجّاد) فرمود: ما امامان مسلمین و حجّت های خداوند بر دو عالم و آقای مؤمنان و رهبر پیشانی سفیدان از وضو و سرپرست مؤمنان هستیم. و همانا ما هستیم سبب امتیّت از بلاها برای اهل زمین، هم چنان که ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند. و هرآینه ما کسانی هستیم که خداوند به سبب و وسیله ی ما آسمان را از اینکه بر زمین افتد، نگاه داشته است که این بر اساس اجازه ی اوست و به سبب و وسیله ی ماست که زمین را از اینکه به حرکت درآمده و مضطرب گردد، نگاه می دارد. و به سبب و وسیله ی ما باران را می باراند و رحمت گسترده گردد و برکت های زمین، درآید. و اگر نبود آن کسی که از ما اهل بیت در زمین است، هرآینه (زمین) اهل خود را فرو می خورد. سپس فرمود: و زمین از

ص: ۲۷۸

هنگامی که خدا آدم را آفرید، هیچ گاه از حجتی از جانب خداوند خالی نشد، آشکار و مشهور یا غایب و پوشیده. و هرگز تا آن گاه که قیامت برپا شود، از حجت خدا که در آن باشد، خالی نخواهد شد و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد. سلیمان گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه مردم از حجتی که غایب و پوشیده است، بهره برند؟ فرمود: همان گونه که از خورشید بهره می برند آن گاه که ابر آن را می پوشاند. (۱)

عن جابر بن یزید الجعفی قال: قلت لأبی جعفر محمد بن علی الباقر (ع): لأی شیء یشیء یحتاج إلی النبی و الإمام؟ فقال: لِتَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَی صَدَاحِهِ وَ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَرْفَعُ الْعِذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِیهَا نَبِیٌّ أَوْ إِمَامٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ» (۲) وَ قَالَ النَّبِیُّ (ص): «النُّجُومُ أَمَّا أَنْ لَأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ بَیْتِی أَمَّا أَنْ لَأَهْلِ الْأَرْضِ فِإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا یُکْرَهُونَ وَ إِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَیْتِی أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا یُکْرَهُونَ». یَعْنِی بِأَهْلِ بَیْتِهِ الْأَئِمَّةَ الَّذِینَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳) وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لَا يُذْنِبُونَ وَ لَا يَعْصُونَ وَ هُمُ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُؤَفَّقُونَ الْمُسَدَّدُونَ. بِهِمْ يَرْزُقُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِهِمْ تَعْمَرُ بِلَادُهُ وَ بِهِمْ يُنَزَّلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ بِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُمَهَّلُ أَهْلُ الْمَعَاصِي وَ لَا يُعَجَّلُ عَلَيْهِمْ بِالْعُقُوبَةِ وَ الْعَذَابِ لَا يُفَارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ

۱- کمال الدین: ۱/۲۰۷ ح ۲۲، الامالی، شیخ صدوق ۱۸۶: المجلس ۳۴ ح ۱۵، بحار الأنوار: ۲۳/۵ ب ۱ ح ۱۰، روضه الواعظین: ۱/۱۹۹ و الإحتجاج: ۲/۳۱۷ و منتخب الأنوار المضيئه: ۳۲ الفصل الثالث تا این فراز: لَمْ يُعَيِّدِ اللَّهُ. ما همان گونه که در کمال الدین آمده است، آورده ایم.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه ۳۴.

۳- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰.

ص: ۲۷۹

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ جابر بن یزید جعفی گوید: به ابی جعفر محمد بن علی باقر(ع) عرض کردم: به کدامین دلیل به پیامبر و امام نیاز هست؟ فرمود: برای اینکه عالم (جهان هستی) بر درستی اش پایدار بماند و آن بدین جهت است که چون در زمین پیامبری یا امامی باشد، خداوند عزوجل عذاب را از اهل زمین رفع کند. خداوند عزوجل می فرماید: «و خدا آنان را عذاب نکند حال آنکه تو (ای پیامبر) در میان آنان هستی». و پیامبر(ص) فرمود: «ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند و اهل بیت من امانی برای اهل زمین هستند. بنابراین چون ستارگان بروند، اهل آسمان را آنچه ناخوش دارند رسد و چون اهل بیت من بروند، اهل زمین را آنچه ناخوش دارند، رسد». (امام باقر(ع) می فرماید: یعنی به سبب و وسیله ی اهل بیت ایشان، همان امامانی که خداوند عزوجل پیروی آنان را با اطاعت خودش قرین ساخت. سپس فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی نمایید» و همانا آنان هستند معصومین پاک گشته که گناه نمی کنند و از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و همانا آنان هستند که مورد تأیید و توفیق و حمایت الهی قرار گرفته اند و به سبب و وسیله آنان خداوند بندگانش را روزی می دهد و شهرهایش آباد می شوند و قطرات باران از آسمان فرستاده می شوند و برکت های زمین بیرون می آید و (خدا) گناه کاران را مهلت (برای توبه) می دهد و با عقوبت و عذاب بر آنان شتاب نمی کند. روح القدس از آنان جدا نشود و آنان از او جدا نشوند. از قرآن جدا نمی شوند و قرآن نیز از

آنان جدا نمی شود، درودهای خداوند بر همه آنان باد. (۱)

قال الرضا(ع): نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَخُلَفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ وَأُمَّنَاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَاعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِمَّنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ امام رضا(ع) فرمودند: ما هستیم حجت های الهی در میان آفریدگان او و جانسینان او در میان بندگانش و امینان او بر راز او و مایم کلمه ی تقوی و محکم ترین ریسمان و ما هستیم گواهان خداوند و پرچم ها و نشانه های او در میان بندگان نیکویش. خداوند به سبب و وسیله ی ما آسمان ها و زمین را نگاه می دارد از این که نابود شوند و به سبب و وسیله ی ما باران باریده می شود و رحمت را می گستراند. زمین هرگز از امام زنده ی ما خالی نشود که یا آشکار است و یا ترسان (در غیبت) و اگر زمین یک روز بدون حجت رها شود، هر آینه به اهل خود مضطرب گردد چنان که دریا بر اهلس موج می زند. (۲)

عن أبي جعفر(ع) قال: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلَا إِمَامٍ مِمَّنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ إِنَّ اللَّهَ بَارِكٌ وَ تَعَالَى جَعَلْنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَنْ يَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثُمَّ لَا يُمְهَلُهُمْ وَ لَا يُنْظَرُهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَ رَفَعْنَا إِلَيْهِ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَ أَحَبُّ إِمَامٍ بَاقِر(ع) فرمودند: چنانچه زمین یک روز بدون امامی از ما اهل بیت، بماند، به یقین اهلس را در خود فرو برد و هر آینه خداوند

۱- علل الشرائع: ۱/۱۲۳ ب ۱۰۳ ح ۱، بحار الأنوار: ۲۳/۱۹ ب ۱ ح ۱۴.

۲- کمال الدین: ۱/۲۰۲ ح ۶، إرشاد القلوب: ۲/۴۱۷، بحار الأنوار: ۲۳/۳۵ ب ۱ ح ۵۹.

ص: ۲۸۱

آنان را به شدیدترین عذابش، به زجر عذاب نماید. همانا خداوند تبارک و تعالی ما را حجتی در زمینش و امانی در زمین برای اهل زمین قرار داد. پیوسته از اینکه زمین آنان را در خود فرو برد، در امان خواهند بود تا آن گاه که ما در میان آنان باشیم. بنابراین هرگاه خداوند بخواهد آنان را هلاک گرداند و مهلت ندهد، ما را از میان آنان به سوی خود بالا برد، سپس آنچه بخواهد و دوست داشته باشد، انجام می دهد. (۱)

برای آگاهی بیشتر از متونی که در همین راستا در کتاب های مخالفین وجود دارد به کتاب ارزشمند شرح احقاق الحق آیه الله مرعشی نجفی □ جلد ۷ صفحه ۴۵۷ و جلد ۹ صفحات ۲۹۴ الی ۴۹۶ و ۳۰۳ الی ۳۰۸ و ۴۲۹ و جلد ۱۸ صفحات ۳۲۳ الی ۳۳۰ و ۵۵۳ و جلد ۲۴ صفحات ۱۵۹ و ۳۴۱ الی ۳۵۲ و جلد ۳۳ صفحات ۳۶-۳۷ و ۶۱-۶۲ مراجعه نمایید.

۲۵- درباره ی حکم آل داوود

۱- کمال الدین: ۱/۲۰۴ ح ۱۴، دلائل الإمامه: ۲۳۱ مانند آن با اندکی اختلاف، منتخب الأنوار المضيئه: ۳۳ با اختلاف کم، بحار الأنوار: ۲۳/۳۷ ح ۶۴.

ص: ۲۸۲

پرسش بیست و پنجم: شیعیان می گویند هنگامی که حضرت مهدی ظهور می کند طبق حکم آل داوود حکومت می کند پس اینکه می گوئیم اسلام ناسخ همه ی شرایع است چیست؟

پاسخ: در اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، هیچ حرفی نیست اما باید دانست که افراد مختلف در ملت های مختلف در زمان های متفاوت، آمادگی پذیرش اسلام کامل را نداشته و ندارند. حتی آنان برخی از سنت های رسول الله (ص) را نیز تغییر دادند و بدعت ها جای گزین سنت ها شد و احکام شرع مطهر اسلام، با تحریف های بسیاری روبرو گشت. پس نه تنها تمام احکام اسلام بیان نشده، بلکه برخی از آن نیز تحریف شده است.

اما درباره حکم آل داوود، معنای این تعبیر، حکم کردن براساس حقایق و بدون درخواست بینه است مثلاً اگر کسی ادعای ناحقی داشته باشد، حضرت صاحب □ براساس آنچه واقعیت دارد حکم می فرمایند و این هیچ منافاتی با اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، ندارد.

لازم به ذکر است که این اختصاص به امام زمان ندارد و درباره ی سایر ائمه نیز چنین بوده و چنین خواهد بود. در کتاب شریف الکافی که یکی از چهار کتاب تراز اول نزد شیعیان است بابی به این نام وجود دارد: **بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ (ع) أَنَّهُمْ إِذَا □**

ص: ۲۸۳

ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الرَّضْوَانُ بَابِ دَرَبَارِهِ إِنَّكَ أَتَمُّهُ (ع) چون امر ایشان آشکار گردد به حکم داوود و آل داوود حکم نمایند و بیینه نخواهند. به یک حدیث از این باب اشاره می کنیم:

امام صادق (ع) فرمودند: «إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ بَيْنَةَ چُونِ قِيَامِ كُنْنِدِهٖ اَزِ مَا، بِهٖ پَا خِيَزِدْ، بِهٖ حَكْمِ دَاوُودِ وَ سَلِيْمَانِ حَكْمِ نَمَايِدِ (يَعْنِي) بَيْنَةَ طَلَبِ نَمِي كُنْدِ». (۱)

۲۶- درباره ی نسبت ابوبکر با امام صادق

۱- الكافي: ۱/۳۹۷ ح ۱.

ص: ۲۸۴

پرسش بیست و ششم: از حضرت جعفر صادق نقل شده که فرمود: «وَلَدُنِي أَبُو بَكْرٍ مَرْتِينٌ» یعنی از طرف مادر و نیز از طرف مادر بزرگ نسب من به ابوبکر می رسد. چون مادرش فاطمه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود و مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرحمان ابن ابی بکر بود. پس حضرت صادق که از انتساب خود به ابی بکر این طور یاد می کند چگونه ممکن است از ابوبکر بدگویی کند؟

پاسخ: این روایات، سند متصل و معتبری ندارند و علمای شیعه به این شبهه ها پاسخ داده اند. برای نمونه شهید نورالله تستری \square در کتاب الصّوارم المهرقه، صفحه ۲۴۵ به بعد، این مورد و چند مورد دیگر را آورده و به همه پاسخ داده اند که ما نیز در اینجا به طور مختصر به بیان پاسخ می پردازیم: مخالفین، بر این باور هستند که العیاذ بالله پدر و مادر پیامبر (ص)، کافر بوده اند و پیامبر به همین دلیل از آنان بیزار هستند و حق ندارد برای آنان طلب مغفرت نماید. با داشتن چنین باوری، چگونه وجود ابوبکر را در نسب امام صادق (ع)، برای او شرافت و امتیاز می دانند؟!...

آنان علاوه بر اینها سخنانی از زبان امیرالمؤمنین (ع) نقل می کنند مبنی بر این که آن حضرت زبان به مدح ابوبکر و عمر گشوده اند، خوب است مطلبی را که در معتبرترین کتاب های مخالفین آمده است، در اینجا بیاوریم: در کتاب صحیح مسلم

ص: ۲۸۵

آمده است که عمر گفت: چون پیامبر اکرم (ص) رحلت فرمود، ابوبکر گفت: من ولّی رسول خدا (ص) هستم، پس شما دو نفر (عباس، عموی پیامبر و امیرالمؤمنین علی (ع)) آمدید و تو میراث را از فرزند برادرت و این میراث همسرش از پدرش را مطالبه می کردید. پس ابوبکر گفت: که رسول خدا (ص) فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم آن چه از خود باقی می گذاریم صدقه و وقف است، و شما دو نفر او را دروغ گو و گناه کار و حيله گر و خیانت پیشه می دیدید. خدا می داند که او راستگو، نیکوکار و راه یافته و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من ولّی رسول خدا (ص) و ولّی ابوبکر و شما دو نفر مرا نیز دروغ گو و گناه کار و حيله گر و خیانت پیشه می دانید، خدا می داند که من راستگو، نیکوکار، راه یافته و پیرو حقّم (۱).

بخاری این جریان را مکرر آورده و نظر عباس و امیرالمؤمنین را در مورد گفته ابوبکر با تعبیری همچون: «تزعمان انّ ابابکر کذا و کذا گمان می کنید که ابوبکر چنان و چنان بود» و «تذکران انّ ابابکر فیه کما تقولون یاد می کنید که ابوبکر در مورد فدک و... آن چنان است که شما می گوئید» و «تزعمان انّ ابابکر فیه کذا گمان می کنید که ابوبکر در مورد (صدقه) آن چنان بود». (۲) و در تمام این موارد جمله «والله يعلم أنه فيها صادق...» قرینه است که به جای «چنان و چنان» و یا «آن چنان که شما می گوئید» و... آمده است و همان تعبیر مسلم بوده

۱- صحیح مسلم: ۴/۲۸ ب ۱۵ ح ۴۹.

۲- آدرس ها به این ترتیب است: صحیح البخاری: ۴/۱۲۱ ب ۱۸۰ ح ۲۷۲ و ج ۳/۱۸۸ ب ۱۲۹ ح ۵۲۶ و ج ۳/۷۵۵ ب ۱۱۷۰ ح ۲۱۱۲.

ص: ۲۸۶

است که بخاری از روی ادب با کنایه آورده است.

بنابراین مخالفین نیز، عقیده ی امیرالمؤمنین (ع) را درباره ی آنان در معتبرترین کتاب های خود آورده اند و این چیزی نیست که بتوانند بر آن سرپوش نهند.

۲۷-درباره ی صدیق...؟

ص: ۲۸۷

پرسش بیست و هفتم: در بعضی از کتاب های حدیثی شیعه آمده است که حضرت جعفر صادق در پاسخ خانمی که سؤال کرد: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم. فرمود: دوست بدار.

و نیز در روایت دیگر آمده که حضرت باقر ابوبکر را با لقب «صدیق» یاد کرد و کسی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: آیا شما او را با لقب صدیق یاد می کنی؟ حضرت فرمود: بله. سؤال این است که آیا شیعیان هم همین نظر را دارند؟

پاسخ: این کلام در موضع تقیّه و به صورت توریّه بیان شده است و علاوه بر آن امام صادق (ع) تعلیم فرموده اند که اگر در موضع تقیّه وارد شدید، چگونه رفتار کنید و حکم در موضع تقیّه را بیان کرده اند و در آخر همین حدیث، حکم حقیقی (در موضع عدم تقیّه) را که رأی ابابصیر و اصحاب او بود، بیان کرده اند.

مورد دوّمی که ذکر شده است، سند معتبری ندارد و صاحب کتاب الصّوارم المهرقه در همان صفحاتی که ذکر شد، پاسخ این مورد را نیز بیان فرموده که می توانید مراجعه کنید. هرچند که صاحب کتاب ارزشمند الصّوارم المهرقه پاسخی کافی و وافی بیان فرموده اند اما درباره ی لقب صدیق برای آگاهی بیشتر دو مورد را می آوریم:

عن خالد بن نجیح قال قلت لأبی عبد الله: جعلت فداك! سمّا رسول الله (ص) أبابکر الصّدیق؟ قال: نَعَمْ. قال: فكیف؟ قال: حین كان معه فی الغار قال رسول الله (ص):

ص: ۲۸۸

إِنِّي لَأَرَى سَفِينَةَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَضْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ضَالَّةً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَإِنَّكَ لَتَرَاهَا؟ قَالَ: نَعَمْ (قَالَ): فَتَقْدِرُ أَنْ تُرِينَهَا؟ قَالَ: أَدْنُ مِنِّي. قَالَ: فَدَنَا مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: انْظُرْ. فَنَظَرَ أَبُو بَكْرٍ فَرَأَى السَّفِينَةَ وَهِيَ تَضْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى قُصُورِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ فِي نَفْسِهِ: الْآنَ صَدَّقْتُ أَنَّكَ سَاحِرٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الصَّديقُ أَنْتَ خَالِدُ بْنُ نَجِيحٍ كَوَيْدٌ: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم! رسول الله (ص) ابوبکر را صدیق نامید؟ فرمود: بله. عرض کرد: چگونه؟ فرمود: هنگامی که در غار همراه با او بود. رسول الله (ص) فرمود: همانا من کشتی جعفر بن ابی طالب را می بینم که در دریا موج می زند و گم شده است. گفت: یا رسول الله (ص)! تو آن را می بینی؟ فرمود: بله. (گفت:): می توانی به من نشان بدهی؟ فرمود: به من نزدیک شو. سپس چشم او را لمس کردند و فرمودند: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد، کشتی را دید در حالی که در دریا گرفتار امواج بود. سپس بر خانه های مدینه نگاه کرد. از این رو با خود گفت: اکنون تصدیق کردم که تو ساحر هستی. رسول خدا (ص) فرمود: تو صدیق هستی. (۱)

ذكر سليم بن قيس أنه جلس إلى سلمان و أبي ذر و المقداد في إماره عمر بن الخطاب، فجاء رجل من أهل الكوفة فجلس إليهم مسترشداً. فقالوا له: عليك بكتاب الله فألزمه، وعلي بن أبي طالب فإنه مع الكتاب لا يفارقه. وإنا نشهد أننا سمعنا رسول الله (ص) يقول: «إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْحَقِّ، حَيْثُمَا دَارَ دَارَ. إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ يُصَدِّقُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أُمَّتِي، وَهُوَ الصَّديقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ وَصِيِّ وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَيُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي». أبو بكر

۱- بصائر الدرجات: ۴۴۲ ب ۱ ح ۱۴، بحار الأنوار: ۱۸/۱۰۹ ب ۱۱ ح ۱۰ و ج ۱۹/۷۱ ب ۶ ح ۲۳ و ج ۳۰/۱۹۴ ب ۲۰ ح ۵۵.

ص: ۲۸۹

وعمر انتحلا اسم غیرهما. فقال لهم الرجل: فما بال النَّاسِ يسمون أبا بكر الصّدِّيق وعمر الفاروق؟ فقالوا له: نحلّهما الناس اسم غيرهما كما نحلّوهما خلافة رسول الله (ص) و إمره المؤمنین، وما هو لهما باسم لأنّه اسم غیرهما. إنّ علیّاً لخلیفه رسول الله (ص) و أمير المؤمنین. لقد أمرنا رسول الله (ص) و أمرهما معنا فسلّمنا علی علی (ع) بإمره المؤمنین سلیم بن قیس گوید: در زمان حکومت عمر بن الخطّاب، نزد سلمان و ابوذر و مقداد نشسته بود. مردی از اهل کوفه آمد و برای راهنمایی خواستن نزد آنان نشست. به او گفتند: بر تو باد به کتاب خدا. همراه او باش و نیز علی بن ابی طالب زیرا که او همراه با قرآن است و از آن جدا نمی شود. و همانا ما گواهی می دهیم که شنیدیم رسول خدا (ص) می فرمود: «همانا علی همراه قرآن و حق است. هر کجا بگردد همراه او باشد. همانا او نخستین کسی است که به خدا ایمان آورد و نخستین فرد از امت من است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و همانا اوست صدیق اکبر و جدا کننده حق و باطل. و همانا اوست جانشین و وزیر و خلیفه ی من در میان امتم و براساس سنت من می جنگد». ابوبکر و عمر نام جز خودشان را به خود نسبت دادند. مرد به آنان گفت: داستان مردم چیست که ابابکر را صدیق نامیدند و عمر را فاروق نامیدند؟ به او گفتند: مردم نام غیر آنان را به آنها نسبت دادند همان گونه که خلافت رسول الله (ص) و امیر المؤمنین را به آنان نسبت دادند در حالی که نام آنها نبود بلکه نام کسی جز آنان بود. همانا علی به یقین خلیفه رسول الله (ص) و امیر المؤمنین است. به راستی که رسول الله (ص) به ما دستور داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را نیز همراه با ما دستور داد (که او را به

ص: ۲۹۰

لقب امیرالمؤمنین صدا کنیم و) از این رو ما به علی به لفظ «امیرالمؤمنین» سلام کردیم. (۱)

بنابراین مشخص شد که این لقب مختص به یگانه برادر رسول الله (ص) است و اگر اهل بیت (ع) از این لقب برای ابوبکر استفاده فرموده اند، به چه معناست.

۲۸- درباره ی بیعت راضون

۱- کتاب سلیم: ۴۰۲-۴۰۳، الإحتجاج: ۱/۱۵۷ با اختلافی اندک، بحار الأنوار: ۳۷/۲۹۲-۲۹۳ ب ۵۴ ح ۶ و ج ۳۸/۳۰ ب ۵۷ ح ۳ از کتاب الرّوضه: ۲۵، الفضائل: ۱۴۵. و از کتاب های مخالفین: بحر المناقب، ابن حسنویه: ۹۹ بنا بر نقل شرح إحقاق الحق: ۴/۲۷. در این زمینه احادیث بسیاری وارد شده است که امام علی بن ابی طالب (ع) را به لقب «الصّیدق الأکبر» اختصاص فرموده باشد. به این آیه و تأویل آن از جانب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز دقت بفرمایید: (۳۴) سوره سباء: آیه ۲۱: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» که گمان ابلیس چه بود و آنان که گمان او را تصدیق کردند چه کسانی بودند.

ص: ۲۹۱

پرسش بیست و هشتم: ابوبکر و عمر و عثمان از کسانی هستند که زیر درختی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیعت کردند همان بیعتی که به نام بیعت الرضوان است و در آیه شریفه هجده سوره ی فتح به خاطر این بیعت از آنان اظهار رضایت شده است. پس چرا شیعیان از آنها راضی نیستند؟

پاسخ: خدای سبحان در قرآن کریم درباره بیعت شجره فرموده است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا خَدَّوْنَا مِنْهُمْ نَجْمًا هُنَالِكَ تَبَرَّأَ الْمُشْرِكُونَ مِنْ آلِ عَادٍ وَهُوَ الْخَلْعُ الْأَعْيُنُ» (۱). می دانست که در دلهاشان چه می گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد» (۱).

یکم: همان گونه که مشهود است، این ستایش مربوط به گروه خاصی از کسانی است که در آن بیعت حضور داشتند و آن، مؤمنان حاضر در بیعت شجره هستند و شامل حال منافقانی که در این بیعت حضور داشتند چون عبدالله بن ابی نمی شود.

دوم: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص، یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه رضایت از همه کارهای آنها. تعبیر آیه چنین

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۹.

ص: ۲۹۲

است «خداوند از آن مؤمنین به دلیل این که با تو بیعت کرده اند راضی است»، بنابراین جای مغالطه نیست.

سوم: رضایت خدا و وعده ای که به آنها داده شده است منوط به نشکستن عهد و بیعتی است که به آن متعهد شده اند. به یقین کسانی که عهد و بیعت را نقض کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دیگر همین سوره است که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (ای پیامبر) به حقیقت، آنان که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس هر کس بیعت شکند بر زیان خویش، آن را شکسته است و هر کس بدان وفا کند، پس زود است که خدا به او پاداشی با عظمت دهد». (۱)

خداوند در آیه ی سی ام همین سوره چنین بیان می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا هَمَانًا مَحْمِيْدًا، فرستاده خداست و کسانی که همراه اویند، بر کافران سخت گیرنده و در میان خود مهربان اند. آنان را بسیار رکوع گزار و سجده به جا آورنده می بینی. از جانب خداوند فضل و بهشت را می جویند. علامتشان از اثر سجده در چهره شان آشکار است. این است صفت آنها در تورات و انجیل. آنها

ص: ۲۹۳

چون مزرعه ای هستند که جوانه های خویش را بیرون آورده و به آنها نیرو می دهد، آن سخت شده بر ساقه های خود می ایستد تا کافران را به غضب آورد، خداوند از میان آنان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، وعده مغفرت و اجر عظیم داده است.»

با توجه به آیه ی نوزدهم، این وعده ای مشروط است و نه بی قید و شرط. البته این با توجه به سیاق خود آیه هم برداشت می شود و آن اینکه خداوند از میان آنان، تنها کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده ی مغفرت و بهشت داده است. دلیل این انحصار در وعده را می توان با توجه به آیات دیگری که درباره ی اطرافیان پیامبر آمده است، فهمید. به عنوان مثال خداوند در آیات بسیاری می فرماید که در میان اصحاب پیامبر، منافقانی حضور داشتند که به خدا سوگند یاد می کردند که بر راه پیامبرند اما چنین نبود و این گواهی قرآن است.

۲۹- جنگ با خلفا با کفار و علی با مسلمانان ستمگر کیست؟

اشاره

ص: ۲۹۴

پرسش بیست و نهم: شیعه می گوید: هدف خلفا ریاست بود و با گرفتن حقّ حضرت علی به او ستم کردند ما می گوئیم آنها با مسلمان ها جنگ نکردند بلکه با کفار و مرتدان جنگ کردند و قدرت کسری و قیصر را در هم شکستند و بلادی را فتح کردند و اسلام را قوت و قدرت بخشیدند و عثمان با اینکه شورشیان او را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند با مسلمین نجنگید و یک نفر را نکشت. با این وصف شما آنان را ستمگر می دانید. پس چرا این مطلب را درباره حضرت علی که با مسلمانان جنگ کرد و مسلمین کشته شدند، نمی گوئید؟

پاسخ: این گستاخی را چه پاسخی رواست؟؟؟ ابوبکر و عمر با مسلمانان نجنگیدند؟ آیا امیرالمؤمنین و دختر پیامبر، مسلمان نبودند که دوش دوش هیزم به درب خانه ایشان آوردند و آنان را تهدید به قتل و سوزاندن خانه و اهلش کردند و عاقبت آن جا را به آتش کشیدند؟ آیا معنای این کار، جز اعلام جنگ است؟ آیا کشتن دختر و نوه ی پیامبر، پایمال نمودن مزد رسالت رسول و شکستن حرمت حریم حرم الله، جرمی است که بتوانند با فتح بلاد و آن هم با تکیه زدن به جایگاهی که متعلق به آنان نیست، آن را جبران کنند؟ و آیا خالد بن ولید نبود که مالک بن نویره و قبیله او را به خیانت در هنگام نماز به جرم اینکه امیرالمؤمنین علی(ع) را جانشین پیامبر می دانستند، کشت و با همسر او در همان شب زنا کرد و با سر او شام زنای خود را پخت و چون به مدینه بازگشت، ابوبکر درباره ی او

ص: ۲۹۵

گفت: شمشیری را که خدا برآورده من در نیام نمی‌کنم! حال آنکه موظف بود بر او حدّ قتل و زنا را جاری سازد؟ آیا او در گناهان خالد شریک نیست؟ و چگونه ممکن است کسانی را که به جنگ امیرالمؤمنین (ع) آمدند، مسلمان بنامند؟

جنگ با خدا!!!

قرآن کریم درباره ی جنگیدن با خدا و رسول چنین می‌فرماید:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ هَمَانَا جَزَاىَ أَنَانِ كَهَ بَا خِدا وَ پيامبرش مى‌جنگند و مى‌کوشند كه در زمين فساد كنند اين است كه (به زجر) كشته شوند يا به صليب كشيده شوند يا اينكه دست‌ها و پاهاى آنان را به عكس قطع كنند يا اينكه از زمين رانده شوند. اين چنين براى آنان خوارى اندكى در دنيا است و در آخرت عذابى عظيم براى آنان است» (۱).

به گواهی قرآن و تمام کسانی که خود را مسلمان می‌دانند، آیه مباحله در شأن پیامبر عظیم الشان اسلام و داماد ایشان امیرالمؤمنین و دختر یگانه ایشان حضرت فاطمه و دو نوه ی عزیز ایشان، امام مجتبی و سیدالشهداء صلوات الله علیهم اجمعین، نازل شد. خداوند در این آیه، مولانا امیرالمؤمنین را به منزله ی جان پیامبر معرفی می‌کند و این تنها به جهت گرامی داشت ایشان نیست و نمی‌تواند چنین باشد زیرا در زبان عربی هنگامی که کسی را جان کسی دیگر معرفی می‌کنند، به این مفهوم است که همان فضیلت های شخص اول، بر شخص دوم نیز

جاری است. پس چون دشمن پیامبر، کافر است، فرد یا افرادی نیز که به جنگ امیرالمؤمنین بیایند یا به هر نحو مخالفت خود را با فرمان ایشان اظهار نمایند، مسلماً کافر هستند و در این امر هیچ شکّی وجود ندارد.

ضمن اینکه در این راستا احادیثی بسیار گران بها، به سندهای متعدّد و به الفاظ گوناگون در این رابطه درباره ی امیرالمؤمنین (ع) توسّیط پیامبر (ص) بیان شده است. آیا رسول الله نفرمود: عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؟ آیا پیامبر نفرمود: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؟ آیا نفرمود: يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ حَقٌّ هِرْجَا كِه عَلِيٌّ بَاشِدْ، به همراه اوست؟ آیا نفرمود: عَلِيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ اَزْ مَنْ اَسْتِ وَ مَنْ اَزْ عَلِيٍّ هَسْتُمْ؟ آیا به اهل بیت نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ مَنْ دَرْ جَنَگَمْ بَا آنکه بَا شَمَا دَشْمَن بَاشِدْ وَ دَرْ صِلَاحْ وَ آسْتِي اَمْ بَا آنکه بَا شَمَا دَرْ صِلَاحْ وَ آسْتِي بَاشِدْ؟ نفرمود: حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي اِي عَلِيٍّ! جَنَگْ آوَرْنِدِهْ بَا تُو، جَنَگْ آوَرْنِدِهْ بَا مَنْ اَسْتِ؟ نفرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتِ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلْتِ مَنْ جَنَگْ آوَرْنِدِهْ اَمْ آنکه تُو رَا جَنَگْ آوَرْنِدِهْ بَاشِدْ وَ دَرْ آسْتِي اَمْ بَا آنکه بَا تُو دَرْ آسْتِي بَاشِدْ؟ آیا نفرمود: مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا فَقَدْ حَارَبَنِي هِرْ كِه بَا عَلِيٌّ بَهْ سَتِيْزْ بَرَحِيْزِدْ، بَهْ رَاسْتِي كِه بَا مَنْ بَهْ سَتِيْزْ بَرَحَاسْتِهْ اَسْتِ؟ نفرمود: حَرْبُكَ حَرْبِي جَنَگْ آوَرْنِدِهْ بَا تُو جَنَگْ آوَرْنِدِهْ بَا مَنْ اَسْتِ؟ نفرمود: مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّيْنِي هِرْ كِه تُو رَا نَاسْزَا كُوِيْدْ، هِرْ آيْنِهْ كِه مَرَا نَاسْزَا كُفْتِهْ اَسْتِ؟ آیا پیامبر نبود که در مقام دعا برای ایشان فرمود: اَللّٰهُمَّ وَالْاٰلَ مِنْ وَاٰلِهٖ وَ عَادٍ مِنْ عَادِهٖ وَ اَنْصِيْرُ مِنْ نَصِيْرِهٖ وَ اَخْذُلْ مَنْ خَدَلَهٗ؟ آیا پیامبر به ایشان نفرمود: لَا يُحِبُّكَ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ اِلَّا مُنَافِقٌ اَوْ كَافِرٌ جَزْ مَوْمِنٌ تُو رَا دَوْسْتِ نَمِيْ دَارِدْ وَ جَزْ مَنَافِقٌ يَا كَافِرٌ نَسْبِتْ بَهْ تُو كِيْنِهْ نَمِيْ وَرْزِدْ؟ آیا نفرمود:

ص: ۲۹۷

طَاعَتُهُ كَطَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي پیروی از او، فرمان برداری از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است؟

و آیا رسول الله (ص) به امیرالمؤمنین (ع) نفرمود: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي آنکه مرا پیروی نماید به راستی که خدا را پیروی نموده است و آنکه از فرمان من سرپیچی کند، هر آینه از فرمان خداوند سرپیچی کرده است و آنکه تو را پیروی کند، همانا مرا پیروی کرده و هر که تو را نافرمانی کند، به تحقیق که فرمان مرا زیر پا گذاشته است»؟ و آیا نفرمود: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ سَيِّدُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ يُبَغِضُكَ بَعْدِي اِي عَلِي! همانا تو در دنیا و آخرت سرور هستی. آنکه تو او را دوست می داری، من دوست می دارم و آنکه را من دوست می دارم، خدا دوست می دارد و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و ای بر آن که پس از من با تو کینه ورزد»؟ و آیا رسول الله به صراحت نفرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ بَيْنِي وَ مَنْ سَبَّ بَيْنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ آنکه علی را دشنام دهد، همانا مرا ناسزا گفته است و هر که مرا دشنام دهد همانا خدا را ناسزا گفته است و هر کس به خدا دشنام دهد، خداوند او را با بینی در آتش اندازد»؟ و آیا نفرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي هر کس علی را بیازارد به تحقیق که مرا آزرده است»؟

این ها احادیثی نیستند که مختص کتاب های شیعیان باشند، بلکه به الفاظ مختلف به سندهای مختلف و در کتاب های مختلف از مخالفین بیان شده اند. به

ص: ۲۹۸

قدری زیاد بودند که برای آوردن مدارک تک تک این احادیث و موارد مشابه آنها مجال را کافی ندیدم و به همین جهت از ذکر مصادر و بسیاری از احادیث در این رابطه چشم پوشی کردم و تنها به ذکر برخی از این الفاظ اکتفا نمودم. با این حال چگونه ممکن است که دشمن امیرالمؤمنین که همان جنگ کننده با پیامبر است، مسلمان باشد و حال آنکه به گواهی قرآن، جنگ آورنده با پیامبر، چنین است و چنان است؟

جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟

و آیا این مخالفین نیستند که نقل می کنند پیامبر خدا(ص)، علی(ع) را دستور فرمود که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد؟(۱) و آیا چنین نیست که این مطلب در کتاب های بسیار معتبر آنان نقل شده است؟(۲) اما در مورد عثمان و اینکه با

۱- «ناکثین» یعنی بیعت شکنان که به سرپرستی عایشه و طلحه و زبیر، جنگ جمل را به راه انداختند و مسلمانان بسیاری را به خون و خاک کشیدند. «القاسطین» کسانی هستند که از حق روی برتافتند و گروهی بودند که جنگ صفین را به سرپرستی معاویه به راه انداختند. «المارقین» کسانی هستند که از حق بیرون رفتند و به گمراهی شتافتند آن گونه که تیر از کمان بیرون رود و آنان خوارج بودند که جنگ نهروان را به راه انداختند.

۲- المستدرک حاکم: ۳/۱۳۹-۱۴۰، مجمع الزوائد: ۵/۱۸۶ و ج ۶/۲۳۵ و ج ۷/۲۳۸، مسند أبی یعلی: ۱/۳۹۷ و ج ۳/۱۹۴-۱۹۵، المعجم الأوسط: ۸/۲۱۳ و ج ۹/۱۶۵، المعجم الكبير: ۴/۱۷۲ و ج ۱۰/۹۱-۹۲ به دو سند، الإستیعاب: ۳/۱۱۱۷، کنز العمال: ۱۱/۲۹۲ و ج ۱۱/۳۲۷، میزان الاعتدال: ۱/۲۷۱، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید: ۶/۱۲۹ و ۱۳۰ و ج ۷/۴۸ و ج ۸/۲۹۷ و ج ۹/۲۰۶ و ج ۱۲/۱۸۳ و ج ۱۳/۱۹۲ و ج ۲۸۷ و ج ۱۸/۲۴ و... لازم به ذکر است که در برخی از این موارد، پیامبر گروهی از اصحاب را به جنگیدن با این سه گروه به سرپرستی امیرالمؤمنین، مأمور می فرمایند و در برخی موارد آمده است که حضرت علی(ع) فرمودند: پیامبر از من عهد گرفت و در برخی به من وصیت نمود که با این سه گروه بجنگم.

ص: ۲۹۹

وجود محاصره شدن، کسی را نکشت: عثمان، رانده شدگان رسول خدا(ص) را به مدینه بازگرداند و بیت المال را در اختیار آنان قرار داد و تا آنجا به مسلمانان ظلم کرد که خانه اش را به محاصره درآوردند و به طور قطع اگر در توان داشت، مسلمانان را می کشت کما اینکه برای این کار نامه نوشت و پیک روانه ساخت اما پیک او دستگیر شد و عاقبت عثمان به قتل رسید. (۱) بنابراین نتوانست نه اینکه نخواست یا نمی خواست بکند.

۳۰- درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی به نام خلفا

۱- الأمالی، شیخ طوسی ۷۱۲/۱۵۱۷: □. و از کتاب های مخالفین: الفتوح: ۲/۴۱۰، ر.ک: تاریخ المدینه: ۴/۱۱۵۸-۱۱۶۰، الإمامه و السیاسة: ۱/۵۵ و الجمل: ۱۳۹-۱۴۱.

ص: ۳۰۰

پرسش سی ام: در میان اسامی فرزندان حضرت علی علیه السلام نامهای ابوبکر - عمر - عثمان هم است. اگر حضرت با خلفاء مخالف بوده اند چرا نام ایشان را روی فرزندان خویش می گذاشتند؟ (هیچ کس نام دشمن خود را بر روی فرزندش نمی گذارد).

پاسخ: ابتدا باید گفت این توطئه ی خود آنان بوده است که متأسفانه به برخی از کتاب های شیعیان نیز راه یافته است و این مسئله که حضرت چنین نام هایی را بر فرزندان خود نهاده باشند، نزد شیعه به اثبات نرسیده است بلکه خلاف این بوده است. (۱) در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم که نام های این دو فرزند امیرالمؤمنین، عمرو و بکر بوده است و نه عمر و ابوبکر و لازم است یادآور شویم که ابوبکر، نام نیست بلکه کنیه است و از همین جا، تهمت بودن این بیان آنان آشکار می شود.

از طرفی این نام ها در آن روزها در شبه جزیره عربستان، رایج بوده و هزاران نفر از این نام ها بهره می گرفتند. به عنوان مثال بیست نفر از اصحاب رسول خدا (ص) نام عمر داشته اند. (۲) حال آیا اگر کسی نام فرزند خود را عمر گذاشت بدین معناست که نام خلیفه دوم را بر او نهاده است؟

۱- برای اطلاعات بیشتر به کتاب «سیره الإمام علی (ع)» نوشته نجاح الطائی مراجعه کنید.

۲- به کتاب «اسد الغابه» ابن الأثیر باب ع رجوع شود.

ص: ۳۰۱

بنابراین نام های ذکر شده اختصاصی نبوده است که بگوییم بر فرض اگر امیرالمؤمنین نام فرزند خود را عثمان نهادند یا خانواده ایشان نام یکی از فرزندان ایشان را عثمان نهادند و حضرت مخالفتی نکردند، مقصود عثمان بن عفان بوده است بلکه شخص دیگری به همین نام در میان اصحاب پیامبر به نام عثمان بن مظعون وجود داشته است که در رکاب رسول الله (ص) شهید شده است و اگر امیرالمؤمنین یا خانواده ایشان نام عثمان را بر فرزند خود نهادند، به نام این شهید در رکاب رسول الله بوده است و نه عثمان بن عفان.

مطلب دیگر اینکه بد بودن یک شخص، مایه بدی نام او نمی گردد، چنان که شاه ایران منفورترین فرد نزد ملت ایران بود، ولی نام محمدرضا، از رایج ترین نام ها در میان همه طبقات به شمار می رود.

۳۱- درباره ی مالک بارگاه پیامبر

اشاره

ص: ۳۰۲

پرسش سی و یکم: آیا دفن شدن رسول خدا(ص) در حجره عایشه دلیل رضایت حضرت از او نیست؟ پس چرا شیعیان از عایشه بدگویی می کنند؟

پاسخ:

از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟

یکی از عادت های عرب این بوده که اگر کسی به قبر بزرگی پناه بُرد و چیزی خواست، به احترام صاحب قبر، خواسته اش را رد نکنند و ابوبکر و عمر و پیروان آنان می ترسیدند که هاشمیان اعتصاب کنند و به مرقد پیامبر پناهنده و خواستار پس گرفتن حکومت شوند. هرچند تاریخ نیز گواه است که عترت پاک پیامبر هرگز به دنبال انجام چنین کاری نبوده اند اما آنان علاج پیش از واقعه را ترجیح داده اند!!!

پس از دفن پیامبر و به دنبال یاری طلبی امیرالمؤمنین(ع) از مهاجر و انصار و در پی حمله به بیت وحی و کشتن طفلی که پیامبر او را محسن نامیده بود و مضروب و مجروح شدن بانوی وحی و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد و آمدن مادر گل ها و برخورد خاها به پیکر پاک یگانه بانویی که خدا بر او می بالید، در این هنگام بود که حکومت جدید شتافت تا هر چه زودتر بر مسجد پیامبر(ص) و آرامگاه شریفش چیره شود. و از ترس این که مبادا بنی هاشم حقّ خود را از جانشینی پیامبر بخواهند و به قبر ایشان پناه ببرند، بر مسجد پیامبر(ص) و خانه و

ص: ۳۰۳

قبرش دست گذاشت و سپس «حکومت نظامی» اعلام کرد و جلوی نماز خواندن و نشستن کنار قبر شریف حضرت و گرد آمدن در آن جا را گرفت؛ بهانه هم این بود که پیامبر خودش دیگران را از این کارها باز می داشته است!!!

آنگاه عایشه، دختر رئیس حکومت جدید، یعنی ابوبکر، ادعا کرد اتاقی که پیامبر در آن به خاک سپرده شدند، از آن اوست. با این که اتاق او در سوی دیگر مسجد بود و هرگز حتی مالک اتاق خود هم نبود.

چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟

دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار رسول الله (ص)، غضب است؛ زیرا نه خود در آن اتاق سهمی داشته اند و نه دخترهایشان عایشه و حفصه و نه از صاحب اصلی یا متولی آنجا برای دفن شدن در آنجا اجازه گرفته بودند و این به وضوح خلاف فرمایش خداوند است که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ أَيِ إِيْمَانٍ آوْرْدِگَان! وارد خانه های پیامبر نشوید، مگر اینکه به شما اجازه داده شود...» (۱).

شیعیان نیز این آیه را دلیل بر حرام بودن دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار پیکر پاک پیامبر (ص) اعلام کردند و این در قرن دوم هجری بود.

مسجد النبی و اتاق های آن:

زمین مسجد النبی، از آن دو یتیم از انصار بود: سهل و سهیل دو پسر عمرو که در سرپرستی معاذ بن عفرا بودند. پیامبر (ص) زمین را از یتیم آنان خریداری

ص: ۳۰۴

نمودند و مسلمانان ساخت مسجد و مسکن پیامبر را آغاز کردند.^(۱) تمامی تاریخ نویسان در این مطلب که زمین مسجد النبی را پیامبر خریداری کردند، اتفاق نظر دارند و در معتبرترین کتاب‌ها نزد آنان یعنی صحیح بخاری: ۱/۱۱۱ نیز این مطلب آمده است.

علاوه بر اتاق‌هایی که خود پیامبر به کمک مسلمانان ساختند، با توجه به نیاز خود خانه‌هایی را از حارثه بن نعمان خریدند. بنابراین آن اتاق‌ها نیز ملک ایشان بوده است که می‌بایست به وارثان حضرت می‌رسید و بنا بر سفارش و وصیت پیامبر با آن‌ها رفتار می‌شد یا اگر کسی ادعایی در آن داشت، با دلیل ادعای خود را به اثبات می‌رساند.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، اتاق همسران ایشان در ملکیت حضرت بود و هیچ دلیلی که بر بخشش پیامبر دلالت کند، در دست نداریم. با این وجود، غاصبان خلافت، پس از آنکه عایشه ادعا کرد اتاقی که قبر پیامبر در آن است، متعلق به اوست، حرف‌هایش را تایید کردند و مرقد پیامبر را به دست او دادند و اتاق هر یک از زنان پیامبر را نیز به آن‌ها بخشیدند.

اما فدک...

«فدک» به طوری که بسیاری از مورخان و ارباب لغت نوشته‌اند، سرزمینی آباد و حاصل خیز بود در سرزمین «حجاز» در سرایشی «خیبر»، که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود. در فدک چشمه‌ای جوشان و پر آب و نخل‌های

۱- مختصر بصائر الدرجات: ۱۲۹، مناقب آل ابی طالب: ۱/۱۶۰. و از کتب مخالفین: سیره ابن هشام: ۲/۳۴۲.

ص: ۳۰۵

فراوانی بود. (۱) نخلستان های فدک از خیبر بیشتر بود و پس از خیبر، نقطه ی اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت. این باغ ها در شمال مدینه واقع شده و فاصله آن تا مدینه حدود یک صد کیلومتر است.

مردمان فدک پس از آنکه از نتیجه جنگ یهودیان خیبر با رسول اکرم (ص) آگاه شدند، فرستادگانی را به سوی ایشان اعزام کردند و از آن حضرت خواستند تا با نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. پیامبر رحمت درخواست اهالی فدک را پذیرفت و از آنجا که این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و جنگ و درگیری و بدون کوچک ترین دخالتی از جانب آنان در اختیار رسول خدا (ص) قرار گرفت، به حکم صریح قرآن ملک شخصی پیامبر به حساب می آمد (۲) و پیامبر به فرمان خداوند و با نزول آیه «وَأْتِ ذَٰلِكَ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۳) آنجا را به فاطمه زهرا (س) بخشیدند. (۴)

امام باقر (ع) فرمودند: «... فَتَزَلَّ جَبْرَائِيلُ (ع) فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤْتِيَ ذَٰلِكَ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ. قَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ وَمَنْ قُرْبَايَ وَمَا حَقُّهَا؟ قَالَ: فَاطِمَةُ، فَأَعْطَهَا حَوَائِطَ فَدَكَ وَمَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِيهَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ وَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَتْ هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِي وَإِلَيَّ... جبرئیل (ع) آمد و عرض کرد: خدا تو را فرمان می دهد حق ذوی القربی را بدهی. (۵)

۱- معجم البلدان، ماده فدک.

۲- سوره ی حشر آیات دوم تا چهارم.

۳- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۲۷.

۴- ر.ک: شرح احقاق الحق: ۱۴/۵۷۵ و ج ۱۹/۱۱۹ و ج ۲۵/۵۳۱ و ج ۳۳/۲۵۳.

۵- مفسرین خاصه و عامه در ذیل آیه شریفه «وَأْتِ ذَٰلِكَ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» سوره روم: آیه ۳۸، نوشته اند: چون یهود فدک را به پیامبر هدیه کردند، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: حق نزدیکان را ادا کن. و عرض کرد: خدا می فرماید: «فدک را به فاطمه ببخش». از کتاب های مخالفین ر.ک: الدرّ الثور: ۵/۲۷۳ ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء، دارالفکر- بیروت.

ص: ۳۰۶

پیامبر(ص) فرمود: ای جبرئیل! منظور از قریبی چه کسانی هستند و حق آنان چیست؟ عرض کرد: ذوی القربی فاطمه است. به سبب امر خداوند، فدک را به او بده و آنچه برای خدا و رسول در آن است، متعلق به اوست. بنابراین پیامبر خدا(ص) به جهت فرمان خدا، حضرت فاطمه(س) را فراخواندند و برای آن حضرت سندی نوشتند که پس از پیامبر خدا حضرت فاطمه(س) آن را نزد ابوبکر آوردند و فرمودند: این نوشته رسول خدا است برای من و فرزندانم...»(۱)

فَلَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ دَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ (س) فَدَعَا بَأْدِيمٍ وَ دَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: اُكْتُبْ لِفَاطِمَةَ بِفَدَاكَ نِجْلَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَشَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَوْلَى لِرَسُولِ اللَّهِ وَأُمُّ أَيْمَنَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَجَاءَ أَهْلُ فَدَاكَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَطَّاعَهُمْ عَلَيَّ أَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ چُونِ پیامبر(ص) وارد مدینه شدند، بر فاطمه زهرا(س) داخل شدند... سپس پوستی درخواست کردند و حضرت علی(ع) را خوانده و فرمودند: فدک را برای فاطمه بنویس، بخششی از جانب پیامبر خدا. سپس حضرت علی(ع) و غلامی از غلامان پیامبر و ام ایمن به عنوان شاهد بودند. پیامبر خدا(ص) فرمود: همانا ام ایمن زنی از اهل بهشت است. و اهل فدک نزد پیامبر(ص) آمده و پیمان بستند که هر

۱- بحار الأنوار: ۲۲/۲۱ و ۲۳ از إعلام الوری به نقل از ابان از زراره، قصص الانبیاء، راوندی: ۳۴۷ ب ۱۰.

ص: ۳۰۷

سال بابت محصولات فدک بیست و چهار هزار دینار (سکه طلا) پردازند. (۱)

سند فدک تقریباً در چهار سال آخر حیات رسول الله (ص) و به دستور ایشان نوشته شد. پس از این پیامبر (ص) مردم را در منزل حضرت زهرا (س) جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه است و در همان جا از درآمد آن به عنوان بخشش فاطمه (س)، بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرف مالکانه فاطمه (س) را در فدک به آنان نشان دادند. هر سال حضرت زهرا (س) به اندازه ی قوت خود از درآمد فدک برمی داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می نمود و این شیوه تا هنگام شهادت رسول اکرم (ص) ادامه داشت.

اما ده روز پس از شهادت پیامبر (ص) (۲) مأموران ابوبکر به دستور خاص او به فدک رفتند و نماینده حضرت زهرا (س) را از آنجا اخراج و ملک آن را غصب کردند و درآمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت خود صرف کردند. آنان سخنی را به پیامبر نسبت دادند و براساس آن، چنان کردند که هرگز هیچ کس به هیچ وجه نمی تواند آن را سرپوش نهد یا نادیده انگارد. خیر «النَّبِیُّ لَا یُورِثُ» که به عنوان پشتوانه این کار به پیامبر نسبت داده شده بود، در گفته های غاصبین به صورت های مختلف نقل شده است. گاهی به دو کلمه اکتفا شده و گاهی پسوند مفصلی به آن اضافه شده و گاهی قالب کلام دیگر گونه است.

گاهی می گفتند: «پیامبران ارث نمی گذارند». با آنکه آیات ارث نهادن

۱- بحار الانوار: ۱۷/۳۷۸ و ۳۷۹ ب ۴ ح ۴۶ و ج ۲۹ ص ۱۱۴ ب ۱۱ به نقل از الخرائج و الجرائح از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص).

۲- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۶۳.

ص: ۳۰۸

پیامبران بر آنان تلاوت شد. گاهی اضافه می کردند: «پیامبران علم و حکمت و نبوت را به ارث می گذارند». با آنکه می دانستند که نبوت به ارث گذاشتنی نیست. گاهی اضافه دیگری هم به میان می آمد: «آنچه از ما باقی بماند صدقه است». اما به اعتراف خودشان در آن مانند اموال شخصی رفتار می کردند، و گاهی سخن اول را فراموش کرده و به نفع خود آن را تغییر می دادند: «هرچه از او بماند در اختیار ولی امر است که هرگونه می خواهد به مصرف برساند».

در شکل نقل نیز، گاهی ابوبکر ادعا می کرد که آن سخن را از پیامبر(ص) شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می داد. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می آورد. این ها یعنی اصل مطلب کذب محض بود که برای منافع خاصی جعل شده بود و به اقتضای منافع، آن را کم و زیاد می کردند.

علاوه بر سخن، حتی رفتار چند گانه ای نیز از آنان سر زد: ابوبکر در مقابل کلام فاطمه(س)، برای فریب مردم، ظاهراً تسلیم شد و نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت و به آن حضرت داد و با این کار در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آن گاه که عمر نوشته ابوبکر را محو و پاره کرد، نقضی بر نقض اول نهاد.

همچنین بنا بر نقل خودشان در جریان بازخواهی فدک، حضرت زهرا(س) به ابوبکر چنین پیغام فرستادند: آیا تو از رسول الله ارث میبری یا خانواده اش؟ گفت: نه، بلکه خانواده اش. (۱) و این نیز نقضی بر همان حدیث ساختگی است که به

۱- مسند احمد: ۱/۴، مسند ابی یعلی: ۱/۴۰ (۳۷)، البدایه و النهایه: ۵/۳۱۰، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۵۷۴، سنن ابی داود: ۳/۱۴۴، سنن الکبری: ۹/۴۴۱ ح ۱۳۰۱۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۱۸ و ۲۱۹ و

ص: ۳۰۹

پیامبر خدا نسبت دادند و می بینیم که در اینجا ابوبکر خودش تصریح دارد که خانواده ی پیامبر از او ارث می برند.

عایشه و حفصه که در حدیث «النبی لا یورث» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبر(ص) نزد او رفتند. عثمان که خود از طرفداران غضب فدک و در متن ماجرا بود، خطاب به عایشه گفت: «آیا تو نبودی که با مالک بن اوس نضری شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی گزارد» و حقّ فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می خواهید؟»(۱)

بنابراین هرگز دلیل خدایسندانه ای برای غضب فدک و ندادن ارث و سهم خمس حضرت فاطمه(س) به ایشان وجود نداشته بلکه اینها همه مخالف آیه «و آت ذا القربی حقه»، آیات ارث نهادن پیامبران، آیه تطهیر و آیه ی خمس است.

با آن که فدک در زمان حیات پیامبر، به حضرت زهراء بخشیده شده بود و برای این بخشش سندی تنظیم شده و فدک در اختیار آن حضرت بود و با وجود اینکه حضرت زهراء(س) از آیات قرآن شاهد آوردند، از ایشان بینه خواستند و با آنکه «البینه علی المدّعی آن که ادّعی چیزی را دارد باید برای اثبات آن، دلیل اقامه کند نه کسی که آن چیز در مالکیت و تصرف اوست». و با وجود اینکه حضرت، سند و شاهدان خود را حاضر کردند، اما... عمر نوشته را از دست حضرت گرفت و در مقابل دیدگان مردم بر آن آب دهان انداخت!!! و از هیچ یک از گواهان، شهادتی را که ارائه کردند نپذیرفتند و به هر کدام از آنان افتراپی

بستند، به کسانی که کلام خداوند، سند پاکی آنان است، و آه که کردند آنچه کردند... .

و آن چه مسلم است گفتار و رفتار حکومت در برخورد با اعتراض حضرت فاطمه و حضرت علی(ع) و عباس است که بنا بر منابع و مدارک معتبر نزد مخالفین، آنان هیچ گاه قانع نشدند و هم چنان بر اعتراض و انکار خود پافشاری داشتند هم چنان که مواردی از این اعتراض ها در پیش گذشت.

در پایان سخن درباره ی «فدک»، چه می توانم گفت جز جمله ای که سرور بانوان اولین و آخرین در اواخر خطابه ی خویش بیان فرمود که: «كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِیلاً وَ اللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُ فُؤَادُكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكُمُ الْعَذَابُ أَلَمٌ» (۱).
برای شما آراسته است و بدین جهت بایسته است که صبری نیکو پیشه سازم و خداوند مرا بر آنچه وصف می کنید، یاور است» (۱).

اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر(ص) کجا بودند؟

اینکه عمر و ابوبکر و پیروان آنان و عایشه و حفصه در این غوغا کجا باشند، چیزی نبود که از یک روز یا یک هفته قبل، برای آن برنامه ریزی کرده باشند. پس از فتح مکه و پس از آنکه مشرکین مکه مجبور شدند سلاح خود را به زمین نهاده و تظاهر به اسلام کنند، افرادی از اطرفیان پیامبر برای بیرون آوردن خلافت از عترت پاک نبی، نقشه می کشیدند و نزد یهودیان رفت و آمد می کردند که قرآن گواه این خیانت است و این رفت و آمد ها دو سال پیش از شهادت پیامبر بود.

آنان چندین تلاش نافرجام نیز برای ترور پیامبر برنامه ریزی و پیاده کردند که

ناکام ماند، از جمله نقشه ترور حضرت پس از بازگشت از جنگ تبوک (۱) و پس از واقعه ی غدیر (۲). همچنین چندین بار کوشیدند که پیامبر را با زهر به قتل برسانند و عاقبت با همکاری عایشه و حفصه با زهر ایشان را به شهادت رساندند. (۳)

۱- از کتاب های مخالفین: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۰۳ چاپ دارالفکر، المحلی، ابن حزم: ۱۱/۲۲۵ از امام حسن مجتبی (ع) که فرمودند: کسانی که خواستند شتر پیامبر(ص) را در عقبه، پی کنند، دوازده نفر بودند از جمله ابوسفیان. السیره الحلیه: ۳/۱۴۳ چاپ دار احیاء التراث العربی، دلائل النبوه، بیهقی: ۵/۲۶۰ چاپ دارالکتب العلمیه، صحیح مسلم: ۵۰ کتاب صفات المنافقین و أحكامهم: پیامبر(ص) آن دوازده نفر را برای حدیفه نام بردند. مختصر تاریخ دمشق: ۶/۲۵۹ از کتاب ابان بن عثمان بن عفان از اعمش که وی گفت: منافقینی که می خواستند در عقبه رسول الله را بکشند، دوازده نفر بودند که هفت نفر آنان از قریش بودند.

۲- در ارشاد القلوب: ۳۳۰ ماجرای ترور نافرجام آن حضرت پس از واقعه ی غدیر، خبر دادن حضرت به عایشه از نزدیک بودن زمان رحلت خودشان، خبر دادن عایشه به حفصه و خبر دادن آنان به پدرانشان ابوبکر و عمر و برنامه ریزی برای به شهادت رساندن آن حضرت توسط آنان، آمده است.

۳- از کتاب های مخالفین: منابعی که تصریح کرده اند عایشه و حفصه به رسول الله(ص) زهر دادند: صحیح البخاری: ۴/۹۲ و ۱۷۵ و ج ۵/۲۰ و ج ۸/۹۵، صحیح مسلم: ۸/۱۷۲، سنن الترمذی: ۲/۲۵۷، الطبقات، ابن سعد: ۲/۲۰۶. چه کسانی رسول الله(ص) را زهر خوراندند؟ عایشه و حفصه: از کتاب های شیعیان: کامل الزیارات: ۷۸، علل الشرایع: ۳۱، تفسیر العیاشی: ۱/۲۰۰، بحار الأنوار: ۶/۸۶ و ج ۲۲/۵۱۶ و ج ۲۸/۲۱ و ج ۲۷/۲۴۰. و از کتاب های مخالفین: سنن، بخاری: ۷/۱۷ و ج ۸/۴۰، سنن مسلم: ۷/۲۴ و ۱۹۴. عاملین سم خوراندن به پیامبر(ص) ابابکر، عمر، عایشه و حفصه بوده اند: از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: ۷/۱۷ و ج ۸/۴۰، صحیح مسلم: ۷/۲۴ و ۱۹۸، تاریخ الطبری: ۲/۴۳۸، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۴۴۹، مسند احمد: ۶/۵۳، الطّب النبوی، ابن الجوزی: ۱/۶۶. و از کتاب های شیعیان: بحار الأنوار: ۲۲/۲۳۹ و ۲۴۶. اعتراف عایشه به اینکه به پیامبر(ص) سم خوراند: از کتاب های مخالفین: صحیح البخاری: ۷/۱۷ و ج ۸/۴۰، صحیح مسلم: ۴/۱۷۳۳ چاپ دار احیاء التراث العربی، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۴۴۹، مسند احمد: ۶/۵۳. منابعی که تصریح دارند به پیامبر خدا(ص) زهر داده شد: تهذیب الأحکام، شیخ طوسی ۶/۱: □، المقنعه: ۴۵۶، المجدی فی الأنساب: ۶ از ابن سعد، منتهی المطلب: ۲/۸۸۷، بحار الأنوار: ۲۲/۵۱۴. از کتاب های مخالفین: أنساب الأشراف: ۱/۵۷۶، السیره النبویه، ابن کثیر: ۴/۴۴۹، المستدرک حاکم: ۳/۶۰ ح ۴۳۹۵/۹۹ باب المغازی چاپ دارالکتب العلمیه. رسول الله(ص) قبل از اینکه حضرت را سم بخوراند و در هنگام انجام این کار، آنان را از آن کار نهی کردند: السنن، بخاری: ۷/۱۷ و ج ۸/۴۰، سنن مسلم: ۷/۲۴ و ۱۹۸، تاریخ الطبری: ۲/۴۳۸، مسند احمد: ۶/۵۳، الطّب النبوی، ابن القیم: ۱/۶۶، معجم ما استعجم، ابن حزم: ۱۴۲، الطّب النبوی، ابن الجوزی: ۱/۶۶.

ص: ۳۱۲

با اعلام نزدیک بودن زمان شهادت پیامبر از جانب خود ایشان در حجهالوداع، منافقان وارد مدینه شدند. تا آنجا که تعداد آنان به حدود پنج هزار نفر رسید و گرد عمر و ابوبکر جمع شده و منتظر بودند تا هنگامه موعود فرا رسد.

عمر و ابوبکر به همراهی افرادی دیگر که چهل و چهار نفر اعلام شده اند، نقشه کشیده بودند تا به محض شهادت پیامبر(ص)، جانشینی اش را به دست گیرند

ص: ۳۱۳

و عترت او را از صحنه کنار بزنند و برای این کار در مکه عهدنامه ای نوشتند و چون شهادت رسول الله(ص) نزدیک شد، در حالی که مطابق با دستور رسول الله(ص)، وظیفه داشتند در هنگام بستری شدن تا شهادت پیامبر و حتی مدتی پس از آن، در میان سپاه اسامه و خارج از مدینه باشند و در حالی که پیامبر تخلف کنندگان از سپاه اسامه را لعنت فرموده بود با تمام این ها مدتی در این سپاه بودند اما... (۱).

اما حقیقت این است که عایشه برای پدرش پیکی فرستاد که شهادت پیامبر نزدیک است، خود را برسان. و آنان نیز به مدینه آمدند و در خانه پیامبر جمع شدند و پس از شهادت پیامبر، ندایی شنیدند که گفت سعد بن عباد و انصار در سقیفه ی بنی ساعده جمع شده اند.

بلافاصله عمر و ابوبکر و ابو عبیده جراح، به سوی سرپوشیده ی بنی ساعده شتافتند. همراه این افرادی که به سقیفه ی بنی ساعده شتافتند، بسیاری از آن کسانی بودند که پس از فتح مکه از جانب پیامبر «آزاد شدگان» نام گرفتند، همانان که در دل می پروراندند آن را که اظهار نمی داشتند. سعد بن عباد، صاحب سرپوشیده ی بنی ساعده و سرکرده ی انصار بود. او در آنجا از مردم و مهمانان پذیرایی می کرد اما آن روز بیمار و بدحال بود.

پس از ساعتی بگو مگو ابوبکر گفت: از میان این دو نفر که می گویم یک نفر را برگزینید و با او بیعت کنید: عمر و ابو عبیده. اما عمر و ابو عبیده پاسخ دادند:

۱- در این مورد در پاسخ به دومین پرسش، سخن رفته است.

ص: ۳۱۴

تو از ما سزاوارتری! پس ابوبکر دستش را پیش آورد و اطرافیانش با او بیعت کردند. سپس شمشیرها را برهنه ساختند تا ابتدا انصار و سپس عترت پیامبر را به بیعت وادار سازند. صدای سعد و پسرانش به اعتراض بلند شد. ولی آنان تهدید کردند که او را می‌کشند و سقیفه را نیز گرفتند! فرزندان سعد هم او را برداشتند و به درون خانه اش بردند! و سقیفه پر شد از آزادشدگان مسلحی که با ابوبکر بیعت کردند و دورش را گرفتند و مردم را به بیعت با او مجبور کردند.

مراسم تجهیز و نماز و دفن رسول الله(ص) سه روز به طول انجامید امّا در این ایام، ابوبکر و همراهان او در بین خانه های انصار در حال رفت و آمد بودند تا به زور و زر و تزویر هم که شده از آنان بیعت بگیرند.

آنها از روز دوشنبه، از ساعتی که پیامبر(ص) به شهادت رسیدند، در سقیفه سرگرم بودند و تا جمعه یا شنبه، میان خانه های انصار می رفتند و می آمدند... در حالی که پیامبر(ص) سه شنبه شب دفن شده بود! این های سخنان مورد قبول نزد آنان است:

ابن ابی شیبه گوید: ابوبکر و عمر خاکسپاری پیامبر(ص) را ندیدند. میان انصار بودند و پیش از این که برگردند، رسول خدا(ص) دفن شده بود. (۱)

عایشه و حفصه که دختران ابوبکر و عمر و دو تن از همسران پیامبر(ص) بودند، وجود پاک او را پیش از شهادت رها کردند و به روایت مخالفین، خود آنان اعتراف کرده اند که در مراسم خاکسپاری ایشان نبوده اند! (۲) از آن پس عایشه

۱- المصنّف، ابن أبی شیبه: ۸/۵۷۲ ح ۵

۲- مسند احمد: ۶/۶۲.

حسرت می خورد که چرا حضرت علی(ع) در غسل و کفن و دفن پیامبر بوده اند و او نبوده است. همچنین بنا بر نقل های مخالفین، او می گفت: «اگر زمان برمی گشت، به جز همسرانش کسی غسلش نمی داد!»^(۱) احمد حنبل می گوید: «عایشه گفته است: از خاک سپاری پیامبر خدا(ص) خبردار نشدیم، تا شب چهارشنبه، دیر وقت، صدای بیل ها به گوشمان رسید»^(۲).

و ابن عبد البر گوید: «روز سه شنبه دفن شد. برخی هم می گویند شب چهارشنبه. هنگام غسل و کفن کردنش جز خانواده اش کسی نبود. علی غسلش داد. فضل، پسر عباس، آب می ریخت و عباس [عموی پیامبر] هم به آنان کمک می کرد»^(۳).

و چون مراسم به پایان رسید، امیرالمؤمنین تا سه روز رداء بر دوش نگرفتند تا طبق وصیت پیامبر(ص)، قرآن را جمع آوری نمایند. در روز چهارم قرآن را به مسجد آورده و به مردم عرضه کردند اما آنان نپذیرفتند و حضرت آن را از چشم ایشان پنهان داشتند. و در همان شب بود که صدیقه ی طاهره را سوار بر چهارپا فرمود و به همراه دو نور چشم ایشان، به در منزل های مهاجر و انصار رفتند تا از

۱- از کتاب های مخالفین: أحكام الجنائز، بانی: ۴۹ و گفته است: ابوداود (در سنن): ۲/۶۰، و ابن الجارود در المنتقی: ۲۵۷، و حاکم (در المستدرک): ۳/۵۹ این را روایت کرده و آن را بنا بر شرط های مسلم صحیح دانسته است، مسند احمد: ۶/۷۲۶ با سند صحیح.

۲- مسند احمد: ۶/۶۲. این مطلب در سیره ابن هشام: ۴/۱۰۷۸ و تاریخ بیهقی: ۳/۴۰۹ نیز آمده است.

۳- م الدرر: ۲۷۱.

آنان یاری بطلبند و این سه روز ادامه داشت و پس از آن بود که حمله‌ها به بیت وحی آغاز شد.

ابن قتیبه از مخالفین و از مورد قبول ترین تاریخ دانان نزد مخالفین می گوید: «علی کرم الله وجهه همراه فاطمه دختر پیامبر که سوار چارپایی بود، شبانه به خانه‌های سران انصار می رفت. از آن‌ها یاری می خواست، و آن‌ها می گفتند: ای دختر پیامبر خدا! ما با این مرد [ابوبکر] بیعت کرده ایم! اگر شوهر و پسرعمویت [علی] پیش از بیعت کردن ما با این مرد سراغ ما آمده بود، کسی را با او برابر نمی دانستیم! و علی کرم الله وجهه می گفت: یعنی پیامبر خدا را دفن نکرده در خانه اش رها می کردم و می رفتم تا بر سر جانشینی اش با مردم ستیز کنم؟! و فاطمه می گفت: ابوالحسن جز آن چه شایسته اش بود، کاری نکرد. ولی آن‌ها کاری کردند که خدا به حسابشان رسیدگی خواهد کرد و باز خواستشان می کند!»^(۱)

حال با اینکه ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه و پیروان آنان در مراسم حضور نداشتند، چگونه می توان از آنان درباره چگونگی مراسم و محل دفن پیامبر، پرسید؟ آیا عاقلانه است از کسی درباره چیزی پرسیم که اصلاً از آن آگاهی ندارد؟

اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر(ص)

در این زمینه اقوال گوناگون و گاه متضادی به چشم می خورد. با بررسی اندیشه‌های آنان، می توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم که عایشه برای ادعای

۱- از کتاب‌های مخالفین: الإمامه و السیاسة: ۱/۲۹. این مطلب در کتاب الإحتجاج: ۱/۹۶ از شیعه، با اختلاف کمی آورده شده است. سایر مدارک را در جای خودش آورده ایم.

ص: ۳۱۷

مالکیت خود بر محلّ قبر پیامبر، هیچ دلیلی ندارد و این مکان شریف را به ناحق در دست گرفت و سپس کرد آنچه کرد... .

۱- گویند عایشه در اتاقی که پیامبر در آن دفن شدند، ارث داشته است و همین ارث خود را به ابوبکر و سپس به عمر بخشیده است تا در آنجا دفن شوند.

اگر پیامبر تا هنگام شهادت، خود مالک آن اتاق بوده اند و بپذیرند که ایشان ارث می گذارند، با توجه به وجود پاره ی تن رسول الله(ص) حضرت صدیقه ی طاهره و اینکه پیامبر در زمان شهادت نه همسر داشتند، تمام همسران پیامبر (کسانی که در هنگام شهادت ایشان در قید حیات بوده اند)، همه با هم، یک هشتم ارث می برند که با وجود نه تن از آنان، سهم عایشه یک هفتاد و دوّم می شود. (۱)

با توجه به ابعاد آن مکان، مقدار سهم الارث عایشه حدود یک و جب در یک و جب است نه به اندازه ی قبر ابوبکر و عمر و اجازه ای که عایشه برای دفن شدن به عثمان داده بود و اجازه ها یا هدیه هایی که به افرادی دیگر داده بود که مجال ذکر آن ها نیست.

البته ناگفته نماند که ابوبکر با حدیثی که به پیامبر نسبت داد، گفت پیامبران ارث نمی گذارند و عمر و عایشه هم این را تأیید کردند و به همین بهانه فدک و ارث و سهم خمس را از حضرت زهرا(س) گرفتند. پس چگونه است که همسر ارث می برد و دختر ارث نمی برد و به بهانه ارث نبردن آنچه در اختیار اوست به زور از او گرفته می شود و حقی که از خمس دارد، پایمال می شود؟؟؟
یعنی آنجا

۱- البته نزد عامه، عمو نیز در این مورد ارث می برد که اگر عباس عموی پیامبر را که در هنگام شهادت پیامبر در قید حیات بود، داخل در ارث بدانیم، سهم عایشه از این هم کمتر می شود.

که در جهت منافع خودشان باشد، تقسیم ارث می کنند در حالی که هیچ حقی برای انجام این کار ندارند چرا که این کار وظیفه ی وصی پیامبر است و آنجا که از منافع آنان خارج باشد، سخن دروغی را به پیامبر نسبت می دهند که پیامبران ارث نمی نهند.

آنان می خواستند با نسبت دادن این دروغ به پیامبر، اموال حضرت زهرا(س) را در دست بگیرند و حتی به این بهانه فدک و زمین های اطراف آن را که در تصدی و تصرف حضرت زهرا(س) بود و سهم خمس حضرت از خیر را از ایشان منع کردند، اما خدا یاور زهراست و چهره ی حقیقت هویدا است.

از سوی دیگر حتی با این فرض که عایشه بخشی از خانه ی پیامبر(ص) را به ارث می برده است، چرا برای دفن امام حسن(ع) در آن جا باید از عایشه اجازه می گرفتند، ولی از دیگران نه؟ و اگر آرامگاه پیامبر(ص) به ارث رسیده باشد، سهم حضرت فاطمه(س) در این میان باید از همه ی کسانی که ارث برده اند، بیشتر باشد؛ پس چرا نگذاشتند پسر آن حضرت امام مجتبی(ع) در سهم مادر خود دفن شود؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ آن پرده از واقعیت برمی دارد.

۲- برخی دلیل خود را این گونه آورده اند: عایشه مالک آنجاست چون سوگند خورده است که پیامبر در زمان زندگی اش آن را به او بخشیده است. در تاریخ دمشق: ۱۳/۲۹۳ آمده که عایشه گفته است: «به خدا سوگند که خانه ی من است! پیامبر خدا(ص) در حیاتش آن را به من داده است. عمر هم با این که خلیفه بود، بی اجازه ی من در آن خاک نشد. ولی ما از علی خیری ندیدیم! (که بگذاریم پسرش آن جا دفن شود)». در تاریخ یعقوبی: ۲/۲۲۵ به نقل از او آمده است که گفت: «خانه ی من است؛ نمی گذارم کسی در آن دفن شود». و در کافی: ۱/۳۰۲ آمده است: وقتی شنید

ص: ۳۱۹

می خواهند امام حسن را آن جا دفن کنند: «به سرعت سوار قاطری شد. اولین بار در اسلام بود که زنی سوار بر زین می شد... سپس ایستاد و گفت: پسران را از خانه ی من دور کنید! هیچ چیزی در آن دفن نخواهد شد!»

اگر عایشه سوگند هم یاد کرده باشد آن ها هرگز نمی توانند گفته ی عایشه را بدون گواهی کس دیگری بپذیرند. او باید برای ادّعی خود دلیل محکم و شاهد بیاورد. اما اگر بخواهیم با توجه به عملکرد و استدلال خودشان با آنان برخورد کنیم باید بدانیم که چنانچه شهادت عایشه را بدون گواهی شخص دیگری بپذیرند، می بایست سخنان حضرت فاطمه(س) را هم بپذیرند؛ زیرا خود عایشه گواهی داده است که حضرت فاطمه از او راستگوتر است:

حاکم نیشابوری روایتی آورده و آن را بر مبنای شرط مُسلم نیشابوری درست دانسته است مبنی بر اینکه: «عایشه هرگاه از فاطمه دختر پیامبر یاد می کرد، می گفت: هیچ کس را ندیدم که از او راستگوتر باشد، مگر کسی که زاده ی اوست!»^(۱)

آنان درباره ی فدک نه سخن خود حضرت فاطمه(س) را پذیرفتند، نه گواهی شاهدانش را!!! (با آن که قباله ی فدک هم در دست ایشان بود و نمایندگانی نیز در آن جا داشتند!) و به همین مقدار نیز اکتفا نکردند و به ساحت ملکوتی سرور زنان دو عالم و همسر و فرزندان که هیچ یک نظیری نداشته، ندارند و نخواهند داشت، گفتند آنچه گفتند و افترا زدند آنان را که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان داشته است.

۱- المستدرک حاکم: ۳/۱۶۰. سیر أعلام النبلاء، ذهبی: ۲/۱۳۱ این مطلب را پذیرفته است و مجمع الزوائد، هیثمی: ۹/۲۰۱ حدیثی مانند آن را درست دانسته است. همچنین الإستیعاب: ۴/۱۸۹۶، مسند أبی یعلی: ۸/۱۵۳ و سبل الهدی: ۱۱/۴۷ آن را درست شمرده اند.

واقعیت این است که اگر بخواهند سخنان حضرت زهرا(س) را بپذیرند، ناچارند بسیاری چیزهای دیگر را نیز بپذیرند؛ از پس دادن فدک و سهم ارث و خمس گرفته تا خلافت، که حضرت زهرا(س) می فرمود پیامبر وصیت کرده به علی(ع) برسد!

ذهبی، یکی از حدیث شناسان و تاریخ شناسان بزرگ از مخالفین نیز روایتی را که می گوید عایشه ادعای مالکیت اتاق پیامبر را داشته، نمی پذیرد و می گوید: «سندش گنگ و تاریک است»!^(۱) گذشته از این، به عدالت پیامبر(ص) هم طعنه می زند، که چرا اتاقش را به عایشه داد، نه به همسران دیگرش یا به دختر محبوبه اش!

۳- گفته اند به هر حال اتاق شریف پیامبر(ص)، یا ملک عایشه بوده، یا عایشه از سوی «خلیفه» متولی آن بوده است؛ خلیفه ی اول، ابوبکر، آن را به عایشه داده بود و عمر، خلیفه ی دوم هم آن را تأیید کرد: «[عمر] کسی را نزد عایشه فرستاد تا اجازه بگیرد او هم پیش دو دوستش [پیامبر و ابوبکر] دفن شود. پس عایشه گفت: بله، به خدا [اجازه می دهم]! راوی می گوید: اگر این را مردی از اصحاب از عایشه خواسته بود، نمی پذیرفت و می گفت: به خدا هرگز هیچ کدام از آنان را بر خود ترجیح نمی دهم».^(۲)

برای اینکه آن مکان ملک عایشه باشد، یا باید به او ارث رسیده باشد یا به او بخشیده شده باشد یا پیامبر آنجا را ملک او قرار داده باشند که جواب هر سه مورد را دادیم. اما در مورد اینکه از سوی خلیفه صاحب اختیار آن شده باشد:

هرچند دلیلی برای اثبات این ولایت ندارند و در مورد بعدی آن را ذکر

۱- سیر أعلام النبلاء: ۳/۲۷۹.

۲- صحیح البخاری: ۸/۱۵۳.

ص: ۳۲۱

خواهیم کرد، ولی اگر هم بپذیرند که ابوبکر به نام رییس حکومت، اختیار آن جا را به عایشه داده، با مرگ ابوبکر، باید مدت این اختیار هم به سر می آمد. پس چرا نه عمر، نه عثمان، و نه معاویه، هیچ یک این اختیار را دوباره به عایشه ندادند؟ همچنین اگر اختیار آنجا با حکومت بوده، باید عایشه به امام حسین(ع) می گفت: از معاویه اجازه بگیر که او فرمان روا و متولی املاک وقفی است و من جلویت را نمی گیرم.

در ضمن گنگ بودن این بیان ها، مغالطه ای که صورت گرفته نیز آشکار است زیرا تصریح نشده که ابوبکر اختیار آنجا را به عایشه داده باشد. هر چند احتمال انجام چنین کاری را به ابوبکر نسبت داده اند اما در کتاب های خود آنان خلاف این مطلب آمده است: ابویعلی و احمد حنبل: ۱/۱۳ می گویند ابوبکر و عمر هرگز در میراث پیامبر دست نبرده اند:

«عباس بر سر چیزهایی که از پیامبر خدا(ص) به جا مانده بود با علی ستیز کرد. ابوبکر گفت: من آن چه را پیامبر به جا گذاشته و از جا تکان نداده، از جا تکان نمی دهم! هنگامی که عمر خلیفه شد نزدش رفتند. گفت: من چیزی را که ابوبکر تکان نداده، جا به جا نمی کنم! گوید: چون عثمان خلیفه شد پیش او رفتند. می گوید: عثمان خاموش شد و سر را به زیر انداخت. پسر عباس می گوید: ترسیدم عثمان آن را به سود علی بگیرد. دستی میان شانه های عباس زدم و گفتم: پدر! قَسَمَت می دهم آن را به علی بده! می گوید او هم آن را (به علی) داد.»(۱)

۱- هیشمی در الزوائد: ۴/۲۰۷ این را معتبر دانسته است.

ص: ۳۲۲

با این که این بیان از دید ما شیعیان جای اشکال دارد، ولی از دید آن‌ها حدیث معتبری است که نه تنها نمی‌پذیرد ابوبکر چیزی به حضرت علی(ع) یا شخص دیگری داده باشد، که چنین کاری را حرام شمرده است. پس ابوبکر نمی‌توانسته در میراث پیامبر دست برد یا خود را متولی آن دانسته و آن طور که مایل است، منع و بذل نماید!

۴- گروهی گفته‌اند: آنچه از پیامبر باقی می‌ماند، خلیفه متولی آن است و هر چیز را که بخواهد به هر کس که بخواهد می‌تواند ببخشد. همچنان که ابوبکر شمشیر، زره، و قاطری خاکستری به نام دلدل را به امیرالمؤمنین بخشید؛ با این که امیرالمؤمنین به هیچ رو از پیامبر ارث نمی‌برد. این هم درست است که ابوبکر بخشی دیگر از ارث او را به زبیر، پسر عوام و محمد پسر مسلمه بخشیده بود.

درباره ی اینکه ابوبکر یا عمر یا عثمان یا هر کس دیگر جز اهل بیت عصمت و طهارت متولی اموال باقیمانده از پیامبر باشند باید گفت: اگر بگویند آنچه پیامبر باقی می‌گذارد صدقه بوده است پس متعلق به تمام مسلمانان است و باید تمام آنها را راضی کنند تا بتوانند اموال پیامبر را از ایشان خریداری و در آن تصرف کنند و این در صورتی است که بدانیم خرید و فروش چنین مکانی حلال است.

اگر هم اموال پیامبر(ص) وقف شده و در دست حکومت بوده است، باید پرسید رییس حکومت از چه رو و از کجا این حق را یافته که بتواند یک ملک وقفی را به دختر خود یا هر کس دیگر ببخشد و قبر پیامبر(ص) را به صورت یک ملک شخصی درآورد که خرید و فروش یا منع و بذل شود؟ اگر این گونه است پس چرا عمر هم مانند ابوبکر، اتاق دخترش حفصه را به او بخشید؟ چرا عثمان این کار را نکرد؟ چرا معاویه اتاق ام حبیبه اموی را به او نداد؟!

در مورد قبل نیز ذکر شد که ابوبکر و عمر گفته اند که در میراث پیامبر دست نبرده اند و مخالفین آن را پذیرفته اند. در ضمن، اینکه ابوبکر از اموال پیامبر به امیرالمؤمنین یا کس دیگری داده باشد، دروغ است.

۵- عمر «از عایشه» اجازه خواست تا کنار پیامبر(ص) دفنش کنند. عایشه هم همین را دلیل درستی ادعای خود می داند!

عمر معصوم نبوده است تا گفتار و کردارش مانند پیامبر حجت باشد. همچنین اجازه خواستن همیشه نشانه ی پذیرفتن مالکیت نیست. شاید از روی احترام به عایشه بوده است چون عایشه روی آن مکان دست گذاشته بود؛ عمر هم نمی خواست مشکلی با او برایش پیش بیاید یا هر دلیل دیگری. پس نمی توانیم به قطع و یقین تعبیر به پذیرش مالکیت بکنیم.

۶- خداوند در قرآن، اتاق هایی را که زنان پیامبر در آن ها زندگی می کرده اند، به آنان نسبت داده است: «و قرن فی بیوتکن و در خانه های خودتان بنشینید» بنابراین آنان مالک اتاق های خود بوده اند و پیامبر هم در حجره عایشه دفن شده اند پس عایشه مالک آنجا بوده است:

پیامبر در حجره ی عایشه دفن نشده اند و این ادعا تنها پنداری بی پشتوانه و تیری است در تاریکی که راه به سویی نمی برد و تنها به این خاطر این مورد را مطرح کرده اند که حکومت را در غضب آن مکان مقدس بی گناه جلوه دهند.

امّا درباره ی آیه: در زبان عربی، اضافه معانی گسترده ای دارد و نمی توان منحصرأ از آن برداشت مالکیت نمود. همچنان که خداوند در جایی دیگر از قرآن، خانه ها را به پیامبر(ص) نسبت می دهد: «یا أئیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه های پیامبر نشوید... الی آخر آیه».

در جایی دیگر از قرآن نیز خانه ها را به زنانی که طلاق داده می شوند، نسبت

ص: ۳۲۴

می دهد: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ يُأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» آنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و خودشان هم بیرون نروند، مگر این که آشکارا به کار زشتی دست زنند» و واضح است که در اینجا مقصود محلی است که در آن زندگی می کرده اند نه اینکه واقعاً مالک آنجا باشند و گرنه که باید حکم کنند هر زنی که از همسرش طلاق گرفت، مالک جایی است که در آن زندگی می کرده است، در حالی که چنین نمی کنند!!!

در ضمن پیامبر قبل از شهادت، از عمره و شنبه جدا شدند، اگر اتاق های آنان، ملک ایشان بوده است، چرا ادعایی نکردند؟ و آیا مخالفین پیامبر را به این اندازه هم عادل نمی دانند که اگر آنان در اتاق های خود حقی داشته باشند، پیامبر آنها را از حقشان سلب نکند؟؟؟

و نیز اگر اتاق ها از آن کسانی بود که آن را در اختیار داشتند، یگانه یادگار رسول الله(ص) حضرت زهرا(س)، همراه پیامبر به مدینه مهاجرت کرده بودند و تا زمان ازدواج با حضرت علی(ع)، دو سال کنار پدرشان زندگی کردند؛ پس بر سر اتاقی که به ایشان بخشیده شده بود چه آمد؟! چرا نگذاشتند امام حسن(ع) در آنجا دفن شوند؟

البته نه تنها قرآن کریم، بلکه احادیثی که خود آنان از پیامبر نقل می کنند دلالت بر این مطلب دارد که خود پیامبر مالک آن خانه ها بوده اند. در کتاب صحیح بخاری: ۳/۱۴۹ از عایشه آورده اند که گفت: «ای پیامبر خدا! این مرد اجازه می خواهد به خانه ات بیاید».

همچنین از عبد الله پسر عمرو نقل می کند که گفت: «پیامبر(ص) برخاست و به

ص: ۳۲۵

سوی سکونت گاه (المسکن) عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه های سه گانه همین جا است! شاخ شیطان از این جا سر می زند! (۱)

می بینیم چنان چه نقل می کنند پیامبر فرموده اند سکونت گاه عایشه، نه خانه ی عایشه! و این از دید آنان باید نشانه ی مالک نبودن او باشد!

۷- امام حسن (ع) وصیت فرمودند که با اجازه ی عایشه ایشان را در کنار رسول الله دفن کنند و اگر نگذاشتند چنین کنند، ایشان را در بقیع دفن نمایند.

پاسخ: اگر بپذیریم که امام مجتبی (ع) برای دفن شدن در کنار رسول الله (ص) از عایشه اجازه گرفته باشند، باز هم این دلیل بر پذیرش مالکیت عایشه بر آنجا و تأیید کار او که بر آن مکان دست گذاشته و مورد تصرّف قرار داده بود، نمی شود. البته دیدگاه امام مجتبی (ع) درباره خود عایشه و پدرش و عمر نیز جالب است که نه آنان را مالک محلّ قبر پیامبر دانسته اند و نه ولی و وصی ایشان:

امام مجتبی فرمودند: «...در گذشته هم تو و پدرت، پرده ی احترام پیامبر خدا (ص) را دریدید و کسی را پیش او، درون خانه اش بُردید که نزدیکی اش را دوست نمی داشت. خدا به خاطر این کار تو را بازخواست می کند ای عایشه!» (۲)

تا اینجا اقوال مختلف درباره ی مالکیت عایشه بر بارگاه پیامبر (ص)، بررسی شد.

پیامبر کجا دفن شدند؟

پس از این که حکومت ترسید مبادا هاشمیان برای دادخواهی به مسجد یا آرامگاه پیامبر پناه ببرند، و پس از این که روی آن مکان دست گذاشت، عایشه

۱- صحیح البخاری: ۴/۴۶.

۲- الکافی: ۱/۳۰۰.

ص: ۳۲۶

ادّعا کرد اتاقی که پیامبر(ص) در آن به خاک سپرده شده، اتاق او بوده است. حال آن که خانه و اتاق او در جهت دیگر مسجد و سمت قبله بود. و این را در ابتدای بحث ذکر کردیم. حال صرف نظر از اینکه آیا عایشه بر مکانی که پیامبر در آنجا دفن شده اند، مالکیت داشته یا نه، می خواهیم بدانیم آیا حقیقتاً پیامبر در اتاقی که عایشه در آن زندگی می کرده، دفن شدند یا جای دیگری؟

۱. در کتاب الصحيح بخاری: ۱/۱۶۲ درباره مکان بستری شدن و به شهادت رسیدن پیامبر به نقل از عایشه چنین آمده است: «هنگامی که پیامبر سنگین شد و دردش شدت گرفت، از همسران خود اجازه خواست تا در اتاق من بستری شود. به او اجازه دادند. پس با کمک دو نفر بیرون آمد. پاهایش به زمین کشیده می شد و در میان دو نفر بود: عباس و مردی دیگر. عبیدالله پسر عبدالله می گوید: این سخن عایشه را به پسر عباس گفتم. از من پرسید: آیا می دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرده، که بوده است؟ گفتم: نه! گفت: او علی بن ابی طالب بود.»

احمد در مسند: ۶/۲۲۸ آورده است: «...او علی بود، ولی عایشه دل خوشی از او نداشت». و در الطبقات: ۲/۲۳۲ آمده: «... او علی بود که عایشه خوش نمی داشت خوبی اش را بگوید.»

بخاری این مطلب را چندین بار آورده است: ج ۳/۱۳۴، ج ۴/۴۵، ج ۵/۱۳۹، ج ۲/۱۰۶، ج ۵/۱۴۱-۱۴۲ و ج ۶/۱۵۵ که همه از زبان عایشه است. او برای ثابت کردن این سخن به شرح رخ داد هم پرداخته است که در برخی تناقض هایی نیز به چشم می خورد. مثلاً در برخی گفته پیامبر درخواست کرد بیماری و مرگش در خانه ی عایشه بگذرد، همسرانش هم به خاطر عایشه کوتاه آمدند. و در برخی

ص: ۳۲۷

آمده که آن روز، برای عایشه و نوبت او بوده است. در برخی گفته شده عایشه پیش از مرگ پیامبر برای ایشان مسواکی آورد. او هم مسواک کرد و آن را به عایشه داد؛ و در برخی گفته شده عایشه مسواکی آورد و خودش، دندان های پیامبر را مسواک کرد! نقاط ضعف بسیاری در این متون هست که مجال باز کردن آن نیست.

زمانی که عایشه از آن سخن می گوید، آخرین روز زندگی پیامبر خدا(ص) بوده است. این تنها روزی است که می توان درباره اش گفت: «در حالی که دو نفر کمکش می کردند بیرون آمد، پاهایش به زمین می کشید و میان عباس و مردی دیگر بود». این در واقع هنگامی بود که به پیامبر(ص) خبر رسید ابوبکر در مسجد به نماز ایستاده تا مسلمانان پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر(ص) هم به هر سختی که بود، خود را به مسجد رسانده و ابوبکر را کنار زده و جای او ایستادند و نماز را از ابتدا خواندند چنان که گذشت.

ابن حجر در فتح الباری: ۸/۱۰۶ می گوید: «او در حالی در گذشت که سرش بر سینه ی او [عایشه] بود... این بر خلاف روایتی است که حاکم و ابن سعد آورده اند و می گوید پیامبر(ص)، سر بر دامن علی در گذشت. اما این روایت [یعنی در گذشت پیامبر بر دامن علی] از هیچ راهی آورده نشده است، مگر اینکه شیعه ای میان راویانش بوده؛ پس در خور اعتنا نیست!»

این تعصب این حجر شگفت آور است! زیرا راویان شیعه مذهب، منابع حدیثی آن ها را پر کرده اند! برای مثال، دانشمند بزرگشان بخاری، تنها در «صحیح بخاری» به بیش از یک صد راوی شیعه اعتماد کرده است! و شیعه بودن برخی از

ص: ۳۲۸

راویان یک حدیث، بهانه‌ی بیهوده‌ای برای نپذیرفتن آن است!

از سوی دیگر در کتاب‌های آنان درباره‌ی کسانی که در آخرین لحظات گرداگرد رسول الله (ص) بوده‌اند، مطالبی نقل شده است که یکی از آنها ذکر شد. یکی دیگر از این موارد که در کتاب‌های حدیثی و معتبر شیعه وارد شده است، از این قرار است:

شیخ مفید^۱ در الإرشاد: ۱/۱۸۴ می‌گوید: «...سپس رسول خدا سنگین شد و مرگش فرا رسید. نزدیک جان سپردن گفت: سرم را بر دامت بگذار علی جان! هنگام امر خدا رسیده است! چون روحم بیرون رفت، با دست آن را بگیر و به صورتت بکش. سپس مرا رو به قبله کن. کارهایم را انجام بده. پیش از دیگران بر من نماز بخوان. تا دفنم نکرده‌ای از پیکرم دور نشو و از خداوند کمک بخواه.

علی سر او را بلند کرد و بر دامن گذاشت. [پیامبر] از هوش رفت. فاطمه (س) رویش خم شده بود، به چهره اش می‌نگریست، مویه می‌کرد و می‌گریست و می‌خواند: اَبِيضُ! يُسْتَشْفَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ / تَمَالُ الْيَتَامَى، عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ... چه سپید است! ابر برای رخسار او می‌بارد/ یاور یتیمان است و تکیه گاه بیوگان [این شعر را ابوطالب هنگامی سروده بود که پس از نماز باران پیامبر، خشک سالی به پایان رسید و ابرها باریدن گرفتند].

پیامبر خدا (ص) چشمانش را باز کرد و با صدای ضعیفی فرمود: دخترم! این سخن عمویت، ابوطالب است. به جای آن بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا - رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَبِأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ مُحَمَّدٌ جَزَّ فَرَسْتَادَهُ أَيْ نَيْسْتُمْ، كَمَا كَانَ مِنْ قَبْلِهِ» فرستادگانی آمده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به

ص: ۳۲۹

گذشته هایتان (جاهلیت، کفر و شرک) برمی گردید؟!». حضرت فاطمه مدّت درازی گریست. پیامبر(ص) به او اشاره کرد که نزدیک بیاید. سپس آهسته چیزی به او گفت که چهره اش شکفته شد! سپس درگذشت. دست راست امیرمؤمنان زیر چانه اش بود. جانش از تن بیرون رفت. بلندش کرد و آن را به صورت خود کشید. سپس او را رو به قبله کرد، چشمانش را بست، روانداز را رویش کشید و مراسم را آغاز کرد». (۱)

محلّی که پیامبر در زمان بیماری و هنگام شهادت در آن بودند به بیان امّ سلمه:

«هنگامی که پیامبر خدا(ص) دچار بیماری ای بود که در آن درگذشت و اتاق از اصحاب او پر شده بود، می شنیدم که می گفت: ای مردم! چیزی نمانده جانم گرفته و به سرعت بُرده شود. برای اتمام حجّت و انجام وظیفه به شما می گویم: بدانید من کتاب خدا و عترت و خاندانم را میان شما به جا می گذارم! سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی، با قرآن است و قرآن با اوست! دو جانشینِ بینا که از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر به من بیوندند. پس، از آن ها خواهم پرسید که با آن ها چه کردید...». (۲)

و این همان اتاقی است که ابن حجر در الصّواعق المحرّقه: ۲/۴۴۰ درباره اش می گوید: «و بدان که روایت «تمسّک به قرآن و عترت»، از قول چندین صحابی

۱- بصائر الدّرجات/۳۳۳، الکافی: ۱/۲۹۶، الخصال/۶۴۲. و از کتاب های مخالفین: مسند احمد: ۱/۳۵۶ و ج ۶/۲۱۴، سنن ابن ماجه: ۱/۳۹۱، و بسیاری کتاب های معتبر دیگر نزد شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا.

۲- الأمالی، شیخ طوسی ۴۷۸: □.

نقل شده است... برخی از راویان می گویند پیامبر آن را در حجّ وداع گفته است. برخی می گویند زمان بیماری اش در مدینه گفته؛ هنگامی که اتاق از اصحابش پر بود. و برخی نیز می گویند آن را کنار غدیر خم گفته است».

از سوی دیگر به تصریح منابع و مصادر مخالفین این همان اتاقی است که پیامبر(ص) در آن از دنیا رفته اند. برای مثال در حدیثی از زبان عمر به آن اشاره شده است: «در خانه ی پیامبر خدا(ص) بودیم که ناگاه مردی از پشت دیوار صدا کرد: ای پسر خطاب! بیا بیرون!... انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند. پیش از این که کاری کنند آنان را دریاب!...»(۱).

این در حالی است که اگر در اتاق عایشه بودند، عمر آن را ذکر می کرد. ضمن اینکه این متن دلالت دارد که عمر هنگام شهادت پیامبر نزد ایشان نبوده است.

۲. دومین دلیل: اعتراف خود عایشه بنابر نقل های مخالفین، به این که پیامبر(ص) در اتاق او از دنیا نرفته و دفن نشده اند: عایشه می گوید: «درباره ی سنگسار و درباره ی این که زن با ده بار شیر دادن به مردان، به آن ها محرم می شود هم آیه ای نازل شده بود و بر کاغذی زیر تخت من بود. ولی هنگامی که پیامبر(ص) در می گذشت و سرگرم او بودیم، بُزی آمد و آن [آیه] ها را خورد!»(۲).

۱- فتح الباری: ۷/۲۳ از ابی یعلی، تاریخ دمشق: ۳۰/۲۸۲ و صحیح ابن حبان: ۲/۱۵۵.

۲- سنن ابن ماجه: ۱/۶۲۵، المعجم الأوسط: ۸/۱۲، مسند ابی یعلی: ۸/۶۴، المحلی، ابن حزم: ۱۱/۲۳۶ وی گفته: این حدیث صحیح است. در لسان العرب: ۷/۳۳ و النهایه ابن اثیر: ۲/۸۷ نیز آمده است: آیه ی سنگسار در سوره ی احزاب نازل شده بود و بر برگ نخلی در خانه ی عایشه بود که بزغاله اش آن را خورد!

ص: ۳۳۱

اگر پیامبر(ص) در اتاق عایشه بیمار شده و درگذشته است، نمی شود اتاقش خالی مانده باشد که بزغاله ای بیاید و آیه های کذایی سنگسار و شیر دادن زن به مردان را بخورد!! (تأمل بفرمایید: عایشه نقل می کند آیاتی درباره ی شیر خوردن مردان نامحرم از زن نازل شده بود و این کار موجب محرم شدن او به آن مردان می شود حال آنکه نظر کردن بر تن زن نامحرم حرام است و این را چگونه باید به آنان که عایشه و نه قرآن و سنت رسول الله(ص) را پیش رو گرفته اند، فهماند؟!)

۳. دلیل سوم، متن هایی درباره ی موقعیت اتاق عایشه و توصیف آن است که در معتبرترین کتاب ها نزد مخالفین آمده است. این متن ها نشان می دهند که خانه ی او در سمتِ رو به قبله ی مسجد بوده است و دری داشته که به سمت شام، یعنی شمال مسجد باز می شده است:

«درباره ی خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام بود. گفتم: درش تک بود یا دو لنگه؟ گفت: یک در داشت. گفتم: از چه بود؟ گفت: از چوب درخت عرعر یا ساج»(۱).

در ضمن با توجه به آنچه مخالفین نقل کرده اند: اتاقی که پیامبر(ص) در آنجا دفن شده اند، در شرق مسجد است، درش به حیاط مسجد باز می شود و دو در هم داشته است و هنگامی که مردم می خواستند بر پیکر پاک پیامبر(ص) نماز بخوانند، حضرت علی(ع) فرمود دسته دسته درون اتاق بیایند و نماز بخوانند و بروند.

۱- الأَدب المفرد، بخاری: ۱۶۸، إمتاع الأسماع: ۱۰/۹۲، سبل الهدی: ۳/۳۴۹، در سمط النجوم: ۲۱۸ آمده است: و برای همسرانش، سوده و عایشه، دو اتاق از خشت و برگ نخل ساخت. در خانه ی عایشه رو به سوی شام بود و دری یک لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت

ص: ۳۳۲

«پرسید: چگونه بر او نماز بخوانیم؟ علی فرمود: گروه گروه بیایید. می گوید: از این در می آمدند، بر پیکر او نماز می خواندند و از در دیگر بیرون می رفتند» (۱). آیا هنگام درگذشت پیامبر معجزه ای پیش آمده که اتاق عایشه، ناگهان دارای دو در شده است؟! البته ناگفته نماند که مردم کجا بودند که بر پیکر پیامبر نماز بخوانند؟ آنان به دنبال ابوبکر و عمر و در پی شکستن بیعتی بودند که در غدیر بستند اما این ها چیزهایی است که مخالفین نقل کرده اند و به آن ایمان دارند و ما درصدد هستیم از بیان خودشان بر آنان حجت بیاوریم و گرنه بر آن نه اعتمادی هست و نه اعتنایی.

۴. در الطبقات: ۸/۱۶۶ آمده: «حارثه بن نعمان چند خانه نزدیک مسجد پیامبر و پیرامون آن داشت. هر بار که پیامبر ازدواج کرد، حارثه بن نعمان هم خانه ای را به او واگذار کرد. تا آن که خانه هایش همه از آن پیامبر و همسرانش شد».

در نتیجه، خانه ی عایشه سومین خانه ای بوده که پیامبر از حارثه خریده است. چون در الطبقات: ۸/۱۶۴ آمده است: «زینب، دختر خزیمه، پیش از ام سلمه بود. پس از درگذشت زینب، ام سلمه به خانه ی او درآمد. و در آن سال بود که پیامبر با زینب دختر جحش ازدواج کرد. و سوده پیش از عایشه و این دو ازدواج کرده بود».

۵. با توجه به نقل های مخالفین عایشه خانه ی خود را به قیمت گزافی فروخته

۱- مسند احمد: ۵/۸۱، در مجمع الزوائد: ۹/۳۷ گفته شده: راویان این حدیث نزد اهل سنت، راویان احادیث صحیح اند. تاریخ دمشق: ۴/۲۹۶، اسد الغابه: ۵/۲۵۴.

ص: ۳۳۳

و اتاق خود را نیز به خواهر زاده اش، عبدالله بن زبیر بخشیده است. او که نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص) را فروخته باشد!

ابن سعد در الطبقات: ۸/۱۶۵ می گوید: «...[معاویه] خانه ی عایشه را از او خرید. می گویند یک صد و سی هزار درهم خرید. دویست هزار درهم هم گفته اند! هم چنین [عایشه] شرط کرد تا زنده است، در آن بماند».

نمی توان گفت این خانه، همان اتاقِ عایشه در زمان پیامبر(ص) است و معاویه آن را برای گسترش مسجد یا مثلاً برای فخرفروشی خریده؛ زیرا معاویه هرگز مسجد پیامبر را گسترش نداده است.

هم چنین می دانیم هنگامی که مروان نزد عایشه رفت و خبر تشیع پیکر امام حسن(ع) را به او رسانید، از او خواست به مسجد بشتابد و نگزارد امام حسن(ع) را کنار پدر بزرگش، پیامبر(ص) دفن کنند. عایشه هم در کار خود ماند که چگونه خود را به مسجد برساند؟ پس سوار قاطر مروان شد و به مسجد رفت... پس، این خانه ی عایشه، نزدیک مسجد نبوده است، که بتوان گفت پیامبر(ص) در آن دفن شده بوده است!

از این گذشته، بنابر نقل های خودشان، عایشه پس از فروش خانه اش به معاویه، وصیت کرد اتاقش به خواهر زاده اش، پسر زبیر برسد: «در مکه کسی مانند املاک عبدالله بن زبیر را نداشت. عایشه وصیت کرد اتاقش به او برسد. او [عبدالله] اتاق سوده را هم خریده بود»^(۱). پس آنجا هم نمی تواند قبر پیامبر خدا(ص)

۱- تاریخ دمشق: ۲۸/۱۹۰ و سنن بیهقی: ۶/۳۴.

ص: ۳۳۴

باشد و همان اتاقی است که کنار اتاق سوده بوده است.

۶. اتاق عایشه رو به قبله و در جنوب مسجد بوده، ولی قبر پیامبر(ص) در شرق مسجد است!

یکی از دلایلی که نشان می دهد خانه عایشه در جنوب شرقی مسجد بوده است، این روایت ابن زباله و ابن عساکر از محمد بن هلال است: «دید اتاق های همسران پیامبر(ص) سقفی از شاخ و برگ درختان خرما و پرده هایی بافته از مو (احتمالاً موی بز) دارند. از خانه ی عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام [شمال] باز می شد. پرسیدم: دو لنگه بود یا یک لنگه؟ گفت: یک لنگه بود».

و در روایت ابن زباله آمده: «...[خانه ها] با پرده هایی از مو؛ در جنوب شرقی مسجد بودند (یعنی درهای آن ها رو به شام باز می شد) و در غرب مسجد چیزی از آن ها نبود...».

ابن عساکر هم می گوید: «در رو به شام خانه» [وفاء الوفاء: ۲/۵۴۲ و ۴۵۹ و ۴۶]. از این روایت، چند نتیجه گرفته می شود:

الف. این سخن محمد بن هلال که «از او درباره خانه عایشه پرسیدم» نشان می دهد اتاقی که پیامبر(ص) در آن دفن شده، خانه ی عایشه نبوده است؛ زیرا روشن است که پرسش گر می داند خانه ی عایشه جایی نیست که پیامبر(ص) در آن دفن شده؛ از این رو است که در جایی جز آرامگاه پیامبر، سراغ خانه ی عایشه را می گیرد تا بداند کجاست.

ب. همان گونه که در روایت هم تصریح شده، پیداست که جهت رو به شام مسجد، همان جهت شمالی است. سخن ابن نجار نیز همین را می گوید: «اهل السیر

ص: ۳۳۵

گفته است: پیامبر اتاق‌ها (حجرات) را در جنوب شرقی مسجد ساخت، نه در غرب. و همگی پیرامون مسجد بودند و دره‌ایشان به مسجد باز می‌شد» (۱).

و نیز آمده است: منبر و امام جماعت هنگامی که بر منبر می‌رود رو به سوی شام دارند» (۲).

روشن است کسی که بر منبر می‌نشیند، پشت به قبله و رو به سمتی است که رو به سوی نمازگزاران دارد.

۷. روایت رسا و تأثیرگذار صدوق در باره آخرین نماز پیامبر (ص) که در آن آمده است: پیامبر خدا (ص) هنگامی که سخت بیمار بود، خبردار شد عایشه پدرش را به جای او به مسجد فرستاده تا مردم پشت سرش نماز بخوانند. پیامبر (ص) برآشفته و در حالی که به علی (ع) و عباس تکیه داده بود، به مسجد آمد و آخرین نماز خود را خواند:

«پیامبر خدا (ص) آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نمازش را کوتاه تر خواند. سپس گفت: علی و اسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. یک دستش را گردن علی و دست دیگر را گردن اسامه انداخت و گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می‌گریستند و فریاد می‌کردند و می‌گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو!...» (۳).

۱- ر.ک: وفاء الوفاء: ۲/۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز: ص ۶۹۳.

۲- ر.ک: وفاء الوفاء: ۲/۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز: ۶۹۳.

۳- الأمالی، شیخ طوسی ۷۳۵: □.

ص: ۳۳۶

آن جا که می گوید «گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت و حسن و حسین می گریستند...» نشان می دهد حضرت فاطمه (س) در آن هنگام در خانه ی عایشه نبوده است؛ بلکه یا در خانه ی خود و امیرالمؤمنین بوده اند یا در همان اتاق پذیرایی از مهمانان که ضمن خانه ی حضرت زهرا (س) بوده و بدون اضافه و چیزی «الحجره اتاق» خوانده می شد. پس ثابت شد که پیامبر در اتاق عایشه دفن نشده اند و

اما اینکه چرا شیعیان از عایشه بدگویی می کنند در ضمن پاسخ به سؤال پیش، بیان شد: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ تَا (مبادا پس از رسیدن عذاب الهی) کسی بگوید: ای حسرت بر آنچه در اطاعت از خداوند کوتاهی کردم و در شمار مسخره کنندگان بودم».(۱)

۳۲-...کف امواج (عمر فاتح شیعه؟)

۱- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۵۷.

ص: ۳۳۷

پرسش سی و دوم: مسجد الاقصی از زمان عمر آزاد شد. آیا شیعه در طول تاریخ یک وجب از آن زمین را فتح کرد؟

پاسخ: کسی به خانه ی شخص دیگری حمله می کند و او را به زندان انداخته و مال و ناموس و فرزندان او را در اختیار خود می گیرد. پس از گذشت بیست و پنج سال، صاحب اصلی را از زندان می رهانند. حال آیا فرزندانش حق دارند به او بگویند در حق آنان کوتاهی کرده است؟ آیا دیگر اگر همسر او بر اثر ظلمی که بر وی شد، از دنیا برود، می توان آن شخص محبوس را مورد مؤاخذة قرار داد؟

به حقی که خداوند برای امیرم قرار داده بود، تجاوز کردند. او در پی ستاندن حق خویش از مهاجر و انصار یاری طلبید و آنان وعده دادند و وفا نکردند. و چون خبر آن به گوش حکومت رسید... به سوی خانه اش سرازیر شدند، تهدید به سوزاندن خانه با هر کس در آن بود، کردند و کردند آنچه کردند. چرا؟ آیا این اسلام بود که خداوند جز آن را نمی پذیرد؟ آیا این آیه را نخوانده اند: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ هَر كَس جَزَ اسْلَامَ بَجْوِيدِ هَر كَزَ از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت در زمره ی زیان کاران

است» (۱). آیا اسلام بود که ناموس خدا را بزنند و او را بیازارند تا آنجا که خود و فرزندش را به شهادت برسانند؟

چرا به خانه ی امیرالمؤمنین هجوم بردند و آنجا را به آتش کشیدند؟ آیا تعالیم اسلام را فراموش کرده بودند؟ آیا نمی دانستند که خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا أَي كَسَانِي كِه اِيمَان آورده ايد! به خانه هايي جز خانه هاي خودتان وارد نشويد تا هنگامي كه اجازه گرفته باشيد و بر اهل آن خانه سلام کرده باشيد» (۲). آیا خانه ی امیرالمؤمنین و سیده النساء همان خانه محترمی نبود که هر صبح و شام نام و یاد خدا در آن برده می شد و به اذن پروردگار رفعت یافته بود: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در خانه هايي كه خداوند اجازه داده است كه بالا رود و نام او در آن یاد شود، برای او صبح و شام در آن تسبیح گفته شود» (۳). آیا این سرای اهل بیت پیامبر نبود که به طور خاص از ناحیه وحی ورود سرزده مؤمنان در آن ممنوع شده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ أَي كَسَانِي كِه اِيمَان آورده ايد وارد منزل هاي پيامبر

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۸۶.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۲۸.

۳- (۲۴) سوره النور: آیه ۳۷. برای مشاهده احادیثی که مخالفین درباره ی نزول این آیه در شأن بیت فاطمه الزهراء (س) نقل کرده اند مراجعه کنید به شرح احقاق الحق: ۹/۱۳۷ و ج ۱۴/۴۲۱ و ج ۱۸/۵۱۵ و ج ۲۰/۷۳.

ص: ۳۳۹

نشوید جز اینکه به شما اجازه داده شود» (۱). پس چرا باید این خانه را بسوزانند؟ آیا خانه ی فاطمه (س) بانوی بانوان جهان از اولین و آخرین آنان، به اندازه ی اقامت گاه عایشه و حفصه گرامی نبود؟

کسی که همسرش برای دفاع از حریم ولایت او، جان عزیز خود و فرزندش را به پشت درب خانه برد تا سپر مولا شود و دشمنانش تا آنجا حریم او را شکستند که فرمود: آتش به صورتم برخورد کرد... و آن چنان او را در میان خارهای خشک وجودشان بی حرمت ساختند که خود و طفل بی گنااهش را کشتند...

کسی که به حریم خانه اش تجاوز کرده و او را دست بستند و ریسمان به گردن آویختند، به زور از خانه بیرون کشیدند و کشان کشان به سوی مسجد آوردند و شمشیر بر سرش گرفتند که یا بیعت کن یا کشته می شوی... .

عجبا! حیا نمی کنند که پس از آن همه ظلم و بی مهری در حق یگانگان دو سرا، پس از کشتن همسر و فرزند امیرمؤمنان و ویران کردن خانه و خانواده اش و غضب لباس خلافتی که تنها تن او را برازنده بود، پس از آن همه مصیبت ها که بر جان رسول الله و روح میان دو پهلوی او ریختند، حال رهروان آنان چنین سخن می گویند...!!! آیا جز ابوبکر و عمر و عثمان بودند که او را با چنین وصفی، از رسیدن به جایگاهی که تنها او را شایسته بود، بازداشتند؟ آیا اگر با تکیه زدن بر مسندی که جای آنان نبود، به نام اسلام زمین فتح کردند، آنان را سودی می بخشد؟

خدا می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ هَمَانَا خدایوند تنها از پرهیزکاران

می پذیرد» (۱). و در جای دیگر می فرماید: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و آن که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران» (۲). پس تنها اقرار به حق، کافی نیست که اگر آن را نادیده گرفتیم یا پشت کردیم و زیر پا نهادیم یا به آن تهمت باطل بودن زدیم، آن اقرار، نزد خداوند ارزشی داشته باشد. و اگر کسی حق را بداند و به آن تهمت باطل بودن بزند، خدا درباره ی او چنین می فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصُّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ پس چه کس ستمکارتر است از کسی که بر خدا دروغ بنهد و چون راستی او را آید، آن را دروغ بداند. آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟» (۳).

آیا این خداوند نیست که به صراحت بیان می کند که هر انفاقی پذیرفته درگاه او نیست: «قُلْ أَنفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ به آنان بگو: به دلخواه یا به اکراه، انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد، همانا شما همواره قومی فاسق بوده اید» (۴). و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ نُفُورٌ فَلَن يَاقِبَلَهُمْ مِنْ أَجْرِهِمْ مِلَّةٌ أَلَّا يَرْضَىٰ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً بِهٖ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ به راستی کسانی که کافر شدند و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان طلایی که تمام زمین را پر کند (به عنوان

۱- (۵) سوره المائدة: آیه ۲۸.

۲- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۴.

۳- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۳.

۴- (۹) سوره التوبه: آیه ۵۳.

ص: ۳۴۱

گرامت) پذیرفته نخواهد شد هرچند که به وسیله ی آن، خود را از عذاب الهی باز خرنند، آنان کسانی هستند که عذابی دردناک برای ایشان است و برای آنان هیچ یاری گری نیست» (۱).

این کار آنان، مانند آن است که کسی پولی را از دیگری بدزدد، سپس آن را انفاق کند!!! آیا حکم می کنید که نزد خدا، پاداش دارد و خداوند او را در زمره ی انفاق کنندگان درمی آورد؟ آیا با وجود اینکه امیرالمؤمنین را از حق خویش محروم ساختند، جز این بود که تنها برای پیشرفت اسلام، تا آنجا که در توان داشت تلاش کرد؟ چرا می بینید و خود را به ندیدن وا می دارید؟ چرا می دانید و به آن اقرار نمی کنید؟ آیا این جز آن علمی است که هیچ سودی نبخشد؟

مولایم را بی خانه و کاشانه کردند و بیست و پنج سال فریاد مظلومیت او را در گلو خفه کردند و چنان کردند که چون این مدت به سر آمد، دیگر جز جنگیدن با گمراهان، وقت کار دیگری نداشته باشد و مدت چهار سال و اندی، همواره در پی سرکوب کردن آشوب و فتنه هایی باشد که آنان آتش آن را برپا کرده بودند و اکنون از ایشان انتظار گسترش قلمرو نیز دارند.

چند مثال باید بیان کرد که امیرالمؤمنین به نحوی با یهودیان برخورد می فرمود که به دنبال یک مکالمه ی کوتاه، به اسلام راستین هدایت می شدند. اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى الْيَمَنِ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا اللَّهُ لِيَأْنِ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لِمَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ وَ لِمَكَ وَلَاؤُهُ چُون رَسُولِ اللَّهِ (ص) مرا

ص: ۳۴۲

به سوی یمن فرستاد، فرمود: ای علی! با کسی نجنگ تا وقتی که او را به اسلام دعوت کنی و به خدا سوگند! اگر خداوند عزوجل به دست تو کسی را هدایت کند، برای تو نیکوتر است از هر چه که خورشید بر آن طلوع و غروب کرد و ولایت او با توست» (۱).

نزد خدا ارزشمندتر است یا آنکه کسی بنایی را به غضب به چنگ آورد و آن را گچ کاری کند؟

گذشته از این ها، آیا در پی مفاخره عباس و شیبه بر امیرالمؤمنین آیه نازل نشد و خداوند نبود که امیرالمؤمنین و عمل ایشان را برتر از سقایت حاجیان و پرده داری کعبه، معرفی فرمود؟

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَشْتَرُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است، یکسان می گیرید؟ آنان نزد خدا (در منزلت) برابر نیستند و خدا مردم ستم پیشه را هدایت نمی کند. (۲).

-
- ۱- از کتاب های شیعیان: الکافی: ۵/۳۶ ح ۲ و ج ۵/۲۸ ح ۴، تهذیب الأحکام: ۶/۱۴۱ ب ۶۲ ح (۲۴۰) ۲، النوادر، راوندی: ۱۳۹-۱۴۰، الجعفریات: ۷۷، إقبال الأعمال: ۲/۵، الیقین: ۱۴. و از کتاب های مخالفین: المستدرک حاکم: ۳/۵۹۸، مجمع الزوائد: ۵/۳۳۴، المعجم الکبیر: ۱/۳۱۵ (۹۳۰) و ص ۳۳۲ (۹۹۴)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴/۱۴، الجامع الصغیر، سیوطی: ۲/۴۰۱، کنز العمال: ۱۰/۱۵۶ و ج ۱۳/۱۰۷، ۳۶۳۵۰، تفسیر رازی: ۲/۱۸۰ و ج ۱۶/۲۰۰، الثقات، ابن حبان: ۲/۱۲۲.
- ۲- (۹) سوره التوبه: آیه ۱۹..

ص: ۳۴۳

علاوه بر احادیث بسیاری که در رابطه با نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین (ع) در کتاب های شیعیان آمده است، در کتاب شریف موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السنیّه، مرحوم آیةالله مرعشی نجفی جلد یکم صفحات ۲۹۸ الی ۳۱۱ از سیزده صحابی و محدّث، طی ۳۶ خبر از منابع فراوانی از مخالفین از جمله: شواهد التّزیل، الکشف و البیان، الدرّ المنتور، جامع البیان، تفسیر ابن ابی حاتم و... ذیل این آیه، در ذکر تفاخری که میان عبّاس و شیبیه و حضرت علی (ع) اتّفاق افتاد که عبّاس آب دادن به حاجیان و شیبیه، پرده داری کعبه را سبب برتری خود بر امیرالمؤمنین (ع) می دانستند و آن حضرت می فرمود: من نخستین کسی هستم که ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است و پیامبر کلام امیرالمؤمنین را تصدیق فرمود و این آیه نیز نازل شد که با توجّه به آیه و روایاتی که در ذیل آن وارد شده است، نتیجه می گیریم ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا، بر کارهای دیگر برتری دارد.

آن که نخستین ایمان آورنده به خدا و روز واپسین و جهادگر در راه خداست، حضرت علی (ع) است. و کسانی که دیگران و اعمال آنان را با علی و اعمال او مساوی بدانند، در آیه ظالم نامیده شده اند. و خدا هرگز ظالمان را هدایت ننماید.

آنان خود اراده کرده اند به بیراهه روند خدا نیز زبان های آنان را از بیان حق لال و چشم هایشان را نسبت به آن نابینا کرده است تا نه راستی آورند و نه چون آنان را آمد، تصدیقش کنند....

۳۳-...علی و جانشین جز رسول؟

ص: ۳۴۴

پرسش سی و سوم: شیعیان می گویند: عمر با علی علیه السلام دشمن بوده است اما ما می بینیم عمر در داستان فتح بیت المقدس علی علیه السلام را به عنوان جانشین در مدینه می گذارد. پس دشمنی چه شده است؟

پاسخ: یعقوبی که از مورخان عامه است آورده است که عمر بن الخطاب، در همان ایام عثمان بن عفان را بر مدینه والی قرار داده بود. (۱) از سوی دیگر امیرالمؤمنین (ع) که راضی نشدند حتی با عمر مسافرت کنند و راضی نشدند فرمان دهی جنگ با فارس در قادیسیه را بپذیرند، چگونه راضی می شوند در غیاب عمر، جانشینی او در مدینه باشند؟ پذیرش چنین ولایتی، موجب می شود بگویند امیرالمؤمنین به نوعی حکومت عمر را پذیرفته اند در حالی که حضرت تا آنجا که در توان داشتند در مواقع مختلف، جهل عمر به احکام الهی و اجتهاد در مقابل نص او را، آشکار می فرمود. همچنین این کار عین آن است که امیرالمؤمنین شأن خود را نزد مردم پایین آورند و چگونه چنین چیزی می تواند صحت داشته باشد در حالی که حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ»

۱- تاریخ یعقوبی: ۲/۱۴۷.

ص: ۳۴۵

خدایا از تو یاری می طلبم بر قریش». (۱)

سخنی که عمر در این رابطه گفته، چنین است: «و هذا علی بن ابی طالب رضی الله عنه بالمدينه، فانظروا إذ حزبکم أمر علیکم به و احتکموا إلیه فی أمورکم». (۲) که بدین معناست: «در حکم به او مراجعه کنید» نه اینکه عمر حضرت را خلیفه ی خود در مدینه قرار داده باشد که اگر حضرت را در تمام امور بر مردم والی قرار داده بود، مردم در تمام امور خود به ایشان مراجعه می کردند در حالی که امور عادی را والی مدینه در آن زمان که همان عثمان بن عفان بوده، انجام می داده است. و اهل بیت (ع) همواره و در تمام موارد برای اسلام بر طرف کننده مشکلات بوده اند و تفاوتی در عهد عمر با سایر خلفای جور نیست.

۳۴-...علی فرمان بر ابوبکر؟

۱- به منابع خطبه ی ششگانه مراجعه شود.

۲- الفتوح، ابن اعثم: ۱/۲۲۵.

ص: ۳۴۶

پرسش سی و چهارم: در زمان ابوبکر حضرت علی علیه السلام در جنگ با بنی حنیفه شرکت نمود پس معلوم می شود اگر خلافت ابوبکر را حق نمی دانست در جنگی که به دستور ابوبکر بود، شرکت نمی کرد؟

پاسخ: وظیفه امیرالمؤمنین(ع) این بود که برای حفظ اسلام کسانی را که براساس ارتداد به تمام معنا از دین بیرون می شدند، سرکوب نمایند. نه آن که از جانب ابی بکر به چنین کاری مأمور شده باشند بلکه تکلیف الهی ایشان چنین بود و این هرگز دلیل بر پذیرش و رضایت ایشان بر غصب خلافت نیست بلکه این کار به منظور حفظ اسلام و متابعت از امر خدا بوده است.

خاتمه

ص: ۳۴۷

بر تمام شیعیان و دوست داران اهل بیت(ع) این کلام خدا را می خوانم:

«هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آگاه باشید که شما کسانی هستید که آنان را دوست می دارید ولی آنان شما را دوست ندارند و شما به تمام کتاب ایمان آورده اید. و چون شما را ملاقات کنند گویند: ایمان آوردیم و چون خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان را بگزند. بگو: به خشم خویش بمیرید همانا که خداوند بر پنهان سینه ها آگاه است.» (۱)

و می خوانم که خداوند درباره ی کمیت افراد پاک و زیادی ناپاکان چه فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگو: هرگز ناپاک و پاک نزد خدا یکسان نیستند هر چند که زیادی ناپاک تو را به شگفتی آورد بنابراین ای صاحبان خرد، از نافرمانی خدا پرهیزید

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۲۰.

باشد تا رستگار شوید»^(۱). پس هرگز از پیروی راه حق، به خاطر اندک بودن رهروان آن، نترسید.

این نیز پیامی است که پروردگار دنیا و آخرت من و تو را بدان مخاطب ساخته است: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ وَ جَزَ بَهِ أَنْ كَهْ از دین شما متابعت کند، ایمان نیاورید (سخن هیچ کس جز هم کیش خودتان را تصدیق نکنید)»^(۲).

در آخر نکته ای را یادآور می شوم و توصیه ای دارم: چون دلایل و قرینه های حق بودن اعتقاد به امامت ائمه ی اهل بیت (ع) را از میان نوشته های مخالفین و روایت هایی که راویان خودشان نقل کرده اند بر آن ها می خوانیم تا حجت تمام شود، آن حقیقت ها را به کل دروغ می پندارند. خوب اگر شهادت این همه کتاب های خودتان به وقوع چنین رخدادهایی، نمی تواند وقوع این رخدادها را اثبات کند، چرا گرداگرد مندرجات این تألیفات سینه می زیند و در سایر موارد، مطالب آن کتاب ها را به اصطلاح چون وحی می پندارید. کتاب هایی که در غالب موارد برای فرار از مخمصه ای که گرفتار آن شده اید مطالب آن را انکار می کنید، خوب دست از آن ها بردارید و خود و دیگران را آسوده خاطر کنید. اگر اقرار می کنید که بیشتر مندرجات این کتاب ها دروغ و تدلیس است، از مکتب و مسلکی که براساس مندرجات درون آن کتاب ها، اختیار کرده اید دست بردارید و به سوی دستورات قرآن کریم و سنت قطعیه رسول خدا (ص) رو کنید. پیامبر در حدیث ثقلین وظیفه ی تمام مسلمانان را در تمام زمان ها تعیین فرموده است که

۱- (۵) سوره المائده: آیه ۱۰۱.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۷۴.

ص: ۳۴۹

همان چنگ زدن به دامان قرآن و اهل بیت(ع) است. بیایید و آخرت را به چند روزی از دنیا که متاعی اندک است وانگزارید. چه سود که حق را ببینیم و بشناسیم اما آن را نپذیریم یا بدتر از آن، بدان پشت کنیم و بدتر، حق بودن آن را زیر سؤال ببریم یا از این نیز بدتر که به آن تهمت باطل بودن بزنیم؟! این چه آتشی است که بر خرمن باورهای خود و دیگران می زنید. بیایید و به درگاه هدایت زانو بزنید که به خدا سوگند! رسول الله مسیر هدایت را بدون راهنما رها نکرده است... .

و سلام بر هر آن کس که بر مدار پایدار حق، استوار است... .

کتاب نامه

ص: ۳۵۱

الذکر الحکیم: کلام الله تبارک و تعالی.

نهج البلاغه: الإمام أمير المؤمنين علی (ع) (استشهد ۴۰هـ).

آیهالتطهیر: السید علی الموحّد الأبطحی.

احکام الجنائز: محمّد ناصر الألبانی

أخبار الدّول و آثار الأول: ابن سنان القرمانی.

أرجح المطالب: الأمرتسری.

اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده: حشمت الله قنبری.

أعلام النّساء: عمر رضا كحاله.

أنساب الأشراف: أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری.

اجتهاد در مقابل نص: السید شرف الدین الحسینی.

إحقاق الحق (الأصل): الشّهد نورالله التستری.

إختیار معرفه النّاقلین: الشیخ الطوسی.

إرشاد القلوب: حسن بن أبی الحسن محمّد الدّیلمی.

ص: ۳۵۲

إلزام النَّاصب فی إثبات الحجَّه الغائب: علی الیزدی الحائری.

إعلام الوری بأعلام الهدی: أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی.

إفحام الأعداء و الخصوم: السَّید ناصر حسین الموسوی الهندی.

إقبال الأعمال: السَّید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس.

إمتاع الأسماع: احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمَّد المقریزی.

اصول الأخیار.

اسد الغابه: ابن الأثیر.

الأمالی: ابو جعفر محمَّد بن حسن الطوسی.

الأمالی: الشَّیخ المفید.

الأمالی: الشَّیخ الصدوق.

الأنوار العلویة: شیخ جعفر النقدي.

الإحتجاج: أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی.

الإختصاص: الشَّیخ المفید.

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد(ع): الشَّیخ المفید.

الإستذکار: ابن عبد البر.

الإستیعاب: ابن عبد البر.

الإصابة: ابن حجر العسقلانی.

الإفصاح: الشَّیخ المفید.

الإمامه و السَّیاسه: ابن قتیبه الدینوری.

الإیضاح: الفضل بن شاذان الأزدي.

ص: ۳۵۳

الأدب المفرد: البخاری.

البدایه والنهایه: ابن کثیر.

التاریخ: ابن کثیر.

التحصین: سید بن طاووس.

التحفة العسجدیة: یحیی بن الحسین بن القاسم.

التذکره: سبط ابن الجوزی.

التّهذیب، ابن عساکر.

الثقات: ابن حبان.

الجامع الصّغیر: جلال الدّین السیوطی.

الجعفریات (الأشعثیات): محمّد بن محمّد بن اشعث الکوفی.

الجمال: الشّیخ المفید.

الخرائج و الجرائح: أبو جعفر سعید بن هبه الله القطب الرّاوندی.

الخصال: الشّیخ الصّدوق.

الدرر: ابن عبدالبر.

الدرر المکنونه فی النسبه الشریفه المصونه: محمد بن المدنی جنون المغربی.

الدرّ المنثور: جلال الدّین السیوطی.

الدرجات الرّفیعہ: السّید علی خان المدنی.

الدّعوات = سلوه الحزین: قطب الدّین الراوندی.

الرّسائل العشر: الشّیخ الطّوسی.

الرّوضه فی فضائل أمير المؤمنين (ع): شاذان بن جبرئیل.

ص: ۳۵۴

الرِّیاض النَّضْرَه فی مناقب العشره: أحمد بن محمد الطَّبري.

السَّقِيفَه و فدك: الجوهري.

السنن الكبرى: النسائي.

السنن الكبرى: البيهقي.

السنن: البخاري.

السنن: المسلم النيسابوري.

السیره النبويه: ابن هشام.

السیره النبويه، ابن كثير.

السیره الحلبیه: الحلبي.

الشَّافِي فِي الْإِمَامَه: الشَّريف المرتضى.

الصَّحِيح من سيره النَّبِيِّ الْأَعْظَم (ص): السَّيِّد جعفر المرتضى العاملي.

الصَّحِيح من سيره الْإِمَام علي (ع).

الصُّرَاط الْمُسْتَقِيم: الشَّيْخ علي بن يونس البياضي.

الصُّوَارِم الْمَهْرَقَه: الشَّهِيد نورالله التَّسْتَرِي.

الصُّوَاعِق الْمَحْرَقَه: ابن حجر.

الطَّبِّ النَّبَوِي: ابن الجوزي.

الطَّبِّ النَّبَوِي: ابن القيم الجوزي.

الطبقات: ابن سعد.

الطَّرَائِف: السَّيِّد أَبُو الْقَاسِم عَلِيّ بن موسى بن جعفر بن محمد الطَّوَّوَس.

العدد القويّه لدفع المخاوف اليوميّه: عليّ بن يوسف الحلبي.

ص: ۳۵۵

العقد الفريد: ابن عبد ربه.

العمده: ابن البطريق.

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال (حياه الإمام الحسين (ع)): الشيخ عبدالله البحراني الإصفهاني.

الغارات: إبراهيم بن محمد الثقفي.

الغدير: العلامة الأميني.

الفتوح: ابن أعمش الكوفي.

الفضائل: شاذان بن جبرئيل القمي.

القول البديع: للسخاوي.

الكافي: الشيخ الكليني.

الكامل في التاريخ: ابن الأثير.

الكشف و البيان: الثعلبي.

الكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري: الكرمانی.

المجدي في الأنساب: محمد بن محمد العلوي.

المحتضر: حسن بن سليمان الحلبي.

المحلي: ابن حزم.

المستدرک علی الصّحیحین: الحاكم النيشابوري.

المسترشد: محمد بن جرير الطبري (الشيعة).

المصباح: الشيخ الكفعمي.

المصنّف: عبدالرزاق الصنعاني.

ص: ۳۵۶

المصنّف: ابن أبي شيبة الكوفي.

المعجم الأوسط: الطبراني.

المعجم الكبير: الطبراني.

المعيار و الموازنه: أبو جعفر الإسكافي.

المغازي: الواقدي.

المقنعه: الشيخ المفيد.

الملل و النحل: الشهرستاني.

المناقب: الموفق الخوارزمي.

المنتقى من السنن المسنده: ابن الجارود النيسابوري.

التوادر: فضل الله الراوندي.

التّهايه في غريب الحديث: ابن الأثير.

الولايه: الطبري.

الهدايه الكبرى: الحسين بن حمدان الخصبی (الحضینی).

اليقين باختصاص مولانا عليّ (ع) بإمره المؤمنين: السيد بن طاووس.

با نور فاطمه هدايت شدم: عبدالمنعم حسن الشوداني.

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار(ع): العلامة محمّد باقر المجلسي.

بشاره المصطفى (ص) لشيعه المرتضى (ع): محمّد بن عليّ الطّبري (الشيعی).

بصائر الدّرجات: محمّد بن الحسن الصفّار.

بنور فاطمه اهتديت: عبدالمنعم حسن الشوداني.

ص: ۳۵۷

بهج الصبّاغه: محمّد تقی التستری.

بیت الأحران: الشّیخ عبّاس القمّی.

تاج العروس: الزّییدی.

تأویل الآیات الظّاهره فی فضائل العتره الطّاهره (ع): السّیّد شرف الدّین الحسینی.

تاریخ الإسلام: الذهبی.

تاریخ الجرجان: المؤرخ أبو القاسم حمزه بن یوسف بن إبراهیم السهمی.

تاریخ الخلفاء: جلال الدّین السيوطی.

تاریخ الخمیس: حسین بن محمّد بن الحسن الدیاربکری.

تاریخ الطبری: الطبری.

تاریخ المدینه: ابن شبه النمیری.

تاریخ الیعقوبی: الیعقوبی.

تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی.

تاریخ خلیفه بن خیط: خلیفه ابن خیاط العصفری.

تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر.

تذکره الخواص: سبط ابن الجوزی.

تفسیر أبی حمزه الثمالی: أبو حمزه الثمالی.

تفسیر ابن أبی حاتم: ابن أبی حاتم.

تفسیر الآلوسی: الآلوسی.

تفسیر الإمام العسکری (ع): المنسوب إلى الإمام الزّکّی العسکری (ع).

ص: ۳۵۸

تفسیر العیاشی: محمّد بن مسعود العیاشی.

تفسیر الرازی: الرازی.

تقریب المعارف: أبو الصّلاح الحلبي.

تمام نهج البلاغه: السّید صادق الموسوی.

تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل: الباقلانی.

تهذیب الأحكام: الشّیخ الطّوسی.

تیسیر المطالب: السّید أبوطالب یحیی بن الحسین الحسنی.

تحف العقول: ابن شعبه الحرّانی.

تلخیص الشّافی: الشّیخ الطّوسی.

تهذیب التّهذیب: ابن حجر.

جامع البیان: الطّبری.

حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات): السّید شرف الدّین الحسینی.

حلیه الأبرار: السّید هاشم البحرانی.

خصائص الأئمّه (ع): الشّریف المرتضی.

خصائص امیر المؤمنین: النسائی.

در بحر المناقب: ابن حسنویه.

دعائم الإسلام: القاضی النّعمان المغربي.

دلائل الإمامه: محمّد بن جریر الطّبری (الشّیعی).

دلائل النبوه: البیهقی.

ذخائر العقبی: أحمد بن عبدالله الطّبری.

ص: ۳۵۹

رشفه الصادى: أبو بكر العلوى الحضرمى.

روضه الواعظین: محمد بن الفتال النیشابورى.

سبل الهدى و الرّشاد: الصّالحى الشّامى.

سرّ العالمین: محمد بن محمد الغزالى.

سمط التّجوم العوالى فى أبناء الأوائل و التوالى: عبدالملك بن حسين بن عبدالملك العصامى المکى الشّافعى.

سنن أبى داود: ابن الأشعث السجستانى.

سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد القزوينى.

سنن الترمذى: الترمذى.

سنن الدارمى: عبدالله بن بهرام الدارمى.

سيدات نساء اهل الجنة: عبد العزيز الشناوى.

سير أعلام النبلاء: الذهبى.

سيره الإمام على (ع): نجاح الطائى.

شجره طوبى: الشّیخ محمد مهدى الحائرى.

شرح المقاصد فى علم الکلام: تفتازانى.

شرح المواهب اللدنیّه: الزرقانى.

شرح إحقاق الحق: السّید المرعشى.

شرح مسلم: النووى.

شرح نهج البلاغه: ابن أبى الحديد.

شناخت امام یا راه رهائى از مرگ جاهلى: مهدى فقیه ایمانى.

ص: ۳۶۰

شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: الحاکم الحسکانی.

صحیح ابن حبان: ابن حبان.

صحیح البخاری: البخاری.

صحیح مسلم: مسلم النیسابوری.

صحیح الترمذی: الترمذی.

صحیفه الرضا(ع): جمع شیخ جواد القیومی.

عبقات الأنوار فی إمامه الأئمه الأطهار: السید حامد حسین اللکهنوی.

عدّه الداعی و نجاح الساعی: ابن فهد الحلّی.

علل الشرائع: الشیخ الصدوق.

عمده القاری فی شرح البخاری: العینی.

عیون أخبار الرضا(ع): الشیخ الصدوق.

عیون المعجزات: حسین بن عبدالوہاب.

غایه المرام: السید هاشم البحرانی.

فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر.

فرائد السّمطین فی فضائل السّبّطین: إبراهیم بن محمّد الجوینی.

الفصول المختاره: الشّریف المرتضی.

فضائل الصحابه: النسائی.

قاموس الرجال: الشیخ محمّد تقی التّستری.

قصص الأنبياء: الزّاوندی.

کامل الزّیارات: جعفر بن محمّد بن قولویه.

ص: ۳۶۱

کتاب الأربعین: محمد طاهر القمی شیرازی.

کتاب الأربعین: الشیخ الماحوزی.

کتاب الغیبه: محمد بن ابراهیم نعمانی.

کتاب سلیم بن قیس: سلیم بن قیس الهلالی.

کشف الغمّه: ابن أبی الفتح الإربلی.

کشف الغمّه: عبد الوهاب الشعرانی.

کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنین (ع): العلامه الحلّی.

کفایه الطالب: الکنجی الشافعی.

کمال الدین و تمام النعمه: الشیخ الصدوق.

کنز العمال: المتقی الهندی.

کنوز الدقائق: المناوی.

لسان العرب: ابن منظور.

مثالب التواصب: ابن شهر آشوب.

مثیر الأحزان: ابن نما الحلّی.

مجمع الزوائد: الهیثمی.

مجمع النورین: الشیخ أبو الحسن المرندی.

مختصر بصائر الدرجات: الحسن بن سلیمان الحلّی.

مختصر تاریخ دمشق: محمد بن مکرم بن المنظور.

مدینه المعاجز: السید هاشم البحرانی.

مرآه العقول: العلامه محمد باقر المجلسی.

ص: ۳۶۲

مرآة المؤمنین فی مناقب أهل بیت سید المرسلین: ولی الله اللکنهوی.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: المیرزا النوری.

مسکن الفؤاد: الشَّهید الثَّانی.

مسند ابی عوانه: الأسفراینی النیسابوری.

مسند ابی یعلی: أبو یعلی الموصلی.

مسند احمد: احمد بن حنبل.

مسند الإمام الرضا(ع): الشَّیخ عزیز الله عطاردی.

مصادره ی قبر پیامبر: علی کورانی عاملی.

مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد: الشَّیخ الطوسی.

معانی الأخبار: الشَّیخ الصدوق.

معجم البلدان: الحموی.

معجم ما استعجم: البکری الأندلسی.

مقتل الحسین(ع): الخوارزمی.

مکارم الأخلاق: الشَّیخ الطبرسی.

منار الهدی: الشَّیخ علی البحرانی.

مناقب آل أبی طالب(ع): ابن شهر آشوب.

مناقب أهل البيت(ع): المولی حیدر الشیروانی.

منتخب الأنوار المضيئه: السید بهاء الدین النجفی.

منتهی المطلب: العلّامة الحلّی.

من لا یحضره الفقیه: الشَّیخ الصدوق.

ص: ۳۶۳

موسوعه الإمامه فی نصوص أهل السنه: شهاب الدین الحسینی المرعشی.

میزان الاعتدال: الذهبی.

نصب الزایه: الزیلعی.

نفحات اللاهوت: المحقق الکرکی.

نفس الرحمن فی فضائل سلمان: میرزا حسین الثوری الطبرسی.

نهج الإیمان: الشیخ علی بن الحسین بن الجبر.

نهج الحق و كشف الصدق: العلامه الحلّی.

نهج السّعادة: الشیخ المحمودی.

وسائل الشیعه إلى تحصيل مسائل الشریعه: الحرّ العاملی.

وسيله المآل: باکثیر الحضرمی.

وفاء الوفاء: علی بن أحمد السهمودی.

ینابیع المودّه لذوی القربی: القندوزی.

نرم افزار مکتبه أهل البيت (ع).

راهنمای کتاب

ص: ۳۶۵

پیشگفتار..... ۷

۱- چیستی شبهه..... ۱۰

۲- سابقه ی شبهه..... ۱۰

۳- شبهه افکن کیست و چرا؟..... ۱۱

۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل بیت (ع)..... ۱۱

۵- شبهه در عصر ما..... ۱۴

۶- وظیفه چیست؟..... ۱۵

۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟..... ۱۶

پرسش ها

۱) درباره ی پیامبر و منافقان..... ۱۹

۲) درباره ی منافقان و فتوحات..... ۲۵

۳) درباره ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر..... ۲۹

روایات نماز ابوبکر..... ۳۰

۴) چرا حضرت علی (ع) قیام نکرد؟..... ۴۲

شب های کوچه های مدینه..... ۴۳

علی جان! صبر کن، صبر..... ۴۸

ص: ۳۶۶

- ۵۱..... پرده را بالا بردم.....
- ۵۶..... روز گارم چنین بود.....
- ۷۴..... (۵) ... پس چرا حضرت علی (ع) بیعت کرد؟.....
- ۷۴..... آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟.....
- ۷۸..... تلاش حضرت برای بیعت نکردن.....
- ۸۳..... (۶) درباره ی افشاگری یا بیعت حضرت علی (ع)؟.....
- ۸۴..... سوگند در روز بیداد.....
- ۸۵..... سوگند در روز شوری.....
- ۱۱۵..... سوگند در زمان عثمان.....
- ۱۳۷..... (۷) درباره ی دیدگاه نادرست کاشف الغطاء.....
- ۱۳۹..... (۸) اگر علی (ع) منصوب خداست، چرا گفت: مرا واگذارید؟.....
- ۱۴۳..... (۹) درباره ی قرآن حضرت علی (ع).....
- ۱۴۵..... (۱۰) درباره ی حضرت علی (ع) و بدعت های خلفا.....
- ۱۴۷..... مشتی از خروار.....
- ۱۵۶..... (۱۱) درباره ی ارتداد پس از شهادت رسول.....
- ۱۵۹..... صحابه و آیه انقلاب (پس گرایی).....
- ۱۸۸..... (۱۲) آیا خدا خلفا را یاری کرد؟.....
- ۱۸۸..... خداوند یاور کیست؟.....
- ۱۸۹..... (۱) جایگاه آنان؟.....
- ۱۹۰..... شهادت علیه زهرا؟!.....

کدام یک برترند زهرای مطهره یا...؟..... ۱۹۲

حق با کیست؟..... ۱۹۳

قرآن به چه حکم می‌کند؟..... ۱۹۶

ص: ۳۶۷

- ۱۹۹..... (۲) آزار فرستاده ی الهی.....
- ۲۰۱..... (۳) چرا چنین رفت؟.....
- ۲۰۳..... این داستان ادامه دارد.....
- ۲۰۵..... (۱۳) درباره ی ولایت علی، کمال دین و تمام نعمت.....
- ۲۰۷..... (۱۴) درباره ی ولایت، رکن ایمان.....
- ۲۱۲..... بیعت با ابوبکر مشروعیت داشت؟!.....
- ۲۱۹..... حال چرا ابوبکر...؟.....
- ۲۲۶..... استدلال امام رضا(ع).....
- ۲۳۱..... (۱۵) امامت یا حکومت؟.....
- ۲۳۳..... (۱۶) درباره ی عصمت اهل بیت(ع).....
- ۲۳۹..... (۱۷) تقیه و عصمت، تضاد یا...؟.....
- ۲۴۰..... (۱۸) درباره ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت(ع).....
- ۲۴۶..... (۱۹) تسلیم یا مغلوب؟ توسل و.....
- ۲۴۹..... (۲۰) درباره ی علم غیب و نیاز و تدبیر.....
- ۲۵۰..... (۲۱) چرا عزاداری؟.....
- ۲۵۳..... یکم: چیستی عزاداری.....
- ۲۵۴..... دوم: چرایی عزاداری.....
- ۲۶۷..... سوم: تاریخچه عزاداری.....
- ۲۷۰..... (۲۲) درباره ی سجده بر تربت پاک سیدالشهداء.....
- ۲۷۵..... (۲۳) از اختصاصات امام حسین(ع).....

- ۲۴) درباره ی بهره از امام نهان..... ۲۷۶
- ۲۵) درباره ی حکم آل داوود..... ۲۸۲
- ۲۶) درباره ی نسبت ابوبکر با امام صادق(ع)..... ۲۸۴

ص: ۳۶۸

۲۸۷.....!؟... صدیق...!؟..... (۲۷) درباره ی صدیق...!

۲۹۱..... (۲۸) درباره ی بیعت رضوان.....

۲۹۴..... (۲۹) جنگ خلفا با کفار و علی با مسلمانان، ستمگر کیست؟.....

۲۹۵..... جنگ با خدا!!!!.....

۲۹۸..... جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟.....

۳۰۰..... (۳۰) درباره ی نام گذاری فرزندان حضرت علی (ع) به نام خلفا.....

۳۰۲..... (۳۱) درباره ی مالک بارگاه پیامبر (ص).....

۳۰۲..... از چه زمانی نزاع بر سر مالکیت مرقد پیامبر، در گرفت؟.....

۳۰۳..... چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟.....

۳۰۳..... مسجد النبی و اتاق های آن.....

۳۰۴..... اما فدک.....

۳۱۰..... اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر (ص) کجا بودند؟.....

۳۱۶..... اقوال در مالکیت عایشه بر مرقد پیامبر (ص).....

۳۲۵..... پیامبر کجا دفن شدند؟.....

۳۳۷..... (۳۲) ... کف امواج (عمر فاتح، شیعه؟).....

۳۴۴..... (۳۳) ... علی و جانشینی جز رسول؟.....

۳۴۶..... (۳۴) ... علی فرمان بر ابوبکر؟.....

۴۴۷..... خاتمه.....

کتاب

۳۵۱..... نامه.....

۳۶۵..... راهنمای کتاب

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

